

آئین ما و باورد اشتہای

گیل و دیم

محمود پایندہ لکھنؤ دی



پرنٹنگ ہاؤس علم و انسانیت مطالعات فرنگی

Customs and Beliefs of the Gīl and Deīlam

By
Mahrūd Pāyandeh Langarūdī



Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehrān 1998

بها ۱۲۰۰۰ ریال

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۰۶۱-۹
ISBN 964. 426. 061. 9

آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم

محمود پاینده لنگرودی



۱	۲۰۰
۱۴	۸

٥٨

١٢٠

٦٥٩٧٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٢٠

آئین‌ها و باورداشت‌های

گیل و دیلم

تألیف

محمود پاینده لنگرودی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران ۱۳۷۷

پاینده، محمود، ۱۳۱۰-

آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم / تألیف محمود پاینده لنگرودی.
- [ویرایش ۲] - تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
۴۲۳ ص: مصور. - (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۷۷۰۰۶)
ص.ع. به انگلیسی: Customs and beliefs of the Gil and Dellam
ویرایش یک در سال ۱۳۵۵ به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.
کتاب‌نامه: ص. [۴۲۲] - ۴۲۳.
۱. فرهنگ عامه - ایران - گیلان. ۲. گیلان - آداب و رسوم. الف. عنوان.

۳۹۰/۰۹۵۵۲۳

GR۲۹۰/پ۲آ۹

۱۳۷۷

مدیریت کتابخانه‌های پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم

تألیف: محمود پاینده لنگرودی

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

چاپ اول: زمستان ۱۳۵۵

چاپ دوم: تابستان ۱۳۷۷

ردیف انتشار: ۷۷۰۰۶

چاپ و صحافی: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

حق چاپ محفوظ است

شابک ۹۶۴-۴۲۶-۰۶۱-۹

ISBN 964. 426. 061. 9

نشانی ناشر: تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹، تلفن: ۸۰۴۶۸۹۱-۳، فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۳	پیشگفتار چاپ دوم
۲۳۱-۱۵	بخش اول
	آبستنی و زایمان ۱۵ - ختنه‌سوران ۳۳ - از کودکی تا نوجوانی ۳۶ - ملاخانه ۴۱ - مراسم انتخاب همسر - عقد و عروسی ۴۷ - آئین خاکسپاری مردگان ۸۳ - آداب حمام رفتن ۸۹ - آداب مهمانی ۱۰۹ - آئین نوروز ۱۱۹ - برگزاری آئین نوروز در آغوزکله تنکابن ۱۳۱ - القاب کسان ۱۳۵ - گاهشماری و آئین تیرما - سین زه ۱۴۱ - کشتی گیله‌مردی ۱۶۵ - آداب شب اول ماه ۱۸۰ - آداب ماه رمضان ۱۸۴ - آداب ماه قربان ۱۹۰ - آداب شب‌چله ۱۹۲ - آداب ماه محرم ۱۹۵ - آداب نقاره‌زنی ۲۰۷ - دربارهٔ کچل‌ها ۲۱۱ - واژه‌های گاهشناسی ۲۱۴ - علم واجینی (جشن خرمن) ۲۱۸ - یاوردهی ۲۲۴.
۳۶۱-۲۳۳	بخش دوم
	آب ۲۳۵ - بچه، نوجوان ۲۳۶ - بیماری و درمان ۲۴۵ - بیماریهای غذایی ۲۷۸ - پول ۲۷۹ - جن ۲۸۱ - حیوانات - جان‌داران ۲۸۳ - خوابیدن، خواب دیدن ۲۹۵ - دعاها ۲۹۹ - دندان ۳۰۱ - رواها ۳۰۳ - زن - زن آبستن ۳۰۴ - سخن گفتن - حرف زدن ۳۱۲ - سفرکردن، رفتن از جائی به جائی ۳۱۶ - غیبت و پشت سرگویی ۳۲۰ - گوناگون ۳۲۲ - انواع فال ۳۲۹ - مهمان ۳۴۲ - نارواها ۳۴۵ - نفرین‌ها، ناسزاها ۳۵۲ - هواشناسی ۳۵۵.
۳۶۳	واژه‌نامهٔ گیلکی
۴۲۱-۲۲۱	فهرست‌ها
۴۲۲	منابع

راهنمای آوانوشت

x	خ	â	آدم - بار - سال - sâl	آ
d	د	a	ابر - bam - ابر	ا
z	ذ - ظ - ز - ض	ā		آ کشیده
r	ر	σ	آخر خانه - xônσ - تنه - tanσ	آ کوتاه
ž	ژ	e		ا
s	ث - س - ص	ē		آ کشیده
š	ش	o		ا
f	ف	ō		آ کشیده
q	ق - غ	ô	خانه - xônσ - نان - nôn	اُبه آ
k	ک	dôm	دام	
g	گ	u	خو - xu - بو - bu - نور - nur	او
l	ل	û	لیوک - lûk - میو - mû (گا)	یو
m	م	i	تی - ti - امی - ami	ای
n	ن	b		ب
v	و	p		پ
y	ی	t		ت - ط
gâw	گاو، گو	j	آو - âw	ج
now	نو	č	او - ow	چ
		h		ح - ه

نشانه گویش‌ها

گالشی - گویش کوه‌نشینان - دیلمی	لا	لاهیجان	گا
شرق گیلان	لن	لنگرود	ش
غرب گیلان	رو	رودسر	غ
شرق و غرب گیلان	تنکا	تنکابن	شغ
رشت	ماز	مازندران	ر

هر کس به قدر همت خود خانه ساخته

هلالی

مقدمه

آئین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم - در دو بخش جداگانه و به هم پیوسته - ره‌آورد سالها همصحبتی و همنشینی با مردم مهربان سرزمین سرسبز گیلان است، که خود نیز پروردهٔ دشت و کوهساران آن دیارم و «هر چه دارم همه از مردم گیلان دارم.»

این کتاب، از شادی‌های مردمی گفتگو دارد که در راه دوستی، دل از دلبر و سر از پای نشناختند و تن خاکی را پل پیروزی دوستان ساختند و پرچم زندگی را بر اوج غرور برافراختند. با دوست پیمان بستند و تا پای جان بر سر پیمان نشستند و درگیر و دارهای حوادث تاریخی، به سرزمین آباد و آزاد خویش مهر ورزیدند و با پایکوبی و دست‌افشانی دلاورانه، از ولولهٔ پروسوسهٔ جهانگیران برخود نلرزیدند.

این کتاب از رنج‌های مردمی گفتگو دارد که با اینهمه توانائی و دلاوری و باروری سرزمین، با تهیدستی و ناتوانی زیستند. نیک و بد حادثه را در آواز نا به هنگام پرنده‌ای بی سر و سامان دیدند و در پیچ و تاب قرون، بار گمان‌های واهی را بر شانه‌های ایمان کشیدند. با آنهمه آزادگی، بر تکدرخت‌های «آزاد» آستانه‌ها، دخیل بستند و به امید معجزه از برکه‌ای آب گندیده، بر زانوی انتظار نشستند. دردها کشیدند و درمان ندیدند.

و من که عزیزترین سالهای زندگی را با مردم مهرپرور همین دیار و با عزیز داشت

همین آئین‌ها و درگیری با همین باورداشتها زیستم؛ به هنگام نوشتن شادی‌های مردم نیک آئین این سرزمین، احساس غرور و سربلندی کردم و به تهیدستی و ناتوانی آنان در توان بخشی و رستگاری هم‌نوعان آرزومندشان؛ گریستم. و در این فتح و شکست، به ایمان سخت بنیان آنان که به استواری ستیغ سربلند و روسپید (در فک و سمam) بود؛ و به فروتنی آنان که خرمی و سرسبزی جلگه‌های دوردست و پر برکت را داشت؛ و به خشم بی‌امان آنان که به گسترده‌گی دریای خروشان ولایت ما بود؛ رشک بردم.

من به فرخندگی زندگی و روان‌مهربان مردم پر حکایت ولایت خود عشق می‌ورزم و به شایستگی این ویژگی خاص است که همه فرصت‌های دوست‌داشتنی خود را، بی‌دریغ نثار چگونگی زندگی آنان ساختم و به گردآوری «آئین‌ها و باورداشت‌ها» ایشان پرداختم.

در این کتاب پای بسیار چیز و بسیار کار به میان کشیده شده است و نگارنده همه آب و رنگ زندگی این مردم، باید تاریخ‌دان و روان‌شناس، جغرافی‌دان و جامعه‌شناس و دهها چیزدان و چیزشناس دیگر باشد تا بتواند از فراز و نشیب اینهمه مسئولیتهای علمی، سربلند و مغرور به آستانه پیروزی برسد؛ که این گیله‌مرد را اینهمه ادعا بر سر و اینقدر دانش در چنته نیست که: (همه چیز را همگان دانند) و مرا امکان گردهم‌آوری این همگان نبود. اما با همه عشق به مردم آن سامان، جانب معشوق را نگرفتم و از ناگفتنی‌ها! چشم‌نپوشیدم و به بیراه نرفتم و بی‌طرفی صمیمانه را به طرف‌گیری همشهری‌پسندانه برتر دیدم.

باشد که فرزندان ما را از این گذرگاه پرپیچ و فراز، گذری به دیار پدران ما باشد. باشد که آیندگان ما این کتاب را بخوانند و بدانند که نیاکان آرزومند ما با برگزاری کدامین آئین دل‌انگیز، دست‌افشانی و پایکوبی می‌کردند و با کدامین باورداشت خنده‌آور و دردانگیز، شب تاریک و تیره‌کام زندگی را به صبح روشن می‌آوردند.

به هر کس که در زمینه گردآوری و نشر فرهنگ عامه، گامی - حتی بس کوتاه و پرشتاب - برمی‌دارد و دامن همت به کمر می‌زند؛ سرارادت در پیش پای دارم و به

کوشش آنان احترام می‌گذارم؛ اما به کار پژوهندگان غیربومی در شناخت و پرداخت رگ و ریشه‌های نهفته تاریخی و دیرینگی و زوایای باریک آئین‌ها و باورداشتها، اعتقاد ندارم؛ هر چند که کولباری بزرگ از دانش‌های گونه‌گون را بر دوش داشته باشند، چرا که می‌توان با سرپنجهٔ تدبیر از کجا تا به کجا را در نوردید و با دل بیدار و ایمان استوار، به هر ته گوشهٔ دنج بناهای دیرینه سال سرزد، یادداشت برداشت و عکس گرفت؛ و می‌توان پاره‌ای از روایات و ترانه‌ها را ضبط و برگردان کرد؛ که این‌ها همه از واقعیت‌های عینی است. اما نمی‌توان سینهٔ روستائیان جلگه‌ها و کوه‌ها را شکافت و از دل آنان، عزیزترین و پنهان‌ترین رازهای زندگی را بیرون کشید؛ که زنان روستاها در گذرگاه‌ها به مردان شهری سلامی می‌کنند و می‌گذرند؛ بی‌آنکه چشم در چشم آنان بدوزند و پشمینه پوشان کوهستان‌ها، هنوز هم مردان رنگارنگ شهری را از خویشان نمی‌دانند و آنان را به خلوتگاه زندگی خود نمی‌خوانند.

در جای جای این کتاب، بسیاری از خصوصی‌ترین مسایل زندگی زنان، سخن به میان آمده است. به همهٔ پیرزنانی که با شرم و حیای فراوان، در این زمینه‌ها به من یاری کرده‌اند و مرا محرم اسرار نهان خویش دانسته‌اند؛ وعدهٔ رفتن به بهشت موعود را داده‌ام! اکنون برای آنان همه گونه بخشایش ایزدی آرزو دارم. امیدوارم که این زنان نیک سرشت شایستهٔ بهشت باشند.

در صرف زمان‌های افعال - برای عرضه داشت آئین‌ها و ... گاهی از (گذشته) و زمانی از (حال) سخن رفته است. این گناه از سوی نگارنده نیست زیرا، یک رسم قدیمی را مردم به یاد داشتند که اینک به فراموشی سپرده شده و تنها گوشه‌هایی از آن، در این روزگار برگزار می‌شود (هر چند که در این ۲۰-۱۰ سال اخیر، همه چیز با شتاب دگرگون می‌گردد و آئین‌های شهری، جای گزین آداب و رسوم روستائی می‌شود).

برای بیان دیرینگی آئین‌ها، از منابع تاریخی - خصوصاً تاریخ‌های مدون گیلان بهره گرفتم و کاهلی را روانداستم. چه کنم که بیش از اینم فرصت یار، و منابع و مآخذ بیشتر، در اختیار نبود. چرا که نویسندهٔ این سطور (پژوهندهٔ حرفه‌ای و کلاس دیده!!)

نیست.

ممکن است که در روزگاران گذشته، مردم شرق گیلان آئین‌های دیگری نیز داشته‌اند که رفته رفته به جهات گوناگون از میان رفته است (نظیر جشن آب پاشان در کنار دریای خزر - بین لنگرود و رودسر که تا دوران صفویه برگزار می‌شده و بهزاد بیک وزیر معروف گیلان در روز برگزاری همین آئین، به طناب «بندبازی» آویخته شد) اما آنچه که در این کتاب آمده، تقریباً بیشتر آئین‌های یک منطقه وسیع گیلان است که سینه به سینه تا این روزگار باقی مانده و جدا جدار کتاب آمده است. مگر پاره‌ای از آن‌ها که به سبب اهمیت کمتر در لابه‌لای مطالب بیان شد. اما باورداشتهای مردم بیش از این است و گردآوری همه آن‌ها به سال‌ها فرصت دیگر نیز نیاز دارد.

درباره‌ی چون و چرایی پیدائی باورداشتهای و پاره‌ای از آئین‌ها، اظهار نظری نکردم و چیزی از خود بر آن‌ها نیفزودم (مگر در بعضی موارد برای رساتر کردن آن‌ها در حواشی و پاورقی‌ها). که این کار مهم به عهده پژوهشگران و جامعه‌شناسان است.

پاره‌ای از معتقدات ممکن است برای بعضی‌ها باورنکردنی باشد؛ زیرا دور از خرد انسان امروز به نظر می‌آید. لازم به یادآوری است که پس از شنیدن هر موضوع، حداقل از چند کس دیگر همان مطلب را پرس و جو کردم و با علم به یقین، آن را به یادداشت‌ها افزودم. دیگر اینکه از قراین و شواهد و بررسی بعضی آئین‌ها پیداست که نیاکان ما پیش از قبول اسلام، از پیروان زردشت بودند و در «وندیداد» کتاب احکام دین زردشت آمده است که:

(... پس از آنکه مَس میت کرده... چون به خانه رود در جای تنها بنشیند در وسط خانه، جدا از مزداپرستان دیگر، به اختیار نزد آتش و آب و زمین و گوسفند و گاو و درخت و مرد و زن پرهیزکار... نرود تا سه شبانه روز همانطور بماند و پس از گذشتن سه شب، لباس خود را بکند و از بالای سر، تن خود را باشاش گاوانر و آب بشوید - تا یک درجه پاک می‌شود - وندیداد - ترجمه داعی الاسلام - ۱۰۷).

آیا با بسیاری از آئین‌های دوست‌داشتنی زرتشت، که هنوز هم پابرجاست، بسیاری از معتقدات آنان نیز سینه به سینه تا روزگار ما همچنان برجای نمانده است؟ و آیا با ورود اسلام به ایران، بسیاری از اوهام و خرافات تازیان نیز به باورداشتهای مردم دیار ما راه نیافته است؟ به آسانی می‌توان این‌ها را گروه‌بندی کرد و پیشینه دیرینه‌شان را باز شناخت.

شرق گیلان، همچنانکه شامل منطقه‌های گسترده، با نظرات گوناگون و گویش‌های تقریباً متفاوت است؛ ریزه‌کاری‌های بعضی از آئین‌ها و معتقدات به گونه‌های دیگری است. مثلاً در روستای سالکویه که با لنگرود ۳ کیلومتر فاصله دارد؛ در عروسی ریزه‌کاری‌هایی دارند که بیشتر لنگرودیها از آن‌ها بیخبرند و در شرقی‌ترین روستاها، گوشه‌هایی از آئینی را اجرا می‌کنند که در غربی‌ترین آبادی‌های شرق گیلان با آن‌ها آشنائی ندارند.

بنابر این خوانندگان ولایتی ما نپندارند که فلان موضوع و بهمان کار چون در آبادی‌شان ناشناخته است پس در آن سوی ولایت ما نیز وجود ندارد و مؤلف به عبث، نامه سیاه کرده است.

شاید بسیار چیز دیگر نیز باشد که در این کتاب نیامده است و از قدیم گفته‌اند (یک دست بی صداست) و دیگر همولایتی‌های ما را همت مردانه‌ای باید.

اصطلاحات خاص گیلکی را با دقت (شاید بیش از حد معمول) به فارسی برگرداندم و توضیح دادم و آوانویسی کردم تا در زمینه مطالعات زبانشناسی نیز مشتاقان را مفید افتد.

در مورد مکان جغرافیائی آبادی‌ها به اختصار در گذشتم که دور از هدف کتاب است و دیگر اینکه طول و عرض دقیق جغرافیائی هر مکان در اُستانداری‌ها یافت می‌شود.

از همه زنان سالیده که با شرم و حیا و شادی بی‌ریا، رنجه‌ها و شادی‌های زندگی خصوصی خویش را برای من بازگو کردند و از همه پیرمردان بردبار و صبور ولایت، که

۱۲ □ آئینهای گیل و دیلم

کوشش کردند تا تلخ و شیرین‌های پیدا و پنهان و فراموش شده زندگی پدران خود را به یاد آورند و مرا در پیشبرد این مهم یاری کنند ممنونم. به برکت وجود آنان بود که سواد این کتاب فراهم آمد.

آقای الکس گورگیز، دوست هنرمند، نقاش پرمایه، با اشتیاق فراوان نقاشی‌های بعضی از آئین‌ها را تهیه کردند و به صفحات کتاب رونق بخشیدند. خدایش خیر دهد.

از همکاری بی دریغ آقای محمد ولی مظفری کجیدی، شاعر و پژوهشگر جوان که با پشتکار و همت فراوان، فولکلور کوه‌نشینان را گرد آورده است بسیار بهره‌مند شده‌ام و به دوستی و ایمان او در پیشبرد کار فرهنگ عامه گیلان ارج می‌نهم. و در این میان بیش از همه، شرمنده احسان همولایتی دانشمند و دوست مهربان، نویسنده و محقق جوان آقای محمد روشن هستم. باشد که چراغ عمر و عزتش جاودانه روشن باشد.

امید است که از این نوشته‌ها، غبار اندوه و کدورت بر آئینه دل‌های آنان که به گونه‌ای نامشان در این کتاب آمده، ننشیند و کوشش ناچیز این آرزومند بهروزی و سرافرازی گیل و گیلان؛ نشانه احترام و ادای دین به آن آب و خاک پاک باشد.

اردیبهشت ۱۳۵۵

محمود پاینده «لنگرودی»

پیشگفتار چاپ دوم

چاپ اول کتاب (آئین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم) - ۱۲۰۰ نسخه - در سال ۱۳۵۵ از سوی بنیاد فرهنگ ایران به بازار آمد.

باور کنید، نه تنها آنانکه سال ۱۳۵۵ در ولایت ما به دنیا آمده‌اند؛ یعنی هجده - بیست سالگان، گوشه‌هائی از آئین‌ها و بسیاری از باورداشت‌های پدران خود را به آسانی باور نمی‌کنند؛ بلکه من هم که گردآورنده و نگارنده این ریزه‌کاریهای (آداب و رسوم) و باورداشت‌های مردم آن دیارم؛ باور ندارم که در کمتر از بیست سال، اینهمه دگرگونی پدید آید.

اما آیندگان شاد و بهروز ما بدانند که سواد این کتاب با سالها دیدار و پرس و جو و پژوهش، در نهایت درستی و امانت فراهم آمده است؛ و هنوز همسالان ما - که شاهد برگزاری آنهمه آئین‌های دل‌انگیز بوده‌اند - سرپا ایستاده‌اند و به نوشته‌های این کتاب نیز، مهر تأیید نهاده‌اند.

در بازنگری «آئین‌ها» پاره‌ای از کاستی‌ها، چون: یاوردهی در خانه‌سازی‌ها و کشت و کارها، آئین خاکسپاری و... را افزودم و پاره‌ای از (ناشایست‌ها و ناسزاه‌ها) را کاستم؛ امید که این مجموعه، دلپسندتر شده باشد.

هر جا که از نوشته‌های دیگران، چیزی بر سواد کتاب افزودم؛ ذکر مأخذ و نام نمودم که آن را شرط ادب و پژوهش می‌دانم؛ باشد که دیگران نیز - اگر از این نوشته‌ها بهره می‌گیرند - چنین کنند تا ادب پژوهشگری از یاد نرود.

از ریاست محترم پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، که چاپ دیگر این کتاب را به عهده گرفتند؛ سپاسگزارم. همراه با بهترین آرزوها.

محمود پاینده لنگرودی

پائیز ۱۳۷۴

بخش اول

آبستنی و زایمان

مردم گیلان می گویند:

اولاد* پوری، اجاق کوری owlād.σ pur.i, ujq.σ kuri

پُری و فراوانی (اولاد = فرزند)، موجب کوری اجاق است و عکس این مثل، می گویند که:

بیچاره ی اجاق به کوره. ujāq bσ kur.σ = bičārā.y !

بیچاره اجاقش کور است (فرزند ندارد)

یا:

جیک نَدَنته، این به بوخونه jik na.dān.σ in.e.bσ bu.xōn.σ

جیرجیرک (= نوعی سوسک) ندارد برایش (آواز) بخواند.

زن نازا - زن بی فرزند**

زن نازا = (قَسَر *** qasar) و زن بی فرزند = (مورده سور، سیور (کا) murd.σ sūr)

* اولاد جمع ولد است ولی گیلک ها به معنی مفرد به کار می برند. به عبارت دیگر، فرزند = اولاد و فرزندان را

اولادنون = اولادان گویند. مردم اولادنون = فرزندان مردم.

** زن نازا - زنی است که به سبب اختلالات داخلی، هرگز آبستن نمی شود. زن بی فرزند زنی است که شوهرش

به سبب بیماری های گوناگون، از نعمت پدر شدن محروم است و نمی تواند زن خود را آبستن کند.

*** قسر، واژه ای است که برای گاوهای نازا هم به کار می برند.

۱۶ □ آئین‌های گیل و دیلم

برای روشن نگهداشتن کانون خانواده و خوشبخت شدن (بچه‌دار شدن) به هر وسیله و به هرکس متوسل می‌شود و نذر می‌کند:

۱- به (هف کلگه haf-kalgσ) می‌رود،

۲- منبر امام حسین را سیاه می‌پوشاند،

۳- «لال پله» و (چهل کاسه) می‌گیرد، (رجوع ک... به مراسم ماه محرم - در همین کتاب)

۴- به دعا و جادو و (شاش خرس و خرخره گرگ) متوسل می‌شود،

۵- در مراسم جشن (عمرکشان) شرکت می‌کند،

تا غنچه لبخند دل انگیز فرزند، شکوفا شود.

زن نازا معتقد است که (اونه چله دکته un.σ çallo dakato) = چله به او افتاده است.

[اگر دو نو عروس را در یک زمان عقد کنند چله یکی به دیگری می‌افتد] (برای

آگاهی بیشتر به چگونگی اعمال و رفتار زنان نازا و زنان بی‌فرزند به بخش معتقدات و

خرافات - در همین کتاب - رجوع کنید.)

چله بُری

زن بی‌فرزند - (اجاق به کور) یا (مُرده سور)* ۷ شاهی یا ۷ سکه یک ریالی را در

(قابدون qâbdon = کوزه استوانه‌ای - دسته دار - مسی = شبیه قهوه جوش) می‌گذارد و به

(صقل saqal = سازنده انبر و کفگیر و داس و تبر و سه پایه فلزی ...) می‌دهد.

صقل = چلنگر، آهنگر، در صبح تاریک روز دوشنبه یا چهارشنبه، سکه‌ها را روی

سندان می‌ریزد [ابتدا سکه‌ها را دو قسمت می‌کند - شاید قسمتی را برمی‌دارد - در این

موقع چشم کسی نباید به سکه‌ها بیفتد و صقل هم نباید با کسی حرف بزند]

آنگاه سکه‌ها را می‌کوبد و در قابدون = ظرف می‌گذارد و کمی از آب کشیف

* زنان نازا و بی‌فرزند، معمولاً عقده‌ای هستند و حرکات تنگ نظرانه دارند سور کرد کارگونه =

sur.σ kardσ kâr kōnσ حرکات مرده سور = زن بی‌فرزند، دارد. اصطلاحی است برای زنان عقده‌ای و

تنگ نظر.



صقل = چلنگر: سازنده نعل اسب و داس و انبر و ... با پاره آهن

دور سندان - یا آب ظروف دکان خود را - روی سکه ها می ریزد و آن ظرف را به میخ دیوار دکان می آویزد (ته ظرف نباید به زمین بخورد)
بعد، زن نازا، آن آب را می گیرد و در روز دوشنبه یا چهارشنبه - در زیر درخت میوه - بر سر خود می ریزد و تا پیش از هم خوابگی با شوهر، نباید آب دیگری روی سر خود بریزد. (شنیده شده از یک زن کوه نشین اطراف املش)
[روایت دیگر: صقل، کمی آب و براده آهن کنار کوره را به آب و سکه داخل ظرف اضافه می کند]

چل گیا = çel giyâ = چهل گیاه

چهل روئیدنی، چهل گیاه را از زیر درختان فراهم می آورد. (در گیلان انواع گیاهان فراوان است) و آن را می پزد و آبش را می گیرد و در روز چهارشنبه، زیر درخت

۱۸ □ آئین‌های گیل و دیلم

میوه - بر سر خود می‌ریزد.

گورگ گولی gurg.σ guli گروی گرگ

۱۵-۱۰ سانتیمتر از خرخره گرگ را می‌گیرد و در کمی آب خیس می‌کند و با دست آن را در آب مالش می‌دهد و آن آب را با (چل تاس = çel tās = جام چهل کلید) در گوشه حیاط، بر سر و بدن خود می‌ریزد.

شکم ئیتن = şukom-ay.tan = شکم گرفتن. (آبستن شدن)

نوعروس، از عقب افتادن عادت ماهانه = تأخیر دوران رگل = سرنماز نوبئون



آئین بردن هدایا برای نوعروس باردار

sar namâz nu.bôn = قاعده نشدن، احساس می کند که باردار شده است.
 ویار = ایشَه کونی išša kun.ay = تنفر دلخواه یا متنفر شدن از بوی غذاها،
 - که در عین حال خوش آیند است - نشانه (شکم گیری $\text{\$ukom giri}$) یا
 (شکم نیتن $\text{\$ukom eytan}$ = شکم آگیتن $\text{\$ukom a.gitan}$) = باردار شدن است.
 در این ایام، مادر عروس، آش (تورشِ آنار turš.σ anâr = انار ترش) و آش (تورشِ
 آلوجه turš.σ alučσ = آش گوجه سبز ترش) یا نوعی آش ترش می پزد و همراه با
 (شورماهی $\text{\$ur.σ mâhi}$) = ماهی شور و (تورف turf = ترب) و تربچه نقلی و انواع
 سبزی و... به خانه دختر خود می فرستد.
 (در هر فصل، خوردنیهای همان فصل را می دهد).

غذای دوره (ویار = ایشَه کونی)

زن باردار - در دوران ویار - اغلب هوس می کند و انواع ترشی، میوه های ترش،
 گل مهنماز، (کال برنج kâl.σ baranj = برنج خام)، گل سرشور gal.σ sar šor =
 اگل ترد و شکننده و سفید رنگ است. زنان به حمام می برند و (در ظرف استوانه ای
 مسی به نام دولچه dulčσ یا گل دَخَسَن gal daxasân) خیس می کنند و بر موی سر
 می گذارند و معتقدند که برای تقویت پیاز و نرم شدن موی سر - پس از شستشو با
 صابون - بسیار نافع است.، گرک گی kark.σ gi = فضله مرغ، زغال، گوجه سبز ترش،
 نارنج، (میالسک (گا) meyâlask = زرشک وحشی) و... می خورد.

گواره دسه gavâr dasso = اسباب گهواره

وقتی که دوره بارداری نوعروس، به ۷ ماه می رسد؛ مادرش، دختران و زنان
 همسایه را خبر می کند و آنان، طی مراسمی لباس نوزاد را قیچی می کنند که عبارت
 است از:

روبند var band ، روکش ru kaš - گیل گیلی gil gili ، خشه دور kâle
 dower (خشه = خله = خلا، ظرف سفالی استوانه ای برای مدفوع بچه در گهواره) گواره
 جلیل gavârō jalil = [روکش پارچه ای، جلوچاک، پوششی برای گهواره، که از راه چاک

جلو به نوزاد شیر می‌دهند [سینه پوش - arxâlug - پیرهن، پیرهن سر خشت
 = خشت سری پیرهن = xašt.σ sar.i pirhan] (پیرهن کوچک از ململ نازک برای اولین
 روزهای زایمان) لچیک = lačik = لچک = روسری، کلاه پارچه‌ای، پیشانی دَبود = pišoni =
 dabud پیشانی بند، ناف دَبود = nâf dabud = ناف بند؛ انواع قطعات پارچه برای
 پاک کردن مدفوع بچه، قوناق بند = gunnâg band = قن‌داق پیچ.

مادر عروس = عروس مآر، از ۷ ماهگی بارداری دخترش، این وسایل را
 آماده می‌کند و در اواخر ۹ ماهگی بارداری، به خانه داماد (شوهر دخترش) می‌فرستد.
 [این اثاثه را در چند طَبَق = خونچه = (موجما = mujamâ = مجموعه مسی)
 می‌چینند و همراه با انواع شیرینی به خانه نو عروس می‌برند. پیشاپیش طَبَق‌ها،
 درویش، اشعار شاد می‌خواند یا مطرب می‌زند و می‌کوبد و می‌خواند]

زاگ چن * zāk čēn = بچه زائیدن

به اعتقاد مردم، پس از ۹ ماه و ۹ روز و ۹ ساعت و ۹ دقیقه، زن باردار احساس
 درد می‌کند و می‌زاید.

درد اول را کَال درد = kâl.σ dard (= درد کال) می‌گویند.

اطرافیان به زن باردار دل‌داری می‌دهند و روحیه‌اش را تقویت می‌کنند که:

این کَال درده = in kâl.σ dard.σ = این درد کال است (قابل اهمیت نیست) این سیر
 و پیاز درده = in sir.u piyâz.σ dard.σ = این درد سیر و پیاز است (قابل اهمیت نیست)
 خشن چار درد بکشی، تا بچینی؟ = xân čâr dard ba.kaši tâ ba.čini.i
 باید چهار درد بکشی، تا بزائی!

گالش‌ها می‌گویند:

گرو و گرده، ایشالله چینی! (کا) = gow vagard.σ, išâlla čini

گاو برگردد (از صحرا و کوه)، ان شاء الله می‌زائی!

* چن مصدر جیدن و مصدر زائیدن هم هست. بیچم = bičēm = زائیدم و جیدم (میوه و گل و...) را

بچین = bačīn = برای بچه را و بچین (میوه و گل و...) را = امر (زاگ چن = زائیدن).

چاردرد یا درد چهارم، زمانی است که سر نوزاد بیرون بیاید.



آئین برگزاری جشن خرمن و عَلم و اچینی در دیلمستان

کیله نِشْتَن kilo-niştan

کیله = میان ران‌ها، بین زانو و کشاله. نِشْتَن = نشستن.

به هنگام درد چهارم، قابله محلی = موما mumâ که از درد اول حاضر است، دستور می‌دهد تا زائو را بغل کنند و روی تشت ببرند. آنگاه یکی از زنان باتجربه، روی چهار پایه کوتاه = کتل katal یا کتل کینه katal kino می‌نشیند و زائو را طوری بغل می‌کند که ران‌های خارجی زائو، روی ران‌های داخلی خودش قرار گیرد.

(شبیه مادری که بچه‌اش را برای شاشیدن، با دو دست می‌گیرد) به دستور قابله، زائو زور می‌زند و برای تحمل درد، کمی برنج خام در دهانش می‌ریزند که گاز بزند! و بطری یا کوزه «دهان باریک» به دستش می‌دهند تا در آن «فوت» کند و به خود فشار آورد!

دیرزائی = دیر چئن dir cên

اگر بچه‌ای دیر به دنیا آید:

انگشتی تیمن شده (عقیق) را به انگشت زائو می‌کنند. مادر زائو (نوعروس) قرآن برسر خود می‌گذارد و دور (آوچا aw-câ = چاه آب) یا اطراف نهر آب یا رودخانه می‌گردد.

اگر زنی که (کیله نیسته = زائو را بغل کرده)، خسته شود، چند خشت در دو طرف تشت می‌چینند و زائو را روی آن می‌نشانند. یا زن دیگری جانشین زن اول می‌شود.

به دستور قابله = موما، به پشت و کمر زن دیرزا لگد می‌زنند تا بچه، زودتر به دنیا بیاید.

به زائو، شربت و کباب و غذاهای مقوی می‌دهند.

به دستور ماما، پاهای زائوی دیرزا را می‌گیرند و به هوا می‌برند (سر به طرف پائین) و موما = ماما، به شکم زن آبستن دست می‌کشد. (برای آگاهی بیشتر به معتقدات و... در همین کتاب نگاه کنید)

زایمان غیر طبیعی

پا به جیری pâ ba jiri = پا به زیر (زایمان از پا)

دس به جیری das ba jiri = دست به زیر (زایمان از دست)

اگر، بچه با دست یا با پا (غیر طبیعی) بیرون بیاید؛ احتمال مرگ زائو زیاد است و ای بسا که بیشترشان می‌میرند. بدیهی است که در موارد دیگر، کنترل وضع جسمی زائو غیرمقدور است.

اگر زائو (سرزا) برود، می گویند:

آل بیورده = *âl.ba.burd.σ* = جن برده است.

یا آل بزا = *âl ba.za* = جن زده است.

نجات زائو - به هنگام زایمان غیر طبیعی - به فرزی و دانائی و کارکشتگی قابله و به بخت و اقبال!! زائو بستگی دارد.

به زن آل زده، دو کشیده محکم می زنند و یا تیر خالی می کنند تا جن بگریزد.

(شاید بر اثر شنیدن صدای ناگهانی، زائو از ترس بزیاید.)

امن این مبحث را در زمان حال نوشتم: در حالیکه در شهرها، اینک کمتر به سراغ (موما = قابله محلی) می روند و اغلب به بیمارستان ها یا به پزشکان خصوصی مراجعه می کنند.

از اوایل بارداری، زائو تحت نظر پزشک قرار می گیرد و زنان، کمتر در خانه می زایند.

اما، در روستاهای دوردست جلگه ها، و در آبادی های کوهستان ها - که پای ماشین به آنجاها کشیده نشده و مردم نیز با امکانات پیشرفته پزشکی آشنا نشده اند هنوز هم، همین رسم برقرار است و مردم، پای بند این معتقدات هستند و به پزشک و دارو و درمان امروزی دسترسی ندارند.]

ناف زنی = *nâf zani* = زدن و بریدن ناف

می گویند: دختر رو به مادر (روبالا) و پسر، پشت به مادر (دَمَر و damaru) به دنیا می آید و معتقدند که:

(پسر با مادرش نامحرم است یا شرم دارد)

قابله، ناف بچه را می بُرد و می بندد. جفت = جیت *jit* را می گیرد و به کسی می دهد که در حیاط خانه چال کند.

زیره دم کرده - گل گاوزبان - حلوای کاجی، گوشت، روغن داغ کرده به زائو می دهند.

آب خوردن تا ده روز برای زائو ممنوع است.

بعد، قابله، (دوران) می‌کند. نخست، مادر عروس در سینی قابله، پول - صابون، حنا و... می‌گذارد؛ آنگاه، دیگر افراد خانواده به اندازه دسترس و وسع مالی خود چیزی به قابله می‌دهند

اناف زنی، با وسایل اولیه و بدون استریل، موجب می‌شد که بچه، کزاز یا بیماری دیگر بگیرد و بمیرد، در این مورد معتقدند که: نوزاد را جن زده یا آل برده است].
 ماما، بعد از بستن و بُریدن ناف، انگشت در حلق بچه می‌کند تا گلویش باز شود.
 در این موقع، زائو را در رختخواب مخصوص خود می‌خوابانند.
 آشنایان و خویشان، هدایائی به نوزاد می‌دهند و مبارک با
 mabârak bâ = مبارک باد می‌گویند.

ریکه یا لاکو ؟ rik - yâ lâku = پسر یا دختر؟

لاکو

اگر نوزاد دختر (لاکو lâku) باشد، لب و لوجه خانواده آویزان می‌شود؛ زیرا دختر را ننگ و نکبت و اسباب سرشکستگی می‌دانند به هر حال، در مورد دختر، شادمانی زیاد نمی‌کنند و حتی آشنایان، کمتر به (مبارک با) می‌روند.
 (هنوز هم کسانی هستند که به خاطر داشتن یک پسر، صاحب ۹ دختر شده‌اند!!)
 اگر چهار - پنج دختر، پشت سرهم بیایند، نام پنجمی را کفایت، ششمی را
 vasso = بس است = کافی است = پایان می‌گذارند.
 آنها کاری که برای دختر می‌کردند، سوراخ کردن گوش او در اعیاد قربان و غدیر بود.

نرمه گوش دختر را با کمی موم مالش می‌دادند - سوزنی را روی لوله چراغ فتیله‌ای روشن، داغ می‌کردند و چندبار در موم فرو می‌بردند و بعد گوش دختر را سوراخ می‌کردند. برای جلوگیری از (دوخمارسن duxmârasan = سر به هم آمدن سوراخ) لوله انتهای پر مرغ یا (جارو سیبیل jâru sibil = سوزنک کوتاهی از ساقه جارو) را می‌شکستند و داخل سوراخ می‌کردند.

اگر خانواده‌ای ۴- ۵ پسر داشت و ششمی دختر می‌شد کمی شادمانی می‌کردند و بعضی‌ها شب فارسی (شا)، شب پاسی (غ) = شب ۶ هم می‌گرفتند]

ریکه rikə = پسر!

اگر نوزاد پسر باشد، شادمانی و پایکوبی فراوان می‌کنند.
کسانی که به خویشان نوزاد، خبر پسر بودن را برسانند، مشتلق muştaluq = مزدگانی، می‌گیرند.
بچه را در یک کپه ترازو، و در کپه، دیگران و خرما می‌گذارند و بین فقرا تقسیم می‌کنند.

شب فارسی şab fâresi

= شب پاسی şab pâsi = شب شش

برای نوزاد - اگر پسر باشد - شب ششم میلاد، را جشن می‌گیرند.
دوستان و آشنایان را دعوت می‌کنند. شام مفصلی تهیه می‌بینند.
مدعوین، پس از صرف شام، آجیل می‌خورند خصوصاً، فندق زیاد می‌شکنند.
گروهی به خانه خود می‌روند و گروهی هم (گودره بازی gudro = bâzi ترنا بازی، قاب بازی gâb bâzi = شاه وزیر بازی)، می‌کنند.
شب شش، معمولاً شب نام‌گذاری نوزاد است. خانواده، اگر مذهبی و متعصب باشد یا غلامانه* داشته باشد، نام پسر را غلامعلی و غلامرضا و... می‌گذارد.

* اگر زن و شوهری، پیاپی صاحب دختر شوند یا - فرزندان (پسر) آنان در رحم مادر و یا در روزهای اول تولد بمیرند نذر و نیت می‌کنند که اگر دارای فرزند (پسر) شوند آن را غلام یکی از بزرگان دین کنند. نام این پسر را غلامعلی - غلامحسین - غلامرضا - غلامحسن - غلامعباس و... می‌گذارند. یک گوش او را سوراخ می‌کنند و حلقه‌ای شبیه گوشواره به آن می‌آویزند تا همه مردم بدانند که این پسر، (یکی یکدانه) باباست و چشم زخمی به او نرسانند. زن و شوهری که غلامانه (غولومونه qulômônô) دارند؛ بسیاری از گوشه‌های آداب و رسوم اسلامی و محلی را رعایت می‌کنند که در جای جای این کتاب آمده است.

کوه نشینان، اغلب نام‌های قشنگ و اصیل ایرانی می‌گذارند.

حَمَام = حَمَام قوروق hammôm quruq حمام زایمان

از لحظات اول تولد نوزاد - یک بوتۀ بزرگ پیاز را پوست می‌کنند و روی لایۀ صاف و سفید آن، صورت یک آدم را - (چشم، ابرو و دهان) - نقاشی می‌کنند (به شکل بسیار ابتدائی) و آن را به سیخ کباب می‌کشند و بالای سر نوزاد می‌گذارند و در کنار آن قرآن، سوزن، سنجاق و چاقو می‌نهند تا نوزاد از (شر جن و چشم بد) مصون ماند. برای پر پشت شدن ابروی کودک، اطراف چشم و ابروی او را سرمه می‌کشند. در روز دهم تولد نوزاد، حمام عمومی محله را «قرق» می‌کنند. خویشان و آشنایان زائو به حمام دعوت می‌شوند. در حمام، شربت - خربزه* - هندوانه - پرتقال - لیمو - آکونوس** - آلبالو و اختۀ خیس کرده می‌برند و می‌خورند.

موقع بردن زائو به حمام - پیاز را (که تصویری روی آن کشیده بودند) دم در حمام، به زمین می‌کوبند و با زائو وارد حمام می‌شوند (در راه خانه به حمام هم، سَپَند sapand = اسپند به دست زائو می‌دهند که کم روی زمین بریزد). اول، نوزاد را می‌شویند و به بیرون می‌فرستند بعد زائو را.

* خربزه لنگرود بسیار معروف است نوعی از آن (رجبی) است که پوست سبز و گوشت سفید دارد. در فصل خربزه، رجبی هم می‌رسد. ابتدا بسیار سفت و سخت است، آن را به گرگ garak (چنبره‌ای از طناب کاهی که به پشت بام خانه‌ها آویزان است) می‌گذارند. بعد از دو سه ماه این خربزه سفت و سخت، آبدار و شیرین می‌شود و تا فروردین ماه می‌ماند.

** آکونوس، آب کونوس = از گیل کال را (یکی دو هفته قبل از رسیدن و پخته شدن) می‌چینند و می‌شویند و در خُم یا ظروف دیگر می‌ریزند؛ کمی نمک و آب کافی به آن می‌افزایند. این از گیل کال در آب، (می‌پزد = می‌رسد) و تا ۳-۴ ماه تروتازه می‌ماند و به آکونوس âw - kunus معروف است.

دَه چله dā çallo

فاصلهٔ زمان تولد تا ده روز را (دَه چله) می گویند.

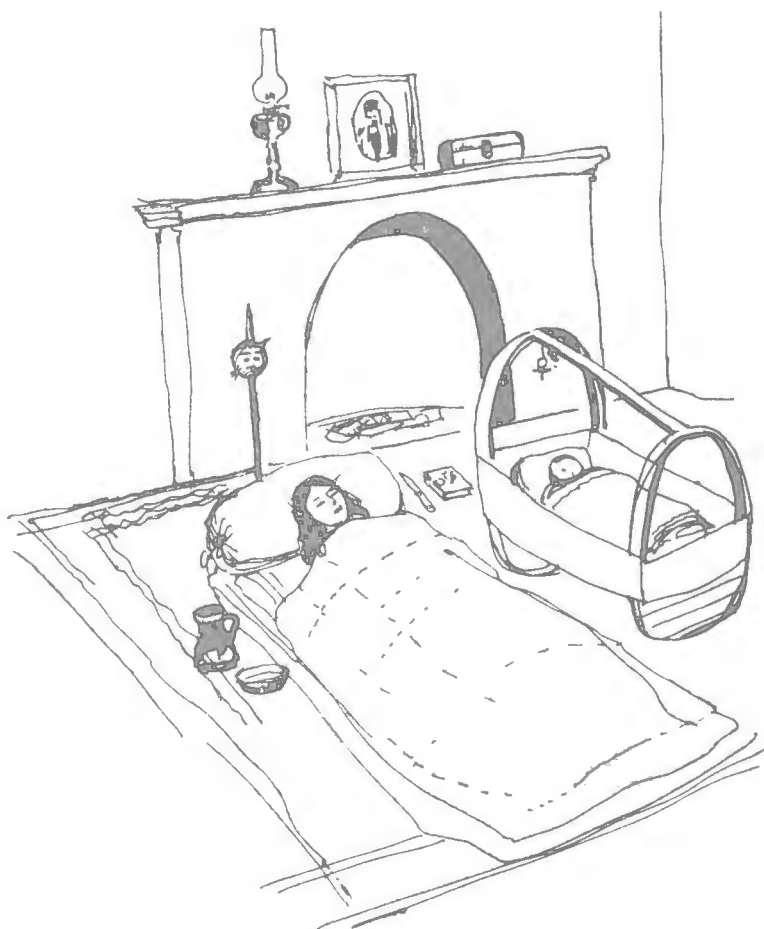
زائو، استراحت می کند.

غذاهای مقوی، - کباب، قیماق = کاچی حلوه = حلوائ کاچی، تخم مرغ - به

زائو می دهند.

آب خوردن را برای زائو مفید نمی دانند و سعی می کنند که زائو، کمتر

آب بخورد.



دَه چله - تا ده روز پس از زایمان

(اگر زائو آب بنوشد، به ناف نوزاد باد می‌افتد)
نوزاد را، در اطاق تنها نمی‌گذارند زیرا ممکن است که آجینه σ ajindo = جن، او را بزند! و تا ۴۰ روز = چله، نوزاد را به هر جا نمی‌برند تا سرما نخورد و بیمار نشود.

گواره بندان σ gavâr bandôn = گهواره بستن نوزاد
زائو و نوزاد را از حمام به خانه می‌آورند. دوستان و همسایگان را دعوت می‌کنند. بساط شیرینی، فندق، گردو، و دیگر میوه‌های تر و تازه فصل را می‌گسترانند.
موما σ muma = قابله محلی، حاضر می‌شود. گهواره را آماده می‌کنند (با گواره دسه = لوازم گهواره) قبلاً توضیح داده شد.

ماما، سه بار، نوزاد را از زیر دسته به بیرون گهواره می‌برد و از روی دسته گهواره، داخل می‌کند و بعد برای اولین بار، نوزاد را در گهواره می‌پیچد.
حاضرین شیرینی و میوه می‌خورند.

هر کس به قدر کرم و استطاعت خود، مبلغی پول برای ماما می‌گذارد.
گواره جلیل σ gavâr - jalil = روپوش گهواره را می‌گسترند و روی آن، کشمش - نخود و فندق می‌ریزند.

یکی از حاضرین (خوش سیما و خنده‌رو) را می‌آورند که جلو گهواره بخندد تا نوزاد، گشاده‌رو و خندان شود. دیگری گردوئی را روی بازوی گهواره می‌شکند تا بچه با صداهای سنگین عادت کند و این شعر را می‌خواند:
آسمان گرگر زنه (ناکتا) = نابدا بترسین؟

σ âsamôn gor-gor zên na katâ ba.tarsin?

= آسمان صدا می‌کند (رعد می‌گردد - گرمب گرمب می‌کند) مبادا بترسید؟!

ادامه شعر، به طنز و شوخی این است:

تی پتر - تی ماره کین زنه، نابدا بترسین؟

σ ti pēr ti maâr kin zên na-badâ ba.tars.in?

پدرت، به مادرت تنه می‌زند، مبادا بترسید.

[مبادا = نابدا و ناکتا σ nakatâ هم گویند].

به این طریق، به نوزاد یادآوری می کنند که از صدای رعد نباید ترسید.
از طرف زائو، پول، شیرینی، آجیل، حنا، صابون و قند و... به قابله می دهند. قابله
هرچند روز یکبار (تا چلگی = ۴۰ روز) به زائو سر می زند.

چله σ call = ۴۰ روز پس از زایمان
۴۰ روز بعد از زایمان، زائو، نوزاد را به حمام می برد*
(با بعضی ها قابله هم به حمام می رود)
زائو، در این روز (غسل نفاس σ qusl nafâs) می کند و از این روز می تواند با
شوهر خود همخوابه شود.

دندان فروشان = دندان فوشون (کا) σ dundôn fušôn = دندانی (نهر)
وقتی که سیسه σ sis (= لثه نوزاد) تاول بزند و نیش دندان از آن بیرون آید، برای
بچه، جشن دندان فروشان = دندانی می گیرند.
۱- گندم - باقلی - (مرجو = عدس) و لوبیا را می پزند و آبش را می گیرند و روی آن
نقل و کشمش می ریزند (در تهران، گوشت پخته و کوبیده و پیازداغ فراوان هم
اضافه می کنند. به روایت محمود کتیرائی، از خشت تا خشت)
۲- همسایگان - دوستان و آشنایان را خبر می کنند.
۳- روی سفره تمیزی، خوردنی ها را می چینند.
۴- آئینه، قرآن و اشیاء مختلف را روی سفره می گذارند و حاضرین، ضمن خوردن، بچه
را هم جلو سفره می نشانند و او را وادار می کنند که به اشیاء روی سفره دست بزند و
معتقدند که:

اگر اول به آئینه دست بزند، سلمانی

* کوه نشینان معتقدند: اگر پسر را بعد از چهل روز به حمام ببرند یا بشویند، آن پسر دلیر و ترس می شود. و
اگر دختر را از چهل روز زودتر بشویند ترسو و سر به زیر می شود که دختر سر به زیر و ترسو باشد بهتر

اگر اول به قرآن دست بزند، آخوند و ملا
اگر اول به قیچی دست بزند، خیاط
اگر اول به قلم دست بزند، میرزا = معلم و باسواد می‌شود.
معروف است که، بچه به هنگام دندان درآوردن می‌گوید:
- اگر مادرم بداند که من به چه ذلت دندان درمی‌آورم* گواره جلیل = روپوش
گواره مرا می‌فروشد و برای من جشن (دندان‌فروشان) می‌گیرد.
اگر نخود - لوبیای (دندان‌فروشان) را به خانه همسایه بدهند، همسایه، هدیه‌ای
قیمتی، یا چند تخم مرغ در ظرف می‌گذارد (اگر چیزی نداشته باشد، سنگی در
ظرف می‌نهد به نشانه اینکه دندان بچه مثل سنگ محکم شود) و باز می‌گرداند
اگر دندان بچه، اول از فک بالا بیرون آید، بد است. برای رفع بلا، بچه را از بلندی
به زمین می‌اندازند (چند نفر، چادری را در هوا نگه می‌دارند و بچه را از ارتفاع کمی،
در چادر می‌اندازند).
۷ دانه گندم و ۷ سکه (در قدیم ۷ شاهی که پول کمی نبود)، روی سر بچه
می‌ریزند و صدقه می‌دهند.

* [.....چوب گواره‌ام را می‌شکند و برایم دندونی می‌بزد]

محمود کتیرانی - از خشت تا خشت - [۷۱]

دیارجان، باسی - چهل خانوار آبادی، در مشرق دیلمان، در همسایگی مربو murabbu، ملک قدیمی
منجم‌باشی معروف قرار دارد.

در پشت کوه‌های دیارجان، مقابل (آلشی رَجه ālaši rajo = سینه کش کوه آلش = درخت جنگلی)
فقط یک خانواده زندگی می‌کند. رئیس خانواده مردی است به نام احمد که (نی‌زن) مشهور است و
آهنگ‌های محلی را شیرین می‌زند. این مرد، با زن و چند بچه و چند سگ و گاو و گوسفند، زمستان‌ها هم
در همانجا زندگی می‌کند. در زمستان سال ۵۳، زن باردارش احساس درد می‌کند. گردنه‌ها پر از برف بود و
دست احمد از همه امکانات کوتاه. ناگزیر آستین‌ها را بالا می‌زند و نوزاد را می‌گیرد و نافش را می‌بندد و
باقی کارها را به تنهایی انجام می‌دهد. در تابستان ۵۴ در همان آبادی (یک خانواری) احمد را به هنگام
خرمن کردن گندم و آن بچه را نیز در آغوش مادرش دیدم.

آبستنی و زایمان □ ۳۱

خانواده های تهی دست، به جای برگزاری جشن، کمی گندم می پزند و روی سفال بالای بام می ریزند که پرندگان بخورند و معتقدند که: دندان بچه به راحتی در می آید.

دانستنی های دیگر

زن و شوهری که تازه پدر و مادر شده اند، نوزاد را پیش پدر و مادر خود، ناز و نوازش و بغل نمی کنند.

اگر در حضور پدر و مادر - نوزاد گریه کند (یعنی در حضور پدر بزرگ و مادر بزرگ)، اطرافیان به نحوی بچه را مشغول می کنند.

زن شهری یا روستائی، شوهرش را به نام صدا نمی کند اگر پسر داشته باشند و نامش مثلاً احمد باشد: شوهرش را صدا می زند، احمد پتر = پدر احمد! و شوهر، زنش را صدا می زند: احمد مآر = مادر احمد!

و اگر فرزندشان دختر باشد؛ می گویند زرانگیز مآر یا زرانگیز پتر = مادر زرانگیز یا پدر زرانگیز.

و اگر در طی سال های بعد، صاحب چند فرزند دیگر شوند باز هم همدیگر را به نام فرزند اول صدا می زنند.

گالش ها و روستائی ها، اگر بخواهند که از بچه های خود - پیش بزرگان شهری - حرف بزنند، می گویند:

تی نوکر بچه ti nowkar baččσ = بچه نوکرت، نوکر بچه ات (اگر درباره پسر باشد). تی کنیز آن ti kaniz.ōn = کنیزان تو (اگر درباره دختر باشد).

و اگر بخواهند از زن خود چیزی بگویند:

بی ادب bi.adabē = بی ادبی است:

می پلا پوچ mi palā puč = پلوپز من = (کسی که پلو شام و ناهار مرا می پزد).

= زنم

می منزیل mi manzil = منزل من = زنم

می خانه - محوطه mi xōnσ - mahavv atσ = خانه و محوطه من = زنم.

تی نوکر بچه تنه مآر ti nowkar baččσ.ān.σ maâr = مادر نوکر بچه های تو

مادر بچه‌های من (نوکر تو) = زنم.

اگر زائو - به هنگام زایمان - دچار پارگی آلت تناسلی شود، محل پارگی را با آب قلیان = قلیان آو qalyôn âw می‌شویند و بر روی پارچه‌ای، یک تخم مرغ می‌شکنند و با کمی زردچوبه کوبیده مخلوط می‌کنند و روی آلت تناسلی زائو می‌گذارند.
اگر شیر زائو زیاد و پستانهایش دردناک شود و نوزاد، حریف خوردن آن شیر نباشد:

۱- رب گوجه سبز = آلوچه روب $\hat{a}lu\hat{c}\sigma\ rub$ = هَلو تورشی (کا) $hal\hat{u}\ t\hat{u}r\hat{s}i$ را به پستان‌های زائو می‌مالند.

زائو، روی چارچوب در می‌نشیند و موی سر خود را روی پستان می‌ریزد و بر روی آن (از بالا به پائین) دست می‌کشد تا شیر زیادی خارج شود.

۲- یته عاقله زناک $y\sigma\ t\sigma\ \hat{a}qel.\sigma\ zan\hat{a}k$ = یک زن باتجربه؛ پستان‌های زائو را می‌مکد و شیر زیادی را می‌ریزد تا پستان زائو سبک شود و از درد بیفتد
(اخیراً از دستگاهی به نام شیردوش استفاده می‌کنند).

ختنه سوران

ختنه سوران = سُنَّت سَری sunnat sari = ختنه سور

ختنه = سنت

اگر نوزاد پسر را در ده چله = تا ده روز پس از تولد، به علت لاغری و بیماری ختنه نکنند این کار را در حدود چهار - پنج سال به عهده تعویق می اندازند.* پدر و مادر بچه، روزی را که (ساعت خوب) دارد، در نظر می گیرند. دوستان، آشنایان، مطرب، دلاک (= سلمانانی)** را برای همان روز خبر می کنند. پلا - قاتوک کونن palâ-qâtuk kōnan (= پلو خورشت) آماده می کنند. انواع شیرینی، میوه و آجیل می چینند. به بچه دلداری می دهند و از فوائد ختنه شدن - به زیان کودکانه - با او سخن ها می گویند. (معمولاً، بچه از تیغ سلمانانی و از ختنه شدن می ترسد) در روز جشن، دعوت شدگان جمع می شوند. مطرب، ساز و نقاره می زند - حاضرین به ترتیب (حتی سلمانانی) رقص و پایکوبی می کنند تا سنت گذشته نیاکان خویش را زنده نگاهدارند که تاریخ گیلان - در این زمینه گویاترین شاهد است:

* در شهرها، اخیراً به پزشک مراجعه می کنند ولی در روستاهای دور، هنوز هم پسران را به همین روش ختنه می کنند.

** دلاک = ۱- کارگر زن در حمام زنانه، که علاوه بر کار حمام، کیسه هم می کشد.

۲- سلمانانی و آرایشگر (مرد) که تا چند سال پیش، ختنه هم می کردند.

[چون ارقام مسرت و شادکامی و فرحت و کامرانی ثبت صفحه دفتر خزینه خاطر
مبارک حضرت میرزا علی بود و بزم و عشرت ختنه سور دو در شاهوار...]

تاریخ خانی (گیلان). باب اول، ص ۱۳۳.

[... و نو پاشا فرزند کیاسالوک (صعلوک) کوه‌دمی، که خادم خاص میرزا علی بود

نزد سلاطین مازندران به جهت تبشیر ختنه سور فرستاد...]

تاریخ خانی. باب اول، ص ۱۳۵.

پیداست که در قرون گذشته هم، مراسم جشن ختنه سور در گیلان، باشکوه و جلال
هر چه بهتر و بیشتر برگزار می‌شد؛ زیرا ختنه کردن بچه، گذشته از انجام دادن یک وظیفه
همگانی، مسلمان کردن آن بچه نیز بود.

اگر پسر بچه‌ای - ختنه نشده - می‌مرد، پدر و مادر، خود را در برابر خدا و پیغمبر
مسئول می‌دانستند که: چرا پسرشان، کافر از دنیا رفت.



ختنه کردن - سنت سری

آداب و آلات ختنه کردن

«دلاک» با شاگرد خود می آید:

- ۱- کمی پنبه یا پارچه را می سوزاند و خاکستر آن را جمع می کند.
- ۲- آلات و اسباب ختنه کردن را روی شعله آتش می گیرد، یا با آب جوش می شوید تا ضد عفونی شود.
- ۳- شاگرد دلاک، بچه را بغل می کند (شبیه مادری که بچه اش را برای شاشیدن بغل می کند).

۴- دلاک، یک قطعه ۱۰-۱۵ سانتیمتری نی، از *azâ lowlô* (= آزاد نی) نی بامبو را (که به شکل عدد ۷ چاک داده شده است) در یک دست می گیرد و با دست دیگر، پوست زیادی آلت تناسلی پسر را به طرف جلو جمع می کند و لای نی می گذارد و با دست دیگر - که آزاد شده است - تیغ را برمی دارد و آن را می برد.

۵- خاکستر پارچه را روی بریدگی می ریزد تا خون، بند بیاید.

۶- روی زخم را با پارچه تمیزی می بندد و (لنگ سفید) را به بچه می پوشاند و او را در بستر تمیزی می خواباند.

۷- مطرب، ساز و نقاره شادی می زند - حاضرین دس *kalâ* = *das kalâ* = چپلا *âpalâ* (= کف) می زنند و به ترتیب، همه می رقصند، حتی دلاک.

پسر بچه هائی که در یک خانواده - ختنه می شوند باید (فرد) باشند اگر در خانه ای، دو پسر را ختنه کنند یا به خرج خود، پسر تهی دست و ختنه نشده ای را ختنه می کنند یا اگر بچه ختنه نشده ای در آن کوچه و محله پیدا نشود، خروسی را سر می برند.

آدم ختنه نشده را کافر می دانند و به آدم طماع و رند و پرتوقع می گویند:
بداره اینه ک...، بیبه نیه! = *badâre in.σ kir bibe neye* - انگار آلت تناسلی او بریده نیست. = بی رحم و کافر است.

از کودکی تا نوجوانی

دختران

اوقات بیکاری را بیشتر در خانه می‌گذرانند و در کار روزانه به مادران کمک می‌کردند و در سطح وسیع‌تر: کامو بافی - حصیر بافی = حصیر وئوجی
hasir vōji = (وئوتن vōtan = بافتن) عرقچین بافی، (میریشکا کاری = قلابدوزی)،



حصیر بافی

خیاطی، پلاپوچی palâ puçi = پوتن = پختن پوچ و بیوچ ba.puç امر از مصدر پوتن) و ظرف شوئی، حصیر شوئی و باغبانی - در سطح حیاط خانه - و بچه داری - کشاورزی - چای چینی و... می کردند.

پسران

اغلب در کوچه ها بازی می کردند. اگر پدرانشان کاسب بودند نهار کاسه = ظرف نهار پدر را به دکان می بردند و در کار و کسب پدر شرکت می کردند و اگر پدر و مادرشان بی چیز بودند، فرزندان را به اوسا کار (= استاد کار) صاحب صنعت و حرفه می سپردند تا حرفه ای یاد بگیرند. یا به ملاخانه سپرده می شدند تا باسواد شوند. در فاصله زمانی ۹ تا ۱۲ و ۴ تا ۶ هر روز، دختران و پسران بزرگتر، برادر یا خواهر شیرخوار را کول می کردند و با چادری، بچه را به کمر می بستند و به کوچه های محله خود می آمدند. مادران از دلشوره بچه کوچک فارغ می شدند و به کارهای خانه و زندگی رسیدگی می کردند. در حقیقت بچه های بزرگتر به مادران خود این فرصت را می دادند. بچه ها - در حدود ۲۰-۲۵ نفر، دختر و پسر به کوچه می آمدند و یکی از آنها این شعر را می خواند و گوشواره = مستزاد شعر را بقیه بچه ها دم می گرفتند.



هو کای - هو کای، بازی کوچه

هوکای - هوکای hōkāy hōkāy

xoj dār.e xoj bārdσ	barâr	۱ خوج دار خوج بارده - برار
mu cên.a mannem	barâr	۲ مو چنه منم - برار
ra (rat) ba.zan bakâlσ	barâr	۳ ر (رَت) بزن بکاله - برار
ti zan fiçin.σ	barâr	۴ تی زن فیچینه - برار
tâqêσ da çin.σ	barâr	۵ طاقچه دچینه - برار
yσ peyâlσ ard.σ	barâr	۶ یه پیاله آرده - برار
mi barâr ti mard.σ	barâr	۷ می برار تی مرده - برار
ya dassσ qâşuq	barâr	۸ یه دسه قاشوق - برار
mi barâr ti aşuq	barâr	۹ می برار تی عاشوق - برار
ya puştσ ajâr	barâr	۱۰ یه پوشته آجار - برار
mi barâr ti najjâr	barâr	۱۱ می برار تی نجار - برار

برگردان شعر:

۱- درخت گلابی محلی، گلابی آورده، برادر! (همه با هم)

۲- من نمی‌توانم بچینم (چیدن نتوانم)

۳- با چوب بلند (مخصوص ریختن گردو و میوه از درخت) بزن بریزد.

۴- زن تو، جمع کند - بر دارد. (برچیند)

۵- روی طاقچه بچیند - بگذارد.

۶- یک پیاله آرد است.

۷- برادرم، مرد و شوهر تو (است)

۸- یکدسته قاشوق. (کنایه: چوبی)

۹- برادرم عاشق تو! (است)

۱۰- یک پشته هیزم نازک و خشک.

۱۱- برادرم نجار تو (ست)

آهنگ شعر تغییر می‌کند و باز هم یکی می‌خواند و دیگران (هوکای، هوکای) را

دم می‌گیرند و جست و خیز می‌کنند و راه می‌روند:

i sar u sar.σ ayvōn	۱ ای سر - اوسره ایوان
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
ba kašt. am riz.σ rayhōn	۲ بکاشتم ریزه ریحان
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
riz.σ rayhōn.ay gurōnσ	۳ ریزه ریحانی گرانه
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
mesqāl.σ zāfarōn.σ	۴ مثقال زعفرانه
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
zāfarōn furuș ba.murdo	۵ زعفران فروش بمورده
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
darȳa meyōn damurdo	۶ دریا میان دمورده
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
lājōne lâkon bi âr.an	۷ لاجانی لاگون بی عارن
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
hamσ çaftul xeyâr.an	۸ همه چفتول خیارن
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
lājōni lâku kallσ xus	۹ لاجانی لاکو (کله خوس)
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
bașu bσ hambôm daxus	۱۰ بشوبه حمبام دخوس
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
hambôm.σ dar kelit.σ	۱۱ حمبام در کلیته
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!
hamσ nuqro ba.git.σ	۱۲ همه نقره بگیت
hōkāy! hōkāy!	هو کای هو کای!

۱- این سر - آن سرا ایوان (را)

۲- کاشتم ریزه ریحان. (ریحان بکاشتم!!)

۴۰ □ آئین‌های گیل و دیلم

- ۳- ریزه ریحانک گران است.
- ۴- به بهای زعفران است (اصطلاح برای هر چیز پر ارزش)
- ۵- زعفران فروش مرد.
- ۶- میان دریا غرق شد.
- ۷- دختران لاهیجان، بی درد و خودنما هستند.
- ۸- همه، خیار زرد (که در قدیم بیماران را با آن پاشویه می‌کردند و یا تخم آن را می‌گرفتند و یا به گاو و گوسفند می‌دادند.) هستند.
- ۹- دختر لاهیجانی، ظاهر آرا و ترگل ورگل و به آرایش پرداخته!!
- ۱۰- برو در حمام مخفی شو، قایم شو!
- ۱۱- در حمام کلید است (قفل است)
- ۱۲- همه نقره گرفته و نقره کوب است.

بچه‌های کوه‌نشینان نیز در همین مایه، اشعار دیگری دارند:

i dâr-u dâr laliki	ای دار- او دار للیکی
âqâ qabâ puliki	آقا قبا پولیکی
âqâ du tō zan dâro	آقا دو ته زن داره
ya âftowō pûl dâro	یه آفتوئه پول داره

برگردان:

- ۱- این درخت، آن درخت (للیک، للیکی، درخت مشهور است خار فراوان دارد و بالا رفتن از آن مشکل است. میوه آن به پیله معروف و خوراک دام است. شکل آن شبیه لوبیا سبز و بزرگتر و پهن‌تر از آن است)
- ۲- قبا، آقا، دکمه دار است (پولک = دکمه)
- ۳- آقا دو تا زن دارد.
- ۴- یک آفتابه پول دارد!

ملاخانه

ملاخانه = mullâ xōnə = مکتب

کودکان را از ۵-۶ سالگی به ملاخانه = ملاخانه می گذاشتند تا پیش ملباجی
mal bâji (= ملباجی) یا ملاآخوند mallâ-âxund (= مکتب‌دار) خواندن قرآن و بعضی
کتاب‌ها را بیاموزند.

(تا چند سال پیش هم، با وجود مدارس و شیوة جدید تدریس، بچه‌ها را به
مکتب می فرستادند که رموز خواندن قرآن را فرا گیرند.)



ملاخانه = مکتب

مکان مکتب

اغلب مکتب‌داران، با وجود دریافت حق تعلیم، در ساده‌ترین خانه‌ها - یک اتاق و یک ایوان - زندگی می‌کردند و اگر هم اتاق‌های بیشتری داشتند، یک اتاق و ایوان را به شاگردان اختصاص می‌دادند.

شاگردان - دختر و پسر، کوچک و بزرگ - تابستان‌ها = (هواخوشی havâ xušê = روزهای گرم و آفتابی) در ایوان خانه و زمستان‌ها و هوای سرد، در اتاق خانه گرد هم می‌نشستند و قرآن یا کتاب خود را روی حصیر = (فرش اتاق‌ها و ایوان خانه‌های مردم گیلان)، پیش پای خود می‌گذاشتند.

اگر شاگردان، در یک گروه و در یک سطح تعلیماتی بودند، ملباجی کتاب همان گروه را تعلیم می‌داد؛ اگر نه، آنان را به دو - سه گروه تقسیم می‌کرد.

شاگردان، کتاب‌ها را می‌گشودند و الیف چو alif êu = چوب الف = کاغذی تاشده شبیه پیکان را در دست می‌گرفتند و همپای کلام ملاباجی، کلمات کتاب را تعقیب و با او تکرار می‌کردند.

حق التدریس

مکتب‌دار*، از شاگردان خود، پنجشنبه پول panšanbe pul (= حق تعلیم هفتگی)، پول، تخم مرغ، مرغ سیاه (= سیا کرک seyâ kark) می‌گرفت. ماهانه = ماهانه (مبلغ قراردادی) بود که اولیاء همه شاگردان از روز اول تا پنجم ماه می‌پرداختند.

بعد از ماهانه، نوبت حصیر پول hasir pul (برای تهیه حصیری که زیر دست و پای شاگردان پاره می‌شد). هیمه پول hime pul (= پول هیزم، برای گرم کردن اتاق در روزهای سرد) گوله پول gule pul (= پول کوزه، کوزه برای کشیدن آب خوردن و ...

* مکتب‌دار، هم زن بود و هم مرد.

اما مکتب = ملاخانه، به اصطلاح مختلط بود و پسران و دختران می‌توانستند هم پیش ملا خانم و هم پیش ملا آخوند درس بخوانند. چون کودکان در سنین پائین بودند، از نظر مذهبی عیب نمی‌دانستند.

از چاه و لیلون گوله lilon gul یا لولشین lulein = لولهنگ برای بردن آب چاه به مستراح) بود که هر شاگرد، یک شاهی تا چند شاهی به مکتب دار می داد. شاگردان، از ۲۰ روز تا سه - چهار ماه، القبا = الیف - بی alif.bi را یاد می گرفتند.

ختم قرآن * xatm.σ qurôn خواندن قرآن تا پایان. پدر و مادر شاگرد، در این هنگام، با ملا آخوند یا ملا خانم قرارداد می بستند که (ختم قرآن) را به فرزندشان بیاموزد. [ختم قرآن از ۶ ماه تا یکسال طول می کشید و مکتب دار معمولاً سه تومان = ۳۰ ریال می گرفت].

بعد در مواقع زیر:

- ۱- روز یاد گرفتن اولین عبارت قرآن (بسم الله ...)
- ۲- سورة البقرة آیه ۱۹، مقداری شیرینی
- ۳- سورة البقرة آیه ۳۶، فتلقى آدم...
- یک تله talo = خروس یا جوجه خروس = تله کوته talā kuto
- ۴- سورة البقرة آیه ۶۷، لنا ما هی... مقداری شیرینی (بهتر و بیشتر)
- ۵- در پایان سورة ۱۱۴، قل اعوذ برب الناس... موجما (= مجموعه ای) محتوی شیرینی - قند، چای - پارچه و ... برای مکتب دار می فرستادند.

تنبيه بدنی

بچه های شیطان و تنبل و «نرو» در مکتب، تنبيه بدنی می شدند.

* بعد از ختم قرآن، کتاب های زیر را می خواندند: عاق والدین، موش و گربه (عبید زاکانی را اصلاً نمی شناختند) محزون، حضرت رقیه، چهل طوطی، حافظ، بابا طاهر، عزیز و نگار (داستانی است عاشقانه با چندین دوبیتی. منسوب به طالقان و الموت. اغلب پیرزنان و پیرمردان گیلان و دیلمان این داستان را از بر دارند. با آنکه (عزیز و نگار) بارها تجدید چاپ شده هنوز کسی نمی داند که نویسنده داستان و ترانه پرداز آن کیست و از کدام زمانه به یادگار مانده است.

پاهای بچه شیطان را به فلکه (= چوب فلک) می بستند و با ترکه انار و آلبالو، می زدند و پدر و مادر نیز - در این زمینه - گله و شکایت نمی کردند و معتقد بودند: چوب معلم گوله - هر کی نخوره خوله

čub.σ maallim gul.σ - har ki nu.xôσ xul.σ

= چوب معلم گل است، هر کس نخورد خل است.
مادران به بچه هائی که لذت کوچه را به قیل و قال مکتب ترجیح می دادند، یا از تنبیه و (توپ و تشر) ملا می ترسیدند، سکه یا چیزی می دادند که:
[بشو ملباجی بگو، یک شی (بگیر - بنیشان دانه) هدی

ba.šu malbâjie ba.gu yak.ši ba.gir banišôn.σ dōnσ hadi

= برو به ملباجی بگو، یک شاهی، دانه بگیر و بنشان بده!!
شاگرد، برای گرفتن این دانه، به مکتب می رفت و قضیه را با ملا خانم در میان می گذاشت، و ملا می فهمید که این بچه را باید - بهر طریق که بتواند - در مکتب بنشانند.

شیوه تدریس

بیشتر مکتب داران، «نوشتن» را نمی دانستند، در نتیجه، شاگردان نیز با قلم و کاغذ سروکار نداشتند و فقط به «خواندن» می پرداختند. مکتب دار، برای (هجی کردن) مثلاً:
الحمد و لله رب العالمین، - اینگونه می خواند - و بچه ها که حلقه وار، نشسته بودند حرف های او را «دم» می گرفتند:

(الیف و لام زیرِ مال)، (حی و میم زیرِ حم)، دال پیش، دو = اَلْحَمْدُ و
(لام و لام زیرِ ل)، (لام الف لا)، (هی زیرِ هی) = لله
ری و بی زیرِ ربّ = ربّ ... الخ ...

در حقیقت، همه کلمات قرآن را با «اعراب» یاد می گرفتند و با حدیث و تفسیر و تأویل و معنی کلمات قرآن کاری نداشتند.

حروف شناسی

مکتب دار، نخست، حروف را به کودکان می شناساند و طرز بیان کردن حروف به

اینگونه بود:



شکل سمت چپ عکس: هیمة پشته hima pušto = یک پشته هیزم
 کولاکوت = کول.آ.کت kul.â.kat = پاره چوبی که یک سرش زیر آرنج و سر
 دیگرش بر شانه = کول روستائی، اهرم شده است.
 سمت راست: دیوار کشی روستائی = نوعی چپر چوبی مخصوص
 روستاها = فی پیرچ fipirê

الف alif - بی bi - تی ti - ثی si - جم jam - حی hi - خی xi - دال dâl - ذال zâl -
 ری ri - زی zi - سین sin - شین šin - صات sât - ضات zât - طی tay - ظی zay -
 عین ayn - غین qayn - فی fi - قاف qâf - کاف kâf - لام lâm - میم mim - نون nun -
 وئو vow - ی ye - ه گرد he gard - ت گرد te gard - سکون - همزه الف - ماد
 = مد - تشدید = تشدید یه زیر - یه ربر - یه پوش = یک زیر - یک زبر - یک پیش،
 دوزیر - دوزبر - دو پیش = علائم تنوین)

توجه: (پ - چ - ژ - گ) ندارد.

ضبط شده از یک ملاً باجی کوه‌های املش

حرف راسی harf.σ rāssi

پس از شناختن حروف الفبا، برای شناسائی کلمه، ترکیب حروف را با حرکت و (اعراب) می‌آموختند*

* کودکان - در سنین بالاتر - به معلم خانه می‌رفتند و صرف میل (= صرف میر) و امثله و نصاب و ترسل و مطول می‌خواندند و میرزا و روضه خوان و (عالم) می‌شدند.

با ایجاد سیاه دانش و نهضت سوادآموزی در روستاها و سیستم جدید آموزشی، ملاخانه نیز از رونق افتاد اینک، شاید در روستاهای بسیار دوردست، ملاخانه‌ای باشد.

در روستاها، جمعه تنگه juma tango = پنجشنبه پول است.

چون روستائیان با جنگل نزدیک بودند و دسترسی به هیزم داشتند - به جای هیمه پول = پول هیزم،

به بسته هیمه yσ puštō himσ = يك بسته هیزم به خانه ملا می‌بردند.

مراسم انتخاب همسر - عقد و عروسی

به قول «ایرج میرزا» شاعر توانای روزگار ما، انتخاب همسر و شریک زندگی (به حرف عمه و تعریف خاله) بود.

زنان خانواده، پادرمیانی می کردند و چند دختر را برای پسر مورد نظر (زیر سر) می گذاشتند.

این انتخاب گاهی برای ثروت، گاهی برای عفت! و گاهی هم برای عشرت با دختر مورد نظر بود.

اگر خانواده دختر (عروس) غریبه بود، ابتدا دلاک* را (زنی که در حمام زنانه کار می کرد، یا زنی که مشاطه بود و به صورت و زیرابروی زنان بند می انداخت) به بهانه ای، به خانه مورد نظر می فرستادند تا او را «دید» بزنند یا قضیه را مطرح کند یا اگر از دختر خوشش آمد به (خانواده داماد) اطلاع دهد تا برای خواستگاری = (زن قازی zan qâzi = زن خواستی = زن خواهی = زن خواستن) بروند.

یا: دختر مورد نظر را در حمام عمومی زنانه (ورانداز گودن varandâz gudan) = برانداز می کردند = با دقت تمام اندام دختر را نگاه می کردند.

* دلاک: ۱- زنی که در حمام زنانه کار می کند یا کیسه می کشد.

۲- زنی که (مشاطه) است و به (رو ویگیر = ru-vîgir) رو بردار = کسی که به زیرابرو و صورت زنان بند می اندازد هم معروف است.)

۳- مردی که هم آرایشگر است و هم بچه ها را ختنه می کند.

ادر قدیم، حمام خصوصی در شهر نبود و همه، به حمام عمومی محله می‌رفتند و اگر این حمام، خراب یا به علت نقص فنی و تعمیر راه آب و... تعطیل می‌شد، به حمام محله دیگر می‌رفتند. چون در شهر، بیش از چند حمام عمومی نبود و در هفته دو روز (مثلاً یکشنبه و پنجشنبه) به زنان اختصاص می‌یافت بدیهی است که هر زنی در طی سه - چهار نوبت به حمام رفتن می‌توانست اغلب دختران شهر را (عریان) ببیند و اندام آنان را بررسی کند.

(رجوع به: آداب حمام رفتن...)

اغلب بعد از پسندیدن دختر، دلاک را به خانه او می‌فرستادند. دلاک، موقع را تعریف می‌کرد و می‌کوشید که قضیه را جوش دهد. اگر معامله سر می‌گرفت بزرگان خانواده «داماد» به خانه «عروس» می‌رفتند.

اگر خواستگاری = (زن قازی) مستقیماً و بدون مقدمه قبلی صورت می‌گرفت بزرگان خانواده پسر، به خانه دختر می‌رفتند و:

۱- دختر را می‌بوسیدند تا بدانند که: دهانش بوی بد نمی‌دهد؟

۲- از دختر آب می‌خواستند تا ببینند که: آداب مهمان داری را می‌داند؟

پایش شل نیست؟ طرز راه رفتن او در اطاق خوب است؟

۳- دسمال = *dasmâl* = روسری را از سرش بر می‌داشتند که:

آیا دختر، کچل نیست؟ = (ایا، لاکو سر کل نیه؟ *ayâ, lâku sar kal neye?*)

[اخلاق و ادب و فضایل ذاتی دختر، در درجه بعدی اهمیت قرار داشت!]

۴- بعد از «کشف قضایای سلامت دختر» می‌گفتند:

(خیر خوبی، همه‌ی جوانان و یسین بیون *xayr σ kubi, hamσ ye javônôn.e*)

visin babun به خیر و خوشی، برای همه جوانان بشود) ... ما از طرف فلان پسر

(اگر چند پسر داشته باشند، نام پسر را می‌گویند) برای فلان دختر شما (اگر

چند دختر داشته باشند، نام دختر مورد نظر را می‌گویند) به خواستگاری آمده‌ایم.

آنگاه از کسب و کار و خصوصیات اخلاقی پسر، کمی صحبت می‌کردند.

خانواده عروس هم، یک هفته مهلت می‌خواستند تا درباره داماد تحقیق کنند

(عکس قضیه) که:

۱- داماد، نماز خوان و خداشناس است؟

۲- قمار باز و هوسران نیست؟

۳- بداخلاق نیست؟

۴- رفتار داخلی خانواده شان چگونه است؟ [کسب و کار و درآمد و سرمایه، در درجه بعدی اهمیت قرار داشت؛ چون معتقد بودند که: روزی رسان خداوند است] اگر بعد از مهلت تحقیق، داماد را نمی پسندیدند محترمانه جواب می دادند که: دختر ما هنوز کوچک است یا حالا قصد ندارد که شوهر کند یا با زبان بی زبانی!! می فهماندند که مایل به این «وصلت» نیستیم.

و اگر مایل به این «وصلت» بودند زمان دیگری را برای توافق در مسائل و مراسم بعدی تعیین می کردند.

[چون بیشتر مراسم عروسی، هنوز هم برگزار می شود به این منظور، همه را در (زمان حال) می نویسم]

صورت هگیری* surat hagiri = ثبت هگیری sabt hagiri = بعله بران

در روز و ساعت تعیین شده آشنایان و بزرگان دو طرف (داماد طرفه - عروس طرفه = بستگان داماد و بزرگان و آشنایان خانواده عروس) گرد هم می آیند و در موارد زیر مذاکره و توافق می کنند:

تعیین مبلغ مهریه:

معمولا از طرف عروس مبلغ بیشتری برای (سر مهر sar mahr = مهریه) پیشنهاد می شود و از طرف داماد نیز معمولا کمتر.

ریش سفیدان پادرمیانی می کنند و میانگین اختلاف مبلغ را می گیرند و به توافق

* صورت = یادداشت و صورت گودن = یادداشت کردن.

هگیری = گیری از مصدر هیشتن (السن) haytan، هگیتن (کا) hagitan = گرفتن و

صورت گیری = یادداشت گیری و یادداشت گرفتن، هگیر hagir = بگیر (وجه امری).

می‌رسند.

اگر در این هنگام کاشف به عمل آید که داماد، آنچنان که گفته‌اند نیست؛ مهریه را آنقدر سنگین پیشنهاد می‌کنند که داماد از انجام این معامله منصرف شود.

شیر بها šir bahâ

مبلغ پولی است که داماد باید به عروس بدهد تا عروس بتواند با این پول (جهاز jahâz = جهیزیه) فراهم کند.

(مادر عروس، این مبلغ را «حق قانونی» خود می‌داند و از بابت بهای شیری که به دختر خود - عروس - داده‌است آن را به نفع خود ضبط می‌کند ولی بیشتر مادران برای حفظ حیثیت خانواده، این پول را صرف گردآوری جهیزیه دختر خود می‌کنند)
توافق در خریدن لباس - کفش - شیرینی و جواهر = (طلالات talâ lât = طلاآلات)
تهیه لباس عروس به قدرت خرید داماد بستگی دارد [در خانه عروس، به همه حاضرین شام می‌دهند و روز و ساعت عقد را تعیین می‌کنند که: در کدام روز «ساعت خوب» است و می‌روند.

خبر آ. کونی xabar.â kuni = خبر کنی (دعوت گیران زنانه)

از طرف خانواده عروس ۲ نفر «دلاک = کارگر حمام زنانه» و «روویگیر ru vigir = بندانداز = مشاطه محله» و از طرف خانواده داماد هم ۲ نفر «دلاک و مشاطه محله» را می‌فرستند که رسماً، کسان موردنظر را دعوت کنند. [از طرف خانواده داماد به دوستان و آشنایان داماد و از طرف خانواده عروس به آشنایان عروس اطلاع می‌دهند].
این دو نفر به خانه دعوت‌شدگان می‌روند و می‌گویند:

ایشاء الله، شیمه پسر - دتر ویسین، ببون isalla šime pasar-datar.e visin ba.bun
(= ان شاء الله برای پسر و دختر شما باشد، بشود) یا:

روز بَیتر، تی دتر و پسر به ببون ruz.σ baytar ti datar.u pasar.e bσ ba.bun
(= روز بهتری برای دختر و پسر شما باشد، عروسی)، و اگر دعوت‌شونده دارای فرزند نباشد می‌گویند:

مَکِه بَشی، حاج خانم بَبی makkə ba.ši, hāj xānam babi
(= به مکِه بروی، حاجیه خانم شوی)

که در فلان روز و فلان ساعت مراسم عقد کنان دختر فلان کس است.
این «خبر کنندگان» معمولاً چیزی «تخم مرغ - قند - شیرینی» به عنوان موشتلوق
muštuluq = مژدگانی می گیرند و بین خود تقسیم می کنند.
از مردان: آشنایان خیلی نزدیک داماد و عروس، شرکت می کنند.

خونچه برآن xunčə burōn = موجما برآن mujumā burōn = مجموعه بران
خانواده های عروس و داماد - به اتفاق - برای خرید لباس عروسی به بازار می روند و
به قدر همت و وسعت جیب داماد، لوازم زیر را فراهم می کنند:
لباس عقد کنان عروس - (چاروق = کفش) قرآن (اینه چراغ ayno čarāq = آئینه و
شمعدان) (شوم šôm = شمع) هیلک = مغز هیل) میخک (مرغانه marqunə = تخم مرغ)
روغن - (قند کله = کله قند) - شیرینی - سوزن - نخ هفت رنگ - نبات مصری - عسل و
کره - پنیر و سبزی و... همه را
(چن ته موجما میان دیچینن čən tə mujumā meyōn dičēn.an =)
در چند (خوانچه) می چینند و در خانه، به تماشای همسایگان و نزدیکان می گذارند.
[در حدود ۲ روز - همسایگان می توانند به خانه داماد بروند و آن اثاث را
تماشا کنند].

روز پیش از مراسم عقد کنان (موجما) ها را به ترتیب: اول قرآن و آئینه و چراغ، بعد
لباس عروس و بقیه را پشت سرهم، به خانه عروس می فرستند.
پیشاپیش این سینی ها، درویش حرکت می کند و شعرهایی را به آهنگ
خاص می خواند. از طرف خانواده عروس به (موجما برآن = مجموعه بران) پولی به عنوان
انعام می دهند و آنکس که (مجموعه = خوانچه) لباس عروس را می برد پول
بیشتری می گیرد*

* بعضی از خانواده ها که اولاد ذکور ندارند از روز اول مراسم عقد، داماد را به خانه می برند و داماد تا آخر عمر ←

صبح روز بعد از (خوانچه بران)، در خانه عروس، تشت می‌زنند، می‌رقصند، شادمانی می‌کنند و اگر تعصب مذهبی شدید نداشته باشند مطرب می‌آورند ولی بعضی ها، مطرب و ساز و نقاره را حرام می‌دانند و به تشت زنی اکتفا می‌کنند و بعضی دیگر درویش می‌آورند و درویش (اشعار شاد) می‌خواند.

رو ویگیری: ru vigiri = آرایش کردن

مشاطه محله (خانوادگی) را دعوت می‌کنند. در خانه عروس، زنان خانواده و دوستان عروس جمع می‌شوند. مشاطه = رو ویگیر (با دست و دندان، گرفتن و قلاب زدن



→ (یا تا هر سال که بخواهد) در خانه پدر زن = زن پسر zan pēr می‌کند و این داماد را خانه زومه

xông zôma - داماد سرخانه - گویند.

نخ و انداختن حلقه به ابروی زن) زیر ابروها را برمی دارد.
 به صورت عروس و سایر زنان - به جای پودر - سفید آب می مالد و کمی سرخاب
 - به جای ماتیک - بر لب آنان می زند. خلاصه:
 عروسه، سرخ آو - سفید آو کونه $\text{arus.}\sigma \text{ surx.}\hat{o}w\text{-sefid } \hat{o}w \text{ k}\hat{o}n\sigma$
 = عروس را سرخاب و سفید آب می کند.
 ادر سالهای اخیر عروس را به آرایشگاه می برند.

عقد سری سفره $\text{aqd.}\sigma \text{ sari suf}\sigma$

= سفره عقد را به این ترتیب می چینند: در یک اطاق خلوت، عروس را می نشانند و
 دو زن خوشبخت (سفید بخت) بر بالای سرش قند می ساینند. اگر (سوزنی ترمه)
 داشته باشند، اگر نه، سفره تمیزی را جلو پای عروس پهن می کنند و روی آن سفره،
 تخم مرغ - عسل - کره - نقل و شیرینی - نان و پنیر و سبزی - شمع و حنا - قرآن - قیچی
 - سوزن - سنجاق - نخ هفت رنگ (سرخه سفید آو $\text{surx}\sigma \text{ sefid } \hat{o}w$ = لوازم آرایش در
 قوطی مخصوص) - آب و برگ سبز - هیلک و میخک - نبات مصری و ... می چینند و اگر
 صندلی داشته باشند عروس را روی آن می نشانند (اگر صندلی نباشد روی بالش، و یا
 تشت را برمی گردانند (روی سفره عقد) و عروس را روی آن می نشانند.
 چند تخم مرغ، زیر صندلی، بالش یا تشت می گذارند که عروس به تعداد آن
 تخم مرغ ها، بچه بیاورد.

چراغ «گردسوز» را روشن می کنند و عروس بعد از «بعله گفتن» تخت کفش خود
 را روی لوله آن می گذارد و چراغ را خاموش می کند. (تادیگری چراغ زندگی او را
 خاموش نکند)!

نان سنگک را روی (تور) سر عروس می گذارند و بعد از عقد، آن را قطعه
 قطعه می کنند و با پنیر و سبزی پای سفره، به همه حاضرین می دهند (خصوصاً به
 دختران دم بخت).

آقا = عاقد، خطبه عقد را (بیرون اطاق و نزدیک اطاق عروس) می خواند. در این
 موقع دو نفر خوشبخت مشغول سائیدن قند روی سر عروس هستند، و بعد از عقد، بقیه

این کله قند را به داماد می‌دهند و شیرینی (مژد گانی) می‌گیرند*

زیر زبانی = zir zubôni

در این موقع، از طرف داماد، سکه‌ای گرانبها، معمولاً [لثره lēθ = لیره، سکه معروف] به عنوان زیر زبانی به عروس می‌دهند که زبانش گویا شود و (بعله را زودتر بگوید)!!

مادر یا خواهر داماد این سکه را زیر زبان عروس می‌گذارد و عروس بعد از (بعله) گفتن آن را برمی‌دارد.

کفش عروس را از پای او بیرون می‌آورند و آنقدر سکه نقره در آن می‌ریزند که پای عروس بتواند در کفش فرورود.

عروس (با ۳ بار خطبه خواندن عاقد = آقا) بعله نمی‌گوید.

تقاضا می‌کنند که عاقد، خطبه را ۵ بار به نام «پنج تن = (محمد (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع)) بخواند. عاقد، ۵ بار خطبه می‌خواند. بعد، پدر و مادر و برادر عروس اجازه می‌دهند (اطرافیان این چند تن را نزد عروس می‌خوانند که اجازه حضوری بدهند) و عروس (بعله) می‌گوید.

بعد تشت وارون شده را برمی‌گردانند، آب لیوان جلو عروس (با برگ سبز) را روی سر عروس می‌ریزند (اگر آب در تشت بچکد، آن را زیر درخت میوه می‌ریزند)

روغن و عسل و تخم مرغ روی سفره عقد را (قیقنا qayqanâ) می‌پزند و برای داماد می‌فرستند که به قند سر qand.σ sar معروف است.

نخ هفت رنگ را روی توری عروس می‌کشند و می‌گویند:

[شو ماره زبانه دبوستیم šu maâr.σ zubôn.σ dabust.im = بستیم زبان مادر شوهر را] «سعی می‌کنند که مادر شوهر نشنود و این جریان را نبیند. هر چند که مادر شوهر همه این قضایا را می‌داند».

* عروس، يك حبه از این قند را پنهانی روی شرمگاه خود می‌مالد و به نزدیکترین فرد خانواده می‌دهد و آن کس؛ قند را در چای می‌ریزد و به داماد می‌دهد به نشانه اینکه: عروس در دل داماد، همیشه شیرین باشد.



عقد نامه

الناکح: الرجل العاقل الكامل الرشید آقا محمد حسین ولد جناب آخوند ملا عبدالباقی ساکن محله (در مسجد) فرضه لنگرود.

المنکوحه: المرأة العاقلة الكاملة الرشیده سلیمه خانم صبیبه مرحوم حاجی داداش قناد ساکنه محله فوشکالی.

الصداق: مبلغ پنجاه تومن وجه قران مظفر الدین شاهی از قرار شرح تفصیل ذیل:

نقداً تسلیم شد ۱۰ تومان
 بابت قیمت یکزوج گوشواره طلا و یک حلقه انگشتر طلا ۹ تومان
 الباقی از وجه مرقومه در ذمه ناکح - ۳۱ تومان
 الوکیل: جناب مستطاب عمدة العلماء الاعلام و قدوة الفقهاء والفضلاء الكرام مقتدی
 الانام العالم الكامل آقا میرزا مؤمن و آقا سید موسی و آخوند ملا عبدالباقی ناکح و
 جماعتی از نسوان.

التاریخ: فی یوم یکشنبه ۳ شهر جمادی الاولی یوی نیل
 یکهزار و سیصد و بیست و دو ۱۳۲۲ (هـ.ق)

اکوه نشینان، نخ را با فاصله گشاد می‌دوزند و به آن til می‌گویند.
 بعد از خواندن خطبه عقد و بعله گفتن عروس، داماد را پیش عروس می‌آورند.
 ادر قدیم که دفتر رسمی ازدواج نبود داماد و عروس، معمولاً پای عقد نامه را
 انگشت می‌زدند و اگر باسواد بودند امضاء می‌کردند و عاقد = آقا که حجة الاسلام یا
 پیشنماز یا معمم شهر بود امضای عروس و داماد و امضاء و اثر انگشت سایر شهود را
 تائید و تصدیق می‌کرد. - اخیراً دفتر رسمی عقد و ازدواج را امضاء می‌کنند یا
 انگشت می‌زنند.
 حاضرین به افتخار عروس و داماد کف می‌زنند و شادمانی می‌کنند و عروس و
 داماد را در اطاق تنها می‌گذارند.

رونمادهی ru namâ dahi

پس از مراسم عقد = عَقْد بثوده پسی aqad bowdo pasi داماد و عروس در کنار
 هم می‌نشینند (اگر صندلی نباشد روی بالش) و داماد طرفه و عروس طرفه = خانواده‌های
 وابسته به داماد و عروس، سکه: لیله - اشرفی - پهلوی (بهار آزادی) - پول رایج یا
 جواهرات - هر کس به قدر همت و وسعت زندگی خود - به عروس و داماد رونما
 می‌دهند. (خانواده عروس به داماد و خویشان داماد به عروس).
 داماد، پس از پایان (رونمادهی) سکه‌ها را به شریک زندگی خود - عروس - می‌دهد.

[با آنکه سکه های اهدائی به داماد، متعلق به اوست، کمتر اتفاق می افتد که داماد، سکه ها را برای خود بردارد].

در خانه عروس، به همه حاضرین ناهار می دهند. (اگر خانواده عروس، تهی دست باشند مراسم عقد را بعد از ناهار برگزار می کنند) و (در روستاها، هزینه تهیه این ناهار را داماد می پردازد)

شیرینی خوران مردانه = širini xorôn.σ marônσ

بعد از ظهر روز عقد، دوستان، آشنایان و بزرگان شهر را برای صرف شیرینی (= شیرینی خوری) دعوت می کنند.

[در قدیم، اسامی دعوت شدگان را روی یک ورق بزرگ کاغذ می نوشتند و به دلال* یا سفره دچین** می دادند که ساعت و محل شیرینی خوران را اطلاع دهند و از مدعوین امضاء بگیرند. اخیراً کارت دعوت پخش می کنند و مجموع این کارت ها را باز هم همان دلال ها یا سفره دچین ها بین مدعوین توزیع می کنند].

حنا بندان hanâ bandôn = حنابندان

غروب روز عقد، از طرف عروس (به هزینه عروس) جشن مفصلی می گیرند. دختران و زنان را دعوت می کنند. «اخیراً پسر و دختر و مرد و زن را».

برای شگون و تیمن و تبرک کمی حنا به کف دست عروس می گذارند.

[عروس، دست راست خود را طوری روی سرش می گذارد که کف دست به طرف هوا باشد. آنگاه درویش، اشعار خاصی می خواند یا آهنگ شادی بخشی را با

* دلال = واسطه بین تجار و کسبه است. از تاجران شهر و وارد کنندگان کلی، برای کسبه (جزئی فروش) جنس می خرد و کمیسیون = حق دلالی می گیرد - خصوصاً در روزهای بازار - دلال، مسؤول وصول پول از کسبه و رساندن آن به تاجر نیز هست.

** سفره دچین = کسی که سفره مهمانیهای بزرگ را می چیند و آداب مهمانداری (به فراخور شخصیت و لیاقت هر کس) را می داند. در هر شهر چند سفره دچین معروف هستند.

هم دم می گیرند و کف = (دسکالا daskalâ = چپالا çapalâ) می زنند.

= چیکال زنن çikâl zēnan

زنی «سفید بخت و خوشبخت به کف دست عروس حنا می نهد».

پس از مبارکباد، شام و میوه مفصلی می دهند و این جشن تا حدود نیمه شب

ادامه دارد.*

شیرینی خوران زنانه

روز بعد از عقد، مجلس شیرینی خوران زنانه برپا می شود. زنان دعوت شده،

می زنند و می کوینند و می خورند و می روند.

(این مجلس، عصر روز بعد از عقد، برپا می شود و از شام خبری نیست).

چای دو رنگ**

بعد از مراسم عقد، چای پز = (مسئول چای دهی مجلس) برای داماد، چای

دورنگ می آورد؛ داماد مبلغی پول در نعلبکی می گذارد.

قنده سر qand.σ sar

در حدود ۳ روز بعد از مراسم عقد، از طرف خانواده عروس به خانواده داماد، به این

ترتیب (قنده سر) می دهند:

قیقنا qayqanâ = ترکیبی از روغن داغ شده، تخم مرغ و غسل پای سفره عقد.

کت، شلوار، لباس زیر و رو، کفش، جوراب و... برای داماد و لباس برای مادر،

خواهر و خویشان نزدیک داماد.

* در روزگاران گذشته، حمام عمومی، بهترین جا برای دیدزدن و انتخاب کردن دختران برای پسران شهر بود اما

در این روزگار، جشن حناپندان وسیله آشنائی پسران با دختران شهر است.

** در نصف استکان آبجوش، مقداری قند را حل می کنند و بعد روی آن چای می ریزند. غلظت آب و قند مانع

ترکیب آب و چای می شود.

داماد، دوستان و آشنایان نزدیک خود را دعوت می‌کند و به آنان صبحانه می‌دهد.
از طرف داماد به (موجما بور = mujamâ bur = برندهٔ مجموعه، حمل‌کنندهٔ سینی
بزرگ فلزی - کسی که مجموعهٔ قنده سر را روی سر می‌گذارد و به خانهٔ داماد می‌برد)
هدیه‌ای می‌دهند.

پاکشان pākashōn = پاکشان = داماد وعده‌گیری = پاگشا

در حدود یک هفته پس از مراسم عقد، از سوی خانوادهٔ عروس، داماد را دعوت
می‌کنند و قبلاً از داماد «تعداد مدعوین» را می‌پرسند تا شام را کم یا زیاد تهیه نکنند.
حمام عمومی محله، از طرف داماد (قوروق = قرق) می‌شود. داماد، با دوستان خود
به حمام می‌رود و شسته و رفته و تر و تمیز به خانهٔ عروس می‌آید. مدعوین، شام مفصلی
می‌خورند و بعد از شادی و شادمانی و خوردن شام، یکی یکی - دوتا دوتا، به بهانه‌ای از
خانهٔ عروس خارج می‌شوند.
(گاهی، داماد هم، با دوستانش از خانه خارج می‌شود و بعد از ساعتی به خانهٔ
عروس باز می‌گردد).

به این ترتیب، پای داماد به خانهٔ عروس باز می‌شود و از این شب، داماد حق دارد
که با همسر قانونی خود - هر شب جمعه - هم‌خوابه شود و (نمزوت بازی بگونه =
namzut bâzi ba.kun.o نامزد بازی کند) *.

* در شهر، از این شب، داماد می‌تواند به عروس دست یابد؛ حتی عروس را در خانهٔ پدرش حامله کند، بسیاری
از دختران از شب پاگشا تا تهیهٔ جهیزیه در خانهٔ پدر باردار و بچه‌دار شده و بعد به خانهٔ شوهر رفته‌اند؛ اما در
روستاها، جلگه‌ها و کوهستانها، این کار را زشت می‌دانند. اگر داماد، چند سال هم به خانهٔ عروس - همسر
قانونی خود - برود، صرفاً (نامزد بازی) می‌کند. اگر داماد تهی دست باشد و نتواند شیربها = دورم به خانوادهٔ
عروس بپردازد نمی‌تواند زن خود را به خانه ببرد و یا او را تصاحب کند، گاهی رفتن عروس به خانهٔ داماد،
چند سال هم طول می‌کشد.

بالیش بونی *bâliš buni* = زیر بالشی

داماد، پس از پاگشا - هر شب جمعه - به خانه عروس و به اطاق خواب مخصوص خود می‌رود (اگر مدتی از این آمد و رفت بگذرد و پرده شرم و حیا به یکسو رود، داماد با خانواده عروس شام می‌خورد و در اطاق مخصوص نامزدبازی می‌خوابد) و با خود، انواع میوه، شیرینی، تنقلات و لباس یا هدیه ای برای همسرش می‌آورد و کمی از خوردنی‌ها را با هم می‌خورند.

(صبح روز جمعه، دوستان عروس، سراغ خوردنیهای «بالیش بونی» را می‌گیرند و عروس قسمتی از آن را حاضر می‌کند و دستجمعی می‌خورند).

جهاز جم. *jahâz jam.owdan* = جهیزیه جمع کردن

عروس، از این موقع، کم کم جهیزیه را تدارک می‌بیند.

به تعداد: خوشوگسآن *xu šu kas.ôn* = کسان شوهر خود، پیراهن، پیرامه، عرقچین ترمه، جانماز (قاب قرآن بغلی برای مردان)، رختخواب و تو صندوقی و سایر لوازم زندگی تهیه می‌کند (برای تهیه جهیزیه، ماهها فرصت لازم است. بین خانواده داماد و عروس بر سر مدت، توافق می‌شود که عروس برای تهیه جهیزیه، ده ماه، یک سال یا بیشتر در خانه پدر بنشیند. اگر داماد، عجل باشد این مدت به حداقل چند ماه، تقلیل می‌یابد).

رخت بوروش کنان *raxt buruš kunôn* مراسم برش لباس

در خانه داماد، مراسم (رخت برش کنان) انجام می‌شود. داماد، لباس عروس و لباس دامادی و لباس بستگان نزدیک خود را می‌خرد.

مادر داماد، دوستان و آشنایان محله را خبر می‌کند. آشنایان جمع می‌شوند و (مبارک با گون *mabârak bâ gunan* = مبارک باد می‌گویند) و گوشه پارچه‌ها را قیچی می‌کنند - یک برش کوچک می‌دهند - و شیرینی می‌خورند و می‌روند. این لباس‌ها را - بعداً - خیاط می‌دوزد.

مراسم انتخاب همسر - عقد و عروسی □ ۶۱

جهاز ثبت کنی jahâz sabt kuni = ثبت کردن جهیزیه عروس (ثفت کنی saft kuni)
چند روز پیش از مراسم عروسی، از طرف داماد و عروس چند تن از بزرگان و معتمدین و آشنایان دعوت می‌شوند.*
در یک اطاق بزرگ، جهیزیه عروس را به ترتیب نوع و تعداد جنس در کنار هم می‌چینند.

یکی از حاضرین (وابسته به خانواده عروس) قطعه قطعه هر جنس پارچه‌ای (= پرخاله، پرخاله par xâl) را به حاضرین نشان می‌دهد و تعداد آن را می‌شمارد.
معتمدین، روی آن اجناس قیمت می‌گذارند و (خوشنویس) یا باسوادی از حاضرین، تعداد و نوع جنس و بهای آن‌ها را در کاغذی «ثبت» می‌کند.

جهاز تماشا jahâz tamâšâ تماشای جهیزیه عروس
در خانه عروس، جهیزیه را می‌چینند و به تماشای عام می‌گذارند و زنان و دختران محله، به خانه عروس می‌آیند و جهیزیه را تماشا می‌کنند و از کم و کیف، کم و زیاد آن تعریف یا تکذیب می‌کنند و درباره سلیقه یا بی سلیقه بودن خانواده عروس حرف می‌زنند.

پیش از بردن عروس به خانه داماد، جهیزیه را به خانه داماد می‌برند و در جای مناسب و مخصوص، هر چیز را می‌چینند = جابه جا jâ bō jâ می‌کنند.

جهیزنامچه jahiz nomčō

مبارک جهیزیه خیرالنساء خانم صبیبه مرحمت پناه ملا عبدالباقی که به خانه

* در مراسم ثبت جهیزیه عروس، یک خراز - یک مسگر و یک بزاز... و از هر صنف، یکی را دعوت می‌کنند تا نماینده هر صنف، روی جنس‌های تهیه شده و مربوط به آن صنف، بتواند قیمت دقیقتری بگذارد.
در قدیم چون میزان طلاق به مراتب کمتر بود و بده و بستان در کار عروس و داماد نبود، معتمدین محل، معمولاً قیمت بیشتری روی جهیزیه عروس می‌گذاشتند و نیت خیر بیشتری داشتند.
** پرخاله، گیلکی = پرکاله، هند، این بطوطه - سفرنامه

۶۲ □ آئین‌های گیل و دیلم

آقا محمد حسن (ارسی دوز = کفش دوز) پسر آقا استاد حسین ارسی دوز می‌برد از این
قرار است: ۱۳۲۴ هـ.ق

کلام الله مجید		یک جلد	
سماور نقره‌ای-ورشوئی	عدد	۵	تومان
متکا و تشک و لحاف	جمعاً	۱۳۵	تومان
استکان نعلبکی بانضمام؟ کوچک	۶ دست	۱۲	ریال
قوری	عدد	۲/۵	ریال
گلاب پاش	عدد	۵	ریال
چائی دان و قند دان	۳ عدد	۴	ریال
بشقاب- پیاله بانضمام چای دان حلبی	عدد	۲	ریال
نمکدان	۶ ظرف	۹	ریال
سینی- زیر استکان با خورده پیچ	۶ ظرف	۸	ریال
پتوی پنبه	تخته	۱۶	ریال
مس آلات طشت، مجموعه، مشربه، طاس	۸۰ پارچه (۳ من) و چارک	۱۷۸	ریال
چراغ روئی (فلزی)		۱۲	ریال
صندوق بانضمام روپوش		۴۰	ریال
چادر شب بانضمام بقچه قلمکار		۲۵	ریال
؟ دوخته و ندوخته بانضمام چادر شب		۶۰/۷۰	ریال
زیر جامه پشمی و مخمل و پنبه بانضمام بقچه		۱۳۰/۳۰	ریال
سوزنی و بعضی خرده ریز		۶۰	ریال
پیراهن زنانه بانضمام بقچه	۹ تخته	۴۰	ریال
طاقچه مخمل و طاق پرده دوزی	۱۰ طاقه	۱۴۰	ریال
لباس داماد بانضمام بقچه داماد		۸۰	ریال
پیراهن زیر جامه مردانه ۹ دست بانضمام بقچه		۵۰	ریال
جانماز	۶ دستگاه	۵۰	ریال
چادر نماز و چارقد	۱۲ طاقه	۵۰	ریال

مراسم انتخاب همسر - عقد و عروسی □ ۶۳

۶ شاهی
۱۱۷۷/۵۰ ریال

بادزن
جمع کل



صورت اشیاء مفصله فوق باستحضاری و خبرگی جنابان عظامان فخر الحاج
حاجی رضا تاجر بلور فروش و آقا کربلانی ابوالقاسم و صناعت شعار آقا مشهدی نظر
علی علاقه بند و آقا کربلانی حسین انباردار و جناب عمده التجار آقا مشهدی احمد
و ثوق التجار و آقا غلامعلی هزار آستانه ای و اقل الحاج غلامعلی ثبت و رسیدگی
شده است.

عروس بورآن = arus burôn = عروس بران، بردن عروس به خانه شوهر
داماد، برای دوستان و آشنایان خود و عروس، دو حمام (قوروق = quruq = درست)
می‌کند.

زنان دعوت شده، در یک حمام - مردان در حمام دیگر) می‌روند.
اکی نا بیون، او روز بیون - حاج موسی حمبام، قوروق بیون.

= kay.na ba.bun u ruz ba.bun hâj musâ hambôm quruq ba.bun

چه وقت بشود، آن روز بشود حمام حاج موسی قرق بشود*
اشاره به همین روز است که مادران برای بچه‌های خود می‌خوانند.
در هر دو حمام (حمام عروس - حمام داماد) آلبالو - اخته - انجیر خیس کرده،
هندوانه - خربزه و میوه می‌گذارند تا مدعوین بخورند.

مقداری صابون، رنگ و حنا می‌گذارند تا همه مدعوین از آن استفاده کنند.
عروس را از حمام به طرف خانه داماد می‌برند و در این فاصله - (در گذرگاه خانه
داماد و حمام، در کوچه و خیابان) در چند جا، عروس را روی صندلی یا چهارپایه
تمیزی که به همراه دارند می‌نشانند.**

از پنجره‌های خانه‌های مشرف به کوچه یا محل عبور عروس، نقل و برنج و گل و
پول بر سر عروس می‌ریزند (در شهرهای کوچک اغلب همدیگر را می‌شناسند، یا مردم
یک محله حتماً همدیگر را می‌شناسند و از همین آشنائیه‌های دیرینه است که همه مردم،
عروسی محله را، عروسی خانواده خود می‌دانند).

عروس، با قدم‌های شمرده و کوتاه حرکت می‌کند.
در پیشاپیش عروس، آئینه و چراغ روشن، می‌برند.
در کنار عروس، برادر یا خواهر عروس و به دنبال آنان همراهان عروس و داماد
حرکت می‌کنند. مطرب، ساز و نقاره می‌زند - مردم شادمانیها می‌کنند.

* حمام حاج موسی لنگرود ویران، و پاساژ شده است.

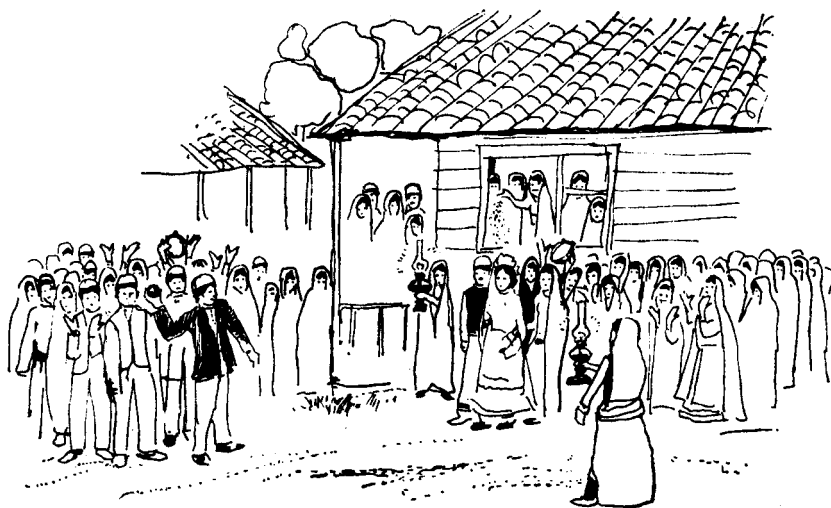
** اصطلاح: عروس بورده دری! مگه؟ arus burdo - dari mago مگر عروس می‌بری (که اینقدر آهسته
می‌روی؟) هنوز هم بر سر زبانهاست.

عروس، به نزدیکی های خانه داماد می رسد. در این هنگام داماد را از حمام و (اگر از حمام به خانه رفته باشد) از خانه، به طرف عروس می آورند.

نارنج زنی nâranj zani

داماد، یک دستمال پر از نقل و سکه های ریز و درشت و یک نارنج در دست می گیرد (اگر فصل نارنج باشد) و در ملاقات کوچه ای با عروس، نارنج را طوری می افکند که از بالای سر عروس بگذرد.

گاهی (به عنوان صدقه) مرغ پخته ای را لای نان می پیچد و آن را به طرف عروس می اندازد. (مردم پشت سر عروس، مرغ را می گیرند). و آهسته آهسته به عروس، نزدیک می شود و دستمال نقل و سکه را روی سر عروس (در هوا) می ریزد و می گذرد. (گاهی نیز دست عروس را می گیرد و با خود به خانه می آورد).



مراسم بردن عروس به خانه داماد - نارنج زنی

در حیاط خانه داماد، مطرب می‌نوازد یا درویش، آهنگ‌های شاد می‌خواند. آشپزها - که معمولاً زنان همسایه هستند رقص [کتره-ملاقه]* می‌کنند و روی سر عروس و داماد از هر طرف پول و نقل و برنج می‌ریزند، که سکه‌ها را بچه‌ها و زنان اطراف به عنوان تیمن جمع می‌کنند.

دزدی از خانه عروس

موقع بردن عروس به خانه داماد، بستگان داماد چیزی را از خانه عروس می‌دزدند و به خانه داماد می‌آورند؛ به نشانه اینکه جای پای عروس در خانه داماد محکم باشد. (گاهی، مادر عروس، چیزی را در معرض دید می‌گذارد که آن چیز مخصوص را بدزدند).

صندوق سری sanduq sari

عروس، به همراه جهیزیه، از پدر و مادر خود، صندوق سری = [کلفت یا نوکری که مواظب جهیزیه یا دستیار خانه‌داری باشد] می‌خواهد. (کلفت و نوکر فراوان بود و اغلب شهری‌های متمکن، کلفت و نوکر روستائی داشتند).

پارچه شب زفاف

صبح روز بعد از شب زفاف، از سوی مادر و بستگان نزدیک داماد، پارچه

* کتره = kat arə = آلتی است چوبی، از قاشق بزرگتر و با لبه پهن، برای کشیدن پلو از دیگ (شبیبه کفگیر). برای پختن پلو و خورشت عروسی - در حیاط خانه داماد، دیگ‌های بزرگ (تیئن = tiyen = تیان) کار می‌گذارند و مسئولیت آشپزی و رساندن غذا، با زنان همسایه است. وقتی که عروس و داماد وارد خانه می‌شوند، این زنان، کتره و ملاقه چوبی را با آهنگ مخصوص روی هم می‌کوبند و با صدای ضرب آن، رقص و بای کوبی می‌کنند.

شب زفاف را - که نشانه بکارت دختر را دارد - به خانه مادر عروس می فرستند (این دستمال را دلاک = کارگر زن حمام عمومی، می برد) مادر عروس، با سرافرازی و شادمانی، به آورنده دستمال هدایائی می دهد. (در تهران: ینگه گویند)

داماد به حمام می رود و بعد از استحمام و انجام مراسم غسل به (خانه مادر زن = زن مآره خانه zan maâr.σ xônσ) می آید. (در تهران به مادر زن سلام معروف است) و بعد از عرض ادب، به خانه خود می رود.

مادر عروس، به شکرانه سلامت و بکارت دختر خود، کاجی حلوه = حلوائ کاجی می پزد

[آرد برنج سرخ شده با روغن + سائیده زیره، زینیان، رازیانه، بادیان ختائی و قرص کمر] و... به خانه داماد می فرستد.

عروس تماشا arus tamâšâ

عصر روز بعد از شب زفاف = شب عروسی، در خانه داماد، مراسم (عروس تماشا) برگزار می شود. عروس و داماد را در ایوان خانه، بر صندلی می نشاند. دسته دسته زنان محله، یا زنان سایر محله ها به تماشای عروس و داماد می آیند - تماشای عروس و داماد برای همه زنان آزاد است.**

زنان دعوت شده = (مجلس نشین = مجلس نشین) را به داخل ساختمان و به محل درخور و لایق آنها راهنمایی می کنند و بقیه زنان، در حیاط خانه می ایستند و با هم از زشتی و زیبائی و تناسب یا عدم تناسب مالی، روحی و زیبائی عروس و داماد

* پیش از اینکه (پارچه شب زفاف) را به خانه مادر عروس بفرستند، به مادر و خواهر و بعضی از افراد خانواده داماد نشان می دهند.

** دختران و زنان برای رفتن به «عروس تماشا»، سعی می کردند که لباس تمیز و گرانبه و کفش و جوراب تازه تر بپوشند و معمولاً کم و کسری لباس و جواهر را - از دختران و زنان همسایه به عاریت می گرفتند. تهیه جوراب - که امروزه فراوان است - بزرگترین مشکل زنان و دختران بود. بعضی از زنان و دختران متمکن، نوعی جوراب زنانه به نام (فیل دو قوز) داشتند که به نزدیکترین آشنایان - با قید احتیاط - قرض می دادند !!

صحبت می‌کنند.

شیرینی و میوه و انواع خوردنی به مدعوین تعلق دارد ولی بعضی خانواده‌ها، به همه تماشاکنندگان شیرینی می‌دهند.



عروس تماشا

رونما دهی ru namâ dahi

خانواده و دوستان و آشنایان عروس و داماد - در روز عروس تماشا - هدایائی از قبیل پول - پارچه - سکه و... به عروس و داماد می‌دهند. در این موقع، زنی، یک یک هدایا را در دست می‌گیرد و به تماشاگران نشان می‌دهد و می‌گوید:

- اینه کی هدا؟ = in.σ ki hada? این را که داده

- عروس مآر! = arus maâr! مادر عروس!

و یکی از بستگان عروس و داماد فریاد می‌زند:

خانه بدان xônā bu.dôn = (خانه آبادان!) (اصطلاحی برای تشکر) و به همین ترتیب، هدیه هر کس را به تماشاگران نشان می‌دهد و نام او را به صدای بلند بر زبان می‌آورد.

جا خالی با jā xālī bā

اگر بعضی از دوستان و آشنایان عروس، فرصت شرکت در مراسم (عروس تماشا) را پیدا نکنند؛ در روزهای بعد، هدایای خود را به عنوان (جای خالی مباد) به عروس می‌دهند. همه این هدایا را معمولاً عروس نگه می‌دارد. اگر داماد، مقروض باشد، عروس، پول‌ها و سکه‌ها را به داماد = شوهرش می‌دهد که گره از کار فروبسته خود بگشاید!

آداب عروسی در روستاهای جلگه و کوه

خواستگاری در لوروت*

در لوروت، پسری، دختری را در نظر می‌گیرد و یک پشته هیزم از جنگل

* لوروت lurut آبادی نی هست بین اوامام و مَربو در شرق دیلمان. گویند در قدیم متعلق به منجم باشی حاکم معروف لنگرود بود. مردم لوروت، مهاجرینی هستند که در قرون گذشته، از لرستان به آنجا کوچانده شده‌اند و آداب و رسوم و گویش خاص خود دارند.

گروهی دیگر از این عده، در آبادی نی به نام لور lur در ۶ کیلومتری جنوب غربی دیلمان زندگی می‌کنند. در لوروت چند «امام‌زاده» وجود دارد که مردم لوروت یکی از آنها را (خانم) و دیگری را (آقا) می‌دانند. معروف است که روزی، مقداری گل‌رس را روی یکی از مقبره‌ها ریختند (شبیه شکم زن حامله) به این معنی که [خانم = یکی از امام‌زاده‌ها] حامله شده است.

لوروتی‌ها، مردمانی ساده‌دل و هنوز هم بدوی هستند. پوشش سقف خانه‌های لوروت برخلاف سایر آبادی‌های همجوار که لته‌پوش است، گل‌بامی = شبیه خانه‌های قدیم تهران است. در ماه محرم، به لوروتی گفتند که تکه را علم ببند. گفت به «شکور عمو» بگویند که ۳ سال پیش غسل کرده بود!!

۷۰ □ آئین‌های گیل و دیلم

فراهم می آورد و به در خانه دختر می گذارد و از دور به آن می نگرد. اگر پدر و مادر دختر، هیزم را به درون اطاق ببرند مفهومش این است که پسر می تواند به خواستگار بیاید و اگر به هیزم دست نزنند نشانه آنست که با ازدواج آن دو مخالف هستند و دخترشان را به آن پسر نمی دهند.

دورمیه *durmiy*

در روستاهای جلگه‌ها و کوهستان‌ها (شرق گیلان) - به جای شیربها، در شهر - دورم *durmi* یا دورمیه می گیرند. و آن مبلغ پولی است که داماد باید به مادر عروس (از بابت حق شیردادن و پرستاری و مواظبت و بزرگ کردن آن دختر) بدهد. مادر دختر (عروس) گاهی این پول را برای دخترش جهیزیه فراهم می کند و گاهی خودش می خورد.

گیشه بیجار *giš bižâr*

گیشه = عروس بیجار = مزرعه برنج

در روستاهای جلگه‌ها، موقع [نشاسن *našâssan* = نشاکردن] سبزینه برنج = *tum* *، در بهار، پدر و مادر داماد، عروس خود را به مزرعه برنج دعوت می کنند ** عروس، یاور (کمک کار در کشت و درو مزرعه برنج) خبر می کند و با ساز و نقاره و تشت زدن - با آواز دسته جمعی، به مزرعه داماد (پدر داماد) می روند. از ظرف داماد به همه یاورها، یک قواره پارچه می دهند و برای عروس نیز چیز جالبی

* قطعه زمینی را در مزرعه برنج، محدود می کنند. از ۱۴ فروردین جورا در آب می ریزند - و کمی حرارت می دهند و بعد از ۳ روز، آن را در (توم بیجار که خاکش تمیزتر و کودش بیشتر است) می ریزند تا سبز شود، بعد، این سبزینه را به فاصله معین در مزرعه اصلی می کارند.

** پدر و مادر داماد برای عروس خود [کمر دبود = نوعی پارچه شطرنجی دست بافت، = چاشب رختخوابی؛ (که عروس به کمر خود ببندد) و یک تنگ، تومون *tang. tumôn* = نوعی شلوار، یک بال دبود = بال بند، شبیه آنچه که کارمندان بانک، دور میج تا بازوی دست خود می اندازند] می فرستند.

۷۱ □ مراسم انتخاب همسر - عقد و عروسی

تهیه می کنند. عروس و یاورها، یک روز به پدر داماد کمک می کنند و هبجانه، ناهار و (ورچاشت) = عصرانه می خورند و می روند

حناسری hanâ sari = حناپندان

عصر روز عقد، داماد (چند موجما = مجموعه = سینی مسی) محتوی انواع شیرینی - نان - حنا و ... به خانه عروس می فرستد *

دختران و زنان و مردان محله را دعوت می کنند. رباعی خوان rabbâi xôn = رباعی خوان، یا درویش، اشعار مخصوصی می خواند.

زنی (سفید بخت) به کف دست عروس حنا می گذارد.

[عروس را طوری می نشانند که سینی اسباب حناسری در جلو او قرار گیرد - درویش پشت سر عروس می ایستد و می خواند].

سایر مجموعه های غذا و شیرینی را جلو مدعوین می چینند. حاضرین، بعد از صرف شیرینی و خوردن شام، به اندازه وسع و کرم خود، در سینی جلو عروس پول می گذارند (در شهر پول نمی دهند).

این پول، بین حمای و درویش تقسیم می شود. شب دیگر، همین مراسم (حناسری) در خانه داماد هم برگزار می شود. (در شهر، فقط یکبار، آنهم در خانه عروس انجام می گیرد).

حناپندان داماد

عصر روز بعد از بردن عروس به خانه داماد، مراسم حناپندان داماد را

* داماد، تمام وسایل برگزاری جشن حناپندان را: (برنج - روغن - قند - چای - پیاز - گردو - هیزم - زغال - نان - گوشت - زردجوبه - فلفل - میوه و ...) به خانه عروس می فرستد و آن را خورده بار xurdo bâr یا خوردن بار = چیزهای خوردنی گویند. بعضی مادرزن ها - که داماد خود را دوست دارند و می دانند که داماد تهی دست است - این خوردن بار را مخفیانه فراهم می کنند و به خانه داماد می دهند آنگاه، داماد آن ها را آشکارا، به خانه عروس می فرستد.

برگزار می‌کنند.

داماد را به حمام می‌برند و صفا می‌دهند و صحرا را (با حصیر) فرش می‌کنند. تمام مردم روستا را دعوت می‌کنند (آمدن یا نیامدن آزاد است) مردم گردهم می‌نشینند. داماد را از حمام می‌آورند. به مدعوین، چای و شیرینی می‌دهند (اول داماد می‌خورد، بعد مدعوین) در این فاصله، درویش، اشعار شادی بخش می‌خواند و اگر مطرب خبر کنند، مطرب آهنگ‌های شورانگیز و طربناک می‌نوازد. مدعوین - در حد و حدود رتبه و دارائی و خویشی - در سینی جلو داماد پول می‌گذارند یا (دوران) می‌کنند. ابتدا - از همین پول - حق و حساب درویش یا مطرب را می‌دهند و بقیه پول را به داماد می‌رسانند. در بعضی جاها - پول‌های جمع شده، حق درویش یا مطرب است و داماد حق برداشت پول را ندارد (به قرارداد بستگی دارد).

خانه واشو xônσ vâşu = به خانه رفتن

در کوهستان‌ها، وقتی که عروس را به خانه شوهر می‌برند، عروس دم در حیاط خانه داماد می‌ایستد و به خانه نمی‌رود.

در این هنگام، پدر و مادر داماد = (داماد پسر dâmâd pēr و داماد مآر dâmâd mār) گاو، گوسفند، قاطر، پول و یا اگر باغ دار باشند، قطعه‌ای باغ به عروس هدیه می‌کنند و عروس وارد خانه داماد می‌شود.*

(عروس، به قول و قرار زبانی پدر و مادر داماد اعتماد می‌کند).

یشماق yaşmâq = مَچَه پستی maçêa puşti = پشت‌لبی

در کوهستان‌ها، عروس از ابتدای عقد شدن، برای خویشان شوهر =

* یتَه کَل گَه هَدَم نِی (خانه واشو) ترانه گیلکی xônσ vâşu ti gō hadam kal yotσ =

یک گاو نر برای (خانه واشو) بدهم. هدیه کنم. (کَل = نر، گَه مخفف گو gow، گاو = گاو نر)

شو کس = su kas = کس و کار شوهر = شوخ سری (کا) sux sari، یشماق نگه می دارد.
عروس، دستمالی را (شبیه ماسک پزشکان جراح) به روی دهان می گذارد و در پشت سر، تشکه = taškσ = گره می زند و از آن زمان با بستگان شوهرش حرف نمی زند.
سال ها پیش که این نوعروسان کوه نشین (یشماق دار)، ماست و شیر و زغال به شهر می آوردند و می فروختند، یا با شهری ها حرف نمی زدند یا اطراف خود را نگاه می کردند که اتفاقاً خویشان شوهرشان در آنجا نباشند. پس از یقین کردن، با شهری ها حرف می زدند.

عروس، از روز عقد تا روز رفتن به خانه شوهر (یشماق) دارد.
در این فاصله، اگر هر یک از افراد خانواده داماد، بخواهد با عروس حرف بزند باید هدیه ای: پارچه - پول - طلا و ... به او بدهد. که این هدیه را (یشماق سری yašmâq sari) می گویند.

بعضی از افراد خانواده داماد، که مشتاق هم صحبتی عروس هستند، در نخستین روزهای پس از عقد، «یشماق سری» عروس را می دهند و گروهی دیگر، در فرصت های بعدی این کار را می کنند.

راه هگیری = rāh hagiri = راه گیری = راه گرفتن
از طرف خانواده داماد به خانه عروس می روند و راه می گیرند، یعنی دو خانواده برای بردن عروس به خانه داماد با هم توافق می کنند.
(روزهای مقدس و ساعت نیک را حتماً در نظر می گیرند).

خوردن بار
در کوهستان ها، رسم است که هیمه بار = هیزم بار و خوردن بار را با قاطر زنگ دار ببرند.

چار بدار (= قاطر دارها) حتماً لباس محلی می پوشند و زنگ های پر صدا به گردن و پالان قاطر می آویزند و به صورت (کاروان قاطر) حرکت می کنند.



نوعروس کوه‌نشین با دستمال یشماق

آداب بردن عروس به خانه شوهر در کوهستانها

- ۱- عروس را بر قاطر سوار نمی‌کنند زیرا معتقدند که قاطر (نازا) است.
- ۲- مراسم نارنج‌زنی و عقدسری شبیه شهری‌هاست ولی اگر نارنج نباشد قند کله = کله‌قند یا، ران پخته گوسفند را در نان می‌پیچند و از بالای سر عروس پرتاب می‌کنند.
- ۳- پیشاپیش عروس، دو نفر چراغ به دست (چراغ لاله‌ای = نوعی چراغ فتیله‌ای بزرگ و قدیمی) حرکت می‌کنند.
- ۴- زیر یک بازوی عروس را، یکی از افراد خانواده داماد و زیر بازوی دیگرش را، برادر، خواهر یا یکی از افراد بسیار نزدیک عروس، می‌گیرد.
- ۵- عروس را سه بار، دور تشت پر از آب، که سکه‌ای در آن هست، می‌گردانند و بعد یک

سر، ریزه مال (گوسفند - بز...) را زیر پای او قربانی می کنند.

۶- عروس، هدیه‌ای به عنوان (خانه واشو xônσ-vâšu) می گیرد و بعد به خانه داماد وارد می شود.

۷- عروس و داماد را روی بالش (قبلا آماده شده است) می نشانند. دسته دسته زن و مرد وارد می شوند و به عروس (رونما) یا (جا خالی) می دهند.

زومه - زمار آن zōma-zomâr.ôn

زومه، زاما=داماد زمارآن=مادرزن

همان (پاکشان=پاگشا)ی شهری هاست و از یک هفته بعد از عقد، برگزار می شود.

خیاط نشانن xayyxât našânēn = خیاط نشاندن

این رسم، شبیه (رخت بوروش کنان = رخت برش کردن) شهری هاست.

بعد از (راه‌گیری)، برای دوختن لباس عروس و سایر لباس های جهیزیه، خیاط را می آورند و دوستان و آشنایان را دعوت می کنند.

برنج دوجینی baranj dowjini

[دوجئن dowjēn = پاک کردن برنج و جدا کردن جو و سنگ از آن به وسیله

انگشتان دست.]

در شهر و روستا - چند روز مانده به عروسی - دختران محله را دعوت می کنند که

در پاک کردن برنج عروسی، به خانواده عروس کمک کنند. دختران محله، با اشتیاق می پذیرند.

اگر (چوپاره êu pâro = چوب پاره = (سینی چوبی گرد، تراشیده شده از تنه درختان

کهنسال - که در تمام خانه های گیلان پیدا می شود و در غرب گیلان تبجه tabajσ (گویند) کم باشد، از خانه های همسایه می گیرند و برنج های عروسی را پاک می کنند.

دختران دعوت شده، اگر مایل باشند، ناهار را در خانه عروس می خورند اگر نه به

خانه خود می‌روند.



قاطرها، هیمه بار (= بار هیزم) برای عروسی می‌برند. (بالنگه - رحیم آباد)

هیمه بار him̄s bār = بار هیزم. «رحیم آباد و بالنگه»

۱- چند روز مانده به عروسی، دوستان و آشنایان روستاهای اطراف را خبر می‌کنند که هیزم بیاورند. مردم روستاهای همجوار، دسته‌جمعی به جنگل می‌روند و هیزم‌های بلند و تمیز فراهم می‌آورند.

قاطرها را آراسته می‌کنند و زنگوله‌های پر صدا به گردن و پالان قاطر می‌آویزند و خود لباسهای محلی می‌پوشند و با کاروانی از قاطر، بار هیزم، به خانه داماد می‌آیند و ناهار می‌خورند و خدا نگهدار می‌گویند.

[در کوهستانها، این یک رسم عمومی است و همه روستاها متقابلاً این کار را انجام می‌دهند.]

۲- روز عروسی، (دوران) می‌کنند.

دوستان و آشنایان داماد، هدایائی (پول - مال = گاو و گوسفند و بز) - برنج -

روغن...! به عنوان (شتی = šati = شادی) به داماد می دهند.

۳- در حیاط خانه داماد، روی (بوروم = burum = لوچو، لوچه lowê =) [چوبی که در بالا چند شاخه فرعی دارد و انتهای پایه اش تیز است و به زمین فرو می کنند] چند قواره پارچه می آویزند.

دوستان داماد، جوانان روستا، در آن حیاط مراسم کشتی گیله مردی برگزار می کنند.

برندگان کشتی، پارچه های آویخته بر بوروم یا لوچه را برمی دارند.

۴- گاهی، لافند باز (lafand bâz =) (= بند باز) می آورند. لافند باز، بر بالای طناب، پیچ و تاب می خورد و حرکات شگفت انگیز می کند و [شیطانی = šaytôn.ay = کمک بند باز] بر سطح زمین کارهای بند باز را، احمقانه تقلید می کند و به مجلس گرمی می بخشد.

۵- عروس از خانه پدر خود، یک اصله درخت میوه می آورد و به اتفاق داماد، در خانه پدر داماد می کارند.

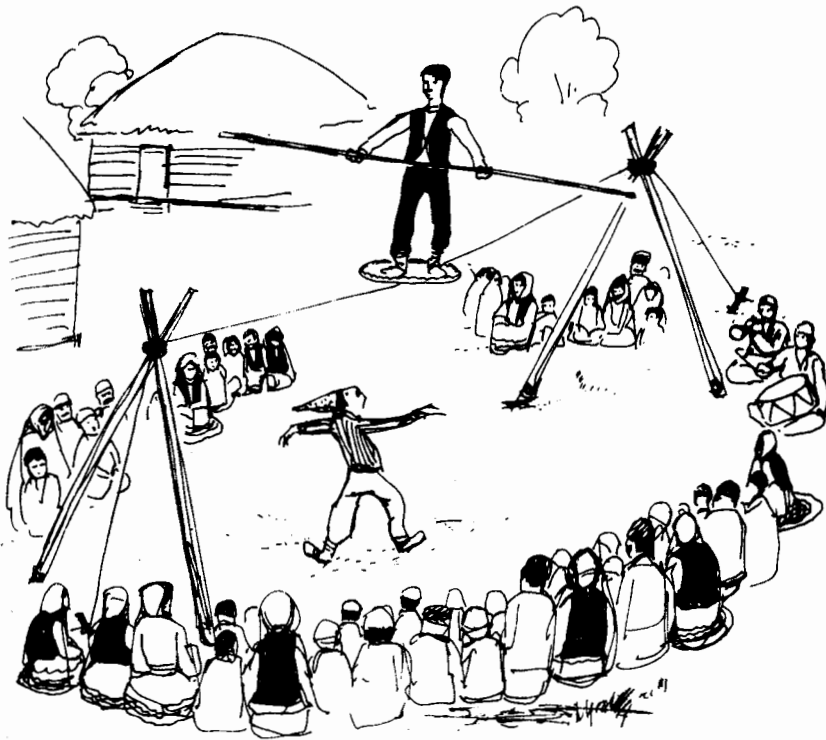
۶- روز بعد از شب زفاف، زنان را دعوت می کنند و (جشم = jašm) = جشن می گیرند و در مجلس زنانه هم (دوران) می کنند.

۷- در حجله (شب زفاف) دختر و نادرتر بودن عروس (بکارت) معلوم می شود. اگر عروس بکر نباشد، رسوائی به بار می آید و تمام قضایا به هم می خورد و داماد همه هزینه خود را پس می گیرد. و اگر عروس بکر باشد؛ (پارچه خونی زفاف) را به زنان خانواده (خیلی نزدیک) نشان می دهند.
[این موضوع در شهرها هم صادق است].

خرج هدئن = xarj hadân = خرج دادن

داماد، متعهد می شود که مبلغی پول، به عنوان تهیه جهیزیه عروس بپردازد. عروس، تا وقتی که این پول را نگیرد به خانه داماد نمی رود و این کار ممکن است حدود چند سال به درازا بکشد.

داماد در طی این مدت، فقط می تواند با عروس (نامزدبازی) کند.



لافند بازی = بند بازی لافند = طناب - ریسمان

اگر در پاره‌ای موارد، عروس از شوهر خود (داماد) باردار شود، او را بی‌جهیزیه به خانه داماد می‌فرستند.

کوه‌نشینان، این کار را برای داماد عیب می‌دانند.

اگر دامادی تهی دست شود و از عهده پرداخت (مبلغ) برنیاید، ریش سفیدان پادرمیانی می‌کنند؛ تا داماد با پرداخت پول کمتر، زن خود را به خانه ببرد.

کش در گن kaš dargan

در شهرها، به عروس (رونما) می‌دهند ولی در روستاها (کش در گن) می‌کنند. دوستان و آشنایان و جوانان روستا جمع می‌شوند. یکی از آشنایان عروس و داماد

- یک سینی برمی دارد و جلو جمعیت می گردد و (دوران dowrôn) می کند.
هر کس به اندازه کرم خود، مبلغی به عنوان (کمک به خرج عروسی) در سینی می گذارد.

البته، داماد هم در عروسی دیگران، به اندازه توانائی خود پول می دهد و این رسم، عمومی است و نه تنها هیچ منتهی بر سر یکدیگر نمی گذارند، بلکه معتقدند که این کمک همگانی، از بار سنگین هزینه عروسی داماد می کاهد.



عروس، درخت میوه ای از خانه پدر به خانه شوهر می برد
و در حیاط خانه داماد، به اتفاق می کارند

برم دار burum dêr = کاشتن درخت میوه

هنگام بردن عروس به خانه شوهر، یک اصله درخت میوه را (با ریشه) می کنند و پا

به پای عروس به خانه داماد می‌برند.

پدر داماد - جای مناسبی را برای کاشتن درخت، معین می‌کند. عروس و داماد - با لباس عروسی - این درخت را می‌کارند. پدر داماد نیت می‌کند که: این درخت را به این امید می‌کاریم که تا سالهای سال که این درخت پابرجاست، عروس ما هم در این خانه پابرجا باشد.

اولین میوه این درخت را عروس و داماد می‌خورند.

کشه نیشی = kašō niši = آغوش نشینی

کشه = بغل، آغوش نیشی = نشینی، از مصدر نیشتن = نشستن.

هنگام «عروس تماشا» در روستاها، بچه خوشگل و قشنگ و تمیزی را روی زانوی عروس می‌نشانند.

عروس، جوراب قشنگی را به پای آن بچه می‌پوشاند به این امید که بچه‌دار شود و بچه آینده‌اش خوشگل و زیبا و تمیز باشد.

آو چا = aŵ çā = چاه آب

وقتی که عروس به خانه داماد می‌آید، ۳ دفعه یا ۷ دفعه، دور چاه آب حیاط خانه داماد می‌گردد و سکه‌ای در چاه می‌اندازد [موقع تمیز کردن چاه، این سکه نصیب هر کس شود به عنوان (ته کیسه tā kišō) در جیب کوچک لباس پنهان می‌کند. معتقدند که شگون دارد].

آو چا - آو چاغ - چا = چاه آب حداقل یک چاه آب در همه خانه‌ها حفر شده است. انواع آن: سنگی - (سمندی = سیمانی) - تنوری - (گنگی gungi = تنبوشه‌ای) - چوبی که به طور افقی بر دهانه چاه قرار دارد = دوخالنگ = دو خاله چو = دوخالنگی به معنی چوب دوشاخه. «غرب گیلان = کرده خاله» برای آب کشی از چاه.



سمندی آو چا = چاه سیمانی

تشکه زئن taško zān (بخت بستن) تهر.

تشکه = گره / زئن zān = zēn = زدن

به هنگام عقد کردن، عروس را در اطاق خلوتی می‌نشانند و دوزن سفید بخت، مطمئن و خوشنام بر بالای سرش قند می‌سایند و بیگانه را - به هر طریق - از آنجا دور می‌کنند.

به این دلیل که:

مثلاً عروس، چند خواستگار داشته که به جهات گوناگون با آنان ازدواج نکرده و ممکن است، هنوز هم چشم یکی از آنان (یا چشم خانواده شان) به دنبال عروس باشد. اگر از طرف خانواده یکی از آنها - به هنگام عقد - گوشه دستمال، چادر و یا هر چیز را گره بزنند معتقدند که داماد (شوهر آینده) از (مردی) می‌افتد و نمی‌تواند به عروس تسلط یابد و عروس، همچنان دختر می‌ماند.

در چنین موارد:

- ۱- (چله بری) می‌کنند که «اصول» آن در همین کتاب آمده است.
 - ۲- بعد از پرس و جو، طرف را پیدا می‌کنند که گره را باز کند تا شوهر (مردی) خود را باز یابد.
 - ۳- نزدیکان عروس و داماد، پادرمیانی می‌کنند که عروس و داماد، موقتاً از هم طلاق بگیرند.
- [برای جلوگیری از آشکار شدن این راز، آن دو را پیش آقا = عاقد = محضر دار شهر دیگر می‌برند و قضیه را به آقا حالی می‌کنند، آقا برای مدت سه روز، صیغه عقد نکاح را (پس خواندنه pas xôndan = پس می‌خواند) باطل می‌کند و پس از سه روز، مجدداً آن دو را به عقد همدیگر درمی‌آورد. مردم شرق گیلان، هنوز هم، به «تشکه زتن» معتقدند و می‌گویند که پس از انجام کار طلاق و عقد مجدد، داماد (مردی) خود را باز می‌یابد.
- شهری‌ها (تشکه زتن) را (دبوستن dabus.tan = بستن) می‌گویند.

آئین خاکسپاری مردگان

پیشینیان ما، پیش از اسلام، برای خاکسپاری مردگان خویش، آئین و آداب ویژه ای داشتند که باستان شناسان در کند و کاوهای گورستان ها در کوهستان های دیلمستان، به ریزه کاری های آن دست یافته اند و در کتابهای بهدینان - که نیاکان ما بر آن دین و آئین بودند - نیز آمده است. اما در نیمه دوم قرن سوم - حدود سال های ۲۵۰ هجری - که در گذشتگان ما، با زیدیان گریزان از زادگاه و دیاران و ستیزه گران غیر ایرانی مخالف با خلیفگان، آشنا شدند و «اسلام» را دوستانه پذیرفتند، بسیاری از آئین های دیرینه پای به خاکسپاری مردگان را از دست نهادند و دل به شیوه دیگری دادند که ریز ریز در بستر زمان، با اوهام و اوراد گوناگون دیگر فاتحان مغول و افغان و جهانگشایان ناخوانده، در آمیخت.

آیا آنچه را که امروز درباره مردگان، روا می داریم و با رعایت بسیاری از شایست ها و ناشایست ها، تن بی جان شان را به خاک می سپاریم، اسلامی است یا آمیزه ای از آداب و رسوم دیگر دیانت قوم و قبیله حاکم بر سرزمین پهناور ماست؟ ما همه ریزه کاری های آئین خاکسپاری پیشینیان (نامسلمان!) خود را نمی دانیم و از آن زمان که مسلمان شدند؛ نیز نوشته هایی جامع از جوامع مذهبی آنان در دست نداریم و ای بسا، اگر ته مانده آن چه را که اکنون در خاطره ها مانده است؛ گردآوری نشود، در آینده ای نه چندان دور، از یادها برود.

در آخرین لحظه های زندگی یک انسان مسلمان، او را رو به قبله و (روبالا

= طاق باز) می‌خوابانند. آب توبه به دهانش می‌ریزند و دو انگشت بزرگ پاهایش را با بند یا رشته‌ای از پارچه می‌بندند و باور دارند که:

ااگر انسان رو به (کله سیا، کلسیا = شمال، مخالف جهت قبله) بمیرد، حرام می‌شود و نامسلمان از دنیا می‌رود.

نخست: بُرد و خلعتی و کفنی و... را - اگر مرده در زمان حیات فراهم کرده باشد - می‌آورند و به دنبال واجبات (سدر و کافور و پنبه و چلوار = سَن sãn) می‌روند. وقتی که مرده را حرکت می‌دهند کمی برنج بر روی او می‌ریزند و آنگاه، یک پاره سنگ، سرجایش می‌گذارند.

مرده را با (تشک دوران بیماری) در تابوت می‌نهند و بعد، آن را در قبرستان می‌اندازند. ادر روز گاران نه چندان دور، در حیاط خانه، آب را گرم می‌کردند و چند سینی مسی (موجما = مجموعه) را دمر می‌کردند و مرده را بر روی آن می‌خوابانند و می‌شستند و کفن می‌کردند و، یا در خانه دفن می‌کردند، یا به گورستان می‌بردند. [در فاصله ۷ قدم اول و هفت قدم دوم و هفت قدم سوم، تابوت را بر زمین می‌گذارند (ثواب دارد) و بعد مرده را می‌برند.

اگر تابوت، راحت و روان و تند حرکت کند مرده (ثواب کار) است و به سوی بهشت می‌رود و اگر «سنگین» باشد نسبت به (اعمال) او خوشبین نیستند. تابوت را کول کردن و هفت قدم به دنبال آن رفتن، ثواب دارد. تابوت در میان (لا اله الا الله و صلوات) به گورستان می‌رسد و کمی پیشتر از آن حلوای معروف به (پیش چنازه = جنازه) بین حاضران پخش و خیرات می‌شود.

مرده را روی (تخته غسلخانه = تخته سر taxtē.sar (غ) = به تخت سر bo.taxl.σ sar) می‌خوابانند و می‌شویند. (آخرین آب خالص را فرزند بزرگتر روی مرده می‌ریزد) و در سوراخ هایش پنبه می‌تپانند. ناخن هایش را می‌گیرند. پاهایش را سنگ پا می‌زنند. در زیر بغل های مرده، دو پاره چوب (به طول تقریبی ۱۵-۱۰ سانتیمتر) از شاخه بید یا شاخه گل مسواک می‌گذارند که مرده به کمک آن دو چوب بتواند، در شب اول مرگ، در قبر بنشیند و به آن جرّتین jarratayn می‌گویند.

(باور دارند که مرده دو بار برمی خیزد:

۱- شب اول قبر در حضور نکیر و منکر.

۲- روز رستاخیز = روز محشر)

آنگاه، مرده را کفن می کنند و در این هنگام قبر نیز آماده شده است.

قبر، یا لحدی است = لحتی lahati (زمین را به اندازه می کنند و در پایان چندین پاره چوب می نهند و خاک می ریزند) یا سردابه ای = آجری (که در پایان سنگ های پهن می نهند و با خاک می پوشانند.

مرده را در گورستان می خوابانند و حاضران، پاهایشان را بر روی کفش هایشان می گذارند و ایستاده بر میت، نماز می گزارند (کوه نشینان به آن دشت نماز *dašt.σ namâz* نیز می گویند).

مرده را طوری در قبر می خوابانند که یکطرف صورتش بر روی خاک باشد. میان دو پایش کمی خاک می ریزند. آنگاه آخوند، تلخین = تلقین می خواند و روی قبر را می پوشانند و خاک می ریزند.

همه حاضران در گورستان، با گریه و زاری، از کنار قبر مرده، دور می شوند و آخوند بار دیگر بازمی گردد و تلقین می خواند تا، مرده از وحشت قبر و هراس از تنهایی، در امان باشد.

[باور دارند که نکیر و منکر می گویند: این مرده همه چیز را می داند و دیگر از او پرسش نمی کنند]

وقتی که قبر را بستند، گیریش *giriš* = گیرش یعنی فشار قبر آغاز می شود و شیر خورده شده از پستان مادر، از لای ناخن های مرده، بیرون می ریزد.

* مرده سکتہ ای را یک شبانه روز نگه می دارند و آن را (مرگ مواجهات = مفاجات به معنی: مرگ ناگهانی) گویند.

* مرده را، شب، تنها نمی گذارند. قاری، تا صبح بالای سرش می نشیند و قرآن می خواند تا شیطان، مرده را وسوسه نکند.

* مرده را در قبر قدیمی پدر یا مادر نمی‌گذارند چون مرده کم است و زمین زیاد.
 * آنانکه از گورستان به (عزاسرا = خانه مرده) باز می‌گردند؛ حق ندارند با همه لباس خود به اطاق خانه بروند. باید، چادر، روسری یا چیزی از لباس‌های پوشیده را روی چپر çapar (= دیوار نشی) حیاط بیاویزند. و نیز حق ندارند به خانه کس دیگری (همسایگان) بروند. آن را بدیمن می‌دانند.
 * همه لباس‌های مرده را در خانه می‌شویند و پس از سه روز به گدایان می‌دهند. اشیاء زینتی مرده - انگشتر، ساعت، قلم و ... به فرزند بزرگتر - دختر یا پسر - می‌رسد.

شب اول مرگ را (شامُ غریبانُ sôm.σ-qaribôn می‌گویند و نان و خرما یا نان حلوا خیرات می‌کنند
 مراسم سوم در خانه و هفتم در گورستان = وادی vâdi انجام می‌شود.
 در مراسم شب سوم، غذایی را خیرات می‌کنند که مرده، در زمان زندگی، بیشتر آن را دوست می‌داشت
 (شب ماه) نیز، پلو خیرات می‌کنند و خورشت و دیگر خوردنی‌ها، همان است که مرده در زمان حیات دوست می‌داشت.
 [در ولایت ما (شب ماه) می‌گرفتند و مراسم (چهلم) رسم نبود و نمی‌دانیم که (چهلم)، در سال‌های اخیر، از کجا آمد و چگونه به جای (مراسم شب ماه) نشست و ... شب ماه کم کم از یادها رفت؟!]
 مراسم شب سال هم چون مراسم شب سوم و هفتم، برگزار می‌شود.
 [از شب سال - ۳۶۵ روز - به تعداد فرزندان کم می‌شود. مثلاً اگر کسی ۶ فرزند داشته باشد پس از ۳۵۹ روز، مراسم شب سال می‌گیرند.
 * بسیار اتفاق می‌افتاد که چند شب پس از مرگ کسی، حیوانی از ردهٔ روباه؟! به نام گور شکاف، گور تازه را می‌شکافت و پوست و گوشت میت را می‌درید.
 * به هنگام خواندن فاتحه، با سنگ کوچکی، چند ضربه به سنگ قبر می‌زنند - اگر گلی باشد، خط می‌کشند - تا مرده، آگاه شود.
 * خواندن شعرها و نوشته‌های سنگ قبر، عمر را کوتاه می‌کند.

- * شب، قبرستان سنگین است و گشت و گذار در آن خوب نیست.
- * شب، اگر مگس در اطاق بگردد؛ (ارواح مردگان) است. آن را نمی کشند.
- * شب های جمعه، مردگان، کنار ایوان خانه ایستاده اند و منتظر خواندن یک سوره قرآن، از سوی زندگان خانواده خود هستند.
- * شب چهارشنبه، اگر کسی بمیرد، کسان دیگری را نیز به دنبال خود می برد.
- * شب، اگر «کفتار شغال» زوزه بکشد، کسی می میرد.
- * شب، اگر سگ به جای عوعو کردن، زوزه بکشد، زنجموره کند، در محله، کسی می میرد.

- * شب رغایب، اولین شب جمعه ماه رجب، برای مردگان، برنج و نان و خرما - نان و پشمک - نان و حلوا، خیرات می کنند. بعضی ها به قبرستان می روند و معتقدند که در این شب، مردگان چشم به راه هستند و باید برای آنان خیرات کرد.
- [رغایب: ج رغبه: عطای کثیر، بخشش بسیار. شب جمعه اول ماه رجب. فرهنگ معین]

- * اگر بدن مرده، به هنگام شستن، شل و ول باشد، در آن محله باز هم کسی می میرد.
- * اگر مادری بمیرد و دخترانش او را بشویند، ملائکه او را به بهشت می برند.
- * اگر کسی خودکشی کند و بمیرد، باید در قبر به انتظار مرگ طبیعی، آنقدر بنشیند تا بمیرد. خودکشی را یکی از کارهای زشت می دانند.
- * به هنگام غم یا شادی زیاد، به گورستان رفتن، خوب است.

- * اگر دندان بچه ای، اول از فک بالا بیرون بیاید (سر بابایش را می خورد - پدرش می میرد)
- * اگر بچه ای به دنیا بیاید و در همان روز از خانواده اش کسی بمیرد، بدقدم است.
- * اگر بچه ای هفت ماهه به دنیا بیاید در ۷ روزگی یا ۷ ماهگی یا ۷۰ سالگی می میرد.

- * اگر کسی خواب ببیند که درخت آزاد، شکسته است، یکی از بزرگان می میرد.

- * اگر کسی در خواب، از مرده لباس بگیرد بد است و اگر چیزی به او بدهد خوب است.
- * اگر کسی خواب ببیند که «مرده» به خانه اش آمده است، باید برای او خیرات کند.
- * اگر کسی خواب ببیند که دندان‌ش را کشیده‌اند، یکی از بستگانش می‌میرد.
- * اگر کسی خواب ببیند که لنگه کفش گم کرده، یکی از بستگانش می‌میرد.

- * اگر گوش کسی زنگ بزند؛ می‌گوید: مردن حق است.
- * اگر جارو را (سربالا) بگذارند، بد است، کسی می‌میرد (مرده‌شورها جارو را سربالا می‌گذارند تا مشتری بیشتری پیدا کنند!!)
- * اگر زن آبستن، تابوت مرده را ببیند؛ چشم بچه اش شور می‌شود.
- * اگر کسی عزادار باشد، او را به عروسی دعوت نمی‌کنند.
- * اگر باران روی تابوت مرده، ببارد، به بهشت می‌رود.
- * اگر ستاره‌ای از آسمان بیفتد، نشانه آن است که یک نفر مرده است. هر کس در آسمان یک ستاره دارد: [فلانکس ستاره بکته = ستاره فلانی، افتاد = مرد]
- * از رواها (کربلا بمیری) و از نارواها (لال بمیری) بر زبان‌هاست.
- * آب پاشیدن، روی قبر میت، تا چهل روز، روح مرده را صفا می‌دهد.
- * حیاط همه اماکن متبرکه، بقاع، امام‌زاده‌ها، مساجد، تا چند سال پیش، قبرستان عمومی بود، که اکنون گرد فراموشی و زوال بر روی آنها نشسته است.
- * باران زیاد و رطوبت فراوان، گور بسیار کسان را فرو برده است.
- * گورها در کوهستان‌ها، سالمتر از جلگه‌ها، تا قرن‌ها می‌مانند.
- * و در پایان، قبری که بر آن آفتاب بتابد و باران ببارد (زیر سرپوش آرامگاه‌ها نباشد) ثواب بیشتری دارد.

آداب حمام رفتن

(حمام شتون hambôm sôn)

کاظم بن محمد رشتی، ملقب به ملک الاطباء دربار ناصرالدین شاه، مؤلف کتاب: حفظ الصحة ناصری، در بیان: (طبیعت و نیک و بد و زمان حمام و شرایط محمومین) می نویسد:

... (چندی بود... اختراع حمام نمود، بعضی نسبت به حضرت سلیمان علیه الصلوة والسلام می دهند و همچنین اختراع صابون و نوره را به آن حضرت نسبت داده اند. تحقیق در این مسئله فایده ندارد. بالفعل حمام موجود است باید از مزاج آن گفتگو کرد ...

«بهترین حمام ها آن است که قدیم البنا باشد... که رایحه و بوی آهک و آبخره رده، از او استشمام نشود» ص ۱۲۹

«وسیع الفضا باشد که نفس های مردم و بخار آبی که متصاعد می گردند، محتبس و محتقن نشوند...»

و باید آب او شیرین باشد... و بعضی این چهار صفت را شرط حمام دانسته اند صفای آب و هوا، بسیاری روشنی و ضیاء و نیکوئی رفقا و خوبی هیمه = (هیزم خشک و بی دود) و باید که رفقا و جلسا جمعی از دوستان و احباء باشند که صاحب فضل و ادب بوده و اطلاع به اخبار و تاریخ و حکایات نادره و مضحکه داشته باشند در حمام نقل کنند که باعث نشاط و انبساط روح و نفس گردد.» ص ۱۳۱-۱۳۰

«در هر بیت که داخل می شوند اندک مکث نماید بعد داخل بیت دیگر گردد اولاً

طاس آب بر قدم‌ها بریزد پس بر سر و سایر بدن و لمح‌ای توقف نموده، در خزان‌ه و یا حوض آب گرم داخل گردد و باید استعمال کند در هر بیت از حمام، آب مخصوص خود آن بیت را» ص ۱۳۲

و در بیان «شرایط محمومین» می‌نویسد:

[بدان که مزاج معتدل بجهت حفظ الصحت... باید رعایت ده شرط نماید:

- ۱- توقف بسیار ننماید.
- ۲- آب نیم گرم بر بدن بسیار ریزد.
- ۳- آنکه استعمال حمام حین ترک ریاضت و تعب بکند بلکه استراحت از تعب نماید.
- ۴- آنکه دخول حمام بتدریج باشد.
- ۵- آنکه استعمال آب زیاده بر هوا نماید.
- ۶- آنکه از استعمال آبزن* که در دواهای سرد جوشانیده شود نماید.
- ۷- استحمام به آب شیرین باشد.
- ۸- استعمال حمام بر امتلاء معده نباشد.
- ۹- بر خلاء معده نباشد.
- ۱۰- و هم عقب جماع مفرط و غضب مفرط و چیزی از امور نفسانی نباشد. [۱۳۳ «بدانکه، آنچه بعد از بیرون آمدن از حمام از او احتراز باید نمود پنج چیز است.
- ۱- آشامیدن آب سرد.
- ۲- بیرون آمدن دفعه به هوای خارج خصوص در فصل زمستان.
- ۳- ریاضت و تعب و غضب و جماع است که موجب تحلیل زیاد است.
- ۴- گرفتن روزه است.
- ۵- استعمال غذا، حین خروج از حمام بلافاصله که چند مفسده دارد. «۱۳۵ و در پایان:

* آبزن: ظرف بزرگ فلزی یا چوبی که در آن آب خالص یا مخلوط با بعضی دواها ریزند و چون شخص در آن

نشیند تا بالای ناف وی را آب فروگیرد و حوض کوچک را هم گویند

(فرهنگ نفیسی-ناظم الاطباء) برهان قاطع

«بدانکه سر تراشی و موی بغل و عانه را در حمام ستردن، ایستاده خوب نیست خصوص به نوره باشد...»
 ... و قی کردن و حجامت نمودن در حمام مضر است، به جهت غلظت و فوران صفرا و اختلاط آن هر دو با بلغم...
 و... مالیدن بالحجر یعنی سنگ پا، چند فایده است ولیکن باید که سنگ خشن متخلخل باشد و پاشنه پا را بمالند...» [۱۴۱]
 مؤلف کتاب حفظ الصحة ناصری - کاظم ابن محمد رشتی، در هر مورد، اقامه دلیل و چون و چرا کرده است که ذکر هر یک موجب تطویل کلام می گردد.

وضع شستشو

تا سال های اخیر، در اغلب روستاها، حمام نبود و روستائیان نیز، کمتر به حمام کردن و شستشوی بدن اهمیت می دادند.
 فراوانی شپش، موجب انتقال تیفوس و دیگر بیماری های واگیردار بود و ای بسا کسان که بر اثر اینگونه بیماری ها می مردند و آرزوها به گور می بردند.
 جَرَب و کچلی - امان مردم را سیاه می کرد و چاره ای نبود!!
 روستائیان، در روزهای آفتابی، هیمه آتیش = himσ âtiš = هیزم آتش می کردند و آب را جوش می آوردند و در میان طشت مسی، در اطاق در بسته، سروتن خود را می شستند و در تابستان ها به آب رودخانه ها پناه می بردند و اگر به اعمال مذهبی پای بند بودند، مراسم غسل چند ماهه را، یکباره انجام می دادند!
 روزها، زالو (زَلو = zolu = خَرَسَه xarsσ) در مزارع، و شب ها، ساس در اطاق ها، خون روستائیان را می مکید.

ساس

مثلهای فراوانی درباره ساس هست:
 [ساس، عمره عرقه sâs umar.σ araq.σ
 ساس، عرق بدنِ عمر است!!!]

ای کال گبان، ساس دُبو خانه رَ خوبه. *i kâl.σ gab.ōn šas dabo xōna ra xub.σ*
 = این سخنان بی سروته، ناپخته و خام، برای خانه‌هایی که ساس دارد، خوب است.
 به عبارت دیگر، کسانی که در خانه‌های ساس دار زندگی می‌کردند، آنقدر از این
 جا و آن جا و قصه‌های عجیب و غریب برای یکدیگر تعریف می‌کردند و تن خود
 را می‌خاراندند تا خسته و کوفته شوند و بخوابند!!

ساس آتیش *sās.σ âtiš*

ساس، بیشتر در جرزهای دیوار، لای ترک خوردگی گل دیوار اطاق و میان درز و
 پیوند چوب‌های سقف زندگی می‌کند.
 چون در قدیم، انواع سموم و حشره کش در دسترس روستائیان گیلان نبود، برای
 دفع ساس، مقداری همیزم خشک در کف اطاق می‌ریختند و آتش شعله‌ور
 برمی‌افروختند. وقتی که شعله فرو می‌نشست و تبدیل به (بور *bur* = آتش سرخ) می‌شد،
 درهای اطاق را می‌بستند تا ساس‌ها بر اثر حرارت آتش برافروخته، بی‌تاب شوند و به
 کف اطاق بریزند.

اوضاع حمام در شهرها

جز چند حمام نوساز - با شیوه جدید معماری - بیشتر حمام‌های شرق گیلان کمتر
 از پنجاه سال پیش بنا نشده است و بعضی از حمام‌های لاهیجان و لنگرود، قدمت
 تاریخی زیادی دارند.

حمام‌ها معمولاً عمومی و شامل مکان‌های زیر بود:

۱- رخت کن = سربینه

سالنی مستطیل شکل یا به شکل چندضلعی هندسی با پوشش: [سقف داخلی
 تخته کوبی شده = لمبه‌ای *lambo.i* و پوشش خارجی سقف، سفال پوش = سفالی متصل
 به در ورودی بود.

در کف این سالن، حوض قشنگ سرده آو *sard.σ âw* = آب سرد و دورتادور آن

سکوی سرتاسری سیمانی یا کاشی کاری شده قرار داشت.
مشریان حمام، لباس خود را می‌کنند و در یک لنگ می‌پیچیدند و کنار هم، روی سکوی می‌چیدند.
در گوشه‌ای از سالن، نزدیک در ورودی، (دخل = بساط اوستا یا زن اوستا (اوسا زن ussâ zan) به چشم می‌خورد.*
بین رخت کن و صحن اصلی حمام، فضائی بود به نام:

۲- سرده خانه = سرد خانه = منطقه معتدل
که حوض کوچکی با آب ولرم = لالیم آو = lalim âw = لاله میلی آو = lâlamilay âw در آن قرار داشت و گاهی هم تنبیرخانه = تنویر خانه = واجبی خانه در اطراف آن بود. (اطاقک‌های محدود و کوچک).
در کنار (تنبیرخانه)، دیگ بسیار بزرگی، حاوی واجبی حاضر و چندین طاس (با ته مانده واجبی‌های زیاد آمده واجبی گذاران گذشته) و یک ملاقه بزرگ مسی بود، که (جام دار = jomdâr = جامه‌دار) به تقاضاکنندگان عرضه می‌کرد.

۳- صحن حمام
یک صحن بزرگ کاشیکاری شده، در زیر یک طاق بزرگ اصلی و چند صحن کوچک در طرفین (برای نشستن و گب زدن و رفع خستگی کردن و خیس خوردن تن مشتریان).

* زن اوستا، در هفته دو روز مدیره حمام زنان بود. دستور کار صادر می‌کرد و از زنان پول حمام می‌گرفت. چون مادران، پسرچه‌های ۸-۱۰ ساله را نیز به حمام زنان می‌بردند و پسران، از دختران، شلوغ‌تر و شیطان‌تر بودند و فضای حمام نیز گرم بود، گاهی برای تجدید تنفس و هواخوری به رخت کن می‌آمدند و با آب سرد (سرده حوض آب) بازی می‌کردند.

در این هنگام - زن اوستا - برای پیشگیری از شیطنت بچه‌ها، بوته‌تر و تازه‌گزنه را که بر نی بلندی پیچیده بود، به بدن برهنه آنان می‌زد و پسران را به داخل حمام فراری می‌داد!!

اطاق بزرگ به شکل گنبد است که چندین شیشه، شبیه عدسی بر قلعه گنبد کار گذاشته شده تا نور از خارج به داخل حمام بتابد. چون بیشتر روزها، هوای گیلان ابری و داخل حمام تاریک بود، چند چراغ فتیله‌ای را در قاب شیشه‌ای که مانع دخول آب بود (به شکل فانوس) روشن می‌کردند. [در کنار صحن بزرگ، یک تا دو حوض آب گرم = خزینه، یک تا دو حوض آب سرد = حوض سرده‌آو، در کنار صحن‌های کوچک و در زیر طاق‌های کوچک قرار داشت.

۴- حمبام تونک hambôm tunak

گلخن حمام، در زیر خزینه، و راه ورود به آن از خارج حمام و از راه پله‌هایی بود که به زیر خزینه منتهی می‌شد و سوخت آن، از هیزم و «کنده» - که در گیلان فراوان بود - تأمین می‌شد. و چون محل گرمی بود، اغلب گداها، شبها در آن می‌خوابیدند و مادران، هنگام نفرین به پسران می‌گفتند:

الهی حمبام تونک بخوسی = elâhi hambôm tunak ba.xus.i

الهی! در گلخن حمام بخوابی (بدبخت و گدا و بی‌جا - مکان باشی)

طرز آب بستن به خزینه

هر حمام، یک چاه آب داشت که «آجرچین» قسمتی از دهانه چاه تا سقف حمام ادامه پیدا کرده بود و [آوکش = âw kaš = آبکش = کسی که آب می‌کشد، برفراز آن - پشت چرخ - می‌نشست و (دول = dul = سطل چرمی) یا (بدره = badaro = سطل فلزی) را به طنابی که یک سر آن به سطل و سر دیگرش به (چرخ) بسته شده بود [به چاه می‌انداخت و با پنجه دو پا چرخ را می‌گرداند و آب را بالا می‌کشید و از (راه آب) سقف، وارد خزینه می‌کرد.

(اخیراً، آب اغلب شهرها لوله کشی است و آب کشیدن از چاه متروک شده است.)

مردانه حمبام mardôn hambôm = حمام مردانه.

حمام مردانه، از سحرگاه تا شامگاه، یکسره باز بود (غیر از دو روز در هفته، که به

زنان اختصاص داشت و بعداً می آید).

مردان کاسبکار و مذهبی، صبح خیلی زود به حمام می رفتند و غسل می کردند. ادر شهرهای کوچک شرق گیلان، همگان همدیگر را می شناختند و به همین دلیل، بعضی ها که برای چند بار غسل کردن در هفته، به حمام احتیاج داشتند، رد گم می کردند و به حمام محله های دیگر می رفتند تا از گزند چشم زخم کسان مصون مانند!!! مردان، بیشتر از زنان - خصوصاً روزهای جمعه - به حمام می رفتند. جز اغیان و اشراف، که وسایل مخصوص را قبلاً به وسیله نوکران خود به حمام می فرستادند.



مردانه حمام = حمام مردانه

اغلب مردم لوازم خصوصی نداشتند و از وسایل عمومی حمام استفاده می‌کردند
(که هنوز هم، تقریباً متداول است)*

کیسه کشیدن kiso kašēn کیسه کشیدن مردان

(طرز کیسه کشیدن همان است که بود).

مشریان حمام، پای نوبت می‌نشستند و کارگران = کیسه کش‌ها، یکی یکی را - در
صحن کوچک - روی لنگ گسترده‌ای می‌نشاندند.

ابتدا دو دست، بعد گردن و صورت را کیسه می‌کشیدند. مشتری، روبالا = طاق باز
= دیم. آ. جثور (کا) dim-â-jör (دیم = صورت، جثور = بالا) می‌خوابید و کیسه کش، سینه
و شکم و بعد پای راست و چپ او را کیسه می‌کشید. مشتری، دمر و =
damaru دمر می‌خوابید. بعد از کشیدن کیسه پشمی (پشمه کیسه) و (چلک درآردن =
çalk dar ardan چرک در آوردن)، کارگر، با لیف کیسه = کیسه لیف و صابون، کف
فراوانی به پشت مشتری - که دمر و خوابیده بود - می‌ریخت و یکبار از پشت گردن تا
پاشنه پای او را لیف می‌زد، مشتری برمی‌گشت و طاق باز می‌خوابید و کیسه کش، یکبار
از زیر چانه تا پنجه پای او را لیف می‌زد. مشتری می‌نشست، کارگر سه بار سرش را با
صابون می‌شست و در پایان، لنگ را (لنگی که به کمر مشتری بسته بود و در همه حال،
پوششی برای آلت تناسلی و لمبرین او بود) از روی آلت تناسلی مشتری برمی‌داشت و در
سطل آب می‌شست (در این لحظه، مشتری، ران‌های خود را برای پوشش آلت تناسلی به
هم نزدیک می‌کرد) مشتری برمی‌خاست و کارگر، لنگ را دور کمرش می‌پیچید.

* خان و حاکم در شهرها، حمام خصوصی کوچک داشتند. در لنگرود: صمد خانی حمام = حمام صمد خان (کنار
باغ ملی - نزدیک سبزه میدان) هنوز هم کار می‌کند و سال‌هاست که تبدیل به حمام عمومی شده و
(فیشکیلی حمبوم fiškili hambôm = حمام فُشکالی، در محله فُشکالی، در کوچه‌ای بین باغ ملی و
رودخانه - معروف به میرزا احمدی حمام)، سال‌ها حمام عمومی بود و در ۸۷ سال اخیر خراب شده است.

(به نام فوشکالی نامی که در زمان حضرت سید جلال الدین اشرف حاکم این ناحیه بوده...)

ه. ل. رابینو - ولایات دارالمرز - گیلان. ص ۳۹۸.

بعد از کیسه کشیدن و انجام سایر کارها، مشتری به خزینه حمام که آبش بسیار گرم بود می‌رفت. لنگ را از کمر خود باز می‌کرد و بر دهانه خزینه می‌گذاشت و خود را می‌شست.

[در این هنگام - اگر آشنائی به خزینه وارد می‌شد به نشانه احترام کمی از آب خزینه را با کف دودست به سوی یکدیگر می‌ریختند و با هم تعارف می‌کردند که مثل معروف:
«حمام آو، تاروف ندانه» = hambôm.σ âw taâruf na dãσ
آب حمام تعارف ندارد] از همین جاست.

مشتری از داخل خزینه فریاد می‌زد: خشک ... و «کیسه کش» نیز به دنبال آن (به نسبت شخصیت مشتری) فریاد می‌زد: الله ... خشک ... قدیفه ... و جامه دار (جوم دار) از طرز فریاد کشیدن کیسه کش می‌فهمید که چه نوع وسیله خشک کردن - با در نظر گرفتن شخصیت مالی و علمی!! مشتری، باید داخل حمام ببرد.

(معمولاً یک لنگ به دور کمر - یک لنگ به اطراف شانه و کمر و یک لنگ نیز به شکل عمامه، به دور سر مشتری می‌بست. اگر وضع مالی مشتری خوب بود یک حوله روی شانه مشتری می‌انداخت) مشتری در (گرمه قله (لا) garm.σ qullo) از دوستان و آشنایان خدا حافظی می‌کرد - از (سرده خانه = فضای معتدل می‌گذشت و در انتهای آن = ابتدای رخت کن، پاهایش را در آب سرد حوض رخت کن، می‌شست و گتله = katalo دم پائی چوبی می‌پوشید و به سکوی رخت کن - نزدیک لباس خود می‌رسید. جامه دار او را روی کف رخت کن می‌نشاند و (مشت مال) می‌داد. مشتری لباس می‌پوشید و پول حمام و کیسه کش و جامه دار را می‌پرداخت و بیرون می‌آمد (اگر دو آشنا، با هم لباس می‌پوشیدند، هر کس سعی می‌کرد که زودتر لباس بپوشد تا پول حمام آن دوست یا آشنا را حساب کند و این نوعی احترام به دوستی و آشنائی بود).

خوردنی‌ها

مردان و نوجوانان - در روزهای تعطیل و روزهای سرد و بارانی - به حمام می‌رفتند و ساعت‌ها با دوستان و آشنایان به صحبت و شوخی می‌پرداختند و همدیگر را به

خوردن: آلبالو - اخته - انجیره (انجیله) و آلو خیس کرده و چای دارچین دعوت و در حقیقت (وقت کشی) می‌کردند. و در ماه رمضان، این برنامه، از بعد از افطار تا سحر به پایان می‌رسید.

سرماخوردگی

مردانی که سرماخوردگی داشتند، وارد خزینه آب گرم می‌شدند. لنگ کمر خود را بر سر می‌انداختند و در حدود چند دقیقه، آب گرم خزینه را با دودست بر سر خود می‌ریختند و در زیر لنگ داغ نفس می‌کشیدند و خود را (بخور) می‌دادند تا سرماخوردگی آنان بهبود یابد و مجاری تنفسی شان باز شود.

روزهای بارانی

بعد از ظهر روزهای سرد بارانی زمستان، چون گردشگاه وجود نداشت و خیابان‌ها هم اسفالت نبود بیشتر پسران به حمام می‌رفتند و دورهم می‌نشستند و وراجی می‌کردند و آلبالو - اخته خیس کرده و باقلا پخته = بپوته باقلا و... می‌خوردند. غروب همینکه آسمان تیره می‌شد سر و تن را با آب می‌شستند و لباس می‌پوشیدند و تا خانه می‌دویدند و خود را به کله چال = بخاری هیمه سوز می‌رساندند.

زنانه حمام = zunônσ hambôm حمام زنانه

حمام هر محله، هفته‌ای دو روز، از ساعت ۸-۹ صبح به بعد، به زنان اختصاص داشت. اغلب زنان و مردان می‌دانستند که فلان حمام، مثلاً در روزهای یکشنبه و پنجشنبه (زنانه) می‌شود.

حمامی در بوق (بوق شبیه سرنا بود و آن را یا از شاخ گاو یا از قطعه فلزی می‌ساختند) می‌دید و زنان محله را خبر می‌کرد که می‌توانند به حمام بیایند.

حمام رفتن زنان

زنان به اقتضای سن و سال و وضع مالی، هفته - دوهفته - یا هر ماه یکبار به حمام می رفتند و اگر نوبت حمام رفتن زنی نبود و از او می پرسیدند که: به حمام نمی آئی؟ جواب می داد که:

حله می جان شور نوما hale mi jōn šur numa

= هنوز جان من (تن من) شور نیامده = به خارش نیفتاده.

یا: حله امه هفته نی یه hale ame hafto ni ye

= حالا - هنوز هفته (نوبت) حمام رفتن ما نیست.

وسایل حمام زنان

آنان که نوبت حمام رفتنشان بود، وسایل زیر را قبلا آماده می کردند.

پشمه کیسه = جان شور کیسه jōn šor kisə = کیسه لیف کیسه = کیسه لیف دولچه (ظرف مسی لب خیارکی - شبیه لیوان دسته دار) که به آن (گل دَخَسَن = gal daxsan گل خیس کن) هم می گفتند.

سوپایه سینی = (سینی سه پایه - مسی - به ارتفاع تقریبی ۲۰ سانتیمتر - گرد - که صابون و روشور = سفید آب و کیسه و لیف را در آن می گذاشتند که ترشح آب و کثافت کف حمام و سایر مشتریان بر روی آن ها نریزد).

گرده سینی = gard.σ sini = سینی گرد (مسی - به قطر ۵۰ تا ۶۰ سانتیمتر - آن را بر کف حمام دمر می کردند و روی آن می نشستند).

تاس کوچک و بزرگ (آبگرم دار = مسؤل پخش آب گرم حمام زنان، در تاس بزرگ، آب گرم پر می کرد و مشتری با تاس کوچک از تاس بزرگ، آب بر سر و تن خود می ریخت).

گل سر شور gal.σ sar šor = گل سر شوی (نوعی گل سفید رنگ، ترد و شکننده، آن را با آب تخمیر می کنند و بر سر می گذارند تا موی سر لطیف و تمیز شود. هنوز هم کسانی هستند که سر خود را با گل سر شور می شویند) حنا - رنگ - لنگ - پارچه سوزنی - مخمل - حوله - شانه چوبی و ...



حمام اسباب = وسایل حمام زنان

خانواده‌های متوسط و فقیر، اسباب حمام = حمام تاس = تاس حمام را خودشان به حمام می‌بردند ولی (سرده آبدار = sard.σ âb.dâr = مسؤول پخش آب سرد بین زنان) برای خود، مشتریانی از خانواده‌های پولدار داشت و (هفته = نوبت) آنان را می‌دانست و به خانه‌شان می‌رفت و وسایل حمام آنان را می‌برد و در صحن‌های کوچک حمام می‌چید (جای همیشگی آنان را قبلاً آماده می‌کرد) چون حمام کم بود و مشتریان حمام زنان زیاد؛ حمام زنانه یکپارچه ازدحام و سر و صدا می‌شد. زنان تهی دست محله، در صحن بزرگ، و زنان بی‌نیاز در صحن‌های کوچک و اختصاصی می‌نشستند و دست به کار می‌شدند. نو عروسان با لنگ سفید، (حاشیه شماره دوزی شده) و زنان ثروتمند با لنگ معمولی و زنان تهی دست که لنگ نداشتند، تاس مسی کوچک را روی عورت خود می‌گذاشتند و وارد حمام می‌شدند.

سایر کارها:

۱- خیساندن رنگ و حنا

ابتدا حنا را خیس می کردند (شبیۀ تاپالۀ گاو) و به دیوار حمام می کوبیدند تا تخمیر شود.

بعد «رنگ» را تخمیر می کردند و بر سر خود می گذاشتند تا موی سرشان رنگ بگیرد (بعضی ها هم به ناخن ها و کف دست و پای خود حنا می گذاشتند)

۲- پی بوز = پیۀ بز و روشور = سفید آب را به تن و صورت خود می مالیدند و می نشستند تا پوست تن نرم شود و چرک = چَلک çalk به راحتی از پوست جدا شود و به اصطلاح:

ایشانَ جان دَخسه ișôn.σ jôn daxasσ = تن شان خیس بخورد.

زنان کوه نشین، موی سر خود را با (سرج sarj = قره قوروت) می شستند.

۳- آبگرم دار بر دهانۀ خزینۀ می نشست و با سطل = بدره badarσ آب می کشید و در سطل های دو نفر دستیار خود می ریخت و این دو نفر آب گرم را بین مشتریان پخش می کردند (آب گرم تاس بزرگ هر کس که تمام می شد با تاس کوچک مسی بر لبۀ تاس بزرگ، ضربه های متوالی می زد و «آبدار» را خبر می کرد). اگر زنی تهیدست و از پرداخت پول «آب داری» - ناتوان بود، خودش از خزینۀ آب برمی داشت.

۴- زنی که می خواست کیسه بکشد، به کیسه کش همیشگی خود مراجعه می کرد. اگر کارگری، مشتری همیشگی کارگر دیگر را کیسه می کشید بین آنان دعوا می شد.

طرز کیسه کشیدن زنان

زن می نشیند و کیسه کش، اول دودست، بعد سینه و دوپا و پشت او را کیسه می کشد. (کارگر می نشیند و یک پای خود را - به طور افقی - ستون می کند و پای مشتری را روی پای خود می گذارد و کیسه می کشد).

زن می ایستد و لنگ خود را با فاصلۀ زیاد به دور کمر حلقه می کند و کیسه کش روی خود را برمی گرداند و از زیر لنگ، اطراف آلت تناسلی و سرین زن را کیسه می کشد

(اخیراً بیشتر زنان با «شورت» به حمام عمومی می‌روند ولی طرز کیسه کشیدن همان است).

ناهار در حمام

چون استحمام زنان، ساعت‌ها به درازا می‌کشید و تعداد افراد خانواده - ریز و درشت - زیاد بودند، اغلب غذای نیمروز، پلا - قاتوک = پلو خورشت - را به حمام می‌بردند و در سرده‌خانه (فضائی بین رخت‌کن و صحن اصلی حمام) و عده‌ای هم، پلو خورشت را به صحن اصلی - در میان جمعیت - می‌آوردند و می‌خوردند. (تا چند سال پیش، عموم مردم، پلو را با دست می‌خوردند).

خوردنی‌های دیگر

هندوانه را از صبح، در خزینه آب سرد می‌انداختند تا خنک شود و بعد از ناهار می‌خوردند و اگر خانه شان نزدیک بود انواع شربت و نوشیدنی می‌آوردند و در هر فصل، میوه مخصوص آن فصل را در حمام می‌خوردند.

زنان ثروتمند

زنان و دختران ثروتمند نیز به حمام عمومی می‌آمدند، زیرا در هیچ خانه‌ای حمام خصوصی نبود؛ و حمام‌های عمومی هم بیش از دو روز به زنان اختصاص نداشت (مگر برای چند ساعت حمام را اجاره و به اصطلاح قوروق = quruq = قرق می‌کردند)، و انواع جواهرات قیمتی: دستبند طلا - سینه‌ریز طلا و جواهر نشان - انواع زینت آلات به گردن و دست خود می‌آویختند. و روی (گرده سینی = سینی گرد) می‌نشستند تا آب‌های میکرب‌آلود!! و چرک و کثافت تن دیگران بر پوست لطیف آنان ننشیند. سایر زنان، زیرچشمی جواهرات آنان را (دید می‌زدند) و از گرانی و نوع جنس آن با هم صحبت می‌کردند.

جامه دار، آبدار و کیسه کش هم چپ و راست به آنان می‌رسیدند تا پولی به دست آورند.

آداب حمام رفتن □ ۱۰۳

این کارگران، نه تنها از حمامی حقوق نمی گرفتند بلکه اوسازن = *ussâ zan* زن اوستا، درآمد همه را جمع می کرد و به نسبت کارکرد و ارزش کار، بین آنان تقسیم می کرد و حق سهم خود را نیز برمی داشت.

زنان ثروتمند، در خارج از حمام هم به این کارگران، برنج و پول و دیگر لوازم زندگی می دادند و به اصطلاح آنها را نگه می داشتند؛ چون همین زنان بودند که تعریف پسران و دختران آنان را در میان مردم محله بازگو می کردند و همین زنان بودند که برای جوش دادن عروسی پسر و دختر ثروتمندان، پادرمیانی می کردند.

حمام صحت با *hambôm sehat bâ* = حمام صحت باد
دختر یا زنی که وارد حمام می شد، پیش از اینکه آب گرم دار، پای خزینه، آب بر سرش بریزد؛ یک تاس آب گرم برمی داشت و به سراغ دوستان و آشنایان داخل حمام می رفت و بعد از سلام، کمی آب گرم را روی شانه آنان می ریخت و می گفت:
تی حمام صحت بیون *ti hambôm sehat ba.bun*
حمام تو صحت باشد = سازگار باشد.
با همین (یک تاس آب) با ۱۰-۱۵ نفر تعارف می کرد.

کارگرهای حمام زنانه

- ۱- جام دار *jôm dâr* = جامه دار.
- ۲- کفش دار.
- ۳- حمام تاس بور *hambôm tâs bur* = برنده اسباب حمام؛ که «هفته» هر کس را می دانست و در آن هفته به خانه مشتری می رفت و لوازم او را به حمام می آورد و غروب، مجدداً به خانه اش می برد.
- ۴- اوسازن *ussâ zan* = زن اوستا = صاحب حمام.
- ۵- گرم آبدار = آبگرم دار، آب خزینه را در تاس مشتریان می ریخت و لوازم آنان را پس از شستشو - به حمام تاس بور = برنده تاس حمام به خانه مشتری ها، تحویل می داد و در پایان، شستشوی کف حمام - در غروب همان روز - با او بود.

۶- سرده آبدار = متصدی پخش آب سرد.

دیدزدن دختران

در همین حمام‌های عمومی بود که مادران و پیرزنان برای پسران خود، دختران شهر را - از نظر ظرافت و زیبایی و چاقی و لاغری دید می‌زدند. چون حمام عمومی شهر، تنها جایی بود که همه زنان - بی نیاز و نیازمند - لخت می‌شدند و همدیگر را عریان می‌دیدند.

ورود زنان به خزینه

زنان وارد حمام می‌شدند، پای خزینه می‌رفتند و آبگرم دار = (زنی که بر دهانه خزینه نشسته بود و با سطل، آبگرم را به دو کارگر دیگر می‌داد تا در تاس بزرگ مشتریان بریزند) یک سطل آب گرم بر سر آنها می‌ریخت تا تن آنان به اصطلاح خیس بخورد! و پس از انجام همه کارها - به هنگام خروج از حمام - باز هم کنار حوض آبگرم می‌رفتند و آبگرم دار، بار دیگر یک سطل آب گرم بر سرشان می‌ریخت. آنگاه، این زنان می‌توانستند وارد خزینه آبگرم شوند و تا لحظات دلخواه، سر و تن خود را در آب خزینه بشویند.

اگر مشتری، پول دار بود، جام دار = جامه دار، پیش گیر = لنگ سوزن کاری شده، حوله و کتله *katalo* = دم پائی چوبی* را برای او می‌آورد و در رخت کن هم، سوزنی - مخمل و ... را پهن می‌کرد و با سلام و صلوات برای او از داخل حمام (کوچه باز می‌کرد) تا تنه نخورد و او را به خارج می‌فرستاد.

و اگر مشتری در سطح پائین بود و دست (بده) نداشت، کسی او را یاری نمی‌کرد و آن مشتری، لنگ یا حوله خود را برمی‌داشت و تن خود را خشک می‌کرد و می‌رفت.

* چوب تراشیده‌ای به شکل تخت کفش به قطر ۳ سانت، با دو پاشنه در جلو و عقب و تسمه‌ای لاستیکی که دو سر تسمه، به طرفین تخته میخ شده یا به جای تسمه، میخی چوبی در قسمت جلو کار می‌گذارند که آن را بین دو انگشت پا فرو می‌کنند)

پسران در حمام زنان

اغلب پدران کاسبکار بودند و فرصت نداشتند که پسران ۸-۱۰ ساله خود را به حمام ببرند، یا خجالت می کشیدند که پسران، اندام عریان پدران را ببینند یا اصولاً (چم çam = راه دست) آنان نبود که با پسران خود به حمام بروند لذا، مادران این کار را انجام می دادند و پسران را با خود به حمام زنان می بردند. اوسازن = زن اوستا، گاهی به پسر بچه های بزرگ اعتراض می کرد و گاهی، زنان دیگر به طعنه می گفتند که:

زاکی! خواهی تی پترِ آم باری! zāk.ay! xāssi ti pēr.am bār.i =
پسرک! می خواهستی پدرت را هم بیاوری!

شغال بر در حمام شغال = شغال

مردم، معتقد بودند که دیدن شغال در سحرگاه شگون دارد. حمامی ها، برای جلب این مشتری های معتقد، بچه شغالی را می گرفتند و جلو در حمام می بستند تا چشم مشتریان صبحگاهی!! به آن حیوان بیفتد. حمامی ها در سال های بعد؛ دندان های شغال را می کشیدند و آن را تریاکی می کردند.*

مار در خزینه مار = میلوم

در «اوام» آبادنی نزدیک دیلمان، یک حمام بود که چاه آب نداشت و آب جوی را، به خزینه می ریختند (شبیه آب انبارهای قدیم تهران). اغلب اتفاق می افتاد که مارهای کوهساران، با آب جوی وارد خزینه می شدند و رفته رفته که آب خزینه گرم می شد، مار به سطح آب می آمد. وقتی که مردم متوجه می شدند، حمامی مار را می گرفت. (نویسنده، در حدود سال ۲۶-۱۳۲۵ شمسی به چشم دیده است).

* در لنگرود، يك حمامی، شغالی را تریاکی کرده بود. بعدها؛ با آنکه شغال را در اطراف شهرها کرده بود، آن حیوان، عصر هر روز از میان سنگ و چوب بچه های محله می گذشت و به شهر می آمد و از حمامی تریاک می گرفت و می خورد و دوباره به جنگل برمی گشت!

مردم بومی اوامام و دیگر آبادی کوهساران، به حمامی، از بابت پول حمام، گندم، فندق، گردو و کره و... سالانه می‌دادند. خودشان لنگ برمی‌داشتند و خود را می‌شستند و می‌رفتند. ولی شهری‌ها، پول حمام را می‌گذاشتند و حمامی، غروب هر روز به حمام می‌آمد و پول‌ها را جمع می‌کرد. زیرا، او، صبح‌ها حمام را روشن می‌کرد و خود نیز، مثل همه کس بر سر (zemi) = گندم زار خود می‌رفت و کشاورزی می‌کرد.

قدیمی‌ترین حمام

قدیمی‌ترین مدرک، درباره وجود حمام در شرق گیلان، وقف نامه‌ای است که به تاریخ ۸۸۳ هجری، روی سنگ مرمری حک و بر بالای مقبره سلاطین و سادات کیانی در سر تربت اوامام، (آرامگاهی که سالها پیش سقف آن خراب شده و به قول مردم هر چه سقف بر روی آن می‌سازند، خراب می‌شود و این زیارتگاه: سر وینگینه sar vingino = سرپوش، سقف بر نمی‌دارد) نصب شده است.

متن این وقف نامه را هلدراپینو در کتاب ولایات دارالمرز - گیلان و م - م لاهیجانی (= محمد مهدوی) در کتاب جغرافیای گیلان، نقل کرده اند:

أَمَرَ بِعِمَارَةِ هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُبَارَكِ السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ خَلِيفَةُ الْمُكْرَمِ وَوَصِيَّةُ فِي الدِّينِ
وَالدُّنْيَا بَيْنَ الْجِيلِ وَالَّذِي لَمْ، السُّلْطَانُ مِيرْزَا عَلِي خَلَّدَ اللَّهُ مُلْكُهُ وَوَقَفَ السُّلْطَانُ الْمَذْكُورُ
لَأَبْنَيْهِ الْمَبْرُورِ...

أَوَّلًا هَذَا الْمَقَامَ الْمُبَارَكِ يَقَالُ لَهُ «كُشَا جَاك» وَ قَرِيَّةُ «تَمَاجَان» وَ قَرِيَّةُ «كَلَايَه» مَعَ
تَوَابِعِهَا فِي نَاحِيَةِ السَّمَامِ وَفِي مَعْمُورَةِ «الرَّانَكُوه» عَشَرَ آلَافِ جُوفِ الْأَرْضِ مِنَ الْأَرْضِ
الْمَعْمُورَةِ يَقَالُ لَهَا «نُقْرَه بَجَار» وَالْحَمَامُ الْكَبِيرُ فِي «رُودَسَر» وَالْحَمَامُ فِي تِيَامَه جَان
(تَمِيجَان) وَالْحَمَامُ فِي لَنْجَرُود (لَنْگَرُود) وَ أَثْنَى عَشَرَ دَكَاكِينِ فِي لَاهِيجَان...
فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ ثَمَانِمِائَةٍ.

مطابق این وقف نامه در حدود ۸۸۳ هـ.ق در لنگرود و رودسر حمام بود، اما در کدام نقطه شهر؟

در سرزمین مرطوب و بارانی گیلان، کمتر بنای تاریخی است که در حدود



نمای شرقی حمام قدیمی گلشن لاهیجان که با تعریص خیابان حراش شد

۵۰۰ سال قدمت داشته باشد؛ تا چه رسد به بنائی که با آب گرم و سرد فراوان نیز درگیر باشد.

قدیمی ترین حمام لنگرود حمام کهنه = (کهنه حمامی * kōhnσ hammôm.ay) است که قسمتی از آن، در مسیر احداث جاده فعلی لنگرود به رودسر خراب شده و معروف است که (امام حسن) در این حمام غسل کرده است و کسی به درستی نمی داند که: (امام حسن - امام دوم) یا (امام حسن عسکری) یا (امام حسن صباح) یا (سید حسن کیا) ... به این حمام رفته است.

حمام بزرگ «گلشن» جنب (چهار پادشاهان) لاهیجان هم به سرنوشت حمام کهنه لنگرود دچار شده و قسمتی از بنای آن در مسیر خیابان واقع و خراب شده است.

گفتنی های دیگر

به کسی که از حمام بیرون بیاید می گویند:

* سازگار بیون = سازگار باشد

* عروسی حمام بشی = به حمام عروسی بروی

* کربلا حمام بشی = به حمام کربلا بروی

* تی حمام صحت بیون = حمام تو - حمام به تو، صحت باشد

* تی پسر زن باری = زن پسر را (عروس) به حمام بیاری

* عروس باری = عروس - به حمام - بیاری

* تره عروس چاکونیم (گا) = ترا عروس کنیم (اگر دختر باشد)

* تره داماد چاکونیم (گا) = ترا داماد کنیم (اگر پسر باشد)

* تی نمزوده حموم بیوریم = نامزدت را به حمام ببریم

(اگر زنی، پسری آشنا و یا مردی، دختری آشنا را ببیند؛ گوید.)

* ey و ay معادل: ك تصغیر فارسی و گاهی نشانه تحقیر و تحیب است.

حمامی = حمومك ريكای = پسر کوچولوی عزیز احمدی = احمدك كَری kar.ay = ای کرگوش!

کهنه حمام را بین سال های ۷۲-۱۳۶۵ ویران کردند و مغازه ساختند. بخشی از حمام گلشن لاهیجان هنوز هم کار می کند.

آداب مهمانی

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان می گوید:
«رسم دیلمان این بود که سه روز از میهمان، بدون اینکه از کار و حال و روز او بپرسند، پذیرائی می کردند».
و عنصرالمعالی کیکاوس وشمگیر، در قابوسنامه «اندر مهمانی کردن و مهمان شدن» در گیلان می گوید:
«ما را به گیلان رسمی نیکوست، چون مهمان را به خانه برند خوان بنهند و کوزه های آب حاضر کنند و مهمان خداوند و متعلقان، همه بروند مگر یک تن از جای دور باز ایستد و بپاید از بهر کاسه نهادن، تا مهمان چنان که خواهد نان* بخورد،

* «تا مهمان چنانکه خواهد نان بخورد»

تا این اواخر، حداقل ۹۹ درصد مردم شهرها و روستاهای شرق گیلان، صبحانه را هم پلو می خوردند. در روستاها، نانوائی نبود و در شهرها هم اغلب مردم مرفه، از ترس اینکه (مبادا دیگران گمان ورشکستگی و فقر و نداری آنان را بکنند) آدم ناشناس را به نانوائی می فرستادند که برای «شام» شان، نان بخرد و آنرا در سفره ای می پیچیدند و پنهانی به خانه می بردند.

در کوهستانها که گندم فراوان تر بود، خانواده ها برای خوراك يک هفته خود، نان کاماژ kamâj یا کلشن kalân (آرد گندم با شیر) می پختند. شاید عنصرالمعالی، گوشه چشمی به مثل (نان و نمک خوردن) داشته است و شاید در قرن های دور، مردم نان را بیشتر از پلو می خوردند. در کوهستانها هم اکنون نیز، نان را بیشتر از پلو می خورند و خود او نیز دیلمی بود.

اکنون، (سال ۱۳۷۲ ش) ۹۹ درصد مردم شهر و روستا، صبحانه را نان می خورند.

آنگه میزبان پیش آید...

و اما، محقق دانشمند معاصر، کریم کشاورز در کتاب «گیلان» می‌نویسد:
«این رسم هزار سال، تا این اواخر نیز در بعضی نقاط برقرار و نگارنده در سی و اند
سال پیش در لاهیجان شاهد آن بوده است.»

حقیقت این است که عموم مردم گیلان - ساده و بی‌پیرایه، مهربان و
مهمان‌نواز بودند و تا وقتی که پای شهری‌های رنگارنگ به آنجا باز نشده بود همه این
آداب و رسوم دوست‌داشتنی و انسانی، برجا بود و مردم، مقدم مهمانان ناشناس را
گرامی می‌داشتند و (قدم مهمان بالای سر) بود و معتقد بودند که:

(مهمان، خو خرجه، خو آما را آبننه mehmôn xu xarj.σ xu amra abēnσ

= مهمان خرج خود را همراه خود می‌آورد) یعنی: خدا خرج مهمان را می‌رساند.

تا سالهای اخیر، در اغلب شهرهای شرق گیلان، مهمانخانه و هتل و در روستاها،
قهوه‌خانه وجود نداشت. جاده‌های گسترده‌ای نبود که اتومبیل‌های رنگارنگ تا قلب
ده کوره‌ها پیش بروند.

در چنان روزگاری، اگر کسی به شهر و یا روستائی می‌رفت که امکان برگشت به
سر منزل خویش را نداشت چه می‌کرد؟

آیا ممکن نبود که کسی از این شهر یا روستا را، در شهر آن مسافر ناشناس شب
افتد؟

آیا یک گیلک، چند دست رختخواب و چند اطاق خالی داشته باشد و همولایتی
ناشناسش در صحرا بخوابد؟

در کوهستان‌ها:

کسی که، شو در گنته بو (گا) =šow dargentσ bu روزش به شب رسیده بود، و
مجال رسیدن به شهر و دیار خود را نداشت، اگر خویش و آشنائی داشت به خانه آنها
می‌رفت و اگر کسی را نمی‌شناخت:

۱- در بعضی آبادی‌ها - نظیر دیلمان، خانه چند خان، به مهمانان ناشناس اختصاص
داشت و هر کوه‌نشین موظف بود هر کس را که جا و مکان خواب نداشت به آن خانه

راهنمایی کند.

درهای خانه‌های این کسان به روی همه کس باز بود. اگر مهمانان ناشناس، از طبقه پائین و متوسط روستاهای اطراف بودند به اطاق‌های درخور و مناسب آنان راهنمایی می‌شدند و اگر مهمانان ناشناس، از خواص بودند (برحسب وضع ظاهر و فهم و شعور و برخورد) آنان را در سطح بالاتر و در اطاق‌های خودشان پذیرائی می‌کردند و هر مهمان تا هر وقت که دلش می‌خواست می‌توانست در آن خانه‌ها زندگی کند.

از دین و مذهب* و کار و زندگی و چند و چون سفرش، هیچ نمی‌پرسیدند. (معمولاً، مهمان خود را می‌شناساند و ضمن صحبت کردن می‌گفت که از کجا و برای انجام چه کاری آمده است.)

۲- در بعضی جاها که: هیچکس موظف نبود که مهمان ناشناس را حتماً به خانه‌های اختصاصی راهنمایی کند یا چنین خانه‌هایی وجود نداشت؛ بومی‌های آنجا داوطلب پذیرائی می‌شدند و او را به خانه خود می‌بردند و هرچه داشتند در طبق اخلاص می‌نهادند.

اگر مهمان، در روزهای بعد، قصد سفر به آبادی خود یا به آبادی دیگر داشت (مال قاطر و اسب) در اختیارش می‌گذاشتند و غذای روزانه را هم ترک قاطرش می‌بستند.

مهمان آشنا در کوهستان‌ها

۱- اگر مهمان، یک مقام رسمی و یا دوست عزیز و دیرینه، یا یکی از بستگان بزرگ خان بود، خان قبلاً قاطرهای رهوار با زین و یراق (قجری = قاجاری = نوعی پالان چرمی) برای او می‌فرستاد و خود با گروهی، از دیلمان یا اسپلی تا (سرده آب) یا تا

* قشلاق کوه نشینان دیلمان و اسپلی و اطراف آن، سیاهکل است. در سیاهکل یهودیان هم زندگی می‌کردند و آبادی (یهود کلایه) در اطراف سیاهکل است. و مردم مسلمان و بومی با جماعت یهود درگیری نداشتند و یهودیان هم برای احترام به سنت مسلمانان، در روزهای بارانی، بیرون نمی‌آمدند!!

یکی دو کیلومتر در مسیر راه‌ها، به استقبال مهمان می‌رفتند.
گاو یا گوسفندی زیر پایش قربانی می‌کردند. و با شور و شادی فراوان به خانه
فرود می‌آمدند.
۲- اگر مهمان، آدم عادی و عامی بود تا دم در به استقبالش می‌آمدند و او را به اطاق
پذیرائی، راهنمایی می‌کردند.

مهمان در شهرها:

رفتار شهری‌ها هم در برابر مهمان، مانند رفتار کوه‌نشینان بود.
۱- اگر کسی بی‌گاه وارد شهری می‌شد و با داشتن خویش و آشنا به قهوه‌خانه (که
شب‌ها وسایل خواب داشتند و روزها چای می‌فروختند) یا به مهمانخانه (اگر در آن
شهر مهمانخانه بود) می‌رفت و آن آشنا یا خویش، برحسب تصادف قضیه
را می‌فهمید، رنجیده خاطر می‌شد و از آن کس گله و شکایت می‌کرد که:
امره قابیل ندانسین ama.ro qâbil nudônasin? = ما را قابل نمی‌دانستید؟
آدم خانه بداره، مهمانخانه خوشنه؟ adam xôn ba.dâr mehmon-xôn xusan? =
آدم خانه داشته باشد، در مسافرخانه می‌خوابد؟
۲- اگر روستائی، برای مبادله کالا و خرید مایحتاج، در (بازار روز) به شهر می‌آمد و
کارش به شب می‌کشید به خانه دکانداری می‌رفت که معمولاً در هر روز بازار از
مغازه‌اش خرید می‌کرد یا مراوده (خانه خواهی) داشت.
۳- کاسبکاران گذر، از سرگردانی و بلا تکلیفی او درمی‌یافتند که جائی را ندارد و با
کسی آشنا نیست. آنگاه او طلب مهمانداری می‌شدند و از آن ناشناس
دعوت می‌کردند و او را با خود به خانه می‌بردند.
مسافرین غریب‌ومی اگر شب را در شهری گیر می‌کردند و وسیله خواب و آسایش
دلخواه فراهم نبود، (قهوه‌خانه‌ها، جای مناسبی برای پذیرائی از چنین کسان نبود) رسم
بر این بود:
از مغازه‌داران می‌پرسیدند که در این شهر، در خانه چه کسانی بر روی مهمان باز است؟
آدرس خانه آنها را می‌پرسیدند و بدون خجالت و نگرانی به خانه‌شان می‌رفتند و مورد

استقبال و پذیرائی گرم قرار می گرفتند.

طرز پذیرائی:

مهمان را به اطاق مخصوص راهنمایی می کردند:

* اگر نمازخوان بود. (کوچی آفتوئه = kuçi âftow = کوچک آفتابه = آفتابه کوچک مسی) یا (قابدون = qâbdôn = ظرف استوانه‌ای دسته‌دار مسی) را پر آب می کردند و می گذاشتند تا مهمان وضو بگیرد. بعد، سجاده برای او می آوردند (معمولا، همه مردم نمازخوان بودند).

* چون میز و صندلی نداشتند، سفره را کف اطاق پهن می کردند *

عموم مردم، با دست غذا می خوردند. (دست را می شستند، خورشت را با قاشق چوبی یا ملاقه روی پلو می ریختند و با ۵ انگشت یک دست، می خوردند. در شهرها، از قاشق، فقط برای خورشت استفاده می کردند. ولی گالش‌ها به علت داشتن حرفه گوسفند چرانی و کوه گردی، با خود قاشق داشتند. نان و شیر را در لاک = لاوک می ریختند و گردهم می نشستند و هر کس، قاشق چوبی خود را بیرون می آورد و همگی از غذای یک لاوک استفاده می کردند)

برای اینکه مهمان، دستهای خود را بشوید، پسر یا دختر کوچک یا نوکر یا خود میزبان (اگر کسی را در خانه نداشت). آو - دس لگن ** = âw-das lagan = لگن دستشویی را به حضور مهمان می آورد. مهمان دست خود را آب می کشید (صابون

* بیشتر مردم، گالی سفره gâli sufro داشتند. گالی = نوعی گیاه است که در مرداب‌ها می روید. انواع مختلف دارد. نوعی از آن برای پوشش بام خانه‌های گالی پوشی = گال پیشی و از انواع دیگر، برای حصیربافی، سفره بافی و بادبزنی استفاده می شود و نوع دیگر را کولتر kulêr گویند.

** آفتابه‌ای سربوش دار - لوله پیچیده - دسته‌دار (شکم‌پهن - گرد یا به اشکال دیگر - گردن باریک) مسی یا برنجی، با لگنچه گرد و کمی گود که سربوش مشبکی بر روی آن قرار داشت و روی بعضی از آن‌ها، نقش و نگار و برجستگی‌های زیبایی به چشم می خورد. در موزه‌ها و عتیقه‌فروشی‌ها و در بعضی خانه‌های گیلان پیدا می شود.



خانه گالی پوشی (گال پوش خانه)

دستشوئی نداشتند و از صابون، فقط در حمام استفاده می کردند). و با دستمال جیب خود، دستهایش را خشک می کرد. پلو را با دست خود (از سینی یا بلوط = دیس محتوی پلو) در (کاسه = بشقاب) خود می کشید و با قاشق چوبی* خورشت را روی پلو می ریخت.



لاک = لاوک = طبق چوبی

بعد از خوردن غذا، باز هم (آودس لگن) می آوردند، لگن را با یک دست نگه می داشتند و با دست دیگر، آب آفتابه را روی دست مهمان می ریختند (بعضی ها آب ولرم = نیم گرم = لاله میلی *lâl.σ milay* می آوردند) مهمان، قدردانی و تشکر می کرد،

* قاشق فلزی در همه خانه ها نبود ولی از چوب خوج *xoj* = گلابی و کیش *kiš* = شمشاد، قاشق های بسیار ظریف و قشنگ می ساختند و اغلب از این قاشق ها استفاده می کردند.

(الهی شکر) و (عروسی بخوریم - arusi bu.xor.im) یا (خدا برکته زیاد - آ.کونه xudâ barkat.σ zeyâd.â kunσ) می‌گفت.

رختخواب مهمان را در محل مناسبی پهن می‌کردند و از او می‌پرسیدند که:
(هیچی نخوانی؟ = hiççi na.xâni? = چیزی نمی‌خواهی؟) آنگاه او را تنها می‌گذاشتند.

اگر میزبان، فقط یک اطاق داشت همه پذیرائی در همان اطاق انجام می‌گرفت و اگر بیش از یک اطاق داشت، زن و بچه میزبان، در اطاق همیشگی، غذا می‌خوردند و مردان، به اتفاق مهمان در اطاق دیگر. یا مهمان را کاملاً تنها می‌گذاشتند و صبح روز بعد به اتفاق مهمان از خانه خارج می‌شدند و مهمان پس از ابراز تشکر، راه خود را دنبال می‌کرد.

روز بعد، زن میزبان، رختخواب مهمان را واموجا vâmuja = بررسی و جستجو می‌کرد تا شپش لباس مهمان در آن نباشد.
در بعضی خانه‌ها، رختخواب مخصوص مهمان داشتند و اعضاء خانواده از آن استفاده نمی‌کردند.

(این شیوه مهمانداری مردم میانه حال و متوسط بود که قریب به اتفاق چنین بودند؛ ولی خواص سفره گشاده‌تر، وسایل بهتر و ریخت و پاش بیشتر داشتند و سعی می‌کردند که با مهمانان به فارسی حرف بزنند و گویش گیلکی را برای بیان منظور خود رسا نمی‌دانستند!!)*

گفتنی‌های دیگر

واکته مهمان، بلای جان صاحب خانه

vakatσ mehmôn balâ.ye jôn.σ sâhab-xônâ

* این نوع فارسی با لهجه گیلکی را (سبزه میدانی فارسی) می‌گویند.

سبزه میدان مقر حکومت منجم باشی معروف، حاکم لنگرود بود. خانه منجم باشی هنوز هم در کنار سبزه میدان لنگرود، هست.

مهمان خسته و از پا درآمده، بلای جان صاحبخانه است.

مهمان - مهمان خدای، واکته مهمان بلای جان خدا =

mehmôn-meh...xudâ.y vakato meh...balây jon.σ xudâ.

مهمان - مهمان خداست، مهمان خسته بلای جان خدا

مهمان، یا پلادکون واییه، یا بوج دکون (گا)

mehmôn yâ palâ dakun va beyâ, yâ buj da.kun

مهمان یا به هنگام کشیدن پلو می آید (ریختن پلو در بشقاب) یا به هنگام ریختن
برنج در دیگ (مهمان باید به گاه بیاید).

درباره مهمانان سمج و مزاحم می گویند:

گالشی:

۱- [پیچاکه هیستله هیشتو piča.ke hištalo-hištow

۲- [مهمانی یه شو دو شو mehmôni yσ šow-du šow

i= [گربه (لفظ است) = فلان و بهمان

۲- [مهمانی یک شب - دو شب.

۱- [پیچاکه شنگول به سر piča.ke šangul ba sar

۲- [مهمانی تا ای ماسر mehmôni tâ i mah sar

۱- [گربه قلمدوش کرده، یکی را بر شانه نشانده

۲- [مهمانی تا آخر این ماه (است).

گیلکی:

- [ای گربه فیروزه مهمون یه روز دو روز

- [ای گربه خوش خط و خال مهمون ایسا تا بهار.

* گویند: میزبانی از مهمان به تنگ آمد و دست به پشت گربه اش کشید و به

مهمان (اشتو بزا = estow ba.za به کنایه گفت: دو مصرع اول شعر را.

و چون مهمان پررو و سمج بود، دست به پشت گربه کشید و دو مصرع آخر شعر

را خواند که: مهمان تا پایان ماه هست یا: مهمان تا بهار هست!!

مهمان، درد و بلای خانه، خو همرا، بَته

mehmôn dard.U balâye xônâ xu hamra bēn.σ

مهمان درد و بلای خانه را با خود می‌برد. (بلا را از خانه دور می‌کند).

آئین نوروز

مردم گیلان، برای بزرگداشت آئین نوروز، از نخستین روزهای اسفند ماه، دست به کار می شدند و بیشتر کارهای رسیدگی به نظافت خانه و زندگی را حداکثر تا شب چهارشنبه سوری به پایان می رساندند:

گل کار gal.σ kâr

تزئین و پوشش دیوار و کف اطاق خانه های گیلان، چنین نبود که هست. هر خانواده - حتی مستأجر هر اطاق - در یک روز از اسفند ماه، حصیرهای خانه را به حیاط می ریخت. چند زنبیل خاک رس = چُغال گل gal-ê quâl (خاک بعضی زمین ها رسی بود و چون زمین قیمت نداشت، هر کس از هر جا می توانست خاک رس بردارد) می آورد؛ در حیاط خانه می ریخت و مقداری آب و فل fal (= پوست جو) به آن می پاشید و لگد می زد (پابره نه - شبیه درجا زدن سربازان) تا حالت ارتجاعی پیدا کند = فل آلاوه (ع). آنگاه لایه ای از گل را با ماله چوبی به کف اطاق می کشید که پوشش آن صاف و تمیز و هموار شود*

* عموم مردم، نمازخوان و بچه دار بودند. بچه ها که روی حصیر می شاشیدند شاش به خاک کف اطاق نفوذ می کرد و نجس می شد. برای ازاله نجاست، آن قطعه کوچک خیس شده از شاش را با کفگیر = آسون asson می تراشیدند. چون هوای گیلان مرطوب بود و «گل کار» در چند ساعت خشک نمی شد حداقل، سالی یکبار - در اسفند ماه - گل کار می کردند تا پوست و بلند خاک کف اطاق هموار شود.

پیپ گل کار $\text{pip-gal.}\sigma \text{ kâr}$

پیپ زنن=زدن و مالیدن رنگ یا مایعات رنگی به وسیلهٔ قلم مو=(شوت sôt = پیپ، چیزی شبیه قلم مو: پارچه‌ای کهنه بر سر چوبی یا جاروی کار کرده).
مقداری خاک رس را در تشت می‌ریختند و با آب آنرا حل (شل و روان) می‌کردند و بعد دیوارهای اطاق را با آن رنگ می‌زدند.



حصیرشوری

بعضی‌ها از آهک و گروهی نیز از «زرده گل $\text{zard.}\sigma \text{ gal}$)* نوعی خاک زرد رنگ استفاده می‌کردند و با آن، دیوارها را (پسته $\text{pit}\sigma$ =لته - پارچه کهنه) می‌کشیدند.

فر فره جارو far.far.σ jâru

جاروئی را به چوب بلندی می بستند تا با آن سقف و جاهای بلند را (فر فره) کنند
افر - فر = صدای حرکت جارو بر دیوار، به هنگام گردش از چپ به راست و برعکس یا
اپره = دامنۀ سقف اطاق و ایوان و بدینوسیله سیاهیها و گرد و غبار و تار عنکبوت را از
سقف و رف پاک می کردند.

حصیر شوری hasir šōri

تمام حصیرهای ریز و درشت را تا می زدند = (لاژئن) و بر سر می گذاشتند؛ و در
رودخانه یا سل sal = ستخر و یا در نه‌رهای بزرگ = خاله xālσ می شستند و
خشک می کردند.

(در این دو سه روز متوالی، اغلب جای خواب مناسب و جمع و جور نداشتند.
رطوبت مانع خشک شدن گل کار و حصیر و... بود)
برای شستن حصیرها و... پودرهای شستشو نبود.
زن ها پابرهنه در آب می رفتند و حصیر را در آب رها می کردند. حصیر
خیس می خورد بعد کولوش پیته = یکدسته کاه مچاله شده را با یکدست بر محور عرض
حصیر می کشیدند و با دست دیگر آنرا لوله می کردند.

خانه اسباب xōne asbâb لوازم خانگی

برنجی اسباب (سینی - سماوار = سماور، دس اولگن = آفتابه و لگن دستشوئی، برنجی
قندان = قندان برنجی و...)
مرسی اسباب = لوازم مسی [دیگ - تشت - تیئن tiyan = تیان، پلاقاب = قاب پلو،

* زرده گل را از «مُریدان mura ydôn» یکی از دهات شرق لنگرود که به روایتی شکار چاه نخجیر = جیرگه،
نخجیر گاه در آن ده انجام می گرفت، می آورند.

** خاله xālσ = رودخانه کوچک: چم خاله، سیاخاله، آشورخاله

خاله لب = لب رودخانه کوچک.

(سرپوش مسی، شبیه آنچه که چلوکبابی‌ها دارند).

بلور اسباب (قندان بلوری یا شیشه‌ای، چراغ، ظروف و...

همه را در حیاط خانه «خاک مال $xâk.σ\ māl$ » = شستشو با یک مشت کاه و

خاک) می‌کردند و همه این کارها را دچین - فچین $daçin-fiçin$ = خانه تکانی می‌گفتند.

دچئن $deçên$ = چیدن فچئن $fiçên$ = برچیدن

دچین - فچین، وجه مصدری است = بگذار - بردار.

کول کوله چارشمبه $kul - kul\ çârşambor$ چهارشنبه سوری

در آخرین چهارشنبه سال، مردم هیجان بیشتری پیدا می‌کنند. در کوچه‌ها و

محله‌ها و خیابان‌ها بل‌بل آتیش (= آتش شعله‌ور) روشن می‌کنند چون بوته خشک در

گیلان نیست، دسته‌های کاه (کولوش) و چوب‌های نازک و خشک و کثونه جارو =

$kôn\ jâru$ (= جاروی کهنه) را آتش می‌زنند و می‌پرنند و می‌خوانند:

کول کول چارشمبه بدر.

سال بدر $sâl\ ba.dar$ = سال بیرون!

ماه بدر = ماه بیرون!

سینزه بدر = سیزده بیرون! انحوست بیرون!

بعد به کارهای زیر می‌پردازند:

* حتماً یک چیز نو می‌خرند (بعضی‌ها که تهی دستند حتی یک «سنگ‌جاق سر»

زنانه = سوسکه $susk\sigma$ یا شانه = شانه ... می‌خرند) که شتون = شگون دارد.

* (ساتور تخته) = تخته ساتور را (تخته لبه دار و با تبر تراشیده شده که سبزی و پیاز را با

ساتور، برروی آن خرد می‌کنند) حتماً صدا می‌دهند (چیزی در آن می‌کوبند) این

رسم از خیلی قدیم برجا مانده است.

* در املش و آبادی‌های اطراف نیز کولوش $kuluş$ = کاه، ساقه برنج روشن می‌کنند ولی

مردم کوهستان‌ها گوند $gavand$ = گون، بوته معروف یا ابرسک $abarask$ ، درختچه‌ای

پهن را می‌افروزند.

* پاره‌ای از مردم کوه نشین، معتقد بودند که از روی آتش پریدن، فقر می‌آورد یا آنرا

نوعی آتش پرستی می دانستند.

* صبح زود، روز بعد از آئین کول کول چهارشنبه بدر، بعضی از زنان، اطاق ها را با جاروی تازه ای تمیز می کنند. آت آشغال ها را در بیرون اطاق گرد می آورند و روی لت پاره = تخته تبر تراش یا (بشگسه گمچ = baškaso gamaj = دیگ سفالین شکسته)، می ریزند و آن را کنار (راشی = râši = گذرگاه) می گذارند و پشت سر خود را نگاه نمی کنند و به خانه باز می گردند.

ابه هنگام بردن آشغال به خارج از خانه، کسی نباید آن ها را ببینند - معتقدند که این کار شگون و میمنت دارد.

صبح روز چهارشنبه سوری، مردم منطقه کوه نشین، یک نفر را به عنوان (خوش قدم) = (پاسبک) یا (پادموج) = دَموج، امر از مصدر دَموتن = لگد کردن، به خانه می آورند تا پیش از دیگران در خانه شان راه برود.

اگر پای افراد خانواده (سنگین) باشد، مجبورند که در اطاقی جمع شوند و به بیرون نروند تا (پادموج) به خانه بیاید و باز گردد.

اگر (پادموج) سید باشد، سکه ای به نشانه تبرک و تیمن به صاحبخانه می دهد هر چند که خودش پول می گیرد.

* در روز چهارشنبه سوری هیچکس به خانه کسی به عنوان مهمانی نمی رود.

* برای شام، تره (= نوعی خورشت از انواع سبزی کوبیده + تخم مرغ که در تابه سرخ می کنند) از سبزی ها: اسفناج - شوید - کبار = تره، نعناع، سیر، گزنه، می پزند و سرخ می کنند.

* انواع ماهی: دودی - شور - سفید، (کولی = kuli = نوعی ماهی کوچولو) را در سفره حاضر می کنند.

* دختران دم بخت را با جارو از خانه بیرون می کنند و بعد یکی از بستگان میانجیگری می کند و او را به خانه می آورد (تا در سال جدید شوهر پیدا کند).

* سوخته هر چیز را که آتش می زنند و از روی آن می پرند، زیر درختان می ریزند.

* (بعضی زنان به چاه دباغخانه می رفتند و پسر نابالغی، بند تنبان آن ها را می گشود تا بختشان باز شود!!).

* (بعضی‌ها به فالگوش اعتقاد عجیبی داشتند). ر.ک به فال در همین کتاب

عیده رخت ayd.σ raxt لباس عید

زنان ثروتمند، بزاز موردنظر را خبر می‌کردند - بزاز، انواع پارچه‌ها را در چند بقچه می‌بست و به خانه آنان می‌رفت تا زنان پولداران و بزرگان شهر، هر چه را که می‌خواهند انتخاب کنند.

ولی پدران، فرزندان خود را به بازار می‌بردند و لباس دوخته و چاروق = کفش دوخته، برای آنان می‌خریدند.

خلاصه اینکه: همه سعی می‌کردند که (تازه رخت دکنن) = لباس نو بپوشند.

سال تاویل sāl tāvil = تحویل سال

شب سال نو، همه می‌کوشند که هر جا هستند به خانه خود بازگردند و در کنار هم باشند. سفره (هف سین) را قبلاً آماده می‌کنند [سیر - سماق - سمنو - سبزه - سپند = سپند، سرکه، سنجا، سکه، خر خدا، خدا گاو (گا) = خر خاکی (در جای جای این کتاب زیاد آمده است) آئینه چراغ - قرآن، کولی = ماهی ریز و سیاه، (ماهی قرمز نبود)] اگر سال، در نیمه‌های شب تازه شود، همه بیدار می‌نشینند، و اگر نزدیک صبح باشد، بچه‌ها با لباس نو می‌خوانند.

مردم، در لحظات آخر سال، به ماهی کوچک نگاه می‌کنند و معتقدند که یک لحظه مانده به پایان سال، ماهی داخل ظرف آب، بیشتر از حد معمول می‌پرد و جست و خیز می‌کند.

مذهبی‌ها، به هنگام تحویل سال به زیارتگاههای مذهبی می‌روند.

صبح سال نو

بچه‌ها، نخست با لباس نو، به سراغ پدر و مادر و عمو و عمه و خاله و... می‌روند آنگاه به خانه‌های دیگران.

اروز عید، در خانه‌های همه کس باز بود و بچه‌ها به همه خانه‌ها (آشنا و

بیگانه) می رفتند و عیدی: پول - تخم مرغ رنگ کرده = رنگ بشوده مرغانه)، کشمش و نخود و سنجد و شیرینی می گرفتند و از همه فراوان تر و ارزان تر تخم مرغ بود.۱

جیک جیک jik jik (مرغانه جنگ)

افریاد «جیک جیک» بچه ها، برای پیدا کردن حریف (تخم مرغ بازی) در کوچه ها می پیچید و ساعت ها در کوچه ها بازی می کردند.۱

دید و بازدید بزرگترها

بزرگترها - اگر مذهبی باشند، نخست به خانه (علماء) و پیش نمازان شهر و سادات می روند بعد به دیدار کسانی که پیش عید piš ayd دارند.

۱) اگر یکی از افراد خانواده دوستان و آشنایان، در طی سال بمیرد؛ پیش عید دارد یعنی در خانه می نشیند و دوستان و آشنایان به دیدن او می روند (در تهران می گویند: (فلانی در خانه نشسته).۱

در دید و بازدیدها، عرق بیل می شک bilamišk = بید مشک، گلاب، به دست هم می ریزند و می گویند: شیمه عید موارک ببون šime ayd mavârak ba.bun = عید شما مبارک باشد. (بشود)

و شیرینی، آجیل و میوه می خورند و می روند. اگر مستمندان به خانه ثروتمندان بروند صاحبخانه، در [شیرینی خوری] = ظرف بلوری پایه دار، شیرینی و میوه می ریزد و جلو او می گذارد و تعارف می کند که بخورد، آن مستمند می خورد و به هنگام بدرود، باقیمانده شیرینی ها را به او می دهند که با خود ببرد. دید و بازدیدها تا روز دوازدهم ادامه دارد.

سینزه بدر sinzo ba.dar

صبح روز سیزدهم، همه مردم از خانه خارج می شوند و (سبز) شان را که از حدود نیمه اسفند ماه پرورده اند، حداقل به اولین جوی آب یا رودخانه می اندازند و برمی گردند ولی بیشتر مردم با تهیه انواع خوردنی ها به گردشگاههای نزدیک می روند و شب هنگام

به خانه باز می‌گردند. مردم املش، ۱۳ سنگ در آب رودخانه کوهستانی (روخانه لات ruxônā lâ) می‌اندازند و باز می‌گردند.

نوروز و نوسال خوان nowruz.U now sâl xôn

از اوایل اسفند (خواننده‌های اشعار ویژه عید نوروز) در کوچه‌ها به راه می‌افتند و به یکایک خانه‌ها می‌روند و شعر می‌خوانند. اشعار (نوروز و نوسال) گاهی بهاریه و گاهی در زمینه‌های مختلف مذهبی و عموماً فارسی است مگر شعر بعضی‌ها - که خود، هم بومی هستند و هم استعداد دارند که فی البداهه شعرهای گیلکی - فارسی را با هم درآمیزند و صاحبخانه را بر سر لطف آورند و چیزی بگیرند.

خرس . آ بونی xars.ā buni = خرس بانی؟!

از اوایل اسفند، بعضی‌ها خرس‌های رام و اهلی را به کوچه و بازار و خانه‌ها می‌آوردند و کارهای نمایشی، با خرس انجام می‌دادند - آن را وادار می‌کردند که از درخت بالا برود. صاحبخانه، پلو، جلو خرس می‌ریخت. و خرس بان، عصا به دستش می‌داد که با دوپا راه برود... و می‌خواند:

خرسا بونی خرسا بونی

اسب آقا تیمار کونی

برو بالا خانم جونی

عروس برای داماد چه جوری رو می‌گیره؟

پیره زن چه جور قلیان می‌کشه؟

مردم، نیم خور غذای خرس را به بچه‌های لاغر خود می‌دادند و معتقد بودند که

دهان زده خرس، کودکان لاغر را چاق می‌کند.

میمون (انتر) نیز می‌آوردند و آوردن میمون به خانه - شگون داشت.]

عروس گولی arus gul.ay

از کارهای نمایشی بسیار جالب و دوست داشتنی و محلی - برای همه،

(عروس گلی) است. نمایشگران:

۱- عروس (مرد)

۲- پیر بابو *pir bâbu*

۳- غول *qul*

۴- دیاره زن=دایره زنگی نواز

۵- کولبارچی (کسی که برنج و سایر هدایای مردم را نگه می دارد)

۶- اتکل *takal*=همراه=سیاهی لشکر=کارکردن پایاپای=کار در ازای کار (۳ نفر)

۱- لباس عروس:

گرده تومآن=تنبان گرد، پیراهن چین چین (پرچین)، جلیقه=جرزقه، پول کلاه=کلا پیشی= (کلاهی به شکل عرقچین و سکه های نقره در اطراف آن آویخته) دستبند مرجان به دست (بال گل *bâl gal*) می آویزد. سرخاب و سفیداب می کند و یک دستمال قشنگ در یک دست و آئینه ای برای نگاه کردن روی خویش در حضور مردم و ادا و اطوار در آوردن، در دست دیگر.

(عروس - مردی است در لباس زنان)

۲- لباس پیر بابو :

پیر بابا؟ لباس ژنده و پاره پاره به تن و کلاه قیفی و منگوله دار (شیطان کولا *šaytôn kulâ*) به سر و یک ردیف زنگوله کوچک به کمر و گردن و با صورتی سیاه شده از خاک زغال، شکلک و ادا و اطوار در می آورد.

۳- لباس غول. نیز مثل پیر بابو است.

پیر بابو و غول هر یک دو چوبدست=کچک *kaçak*=کچیک دارند و چوب ها را به هنگام رقصیدن، بر روی هم می کوبند و به آهنگ ضرب چوبها می رقصند و شعر می خوانند.

۴- دیاره زن=دایره زن به آهنگ مخصوص، دایره می زند و ضرب می گیرد و می خواند: (کا)

۱- عروس گلی بیاریم *arus gul.ay beyârdim*

عروس گل آوردیم (ای *ay* علامت تحیب)

۲- جان و دیلی بیاردیم jōn.U dil.ay beyârdim
جان و دل آوردیم

۳- خانه‌خا تَرَر نیاردیم xôn-xâ tara r'neyârdim

خانه‌خواه، صاحب‌خانه، ارباب، برای تو نیاردیم

۴- تی پَسَرَه ز بیاردیم ti pasar.a r beyârdim
برای پسرَت آوردیم

عروس گلی=عروس، در این هنگام رقص محلی می‌کند و خواننده، ضرب و آهنگ
شعر را عوض می‌کند:

۱- عروس کی ش؟ arus ki še?

عروس مال کیست؟

۲- پیر بابو ش؟! pir bâbu še?!

ماله پیر باباست؟

۳- پیر بابو زحمت بکشه pir bâbu zahmat ba kaše

پیر بابا زحمت کشید

۴- شوئون بی خوابی بکشه šow.ôn bi xâbi bakaše

شبه‌ها بی خوابی کشید

غول و پیر بابو هر دو عاشق عروس هستند و با چوب می‌رقصند.

غول، رقص کنان به طرف عروس می‌رود و پیر بابو راه او را می‌برد و مانع رسیدن او
به عروس می‌شود.

غول برمی‌گردد و به پیر بابو حمله می‌کند و پیر بابو نیز، ناچار می‌شود که به
تماشاگران حمله کند و در این حمله و گیرودار، حرکات غیرعادی و خنده‌آور می‌کند تا
مردم شادی کنند.

(عروس گلی)، به همه‌خانه‌ها سر می‌زند و بیشتر مردم به (پیش و از=پیشباز)،
استقبال می‌روند و از آنها دعوت می‌کنند که به خانه‌شان بیایند و این برنامه را
اجرا کنند. هر کس به اندازه‌دسترس خود، برنج، پول، تخم مرغ و... به آنان می‌دهد.

را بَچَرِی rā ba c̄car.ay

راه بچر=در راه چرا کننده؟.

بازیگران:

۱- راه بچری، مرد است. چادری به خود می پیچد و پوست گوسفندی بر سر خود می اندازد و بر زمین می خوابد (شبه آهو) و زنگوله ای به گردن آهو بسته است که با ریتم شعر صدا می کند.

۲- مردی چوب به دست، ایستاده در کنار آهو= (راه بچری)، با چوب دست به آهو می زند و آهو سرش را به جلو و عقب و به چپ و راست می گرداند.

۳- کولبارچی (مردی که کیسه ای به پشت دارد و برنج و تخم مرغ و پیاز و پول اهدائی مردم را جمع می کند).

چوب به دست، این شعرها را به آهنگ مخصوص می خواند.

۱- را بَچَرِی ra bačar.ay

ای در راه چرنده! در راه بچرد.

۲- می آهو صارا بچره mi âhu sārâ bačaro

آهوی من در صحرا بچرد.

۳- جیر بچره jir bačaro

پائین بچرد

۴- جنور بچره jor bačaro

بالا بچرد

۵- می آهو مُرْغَانِه خوره mi âhe mōrqôno xor.o

آهوی من تخم مرغ می خورد.

۶- صت ته به کمتر نو خوره sat-to ba kamtar nu xoro

از صد تا کمتر نمی خورد

و همچنان که شعر می خواند و به پشت آهو می زند آهو نیز به همان آهنگ سرش را تکان می دهد و در پایان شعر، سرش را به زمین می گذارد و (وانمود کثونه)= نشان می دهد، که مرده است. چوب به دست، آهنگ را عوض می کند

۱۳۰ □ آئین‌های گیل و دیلم

و می‌خواند.

۷- تمبولی مورده‌ی؟ tambul.ay murd.āy?

تنبلک=تنبل من مرده است؟

کیسه به دست (کولبارچی) جواب می‌دهد:

۸- حالا نمورده‌ی!! halâ na murd.āy

حالا نمرده است (۳ بار)

چوب به دست، به آهنگ غمناک و گریه آور ادامه می‌دهد.

۹- ای وای می تمبولی* و ay vōy mi tambul.ay vā

ای وای تنبلک (تنبل من)... وای!

۱۰- می چرخ چمبولی* و mi çarx.σ çambul.ay vā

گیره و نگهدارنده چرخ زندگی من! وای!

در این هنگام که تماشاگران غرق اندوه می‌شوند هر کس به کرم خود، برنج، پول،

پیاز، تخم مرغ و... به آنان می‌دهند.

* چمبول çambul=چومبول، آلتی است از چوب‌های ترو نرم به شکل نعل اسب. اما دو سر پاره چوب در محل

کنده کاری شده به هم می‌رسد و قلاب می‌شود. آن را به یک سر تنگ اسب (اسبه تنگ) می‌بندند و طرز کار آن

شبیه قیش qayş=کمر بند است به هنگام کشیدن و مهار کردن!

برگزاری آئین نوروز در آغوزکله تنکابن

روستای آغوز کله = aquz-kalσ = گردو زار - سرزمین درختان گردو در پنج کیلومتری جنوب شرقی تنکابن، دو کیلومتری خرم آباد، در کنار (قلعه گردن=بلده قدیم) قرار دارد. از نیمه های اسفند ماه، پنجره ها را می گشایند و به نوروز (خوش مد) می گویند و کارها با (خانه تکانی کردن=تاق تکانی /ها کردن) آغاز می گردد.

در کنار آب روان، شستنی ها (حصیر، لوازم برنجی و مسی و ظروف) را می شویند. ریختنی ها را دور می ریزند و ایوان و اطاق ها را (گل کار) می کنند. پوشاک نو، تدارک می بینند. گندم سبز می کنند و غروب آخرین سه شنبه سال، آتش چارشنبه سوری (کول چارشمبه kulσ çaršambσ) را با ساقه برنج (کَمِل kamel=kulσش kuluš بر گذرگاهها می افروزند.

در این روز سعی می کنند که یک چیز نو بخرند. شام، سبزی پلو با (ماهی گرده بیج* mâhie gardσ bij) می خورند.

شب سال نو، بستگان پسری خانواده - پسران و نوه ها... هر جا که باشند، برنامه نوروز را طوری ترتیب می دهند که همزمان و همسفر و همراه با هم به خانه (بزرگ

* شکم ماهی سفید را می شکافند. دل و روده اش را خالی می کنند و سائیده انار ترش، مغز گردو و جعفری در آن می ریزند و با بند، دم ماهی را با دهانش - دایره وار=گرد می بندند و در تابه سفالی یا مسی... می گذارند و (سروجیر آتیش=رو و زیر آتش) می کنند و می بزند و با پلو می خورند

خانواده=پدر و مادر) بیایند.

عصر آخرین روز اسفند، تقریباً عموم مردم روستا، با لباس معمولی و همیشگی خود به گورستان آبادی می‌روند و بر سر مزار مردگان خویش گرد می‌آیند و شمع روشن می‌کنند و با فروتنی (قرآن و فاتحه) می‌خوانند. شباً هنگام از گورستان عمومی به خانه باز می‌گردند و در اطراف خانه و سردرهای دستشویی، حیاط، طویله، انباری، لانه مرغ و... شمع می‌افروزند و مشعل، روشن می‌کنند.

عروسان - پسران و پسرزادگان، از راه‌های دور و نزدیک، در خانه پدر - بزرگ خانواده - گرد می‌آیند (دختران - دخترزادگان ... به همراه شوهران به خانه پدرشوهر می‌روند. زن، تابع شوهر است و به خانواده شوهر می‌پیوندد) بزرگ خانواده، سفره را رنگین می‌کند.

در گوشه اطاق، سفره گسترده و زیبای (هفت سین) به شکوه نوروز می‌افزاید. شام می‌خورند و تا دیرگاه می‌نشینند و کوچکتران از بزرگتران می‌خواهند که بهترین خاطرات خود را بازگو کنند و پیرتران از دردها و شادی‌ها و دشواری‌ها و آسانی‌های زندگی، از نیکی‌ها و نیکنامی‌های رفتگان خانواده و آبادی سخن می‌گویند. جوانتران شادی و پایکوبی می‌کنند.

صبح نوروز - پس از «سال تحویل» رخت نو می‌پوشند. تهیدستان آبادی نیز، حداقل یک چیز نو به تن می‌کنند. بزرگان خانواده (پدر و مادر - زن و مرد) در گوشه بالای اطاق می‌نشینند و فرزندان و نوه‌ها به ترتیب از بزرگتر تا کوچکتر به سوی آنان می‌روند.

نخست، دست و روی پدر و بعد، دست و روی مادر را می‌بوسند و (عید مبارکبا) می‌گویند و این کار را [دَسَ وَر نیتن var.aytan =دَسَ دست را در بر گرفتن] گویند و می‌پرسند

(دَسَ ورنیتی؟=دست را در بر گرفتی؟... - بوسیدی؟)

پس از عید روبوسی با اعضای ردیف اول خانواده، با دیگران نیز به ترتیب سن و سال دستبوسی و روبوسی می کنند و عیدی کوچکتران نیز پرداخت می گردد. آنگاه... (عروس) ها، به اتفاق بچه ها و شوهران به خانه پدر و مادرشان می روند و آئین نوروز را برگزار می کنند.

در نخستین ساعت های روز سال نو، آئین برگزاری دیدارهای عمومی آغاز می گردد.

آنانکه (نوعید=پیش عید) دارند یعنی در سال کهنه یکی از عزیزان خود را از دست داده اند؛ در خانه می نشینند و مردم آبادی، در لحظاتی کوتاه به دیدارشان می روند. برای آن از دنیارفته، طلب بخشایش ایزدی و برای بازماندگان سربلندی و گشایش آرزو می کنند.

خرما، تنها شیرینی این مجلس است.

وقتی که روز، دامن روشن خود را بر فراز آبادی می گستراند تنی چند از مردان، در مکانی که قبلاً نام می برند گرد می آیند و یکی از «بزرگان» -معمولاً چند ریش سفید- پیش می افتند و از ابتدای آبادی به اولین خانه می روند و می نشینند و (شمیه عید مبارکه šime ayd mabârko) می گویند و چای و شیرینی می خورند و برمی خیزند و به همراه میزبان به خانه دوم می روند و می نشینند و...

و در چند لحظه بعد به خانه بعدی می روند و به اتفاق او بیرون می آیند و کم کم به شکل گروهی به خانه های دیگر می روند و در دیدارهای پسین به سبب افزونی همراهان و تنگی جا و کوتاهی زمان، به ایستادن در حیاط خانه ها و (عرض تبریک عید در فضای آزاد) او بیان شادی ها و آرزوهای خوب برای صاحبخانه بسنده می کنند.

به این ترتیب، بزرگ آبادی به همراهی و همگامی مردان و جوانان دیگر خانه ها، از اولین تا آخرین خانه آبادی آغوزکله، سر می زنند و روبوسی می کنند و (عید مبارکبا) می گویند و دید و بازدید عید در همان نیمروز پایان می گیرد.

رسم است به هر خانه که می‌روند به تعداد افراد، تخم مرغ می‌گیرند و اگر تعداد افراد بیشتر از موجودی تخم مرغ هر خانه باشد، تخم مرغ‌ها به کسانی می‌رسد که یا نگرفته‌اند و یا از دیگران کمتر گرفته‌اند.

در پایان دیدارها، جمعیت، پراکنده می‌شوند و دوستان دور و نزدیک دیرینه، آغوش می‌گشایند و گردهم می‌آیند و برای خوردن ناهار، همزای می‌شوند و به خانه کسی که آمادگی پذیرایی بیشتر و بهتر دارد، می‌روند.

زنان، در برگزاری آئین‌های صبحگاه نوروز، با مردان همگام نیستند و خود به دیدار همدیگر می‌روند و هرگاه در گذرگاه، زنی را ببینند که قصد رفتن به خانه‌اش را ندارند با هم عید مبارکبا می‌کنند.

- انشاءالله با پسر عروس، عید هاکنین

- با عروس، عید هاکنین.

- پسر، داماد هاکنین=پسر را داماد کنید.

شیرین‌ترین لحظات نوروز، برای بچه‌های آبادی (مرغانه جنگ=تخم مرغ بازی) است.

پوشاک تازه را تا نیمه‌های پیشین فروردین ماه، همچنان می‌پوشند.

برگزاری آئین‌های نوروزی، در سراسر آبادی‌های تنکابن تفاوت چندان نداشت اما در این روزگاران به سبب کوچ کردن مردم روستاها به شهرهای دوردست، و حضور ناخواسته تهرانی‌ها و طالقانی‌ها و بی‌شناسنامه‌ها در تولید مرکبات و باغداری و برنجکاری و... آن آئین‌های دل‌انگیز دیرین، رفته رفته از یادها رفته است.

القاب کسان

«بی شناسنامه های مشهور»

پیش از تأسیس اداره ثبت احوال و (سیجیلد هگیران / si jild-hagirôn / (ش) سجل فاگیران / (غ) = سجل گیران)، مردم همدیگر را به نام می شناختند و چون در یک شهر، ده ها حسین و احمد و اکبر (بدون نام خانوادگی) بودند، اغلب برای شناسائی آنان دچار اشکال می شدند.

از این رو به یکدیگر (لقب) می دادند که خواندن تعدادی چند از القاب آنان، خالی از لطف نیست، ناگفته نماند که این لقب ها، گاهی جنبه تخفیف و تفریح نیز داشته است.

âqâ ba.za mâs

آقا بزا ماس

= آقا زده ماست = ماستی که آقا زده و تبدیل به دوغ کرده است

= لقب سید دوغ فروش

âqâ=zan.ay

آقا زنی

= زن آقا = زن سید (ای ay آخر، نشانه تصغیر و تحبیب است)

âqjôn xaft

آقجان خفت

= «آقا جان» تنگ حوصله = حالتی که بر اثر گرما در دستگاه

تنفسی انسان ایجاد می شود = خفقان گرفته.

âwki - âwki

آوکی - آوکی

= لقب زنی است که به هنگام گریه کردن در مجالس عزاء،

این صدا از دهان او خارج می شود.

esmâl pas halang	اسمال پس هلنگ
= اسمعیل (یک گام به پس) کسی که یک پایش به عقب لیز بخورد.	
esmâl dâş.ay	اسمال داشی
= اسمعیل (داش مشدی)	
esmâl sibil	اسمال سیبیل
= اسمعیل سبیلو (سبیل کلفت)	
asullâ mersagar	اسو الله مرسگر
= اسد الله مسگر	
ebrâhim çakarø	ابراهیم چکره
چکره = قسمت عقب ران، بین لمبرین و زانوها	
= ابراهیم خشتک شلوار تا زیر لمبرین افتاده	
ebrâhim yavar	ابراهیم یور
= ابراهیم کج = یک شانه آویخته تر از شانه دیگر.	
ebrâhim aşbuli	ابراهیم اشبولی
= ابراهیم (منسوب به خاویار ماهی)	
ebrâhim şâl.ay	ابراهیم شتالی
= ابراهیم شغالک	
azqar şahid	اضغر شهید
= اصغر معروف به شهید	
ussa hasan buland	اوسه حسن بلند
= استاد حسن بلند (قد بلند)	
bâqar çâr guş	باقر چارگوش
= باقر چهارگوش (کسی که دو گوشش دو زایدۀ کوچک دارد)	
buz mandeli	بوز مندلی
= محمد علی بز	

tâzσ musalmôn	تازه مسلمان
	= تازه مسلمان
taqi kulâ mâl	تقی کولامال
	= تقی کلاه مال (کلاه دوز)
hâj qulômâli nar	حاج غلامالی نر
	حاج غلامعلی نر
husein bal.σ guš	حسین بل گوش
	= حسین (گوش پیچیده)
husein tappus	حسین تپوس
	حسین (چاق و پت و پهن) و (علامت پیک) در (ورق بازی)
hasan buz-bâz	حسن بوز باز
	حسن بزباز (صفت آدم های بدجنس و بدطینت و حقه باز)
hasan xars.ay	حسن خرسی
	حسن معروف به خرس
darjē mut	درجه موت
	= مقعد بریده، مخرج دریده
rahim êus	رحیم چوس
	= رحیم معروف به چس (صفت آدم خسیس)
ramzôn katu	رمضان کتو
	رمضان کدو
sad âqâ qur	سد آقا قور
	سید آقا (قر = باد فتق دار)
sad taqi marsiyσ xôn	سد تقی مرثیه خوان
	سید تقی مرثیه خوان

sad šamširi	سد شمشیری
	سید شمشیری
sang.σ xôj	سنگه خوج
	نوعی گلابی محلی که بسیار سفت است و دندان به آن فرو نمی‌رود. (صفت آدم خسیس و کنس)
sikinσ ru vigir	سیکینه رو وِیگیر
	سکینه (رو، صورت بردار) = بندانداز، مشاطه
šaq hasan lus	شق حسن لوس
	شیخ حسن لوس
šaq ali kučσ asb.ay	شق علی کوچه اسبی
	شیخ علی (صاحب اسب کوچک) = شیخ علی کوچک اسب
šaq.ay baqqâl	شقی بقال
	شیخک بقال
šâq.σ qannâd	شق قناد
	شیخ قناد
šur.σ mut	شوره موت
	= مقعد شور = (صفت کسی که به هنگام حرف زدن، آب دهانش به خارج می‌پرد حرف «س» را «ش» می‌گوید)
qurnâli kakâ	قورنالی ککا
	قربانعلی کاکا (سیه چرده)
kabla hasan kuku	کبلا حسن کوکو
	کربلائی حسن معروف به کوکو
gow mammad	گو ممد
	محمد (گاو)

ali haydar pat	علی حیدر پت
علی حیدر (بالابلند و تنومند و قوی هیکل بی خاصیت) پت=آفت چوب و ستون (ستون کرم خورده و آفت زده)	
qulôm razâ pitō	غلامرضا پیتہ
غلامرضا (کهنه پارچه‌ای که در سوراخ می‌چپانند). پیتہ=(پارچه یا هر چیزی که در سوراخ راه آب - دهانه ظرف نفث یا کوزه بچپانند که مانع ریختن محتوی آن شود).	
maštō razâ kar	مشته رضا کر
مشهدی رضا - کر	
maštō ali bâd	مشته علی باد
مشهدی علی (بادبادی) راننده‌ای که به سرعت باد، اتومبیل می‌راند.	
maštō ali gow-das	مشته علی گو دس
مشهدی علی (گاودست)	
mam husēn jalfō	مم حُسن جَلَفه
محمد حسین (عمیق - ژرف)	
mammad las	ممد لس
محمد (شل و ول - بی حس)	
mand asan hay-hay	مند سن هَی هَی
هی ثودن hay-owdan = راندن اسب و گاو با تکان دادن دستها و به آهنگ هَی...هَی...=آن محمد حسن که به هنگام راندن چهارپایان، هی هی را با طرز خاصی ادا می‌کند.	
mandeli santur-çi	مندلی سنتورچی
محمد علی (سنتور نواز)=نوازنده سنتور=آکوردئون	
mandeli bi dumâq	مندلی بی دوماغ
محمد علی بی دماغ (بینی بریده)	

mandeli makâfât

مندلی مکافات

محمد علی (در دنیا مکافات دیده)

mallâ darar

ملا دتر

ملا دختر (دختر ملا و باسواد)

و صدها لقب دیگر...

اغلب صاحبان این القاب - همولایتی‌های من - اکنون اسیر خاک گورند،
خدایشان بیامرزاد و روانشان شاد.

و اگر تنی چند از صاحبان این القاب زنده‌اند، بدانند که این همشهری‌را
قصده تخفیف یا تحقیرشان نیست بلکه برای نمایاندن زندگی مردم در روزگاران
گذشته، این مطالب را به رشته تحریر کشیده‌است.

* [غرض از لقب آنست که تا مرد را بدان لقب بشناسند. به مثل در مجلسی یا در مجمعی که صد کس
نشسته باشند در آن جمله ده تن را محمد نام باشد. یکی آواز دهد که: یا محمد! هر ده محمد آواز باید داد و
لبیک باید گفت که هر کسی چنان پندارد که نام او می‌برند؛ چون یکی را مختص لقب کنند و یکی را موفق و
یکی را کامل و یکی را سدید و یکی را رشید و مانند این، چون به لقبش بخوانند در وقت بدانند که او
را می‌خوانند....]

گاهشماری و آیین تیر ما - سین زه tir mâ sin zo

[آبریزان - آبریزگان=تیرگان]

روز سیزدهم تیر ماه باشد، گویند: در زمان یکی از ملوک عجم، چند سال باران نبارید. در این روز، حکما و بزرگان و خواص و عوام در جایی جمعیت نموده، دعا کردند. همان لحظه باران شد. بدان سبب، مردم شادی و نشاط کردند. آب بر یکدیگر ریختند و از آن روز این رسم برجاست.

«تیرگان و آبریزان و آبریزگان و نوروز طبری - بر طبق کتب زرتشتی... با هم تطبیق می شوند. [برهان قاطع

۱- مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که:

[مردم گیلان خمسة مسترقه هر سال را بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده و در این پنج روز به جشن آب پاشان که پنجه (پنجک) نام داده اند، مشغول می شوند].

۲- [اولی چون شاه عباس، در کشتن بهزاد بیک مصمم بود، در آغاز سال بعد (۱۰۲۱) به بهانه تماشای جشن آب پاشان* که مردم گیلان جشن پنجک می نامیدند به «دریا کنار رودسر» رفت].

۱-۲- زندگانی شاه عباس. تألیف نصرالله فلسفی. ۱۷۰

* (رسم آب افشاندن به یکدیگر - در جشن تیرگان، سیزدهمین روز ماه تیر *tishtryehe* = که تا زمان های بسیار متأخر جاری بوده ممکن است بازمانده ای از اهمیت اولی آن باشد که عبارت از انتظار باران بوده...)

بیست مقاله تقی زاده

این آیین - جشن آب پاشان - روزگاران درازی است که از میان رفته است.

[.... چندین هزار کس از مردم بیه پیش و بیه پس که حسب الحکم به سیر پنجک دریای رودسر آمده بودند، همگنان حاضر شدند.... و شاه عباس بیست هزار کس را که در آن صحرا حاضر بودند همگی را شکوه چی و دادخواه تصور کرده.... از قضا ریسمان بازی در صحرای رودسر ریسمان بسته بود، بازی نکرده، روزگار شعبده باز - بازی دیگر نموده....] تاریخ گیلان - عبدالفتاح فومنی ۲۰۶ - ۲۰۷ و در «واژه نامه طبری» نوشته آقای دکتر صادق کیا - درباره: گاهشماری و جشن‌های طبری، چنین آمده است:

[از جشن‌های باستانی که در این گاهشماری بازمانده، پس از جشن نوروز از همه نامی‌تر، تیرماه سینه (سیزده تیرماه) است. و این همان جشن تیرگان یا آبریزگان و آبریزان است که در روز تیر (سیزدهم) در ماه تیر، در سراسر ایران گرفته می‌شد. نام دیگر این جشن در شرح بیست باب ملامظفر، نوروز طبری یاد شده...]

اما، عبدالرحمن عمادی در سومین کنگره تحقیقات ایرانی زیر عنوان «واژه‌هایی از گاهشماری کهن دیلمی» می‌نویسد:

«ماه چهارم: تیر است. روز سیزدهم آن را که بسیار گرامی است، تیرما سین زه گویند و در آن مراسمی برپا می‌کنند و سرودهایی می‌خوانند که در ستایش آب و اسب و ایزد مهر است.» ص ۵۹۷

گاهشماری دیلمی

آغاز نوروز دیلمی با نوروز خورشیدی، تقریباً چهار ماه و نیم اختلاف دارد. اما نام ماه‌های دیلمی با نام ماه‌های خورشیدی، صرف نظر از چگونگی زمان به ترتیب هماهنگ است.

این نمودار، نمایانگر آغاز و انجام سال دیلمی و خورشیدی، اختلاف زمان و هماهنگی نام ماه‌ها می‌باشد.

گاهشماري و آيين تيرما □ ۱۴۳

ماه‌های خورشیدی		ماه‌های دیلمی	
ماه اول = فروردین ماه	نوروز ما	۱۵- شهریور	۱۵ مرداد
ماه دوم = اردیبهشت ماه	کورچ ما	۱۵- مهر	۱۵ شهریور
ماه سوم = خرداد ماه	اریه ما	۱۵- آبان	۱۵ مهر
ماه چهارم = تیر ماه	تیر ما	۱۵- آذر	۱۵ آبان
ماه پنجم = مرداد ماه	مردال ما	۱۵- دی	۱۵ آذر
ماه ششم = شهریور ماه	شریر ما	۱۵- بهمن	۱۵ دی
ماه هفتم = مهر ماه	امیر ما	۱۵- اسفند	۱۵ بهمن
ماه هشتم = آبان ماه	اول ما	۱۵- فروردین*	۱۵ اسفند
ماه نهم = آذر ماه	سیا ما	۱۵- اردیبهشت	۱۵ فروردین
ماه دهم = دی ماه	دیا ما	۱۵- خرداد	۱۵ اردیبهشت
ماه یازدهم = بهمن ماه	ورفه نما	۱۵- تیر	۱۵ خرداد
ماه دوازدهم = اسفند ماه	اسفندار ما	۱۵- مرداد	۱۵ تیر

* ۵ روز پس از ۲۵ روز «اول ماه»، خمسة مسترقة= پنجك به نام ۵ ماه (تیر ما - مردال ما - شریر ما - امیر ما - اول ما) و تمام ماه‌ها ۳۰ روز است

۴۵ روز پس از نوروز خورشیدی «گالشی پنجك» و ۵۵ روز پس از نوروز خورشیدی «روباری پنجك» است. [۵ روز اضافی آخر ماه هشتم سال یا پنجه (پنجك)، نه تنها از لحاظ محل قرار گرفتن آنها با سال ایرانی مطابق است، بلکه تاحدی تشریفات دینی که در این روزها صورت می‌گیرد و شبیه تشریفات دینی قدیم ایرانیان است.] يك عادت قدیمی ایرانی. بیست مقاله. سید حسن تقی‌زاده - ص ۱۳۸.

* در محاسبه (پنجك=پنجه) روز اول سال را کنار می‌گذارند ۴ روز دیگر، هر روز نماینده يك فصل است و از هوای آن روز، موقعیت فصل را در می‌یابند.

[نام ماه‌ها همان نام‌های قدیم ایرانی است ولی به جای آنکه ۱۲ ماه ۳۰ روز بگیرند و ۵ روز متمم سال را به آخر ماه هشتم یا دوازدهم بیفزایند، در گاه شماری جدید، شش ماه اول سال را ۳۱ روز و شش ماه آخر سال را در سال‌های کبیسه ۳۰ روزه محسوب می‌دارند.] بیست مقاله تقی‌زاده ۱۷۹

نام و ویژگی‌های ماه‌های دیلمی

۱- نوروز ما *nowruz mâ* = نیمهٔ مرداد - نیمهٔ شهریور
 نخستین ماه دیلمی - نوروز ماه - مقارن با نیمهٔ مرداد ماه خورشیدی است.
 کوه‌نشینان، برای بزرگداشت آن، آتش می‌افروزند که به آن نوروز بِل *nowruz bal*
 = شعلهٔ نوروزی گویند.
 ابه هنگام احساس سرما، در هر ماه، اگر آتش برافروزند، آن آتش را نوروز بِل ئی
nowruz bal.ay = شعلهٔ کوچک نوروزی - آتشی شبیه آتش نوروز ماه، گویند [۱].

۲- کورچ ما *kurcê mâ* نیمهٔ شهریور - نیمهٔ مهر
 * (کورچ ئودن *kurcê owdan* = خشک کردن، گاوی که نوزاد خود را - پس از زایمان
 - با لیسیدن خشک کند و آن را به راه اندازد).
 * (بعضی از کوه‌نشینان می‌گویند که: در این ماه، کوه‌نشینان کم‌کم از
 کوهستان‌های سربلند به سوی جلگه‌ها سرازیر می‌شوند. شاید کورچ ماه = ماه
 کوچ کردن به سوی جلگه‌ها باشد).
 آقای دکتر خانلری، نظر دیگری دربارهٔ «کورچ» ماه دارند که در ماه‌های مازندرانی
 آمده است.

۳- اریه ما *arye mâ* = (آره ما *are mâ* = آری ما *ari mâ*) نیمهٔ مهر - نیمهٔ آبان

[سال ایرانی چنانکه از آن دوره اسلامی خبر داریم سال سیار (ناقصه) ۳۶۵ روز بود با ماه‌های ۳۰ روزه به استثنای
 «ماه هشتم» که ۳۵ روز داشت و اگر بخواهیم صحیح‌تر گفته باشیم باید بگوئیم که این ماه نیز ۳۰ روز داشت و
 ۵ روز اضافی (خمسۀ مستترقه) به آن می‌افزودند.]

۴- تیر ما tir mâ نیمه آبان - نیمه آذر

روز سیزدهم همین ماه، تیر جشن دیلمی - مراسم (تیر ما سین زه) در ستایش از آب برگزار می شود.

۵- مردال ما murdâl mâ نیمه آذر - نیمه دی

* (کوه نشینان لاشه گوسفند و گاو و هر چهارپای مرده را مردال گویند:
در مردال ماه (مرداد ماه) = و آخر پائیز، به سبب بارندگی، نوعی گیاه به نام تیجه tijσ:
تیج=تیز در کوهستانهای گیلان می روید که چارپایان، خصوصاً گوسفندان با خوردن
این گیاه، دچار مرگ و میر می شوند.
شکم گوسفند، با خوردن این گیاه، آنچنان باد می کند که نمی تواند از چراگاه به
مال گه māl gσ یا بره سر bara.sar بیاید و اگر چوپان سر گوسفند را نبرد و
حلالش نکند، شکم گوسفند می ترکد و حرام=مردال می شود)
* در مردال ماه - اگر هوا ناگهان گرم شود، طحال=سپرز گوسفند ورم می کند،
بزرگ می گردد و سبب مرگ آن می شود. نام این بیماری نیز سپرز saporz است.
* در مردال ماه، گالش ها گاوهای ماده و لاغر را - که در سال آینده به - تشخیص آنان
کم شیر خواهد شد، ذبح می کنند تا بی جهت (روجوم rujom)= علف ذخیره زمستانی
را نخورند.

۶- شریر ما šarir mâ نیمه دی - نیمه بهمن

نام دیگر شریر ماه، در تداول عوام کاسه شور ما = kâsσ sôr mâ= بشقاب شور
ماه است.

* (کاسه=بشقاب. می گویند: هنوز کاسه های غذای نیمروز را نشسته، شب آغاز می شود
و هوا به تاریکی می گراید).

* (می گویند: این ماه مقارن اوایل زمستان است. شریر ماه=ماه شرارت و آزار برف و
سرماست که قاطر را در منطقه های سرد و برف گیر=بشم bašm گمراه می کند و
می کشد)!!

۷- امیر ما amir mâ نیمه بهمن - نیمه اسفند

[به معنی نمیر یا جاودان یا مهر ماه دیلمی است که سرودهای تیر جشن دیلمی بیشتر از او گفتگو می‌کند. شانزدهم این ماه، امیر مای هشت و هشت یعنی ۱۶ مهر ماه است که همانند مهرگان معروف است]. عمادی - کنگره سوم تحقیقات ایرانی نام دیگر امیر ما (=مهر ماه ؟) - لش کش laš kaš است.
کوه نشینان می‌گویند:

امیر ما - امیر بشو کو amir mâ, amir bašu ku = امیر ماه - امیر به کوه رفت.
اول ما - سک نوخوره دو aval mâ, sak nu.xor.σ du اول ماه - سگ، دوغ نمی‌خورد.
یعنی: در اول ما، آنقدر شیر و ماست و کره و... فراوان است که سگ هم دوغ را نمی‌خورد.

* (پیش از اینکه رمه را از جلگه‌ها به کوهستانهای سربلند ببرند، سر گالش، برای تعمیر کولوم kulom و برپاداشتن چادر، جای خواب و مالگه mâlag و تعیین جاهای مناسب برای چارپایان و ... به کوهستان می‌رود = امیر بشو کو: امیر به کوه رفت).

۸- آول ما âval mâ نیمه اسفند - نیمه فروردین.

در گیلان، آو =âv =aw =او ow و در مازندران، او =u آب است.
(آو - ل ما) ی گیلکی را در مازندران (او - ن ما u ne-mâ) گویند که همان آبان ماه است.

* (۲۵ روز پس از آول ما، «گالشی پنجم gâlaši panjak» به نام ۵ ماه (تیر ما - مردال ما - شریر ما - امیر ما - آول ما) آغاز می‌شود]

* [یعنی: ماه آب است. چون این ماه به فروردین هجری شمسی کنونی می‌خورد در آن آئین کوله کوله چارشنبه، یعنی: چهارشنبه سوری اجرا می‌شود. در پایان همین ماه آب است که پنج روز دزدیده که به عربی خمسة مستترقه نامیده می‌شود جا می‌گیرند...]. عمادی - سومین کنگره.

* (روباری پنجم = ۵ روز بعد از ۵۵ روز گذشته از عید نوروز و پنجم دیگری هم به نام منجمی پنجم معروف است).

۹- سیاما seyâ mâ نیمه فروردین - نیمه اردیبهشت

* سیاما و سیا انجیل؟ seyâ mâ.U seyâ anjil?

=در سیاما، انجیر سیاه یافت می شود؟

انجیر سیاه - که بیشتر در مناطق کوهستانی یافت می شود، در اواخر تابستان می رسد.)* (سیا بهار و گدابهار، در گیلان معروف است. سیاه بهار= ماهی که آسمان گیلان، پوشیده از ابرهای سیاه است= اردیبهشت ماه گدابهار= ماهی که روستائیان و کشاورزان اندوخته های خود را خورده و به گدائی افتاده اند.

(در این هنگام بود که برنجکاران به مالکین و شهرنشینان رباخوار رو می آوردند و محصول خود را به عنوان: سلف salaf یا سلم salam پیش فروش می کردند.)

۱۰- دیاما deyâ mâ نیمه اردیبهشت - نیمه خرداد

=دی ماه deye ma=دیر ماه dier mâ

۱۱- ورفه نه ما varf.a na ma نیمه خرداد - نیمه تیر

[معنی آن در دیلمی فر گذاشت کام و هوس است] عمادی - سومین کنگره

)* (کوه نشینان می گویند: ورف=برف، نه ما=نیاما=برف نیاما است، چه، این ماه مقارن با تیر ماه شمسی است. و در تیر ماه برف نمی بارد= ماهی که برف نمی آید) (عمادی، ورفه نه ما را ورفن varf ana ضبط کرده است به معنی: فر گذاشت کام و هوس) ولی در تداول عوام همان ورف نه=ورف نیا (=بهمن؟) است.

۱۲- اسفندار ما * esfandâr mâ نیمه تیر ماه - نیمه مرداد ماه

که آن را اسفندیار ما - اسپندار ما نیز گویند.

مازندران، نه تنها همسایه دیوار به دیوار و هم مرز با شرق گیلان است، بلکه گویش مازندرانی نیز با لهجه مردم شرق گیلان - خصوصاً کوه نشینان خویشی و پیوستگی دیرینه دارد.

دکتر پرویز ناتل خانلری، شاعر ارجمند و محقق دانشمند، که خود از دیار مازندران است در زمینه گاهشناسی، پژوهشی کرده اند که به شناخت گاهشناسی دیلمی، یاری فراوان می کند.

ادر بهمن ماه سنه ۱۳۳۹ هجری شمسی بر طبق حساب معمول رسمی فعلی آقای دکتر پرویز خانلری صاحب مجله سخن که خود از اهالی مازندران است بر حسب تقاضای اینجانب - سید حسن تقی زاده - فهرست ماههای مازندرانی را برای من نوشتند که فرق زیادی با فهرست فوق - فهرست آقای شیخ موسی نثری همدانی که بعداً می آید - ندارد و محض تکمیل، فهرست آقای دکتر خانلری نیز ذیلاً درج می شود:

ماههای مازندرانی متداول امروز

ferdinè-mâ	فروردین	۱- فردینه ما
koorcè-ma	اردیبهشت	۲- کرچه ما
hara-mâ	خرداد	۳- هر ما
tire mâ	تیر	۴- تیره ما
merdadè-mâ	مرداد	۵- مرداد ما
šarvinè-mâ	شهریور	۶- شروینه ما
mirè-mâ	مهر	۷- میره ما
unè-mâ	آبان	۸- اونه ما
argè-mâ	آذر	۹- ارگه ما
dinè-mâ	دی	۱۰- دینه ما

* اسفندار مذ: نام ماه دوازدهم باشد از سال شمسی و نام روز پنجم از هر ماه شمسی... اسفند مذ نام روز سوم است از خمسه مسترقه قدیم... اسپندار مذ: به معنی فروتنی و بردباری و سازگاری... و مانند دیگر امشاسپندان واسطه آفریدگار و آفریدگان است. برهان قاطع.

(آیا این فقره را نمی توان اینطور تعبیر کرد که:

بهار، آخرین قسمت سال بوده و با سه بهار يك دوره سه ساله تمام می شده و بنابراین معنی جمله آن باشد که

سال از تابستان آغاز می شود؟) تقی زاده: بیست مقاله - گاهشماری. ۶۸

vahmanè-mâ

بهمن

۱۱- و همنه ما

nurzè-mâ

اسفند

۱۲- نورزه ما

و نیز ایشان - آقای دکتر خانلری - در ذیل فهرست نوشته اند: اکنون اول فروردین رسمی مطابق بیست و سوم اونما است و خمسة مسترقه در آخر آبان ماه قرار دارد. نام های اردیبهشت و اسفند تغییر کرده است و گمان می کنم کلمه «کرچ» به معنی چیزی است که در فارسی (آمد نیامد) می گویند زیرا که در هر ماه نیز یک روز را «کرچ» می دانند. شاید هم به معنی «مبارک» باشد. نام ماه آخر، معادل کلمه «نوروز» است. بیست مقاله. تقی زاده - تعلیقات. ۵۲۰

او آقای شیخ موسی نثری همدانی می نویسد: من از ساکنین نور از توابع مازندران شنیده و تحقیق کرده ام...

۱- اونما ۲- ارکما ۳- دیما ۴- و همنما ۵- نورزما ۶- فردینما ۷- کرچما ۸- خره ماه ۹- تیرما ۱۰- ملالما ۱۱- شرورما ۱۲- میرما که هر یک ۳۰ روز هستند و خمسة مسترقه در آخر اونما اضافه می شود... و امسال ۱۳۱۷ هجری شمسی، عید نوروز سلطانی - اعتدال ربیعی در ۱۶ اونما بوده است بیست مقاله. تقی زاده - تعلیقات. ۵۱۸

آیین تیرما سینه

در گاهشناسی دیلمی، تیرما *tir mâ*، تیرما دیلمی، مقارن با آبان ماه خورشیدی است. کوه نشینان در ستایش از آب، آیین دل انگیزی دارند.

شب سیزدهم تیر ماه دیلمی، فرزند اول یک خانواده با فرزند آخر خانواده دیگر - دختر یا پسر یک آبادی که باهم آشنای دیرینه اند - با همدیگر حرف نمی زنند و به پای چشمه می روند و یک اقابدون *qâbdôn* = ظرف مسی استوانه ای و دسته دار) آب برمی دارند و روی طاقچه اطاق خانه ای که باید در آن جا جمع شوند و مراسم تیرما سینه را برگزار کنند، می گذارند.

(به روایت دیگر، هنگام برگشتن، بچه بزرگتر، بچه کوچکتر را «کول» گیره

kul.a giro «به دوش می کشد و به خانه می آورد».)

غروب روز سیزدهم - شب چهاردهم - همه کسانی که در جشن * شرکت می‌کنند، در خانه‌ای که «آب قابدون» در آنجاست جمع می‌شوند و نیت می‌کنند و چیزی از قبیل: انگشتر، دکمه، گردن بند و... را در آن ظرف آب می‌اندازند. ظرف را وسط اطاق می‌نهند و خود حلقه وار می‌نشینند.

رباعی خوان *rabbâi xôn* = رباعی خوان = طبری خوان *tabri xôn* = طبری خوان حاضر می‌شود. **

* زرتشتیان ایران، هنوز هم (جشن آب) دارند و تقریباً همین برنامه را در (ماه تیر) اجرا می‌کنند. موبد مهربان فروتن، در آتشکده زرتشتیان یزد به نگارنده گفتند که:

در قدیم ترانه‌هایی می‌خواندند که اکنون بعضی از پیرزنان زرتشتی پاره‌ای از آن‌ها را به یاد دارند و بیشتر ترانه‌های مربوط به برگزاری این آیین از میان رفته است.

** ارامنه ایران هم با کمی تفاوت - در بهار، روز صعود مسیح - همین مراسم را برپا می‌دارند و به هامبار سوم معروف است.

* جشن‌های دیگری نیز هست که شاید اصل ایرانی داشته باشد مثلاً هیجدهمین روز ماه چهارم را (قم تور *qamtaura*) ... می‌نامند. به نظر «پترمان» این کلمه غیر قابل توضیح رسیده است ولی این روز هیجدهم ماه ایرانی تیر (تیرماه) است که به گفته بعضی از نویسندگان همان جشن تیرگان بزرگ است. [

بیست مقاله. تقی زاده

[منابع دیگر، تیرگان بزرگ را در چهاردهم تیر و بلافاصله پس از تیرگان کوچک که در سیزدهم همین ماه است قرار می‌دهند. [بیست مقاله. تقی زاده

[۱- تیرگان را در مازندران که هنوز سال ۱۳۳۹ مورد نظر است؛ تیرم سیزده *tir.mō sizdō* می‌نامند]

بیست مقاله. تقی زاده

(از اعیاد و جشن‌های قدیمی، فقط یکی در مازندران باقیست و آن ۱۳ تیرماه است که آن را تیرما و سیزده می‌گویند. در شب ۱۳ ماه مزبور هر خانواده در خانه خود بهترین غذاها را تهیه کرده و انواع میوه‌ها را سر سفره می‌چینند و شادی می‌کنند. جوان‌ها برای خواستن مراد به در خانه‌ها رفته از پنجره، دستمال به اطاق صاحب خانه پرتاب می‌کنند و صاحب خانه میوه و شیرینی به دستمال بسته، بیرون پرتاب می‌کند).

از یادداشت‌های موسی نثری - بیست مقاله. تقی زاده

کودک خردسالی که نمی‌داند اشیاء داخل ظرف آب از آن چه کسی است، دست در ظرف آب می‌کند و یکی از آن‌ها را بیرون می‌آورد و به حاضرین نشان می‌دهد - صاحبش آن را می‌شناسد - در این هنگام رباعی خوان مشغول خواندن شعرهای خاص تیرما سینزه است.

صاحب آن انگشتی یا گوشوار یا ... از بافت کلام رباعی می‌فهمد که مراد او برآورده می‌شود یا نه؟



برگزاری آئین تیرما - سینزه (آبریزگان)

رباعی خوان، به تعداد افراد شرکت کننده در این جشن، رباعی می‌خواند و این رباعی‌ها که وزن و آهنگ ویژه، غیر از «لاحول و لا قوة الا بالله» دارند منسوب به امیر پازواری، شاعر و عارف دلسوخته مازندران است که «آهنگ امیری» آن، بسیار معروف می‌باشد.

کیله در گنتن (کا) kilō dagentan

کیله=لای پا - میان دوران، در گنتن=نداختن و گذاشتن.

پس از اجرای آیین تیرماه سینه‌زه* بیشتر افراد شرکت کننده در جشن، از آن خانه بیرون می‌آیند و ماشه māšō=انبر را برمی‌دارند و به حیاط یا پشت در اطاق خانه‌های آن آبادی می‌روند. انبر را میان دوپا می‌گذارند و با دو دست، گوش‌های خود را می‌گیرند - نیت می‌کنند و آنگاه دست‌ها را از روی گوش‌ها برمی‌دارند.

اولین حرفی که از داخل اطاق همسایه می‌شنوند نماینده نیت آنان است. مثلاً: کسی نیت کند که آیا به سفر می‌رود یا نه؟ و در آن هنگام، سخن اطاق نشینان بر سر اسب و زین باشد مفهومی این است که نیت کننده به مراد خود می‌رسد و به سفر می‌رود.

کوه نشینان شرق گیلان، به «کیله در گنتن» بسیار معتقدند.

* یادآوری: حیاط خانه‌های کوه نشینان، در و دیوار ندارد و هر کس می‌تواند از حیاط هر خانه بگذرد و همه مردم آبادی، همدیگر را به نام می‌شناسند.

* ویژگی رباعی‌های «تیرما سین زه» در این است که هر ۴ مصراع، دارای قافیه‌اند. نظیر رباعی‌های بعضی از شاعران متقدم.

* با آنکه منطقه گیلان، از مازندران جداست، رباعی خوان‌ها - طبری خوان‌ها، رباعی‌های امیر را می‌خوانند. شاید در گذشته، نجارهای کوه نشین برای ساختن در و پنجره و انبار چوبی و انواع خانه‌های روستائی... به مازندران رفته‌اند و این ترانه‌ها را سینه به سینه به کوهستان‌های گیلان آورده‌اند. لازم به یادآوری است که گویش کوه نشینان گیلان به گویش مردم مازندران بسیار نزدیک است.

* بیشتر رباعی‌ها، ترکیبی است از واژه‌های طبری - مازندرانی، گیلکی - گالشی و تنکابنی.

برای مقابله و ضبط درست (رباعی)‌های تیر ما سینه‌زه این کتاب، به

* تیرما سینه‌زه - تیرم سینه‌زه - تیرما و سینه‌زه را در بعضی نقاط مازندران، تیرما سینه‌زه شو=شب ۱۳ تیرماه هم می‌گویند.

جنگ خطی آقای محسن مجید زاده مازندرانی - که تقریباً همه اشعار امیز پازواری را گردآوری کرده است - و به کتاب کنز الاسرار مراجعه کردم؛ جز یکی دو رباعی مشابه، در آن ها نیافتم.

آیا بر مبنای رباعی های امیر، شعرهای مشابهی سروده اند؟

آیا این رباعی ها، با گذشت قرن ها، دگرگون شده است؟

آیا گویندگان گمنام دیگری بودند که این شعرها را سرودند و گمنام از

دنیا رفتند و اینک به امیر شهرت دارد؟

* کوه نشینان گیلان، خوانندگان اینگونه اشعار را طبری خوان به سکون ب می گویند.

یعنی کسی که اشعار گویش طبری را می خواند.

* در بعضی نقاط، دوبیتی های دیگری نیز می خوانند.

* رباعی خوان ها، در آیین «تیر ما سین زه» اشعار را با موقوم = muqôm مقام، در مایه ای از

موسیقی ایرانی می خوانند تا مجلس «گرم» شود.

* اینک، چند رباعی منسوب به امیر، که ترکیبی از واژه های گیلکی و مازندرانی است و

از دهان چند پیرزن گالش (کوهستانهای املش) شنیده ام و ضبط کرده ام:

«تیر ما» بگوته: می سیزده چره سنگینه؟ *tir mâ bagutae mi sinzô çarô sangin.ô?*

هر که آب ویگيته خوشته ماره اولينه *harkô âb vigitae xuštô maâr.ô avvalin.ô*

انگشتره طلا، فیروزه و نی نگينه *anguštar.ô talâ, firuzô vani nagin.ô*

بهشته قربان، چه جای نازنینه. *behešt.ô qurbôn, çe jâye nâzanin.ô*

تیر ماه گفت سیزده من چرا سنگین است؟

هر کس آب برداشت، اولین فرزند مادرش هست

انگشتری طلا، فیروزه نگین آن است

بهشت را قربان، چه جای نازنین است.

الله ره قربان، علی ره چه جوان بساته *allâh rô qurbôn, ali ra çe javân basâtô*

ستاره ر، زینت آسمان بساته *satârô ra zinat.ô âsmôn basât.ô*

کلام الله ر ورد زبان بساته *kalâm.allâh ra verd.ô zabôn basâtô*

بهشت ر منزل خوبان بساته *behešt ra manzele xubôn basâtô*

خدا را قربان، علی را چه جوان ساخت (آفرید)
ستاره را زینت آسمان ساخت (کرد)
قرآن را ورد زبان کرد
بهشت را منزل خوبان ساخت.

ادر ردیف - قافیۀ اشعار امیر، این شعر مشابه رباعی (شعر) بالاست:
محمد را خدا چندی جوان بساته قرآن ره و نی ورد زبان بساته
ماه و ستاره - ره نقش آسمان بساته جنت ره - برای امتان بساته

meyanσ daryâ dâr gal ba-dâm xâl babi yσ	میان دریا دار گل بدتم خال بیه
bulbul ba.nišnσ šast.U êâr babi yσ	بلبول بنشینه شصت و چهار بیه
tâs.σ âb ba.rixt.am zulâl babi yσ	تا سه آب بریختم، زلال بیه
mi dust ba.xurσ dušman lâl babi yσ	می دوست بخوره، دشمن لال بیه

میان دریا - درخت کاشتم - سرسبز شود
بلبل بنشیند، شصت و چهار تا شود
در تاس (ظرف مسی) آب ریختم زلال شود
دوستم بخورد، دشمن لال شود.

meyan.σ `dar yâ ba.dēm yσ juft satârσ	میان دریا، بدتم، یه جفت ستاره
qanbar ba julow, šâh.σ-mardôn savârσ	قنبر به جلو، شاه مردان سواره
xudâyâ! barasan mi dil.σ muddâ rσ	خدایا! برسان می دیله مدعاره
pâbus hakanam qabr.σ emâm razâ rσ	پابوس هاکنم قبر امام رضا ره

میان دریا، دیدم، یک جفت ستاره
قنبر به جلو - شاه مردان - علی - سواره
خدایا! برسان، برآور، آرزوی دلم را
پابوس بکنم قبر «امام رضا» را

sar.σ kuh.σ buland sar manzel.σ hayvân.σ	سر کوه بلند، سر منزل حیوانه
âb.σ xunak nasib.σ sar êupôn.σ	آب خنک، نصیب سر چوپانه
âdam.σ xub, hamiş jāvân.σ	آدم خوب، همیشه جوانه
gumbaz bâragâ mâl.σ razâ sultân.σ	گنبد بارگاه، مال رضا سلطانه

سر کوه بلند، سر منزل حیوان است
 آب خنک و گوارا، نصیب «سرگالش» است
 آدم خوب و نیکوکار، همیشه جوان است
 گنبد و بارگاه، از آن «امام رضا» است

var.â var.σ râ ba.şom zargar.σ lâţ.σ	وَر.آ وَرِه راه بُشوم، (زَرگَرِه لاتِه)*
zargar.σ kijâ badēm dânσ hapâtσ	زَرگَرِه کیجا بدِتم، دانه هپاته
veni vini qalam.U, maçcσ nabât.σ	وَنی وینی قلم و، مَچِه نباته
gurbân.σ xudâ ba.şum êetσ basâtσ	قربان خدا بشوم چته بساته

از راه پیچاپیچ کوهستانی، رفتم (زرگر لات)
 دختر زرگر را دیدم، دانه (بوجاری می کرد)
 بینی او قلم، و لبش نبات است
 قربان خدا بروم - چه ساخته است.

amir ba.guta: man kuja dukân ba.sâzam?	امیر بگوته: من کجه دکان بسازم؟
gard.σ gulbâg muşk.σ ayvân ba.sâz.am	گرد گلباغ، مشک ایوان بسازم
xuştσ dil.U ti dila.yaksân ba.sâzam	خوشته دِل و تی دیله یکسان بسازم
kâfar vaçσ rσ êati musalmôn ba.sâzam?	کافر و چِه رِه، چَتی مسلمان بسازم؟

* لات: دشت آب رفتی کنار رودخانه های کوهستانی، که سنگ فراوان دارد - علف می روید و چهاربایان چرا می کنند، زرگر لات نام آبادنی است.

امیر گفته: من کجا دکان بسازم؟
دور گلباغ، ایوان مشک و عنبر بسازم
دل خود را با دل تو یکسان بسازم
کافر بچه را من چگونه مسلمان بسازم؟

tani duri ma.rø dur ba.sâto	تنی دوری، مره دور بساته
tani duri mi jân.σ tandur ba.sâto	تنی دوری، می جانِه، تَندُور بساته
çašm.σ ašk.U dâman.σ šur ba.sâto	چشم اشک و دامن شور بساته
nâ.mard.σ falak mi manzel.σ dur ba.sâto	نامرده فلک، می منزله دور بساته
	دوری تو، مرا دور ساخته
	دوری تو، جانم را تنور ساخته
	چشمانم را اشک آلود و دامنم را شور ساخته
	فلک نامرد، منزلم را دور ساخته.

ustâ-ye marsagar ti das/σ ali bagiro	اوستای مرسَگر! تی دَسه علی بگیره
ti das.σ.ka las badi mi jôm gali bagiro	تی دسه کا، لَس بَدی، می جام قلی بگیره
ti farzandey pir bâbun dunyâ ra ba.giro	تی فرزندی پیر بیون، دنیا ره بگیره
âb.σ zendagônē buxor.σ-yu hargi namir.σ	آب زندگانی بخوره یو هر گی نمیره
	استاد مسگر! دست ترا علی بگیرد
	دستهایت را شل کن - جامم را قلع بگیرد
	فرزندت پیر شود - دنیا را بگیرد
	آب زندگی بخورد و هرگز نمیرد

daryâ meyan daro ya juft malijo	دریا میان، دره	یه جفت ملیجه*
yaki qanbar.o yu, yaki digar xadijo	یکی قنبره یو، یکی دیگر خدیجه	
maro xadijo nagin.U paygambar.i natijo	مره خدیجه نگین و پیغمبری نتیجه	
ma.ru ti vâdo nazâ bunô hamin-jo	مر - و، تی وعده نزا بونه همینجه	

میان دریا - یک جفت گنجشک* هست
 یکی قنبر هست و یکی دیگر خدیجه
 مرا خدیجه نگین و نتیجه و نواده پیغمبر است
 وعده گاه من و تو، همین جا می شود

sumômus ku isô êandi yo hamvâro	سماموس** کو' ایسه چندی یه همواره
su.to kijâ ništo bun,yo.to mi yâr.o	سوته کیجا نیشته بون یته می یاره
meyôni kijâ mi dil.o ba.kurdo pâro	میانی کیجا، می دیله بکورده پاره
piš.o šini kur.o dumbâl.o šini satâro	پیش شینی کوره دمباله شینی ستاره

کوه سمام - اینک، چقدر هموار است
 سه تا دختر نشسته بودند، یکی یار من است
 دختر (میانی)، دلم را پاره کرده است
 آنکه پیش (جلو) است کور و آنکه به دنبال، ستاره است.

namâz buxôn, namâz tani valiyo	نماز بخوان، نماز تنی ولی یه
tani muşkel guşâ hazrat.o ali yo	تنی مشکل گشا، حضرت علی یه
jow-U-gandom ba.kâşt.am falak ba biy-yo	جو و گندم بکاشتم فلک بی بی یه
qam.o dunyâ xordan, ensôn.o bi aqliyo	غم دنیا خوردن، انسان بی عقلی یه

* ملیجه=گنجشک (در شرق گیلان است) و در مازندران، مورچه را ملیجه گویند.

** سماموس کوه=سمند کوه (سیمانی کوه)=سمام کوه، از کوههای سر به فلک کشیده مرز شرق گیلان و تقریباً سراسر سال پوشیده از برف است. قله این کوه سر بلند، سنگی است و جنگل ندارد.

نماز بخوان نماز ولی تو است
مشکل گشای تو حضرت علی است
جو و گندم کاشتم، فلک بریده است
غم دنیا خوردن، از بی عقلی انسان است.

amir ba.gut.σ: mani kêr êi zâr ba.bi yσ امیر بگوته: منی کار چی زار بی بی
ame pûstin kulâ ba. xurd.σ šaqâl babi yσ امه پوستین کلا به خورد شغال بی بی
hamσ sak.U.sil.ôn utâq-dâr ba.bi.yσ همه سک سیلون* اطاق دار بی بی
mani xutan jâ pelhom-jâr ba.bi.yσ منی خوتن جا پلهوم** جار بی بی
امیر گفته است: کارم چه زار شده است.

پوستین کلاه ما خوراک و نصیب شغال شده است.
تمام (بی مایگان - کثیف ها - بی لیاقت ها) اطاق دار شده اند.
خوابگاه من - خفتن جا - ی من، پلهوم زار شده است.

nâzanin kijâ! ti das.σ darσ panir-U nôn pâro نازنین کیجا! تی دسه دره پنیر و نان پاره
ti sar.σ birun badâr, ti sak nagir.σ amâ-ro تی سره بیرون بدار تی سک نگیره آما-ره
hamσ faqiran.U,mu arbâb.σ bi-êaro همه فقیرن و، مو ار باب بیچاره
âdam.σ pass-U-buland hamσ jâ dar kêro آدم پس و بلند، همه جا در کاره

نازنین دختر! در دست تو پنیر و پاره نان هست
سرت را بیرون نگهدار (بیار) سگ تو ما را نگیرد

* سک سیل. نون: سیل = کثیف / سیل نون = جمع، کثیف ها. بی سر و پاها

** پلهوم - پلیوم - پلهم - پلهوم = شوند sund گیاهی است به ارتفاع تقریبی ۱/۵ متر، با گل‌های سفید و دانه قرمز، برای درمان کجلی به کار می‌رفت.

گویند: بلبل دانه‌های قرمز این گیاه را می‌خورد و از آواز می‌افتد و لال می‌شود از این رو به لال دانه
lâl dônσ معروف است.

همه نیازمند و فقیرند و من بی نیاز و ارباب بیچاره
آدم پست و بلند - ندار و دارا - همه جا پیدا می شود

amir bagutay: u vaxt mi riš banafš bi-ya امیر بگوته ی: او وخت می ریش بنفشه بی یه
hezâr ašeqôn.σ kin mani kaš dabiya هزار عاشقونه کین - منی کشه دبی یه
halâ mi riš giyâ-giyâ sefid ba biya حالا، می ریش، گیا گیا - سفید ببی یه
yaki yaki guon: pir.σ xâlû kuja de beya یکی یکی گئون: پیره خالو کجه دبی یه؟!

امیر گفته است: آنوقت که ریش من بنفشه بود
پشت هزاران عاشق، در آغوش و در بغل من بود
حالا که ریش من گوله گوله، جای جای، سفید شده
یکی یکی می گویند: داتی پیره، «فلانی، پیرمرد»، کجا بود؟

amir ba.gutây: avval.σ bahâr xujirσ امیر بگوته ی: اول بهار، خوجیره*
avval.σ bahâr-U âlâlσ zâr xujirσ اول بهار و آلاله** زار، خوجیره
bulbul dar êaman.U xow dar talâr xjirσ بلبل در چمن و خو در تالار، خوجیره
surma êušm kijâye zulf kâkuldâr xujir.σ سرمه چشم کیجای زلف کاکل دار، خوجیره

امیر گفته: اول بهار خوب است
اول بهار و لاله زار خوب است
بلبل در چمن و خواب در تالار - ایوان طبقه بالا - خوب است
دلبر (دختر) چشم سرمه کشیده با موی کاکل*** دار خوب است.

* خوجیر=خوب (خجیر=خوب - زیبا - جمیل). برهان قاطع.

** [(آلاله کوهساران) هفته ای بی] باباطاهر. آلاله=شقایق.

*** کاکل=موی سر با نوع خاص آرایش.

ای قشنگه کیجا! مره تی کله تش وانه *
 ay qašang.σ kijâ! marσ ti kalē taš vānσ
 تش ویگیته پسی، تی گول دیمه خوش وانه
 taš.σ vigito pasi ti gul.σ dim.σ xuš vānσ
 ای قشنگه ریکا! نگو مره شرم آنه
 ay qašang.σ rikâ! na.gu ma-rσ šarm ânσ
 می مار بشو «کلایه بن» * دما دم آمانه
 mi maâr bašu (kalâyσ bun), damâdam.σ amânσ
 ای دختر قشنگ! مرا آرزوی آتش اجاق تست، دلم آتش اجاق ترا می خواهد
 پس از برداشتن آتش، از گل صورت تو، بوسه باید (میل دارم)
 ای پسر قشنگ! نگو مرا شرم آید
 مادرم رفته «کلایه بن»، این دم - آن دم باز گشتن، (نزدیک باز آمدن است)

ای قشنگه کیجا! تو می مزار سر آلاله
 ay qašang.σ kijâ! tu mi mazâr.σ sar.σ âlâlσ
 سره بوشوردی، مرجان دکوردی تی باله
 sar.σ bu-šordi, marjôn dakurdi ti bâl.σ
 مره بکوشتی، خونه دکوردی پیاله
 mar.σ ba.kušti, xun.σ dakurdi peyâlσ
 می خونه بخور، می خون تره حلاله
 mi xun.σ ba.xor mi xun tar.σ halâ,l.σ
 ای دختر قشنگ! تو آلاله سر مزار من
 سرت را شستی، مرجان به دست - خود کردی
 مرا کشتی، خونم را در پیاله کردی
 خونم را بخور، خونم ترا حلال است.

* ۱- کله = اجاق ۲- تش = آتش ۳- وانه از مصدر واسن = vassan = میل و اشتها داشتن، آرزو کردن.

۴- دیم = چهره، صورت ۵- خوش = xuš = بوسه ۶- ریکا، مازندرانی = ریکه، گیلکی = پسر ۷- کیجا = دختر

* کلایه بن: دهی است بین شهنسوار (تنکابن) و رامسر.



پلهم pelham=شوند

تیرما سین زه

* یکی از آئین های بسیار کهن ایرانی، برپایی آبریزان، آبریزگان یا تیرگان است.

در یشت ها آمده است:

دومین گاهنبار - از شش گهنبار - در روز ۱۵ تیرماه واقع می شود و در این روز آب

به وجود آمده است. در فرهنگ های ایرانی آمده است:

آبریزگان نام جشنی است باستانی به سیزدهم تیر یعنی روز تیر از ماه تیر برپا

می داشتند و آب بر یکدیگر می پاشیدند و می گویند:

«در زمان فیروز، جد نوشیروان خشکسالی شد و شاه و مردم در این روز دست به

دعا برداشتند و باران آمد و مردم به شادی، آب و گلاب به یکدیگر می پاشیدند و آن را

آبریزان و آب تیرگان نیز می گویند و بنا به روایت ابوریحان، منشاء این جشن به زمان

* فال سورن (در سب تیرما سینزه = جشن آب) یکی از سرگرمی هاست. نگاه کنید به (انواع فال - در بخش دوم)

جمشید می‌رسد. در این زمان عدد جانوران و آدمی آنقدر زیاد شد که دیگر جایی باقی نماند. خداوند زمین را سه برابر فراخ تر گردانید و فرمود مردم غسل کنند تا از گناهان پاک شوند و از آن زمان جشن آبریزگان به یادگار ماند.

* ایرانیان اسیر و دورمانده از ایران، در بغداد هم رسم آب پاشیدن به هم را از یاد نبردند و با وجود خط و نشان کشیدن‌های معتضد عباسی، در نوروز سال ۲۴۸ هجری به کوچه و بازار ریختند، آتش برافروختند و آب بر یکدیگر پاشیدند.

* مراسم عید آبریزگان را گاهی در نوروز هر سال برپا می‌داشتند، اما از روزگاران بسیار دور، آغاز تیرماه - ۹۱ روز بعد از نوروز - هنگام برپایی این جشن شورانگیز بود.

«در این روز مردم، شگون می‌دانند که به باغ‌ها و چشمه سارها و جاهایی بروند که مظهر قنات یا چشمه باشد و بر روی همدیگر آب بپاشند.»

* کوه‌نشینان دیرینه سال، برگزاری آئین دل‌انگیز ستایش از آب را تا سالهای نه چندان دور به یاد دارند؛ اما در این روزگاران، با آنکه باورداشتهایشان، همان ستایش نیاکانشان از «ایزد آب» است برپایی این آئین دیرین را رفته رفته از دست می‌نهند.

* در پاره‌ای از آبادی‌های دیلمستان، همانند اشکور... و... جشن (تیرما سینه) با ویژگیهای دلپذیر دیگری همراه است:

سفره انواع خوردنی‌های زمان را می‌چینند و در آن شب، سیزده گونه خوردنی، می‌خورند. برویچه‌های آبادی که با همگان آشنای دیرینه اند؛ شوش = ترکه = چوب باریکی را به نام (لال شوش lâl-sûs) به دست می‌گیرند و وارد اطاق‌های خانه‌ها می‌شوند و ابی آنکه سخنی بگویند = لال لالکی) l، به خوابیدگان چند ترکه = شوش می‌زنند و آنان را بیدار می‌کنند تا شرکت در برگزاری آئین تیرماه سیزده را از یاد نبرند. آنگاه جوانان، با شور بی‌پایان، بر فراز بام‌ها می‌روند و از (روزن بام = لوجون)، دستکش، (دس جوروف = جوراب دست) و... به پائین می‌آویزند و خانه خدایان، انواع خوردنی‌ها را در آن می‌ریزند و آن‌ها را با شناسایی به بالای بام می‌کشند - گاهی نیز به نشانه مطایبه و شوخ طبعی، زغال و دیگر چیزهای خنده آور، در دستکش یا جوراب می‌گذارند.

این شادمانی‌ها تا دیرگاه شب تیرماه سیزده=سیزدهم تیرماه دیلمی، ادامه می‌یابد.

* اسکندر بیک ترکمان، وقایع نگار شاه عباس می‌نویسد:

ارسم مردم گیلان است که در ایام (خمسه مسترقه) هر سال که به حساب اهل تنجیم آن ملک، بعد از انقضای سه ماه بهار قرار داده‌اند و در میانه اهل عجم «روز آب پاشان» است بزرگ و کوچک و مذکر و مؤنث به کنار دریا آمده و در آن (پنج روز) به سور و سرور می‌پردازند و همگی از لباس تکلیف (یعنی لباس رسمی) عریان گشته، هر جماعت با اهل خود به آب درآمده با یکدیگر آب بازی کرده، بدین طرب و خرمی می‌گذرانند و الحق تماشای غریبی است...

* در ۱۰۱۲ هجری، همینکه شاه عباس از اصفهان برای تسخیر قلعه تبریز رفت سوگند خوردگان فومن، خانه‌اصلان بیک را غارت کردند و آتش عصیان بالا گرفت اما سپهسالاران سراسر گیلان، به فومن ریختند و فتنه را خواباندند.

..این حکایت به گوش زینب بیگم صفوی رسید. او شاه را ملامت کرد و بار دیگر کینه بهزاد بیک - (وزیر نیک نهاد گیلان) - در دل شاه راه یافت و تابستان، سیر پنجک دریای (فرضه رودسر) را وسیله ساخت و به قصد زندانی کردن بهزاد بیک آمد و فرمان داد:

(تمامی مردم گیلانات از اعیان و ارباب و سادات و قضات و اهالی و موالی به دستوری که در زمان حکام سابق گیلان، به سیر پنجک کنار دریای رودسر می‌آمدند به همان طریق و قانون، حاضر شوند که در خمسه مسترقه، رایات شاهی وارد آنجا خواهند شد...)

(... شاه عباس بیست هزار کس را که در آن صحرا حاضر بودند، همگی را دادخواه به حساب آورده (!!) از قضا (ریسمان باز) ی در صحرای رودسر، ریسمان بسته بود شروع به بازی نکرده روزگار شعبده بازی دیگر نموده حسب الحکم بهزاد بیک را ریسمان درپا کرده سرازیر از آن ریسمان آویختند...)

* شمار بیست هزار کس در جشن آب پاشان، حدود چهار صد سال پیش، کنار دریای رودسر - لنگرود از سوی عبدالفتاح فومنی شگفت انگیز است و اینهمه هزار آدم، در

کنار دریای گیلان، شکوه و شور و عشق و عظمت همگانی بودن (جشن آب پاشان گیلان) را می‌رساند.

برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به (عالم آرای عباسی اسکندربیک و گیلان عبدالفتاح فومنی و جشن نوروز و آب پاشان هاشم رضی)

کشتی گيله مردی

سابقه تاریخی

یکی از مراسم باشکوه و هیجان انگیز مردم گیلان، برگزاری (کشتی گيله مردی) است که از قرن های دور تا کنون، از رونق آن کاسته نشده است. تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی، کهن ترین سند تاریخی گیلان است که در ۸۸۰ هجری قمری - در حدود ۵۱۵ سال پیش - تألیف شده است. سید ظهیر، در جای جای کتاب تاریخی خویش، از مراسم کشتی چنین یاد می کند:

«حضرت اعلی سلطانی به یاغ، موضعی که مشهور است به بادشت (باغ بهشت حسن صباح) مضرب خیام اقبال ساختند. روز سه شنبه به تفرج کشتی، دیوان بیاراستند و زورگران زبردست هر بقعه، آنجا جمع شدند و کارگیا یحیی جان را نیز طلبیدند و تفرج لطیف فرمودند...» ص ۳۸۶ چاپ بنیاد فرهنگ ایران

«... اما چون امیره مذکور (امیره دوباج) را مزاج از حد اعتدال منحرف بود و مواد سودا هر لحظه تضاعف می پذیرفت، هیچ اثر نکرد و خیال فاسد او بر آن جاری گشته بود که با کشتی گیران و مردم زورگر در آویزد و کشتی بگیرد.

و چنانچه رسم مردم دیلم است که جوانان روغن بر خود مالند و فراغت می جویند و طعام های لذیذ می نوشند از گوشت و روغن و غسل و مثل هذا. تا قوی گردند و زور زیاده شود تا چون با دیگری در آویزند و کشتی بگیرند مقاومت توانند کرد و آن را

داشت* می‌نامند.» ص ۳۸۹، تاریخ گیلان و دیلمستان
 «... و بعد از آن، چنانکه رسم است بفرمودند تا جوانان زورگر، کشتی بگیرند و روز
 جمعه بیست و نهم رجب المرجب را کشتی کردند و صغار و کبار را شیلان** دادند و ...»
 ص ۴۲۵ تاریخ گیلان و دیلمستان

دیگر اینکه: عبدالفتاح فومنی، در «تاریخ گیلان» که وقایع سالهای ۹۲۳ تا ۱۰۳۸
 هجری قمری را دربردارد، اشاره کوتاهی به رسم کشتی گیله مردی می‌کند:
 «چون به تبذیر و اسراف خان احمد خان - والی لاهجان - در باب چهارصد تومان
 استاد زیتون طنبور نواز و طلبیدن شب باز و شمشیرباز و قوچ باز و شیرباز و
 کشتی گیران و اقسام بازیگران ...» ص ۴۱ تاریخ گیلان
 و اما، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی، مؤلف «تاریخ خانی» که وقایع
 سال های ۸۸۰ تا ۹۲۰ قمری را در سالهای ۹۲۱ - ۹۲۲ به رشته تحریر کشیده، در
 برگزاری رسم کشتی گیله مردی می‌نویسد:

«میرزا علی و امیره اسحق، از مقام معلوم سوار گشته، به جایگاه معروف «خورمه
 لات»*** ملاقات نمودند و از کثرت خلق در آن دشت، مجمع البحور گشت... و در آن

* داشت=داشتی، گوسفند و گاو دست پرورد را گویند. کوه نشینان، گوسفند یا گاو سالم ولی لاغر را از گله
 جدا می‌کنند و نمی‌گذارند که در صحرا بچرد؛ بلکه انواع علوفه و غذای مقوی را در محوطه مخصوص به آن
 «مال» می‌دهند تا فربه شود. این نوع مال=چهارپای حلال گوشت را «داشتی مال» می‌گویند. ذر جلگه های
 شرق گیلان «داشتن - دارانی» معادل همین واژه است یعنی: به بهبود وضع غذایی خود توجه داشتن و تن را
 فربه کردن.

** شیلان şaylôn=اطعام و انفاق و اکرام به عموم مردم به شکرانه سلامت یا پیروزی ...
 شیلان کشتی گودن=رسم است به هنگام خشکسالی، کم آبی، بیماری، در جلو یکی از اماکن متبرکه غذا می‌پزند
 و همه مردم روستاهای اطراف (کوه نشینان) به آنجا می‌آیند و نیایش می‌کنند.
 غذاهای شیلان: اگر از سوی حاکم یا خان نباشد - (نان و کشک و دوغ) - (نان و پنیر و پیاز) - (نان و پنیر و مغز
 گردو) - (بلو و گوشت) است.

*** خورمه لات: دشت آبرفتی سرسبز و خرم؟ - خورما=خورمه سیسکو=سی و سه کوه سرسبز و خرم؟ باره ای بر
 این باورند که خورمه=خرمه زن بابک خرم دین، پس از دستگیری بابک به این دیار آمده است.

کشتی گيله مردی □ ۱۶۷

محل بهشت آئين که مجلس انس انعقاد يافت و بزم صحبت، آرايش پذيرفت، ساعتی به تفرج کشتی گيران، اوقات به مراد گذرانيدند...» ص ۲۹ - تاريخ خانی
ه.ل. رابينو، محقق گرانمايه و مؤلف کتاب پرارزش «ولایات دارالمرز گيلان» با آنکه از بيان هيچ مطلبی درباره گيلان، فروگذار نکرده است؛ کمترین اشاره ای به کشتی گيله مردی نمی کند و اين، شايد به خاطر تحقيق و تأليف رساله جداگانه «ورزش های باستانی گيلان - پاریس ۱۹۱۴»^{*} باشد.

آداب برگزاری کشتی گيله مردی

پهلوانان یک شهر يا آبادی تصميم می گیرند که مراسم کشتی را در شهر يا آبادی خود برپا دارند:

خبر. آ. کونی = خبر کنی = آگهی دادن

سر پهلوان = بزرگ پهلوان، پيش کسوت کشتی آن جا، کسانی را که به آبادی ها و شهرهای دیگر می فرستد و کشتی گيران را خبر می کند که: از فلان روز تا چند روز بعد، در این ده يا شهر، مراسم کشتی برپاست و هر پهلوان با هر تعداد (نوجه = تنگوله tangulo = کشتی گیر تازه کار و جوان) می توانند در این کشتی شرکت کنند. (معمولاً این آگهی را در حدود ۱۰-۱۵ روز زودتر می دهند تا کشتی گيران سایر جاها خود را آماده کنند)

لوجه lowêσ = بوروم burum لواجه: لوا = پرچم، چه = علامت تصغیر = هدیه يا (کاپ) برندگان کشتی.

در این فاصله، پهلوان (میزبان - دعوت کننده) چند پيراهن، دستمال، جوراب، کفش، سماور، پارچه و سایر چیزها را به عنوان (کاپ) = بوروم يا لوجه، برای

^{*} [آقای جعفر خمami زاده - مترجم کتاب ولایات دارالمرز - گيلان، در حاشیه توضیح داده اند که این کتاب به

وسیله آقای عبدالحسین ملک زاده، مدیر روزنامه سایبان رست، ترجمه شده و به چاپ رسیده است]

قهرمان آینده آن کشتی تهیه می‌کند. و این هدایا را در روز اول کشتی به نمایش می‌گذارد* تا پهلوانان و تماشاگران، مقدار یا ارزش هدایا (=کاپ) را بدانند. در همان روز، هدایا را جمع می‌کنند و در روز پنجم یا ششم، باز هم همه هدایا را به میدان کشتی می‌آورند.



افتتاح کشتی

کشتی گیران هر شهر، به سرپرستی (پیش کسوت کشتی همان شهر) می‌آیند و وارد میدان کشتی می‌شوند و در گوشه‌ای از میدان می‌نشینند و تماشاگران در حلقه بزرگی، بر جای دلخواه می‌نشینند یا می‌ایستند.

دزمه=دزماکونی dazma kuni

kušti gitan.σ magσ nudōni?

کشتی گیتنه، مگه ندونی؟

xâk zēni ti dass.σ, dazmσ kōni?

خاک زنی تی دسه، دزمه کتونی؟!

* نقاره زنی در کشتی و لویه نقاره: آهنگ ویژه‌ای است و برنده کشتی با آهنگ لویه نقاره، در میدان (مابازی) نایکوبی می‌کند آهنگ لویه نقاره، دو گونه است * افتتاحیه * نشاط انگیز

آداب: کشتی گرفتن را مگر نمی دانی؟

کف دستهای را به خاک می زنی، دورخیز می کنی؟

(رحمت الله غبرائی لنگرودی)

ابتدا، کشتی گیران میزبان، به هر تعداد که هستند، از جا برمی خیزند و به حضور کشتی گیران شهرهای دیگر می روند.

انگشت سبابه دست راست را به طور افقی و در امتداد سینه، کمان می کنند - در حین تعظیم کردن، انگشت را روی پنجه پای راست می گذارند و بعد آن انگشت را می بوسند و به بالای پیشانی می برند (زمین ادب می بوسند) و چند قدم به عقب می روند و بعد دویا را جفت می کنند و کمی به جلو می پرند و در برابر پهلوانان مهمان، تعظیم می کنند و برمی گردند و به جای خود می نشینند.

بعد... همین کشتی گیران میزبان: دو به دو، وارد میدان می شوند و باهم دزمه می کنند؛ دو کف دست را به هم می زنند (صدا برمی خیزد) و در امتداد سینه باز می کنند و یکی پای دیگری را می گیرد و طرف دیگر، مشت آهسته ای به پشت رفیق دسته خود می کوبد؛ آنگاه همه به جای خود باز می گردند.

(این کارهای نمایشی، در حقیقت افتتاح مراسم کشتی است)

بعد از دزمه گودن=دورخیز کردن پهلوانان میزبان و دعوت کننده، کشتی گیران مهمان هم، همین کار را انجام می دهند.

پیدا کردن حریف

دو سه نفر از کشتی گیران میزبان و دو سه نفر از هر دسته و هر جا، وارد میدان می شوند.

هر کشتی گیر که مایل باشد با کشتی گیر شهر دیگری کشتی بگیرد جلو آن کشتی گیر می آید و (چیکال زنه σ çilâl zên)=کف دو دست را به هم می زند اگر طرف، حاضر به کشتی گرفتن باشد با او به وسط میدان می آید، اگر نه در حاشیه میدان قدم می زند.

انتخاب حریف برای هر یک از کشتی گیران هر شهر با شهرهای دیگر، آزاد است و

هیچ اجباری نیست که حتماً فلانی با فلان، در فلان وزن و فلان قد کشتی بگیرد. اما در روز اول، پهلوانان سعی می‌کنند که نوچه‌ها و تنگوله‌های زیر و چابک خود را به میدان بفرستند و برد اول را از آن خود کنند.

در ساعات اول هر روز، تنگوله‌ها، بازی را به اصطلاح، گرم می‌کنند و در ساعات آخر، پهلوانان وارد میدان می‌شوند.

تنگوله‌ها، نقش تعیین‌کننده قهرمانی یا بردن کاپ را ندارند، بلکه برای (دوران گودن=dowrôn gudan=دوران کردن، گرفتن مبلغی پول از تماشاگران) کشتی می‌گیرند. ناگفته نماند که پول در درجه اهمیت بعدی قرار دارد؛ زیرا میدان کشتی به تنگوله‌ها تجربه می‌آموزد تا روزی پهلوان شوند.

کشتی‌گیری پهلوان‌ها

اگر پهلوان‌ها ۴ نفر باشند: A.B.C.D وارد میدان می‌شوند. هر چهار نفر دوش به دوش هم، رو به قبله، دزما=دزمه می‌کنند و بعد از هم جدا می‌شوند و در میدان قدم می‌زنند.

پهلوان A پیش پهلوان B می‌رود، (چیکال زننه=کف می‌زند) و او را به مبارزه می‌طلبد.

اگر طرف مایل نباشد که با A کشتی بگیرد در میدان قدم می‌زند یعنی: حالا با تو کشتی نمی‌گیرم و A به C و الخ ... مراجعه می‌کند یا B به C یا C به A ...

کسی که مایل باشد با دیگری کشتی بگیرد؛ در برابر چیکال زننه=کف زدن حریف، بازوی او را می‌گیرد و به وسط میدان کشتی می‌آیند [دزما می‌کنند، دو کف دست را به هم می‌زنند. مشت دست راست را در محور استخوان کتف، به جلو و عقب می‌برند و در چشم و بدن حریف زل می‌زنند تا جای دست گیر بدن او را دید بزنند یا (چم çâm=شگرد) حریف را بفهمند، این دزمه، غیر از دزمه افتتاحیه، برای احترام کردن است.

شرایط کشتی (مشتی=با مشت به سر و گردن حریف زدن)

پهلوانان، بدون قرارداد، همدیگر را با مشت می‌زنند و مشت زدن به هر جای بدن، حتی زیر چانه و دندان، آزاد است.

اگر دو پهلوان هم‌زور، بعد از مدتی کشتی کردن و مشت زدن - که زمانش نامحدود است - نتوانند همدیگر را از پا در آورند، پهلوان دیگری به میدان می‌آید و (کار میان آن دو را اصلاح می‌کند) یا آن دو نفر را برای نیم ساعت، دعوت به نشستن می‌کند یا آنان را دست به دست می‌دهد و توصیه می‌کند که دیگر به همدیگر مشت نزنند.

(در حین مشت زنی، ممکن است دندان، فک و یا سایر اعضای کشتی گیر بشکند؛ مشت زن را در این میان گناهی نیست)

هر پهلوان که بر پهلوان دیگر دست یابد، کلاه یا دستمال یا ظرف دیگری برمی‌دارد و به جلو تماشاگران که حلقه وار ایستاده و یا نشسته‌اند؛ می‌آید (وازکشونه $vâz\ kônô$ =می‌پرد) و دوران می‌کند و پول می‌گیرد و آن را در لباس خود - که در گوشه‌ای از میدان، از تن بیرون آورده است - می‌گذارد و دوباره به میدان می‌آید و حریف می‌طلبد.

اگر پهلوان دیگری در همان روز با او کشتی نگیرد، این پهلوان قهرمان همان روز است.

روز بعد، کشتی گیران در ساعت معین، به تدریج حاضر می‌شوند.

(بازنده دیروز)، پیش (برنده دیروز) می‌رود و «چیکال» می‌زند. سایر پهلوانان از او می‌خواهند که از کشتی گرفتن با حریف دیروزی خود منصرف شود تا پهلوان فاتح، با سایر پهلوانان پنجه درافکند. اگر این پهلوان (حرف شنو) باشد؛ به جای خود می‌رود، اگر نه، کشتی گیر فاتح دیروزی، با حریف مغلوب دیروز خود، مجبور است کشتی بگیرد. اگر بازنده، باز هم از برنده دیروز شکست بخورد، می‌تواند در روزهای بعد هم با حریف خود کشتی بگیرد و این حق، تا پایان کشتی برای او محفوظ است.

گاهی ممکن است که برنده دیروز، بازنده امروز باشد و آنوقت، روز بعد به سراغ

حریف روز گذشته‌اش بیاید. (عکس قضیه)

پهلوانان در تمام روزهای تعیین شده کشتی، می‌توانند کشتی بگیرند.

معمولاً پهلوانی که سه بار، از یک پهلوان شکست بخورد، دیگر برای کشتی گرفتن با او، برنمی‌خیزد.

برنده بوروم=لوچه یا (کاپ) کسی است که همه پهلوانان را شکست دهد. اگر کشتی مثلاً در ۵ روز پایان گیرد و پهلوانی در ۴ روز متوالی شکست بخورد و در روز پنجم هم جسارت به خرج دهد و وارد میدان شود و با همه پهلوانان کشتی بگیرد و اتفاقاً بر همه دست یابد، برنده (کاپ=بوروم) است. شکست روزهای گذشته‌اش به حساب نمی‌آید.

اگر پهلوان A همیشه در طی چند روز کشتی، بر پهلوان B و C دست یابد و از پهلوان D شکست بخورد و D هم قهرمان باشد و پهلوان A در روز آخر با D کشتی بگیرد و او را شکست دهد، برنده (بوروم) است حتی اگر در روزهای گذشته از پهلوان C بارها شکست خورده باشد. و چون تا روز ماقبل آخر - B و C را شکست داده بود دیگر با آنان کشتی نمی‌گیرد.

اگر در روز آخر کشتی، پهلوان یا قهرمان کشتی معلوم شود و آن قهرمان در میدان کشتی باشد (تا وقتی که بوروم=لوچه را به نام او اعلام نکردند) و در همین زمان، پهلوان غریبه‌ای برای اولین بار از راه برسد یا هر کس (خواه پهلوان - خواه پهلوان پنبه - از میان تماشاگران برخیزد) و به میدان بیاید و برای (پهلوان یا قهرمان اول) که منتظر گرفتن هدایاست، چیکال بزند؛ پهلوان و قهرمان فاتح، مجبور است که با این حریف تازه از راه رسیده، یا از میان جمعیت برخاسته، کشتی بگیرد. اگر پهلوان، حاضر به کشتی گرفتن با این تازه‌از راه رسیده نباشد و او را (داخل آدم) حساب نکند و تازه وارد

کشتی گيله مردی □ ۱۷۳

نیز سماجت ورزد، سرپرست کشتی از پهلوان تقاضا می کند که با تازه وارد کشتی بگیرد. اگر پهلوان، باز هم کشتی نگیرد و تازه وارد را به حساب نیاورد، سرپرست کشتی، لوچه یا بوروم را به تازه وارد می دهد و او را برنده اعلام می کند. اگر، پهلوان با [تازه وارد] کشتی بگیرد و اتفاقاً شکست بخورد باز هم لوچه و بوروم به (تازه از راه رسیده) می رسد.

هر جای بدن کشتی گیر (غیر از کف پا) حتی نوک انگشت دست به زمین بخورد، (بازنده) است. یعنی کشتی را باخته است.

اگر کشتی گیر، شلوار لیفه ای = بندی تومآن bandi tumôn = تنبان بندی پوشیده باشد، حریف او حق ندارد که لیفه تنبان او را بگیرد.

(پهلوانان تهیدست که شلوار مخصوص کشتی نداشتند با شلوار لیفه ای = بندی تومون، وارد میدان می شدند و رسم نبود که با شلوار لیفه ای، زیر شلوار = شورت بپوشند. چون با پاره شدن لیفه شلوار، آلت تناسلی کشتی گیر آشکار می شد به همین دلیل گرفتن لیفه شلوار ممنوع بود.)

اگر کشتی گیر، لباس مخصوص کشتی نپوشیده باشد و با شلوار معمولی کشتی بگیرد، حریف حق ندارد که جیب شلوار یا کمربند او را بگیرد و اگر با گرفتن این دو، طرف را به زمین بزند، «قبول نیه» = درست نیست.

کشتی گیر، حق ندارد که به تن خود روغن بمالد یا به وسیله ای آن را چرب کند.

کشتی گیر، پیش از درگیری می تواند کف دستهای خود را به زمین بزند و با خاک، دست خود را خشک کند.

در میدان کشتی، معمولاً ساز و نقاره می زنند

اگر دو پهلوان از دو شهر، با هم انس و الفت و دوستی و حق صحبت دیرینه داشته باشند برای همدیگر: (پیرهن نکندن = pirhan nakandanan = پیراهن نمی‌کنند) و اگر لخت شوند، می‌آیند و در کنار هم می‌نشینند و اصولاً، این دو پهلوان - دو دوست - در هیچ یک از کشتی‌ها، با هم کشتی نمی‌گیرند و حتی می‌توانند جزو دسته کشتی‌گیران یکدیگر باشند و با سایر دسته‌ها کشتی بگیرند

اگر دو تنگوله (دو نوچه) از دو شهر، در چند روز متوالی با هم کشتی بگیرند و نتوانند همدیگر را مغلوب کنند، یکی از پهلوانان میانجیگری می‌کند و از آنان می‌خواهد که دیگر به همدیگر مشت نزنند، بلکه فقط کشتی بگیرند.

تماشاگران آزادند که به پهلوان یا تنگوله‌ای پول (دوران) بدهند یا ندهند. دادن پول اجباری نیست و بستگی به کرم تماشاگر دارد. گاهی ممکن است که جوانمردی از تماشاگران، از فوت و فن کار و شگرد کشتی، یا از بازوان سطر و سینه فراخ کشتی‌گیری خوشش بیاید و چندین برابر قیمت لوچه = بوروم، به آن کشتی‌گیر پول بدهد. اعیان - مالکین - فتودال‌ها - در قدیم، به کشتی‌گیران حواله برنج، روغن، لباس و ... می‌دادند.

اگر پهلوانی، در نخستین روز کشتی حاضر شود و به سبب گرفتاری خصوصی نتواند همه روزه شرکت کند می‌تواند در آخرین روز حاضر شود و کشتی بگیرد و قهرمان هم بشود و بوروم را هم ببرد ولی (تنگوله) بیاید یا نیاید مهم نیست، چون نقش تعیین کننده ندارد. تنگوله‌ها فقط برای این کشتی می‌گیرند که اولاً بیاموزند و بعد، از مردم دوران کنند. که خود، پول قابل ملاحظه‌ای می‌شود.

اگر پهلوانی در ۴ روز از ۵ روز کشتی، حاضر باشد و با همه کشتی بگیرد و بر همه کس غالب شود ولی در روز پنجم به سببی حاضر نشود، برنده نیست برنده بوروم کسی است که پیش از آن بر همه فاتح بود. یعنی برنده بوروم در آخرین روز کشتی

معلوم می شود.

پهلوان هر آبادی می تواند روی هر قطعه زمین مورد نظر و مناسب - مال هر کس باشد - مراسم کشتی را برگزار کند.
[معمولا، صاحب زمین هیچگونه اعتراضی نمی کند ولی در هر شهر (سبزه میدان) بود و کشتی در سبزه میدان انجام می گرفت.]

ممکن است به پهلوان پهلوانان، علاوه بر هدایای تهیه شده (بوروم=لوچه)، قاطر - اسب - گاو - گوسفند و یا چیزهای دیگری هدیه کنند.

کشتی گیران معتقدند که: بر جای پای حریف نباید پا بگذارند زیرا با مشت خوردن خواهند مرد.
به این منظور، در پرش های اولیه، کمی کج و کوله می پرند.

فنون کشتی گيله مردی

[شنیده شده از آقای کشاورز کشتی گیر و پهلوان قدیمی لنگرودی]

پس. آو گردن pas.â vagârdan - برگردان - برگردان به عقب.
دو حریف در گیر می شوند و یکی با یک دست، یک لنگ دیگری را می کشد و با دست دیگر پای دیگر او را با فشار به عقب می برد و زیر پای او را خالی می کند و حریف را به عقب برمی گرداند.

کيله گودن kilô gudan

حریف، یک پا را می گیرد و طرف، پشت پا را به زیر ران یک پایش می گذارد و او را به عقب می راند و حریف را با سر به زمین می آورد.



سردر خانه منجم‌باشی - حاکم لنگرود - سبزه‌میدان شهر ار
این جا آغار می‌شد. اکنون نه سبزه‌ای است و نه میدانی!

فی ویچ fivîc=فی وتین=پیچید. (فی ویچ=پیچش). فویچ! امر=بیچ
درگیری پاهای ده حریف با هم و کله پا کردن حریف از پشت است.

پس. آ. وشنکن pas.â.vaşkan پس. آ. = به عقب، وشنکن = رگ به رگ
(پس. آ. وشنکن) = به سوی عقب رگ به رگ کردن حریف

دو حریف در گیر می شوند. یکی، کمر دیگری را بغل می کند و پای راست خود را
در پای دیگر حریف می پیچاند و او را با پشت به زمین می اندازد

پابوز گیتن pâ buz gitan (پابوز = پاشنه پا). گیتن = گرفتن.

پابوز گیتن = پاشنه پای حریف را گرفتن.

دو کشتی گیر، شاخ به شاخ می شوند. دستهای هر دو بر روی شانه های هم و
صورت ها به طرف زمین.

هر کشتی گیر که فرزتر و چابکتر باشد، خم می شود و پاشنه پای حریف
را می گیرد و می کشد و او را «کله پا» می کند.

پیش. آ. کش piš â - kaš

پیش کش = پیش هکش از مصدر هگشن = کشیدن = (به جلو کشیدن).

دو کشتی گیر شاخ به شاخ می شوند.

یکی فکر می کند که ا. با سر بین دو پای دیگری برود و او را بلند کند،
کمرش می شکند.

(این حرکت نمایشی و فریب دهنده است)

در حالتی که حریف خود را به عقب فشار می دهد و زیرپایش را خالی می کند، به
جای رفتن به میان دوپایش، خود را به عقب می کشد و بازوهای حریف را می کشد و او
را با صورت به طرف زمین می آورد.

چیک زنن = پاچیک زنن pâ çik zân = پشت پا زدن

کشتی گیر در حین مشت زدن؛ با پنجه پا، به پشت پاشنه پای حریف می زند،
حریف از زمین کنده می شود و با پشت به زمین می خورد.

دس هکش das hakaš=کشیدن دست

دو حریف سرشاخ می‌شوند (کله‌ها به هم چسبیده و صورت‌ها به سوی زمین و دست‌ها روی شانه‌های یکدیگر) کشتی گیر، در حین بازی با دست‌های حریف ناگهان یک بازوی او را می‌گیرد و می‌کشد و دایره وار به دور خود می‌پیچاند و زیر پای حریف را خالی می‌کند، طرف، در حین دور زدن از جا کنده می‌شود و به زمین می‌افتد.

جیر. آ شئون jir â sôn زیر رفتن. جیر=زیر، شئون=رفتن

کشتی گیر اولی، با سر به میان پا‌های دومی می‌رود، حریف را طوری بلند می‌کند که سرش به پشت خود آویخته و به سوی زمین، و هر دو پایش به طرف هوا قرار گیرد و در همان حالت، او را از پشت به زمین می‌اندازد.

دس هلنگ das halang

دس=دست، هلنگ آ دئن=هل دادن، از جای خود فرار دادن و طرف را به سکندری رفتن، واداشتن.

دو کشتی گیر، شاخ به شاخ می‌شوند. اولی سر خود را زیر سر حریف می‌برد. ناگهان با دست راست، پای حریف را می‌گیرد و آن را از زمین بلند می‌کند. (یک پای حریف کنده و پای دیگرش عمود بر زمین است) و او را در محوری می‌پیچاند و حریف از جا کنده می‌شود و به پهلو می‌افتد.

سیبیل پشت مُشت زئن sibil.σ pušt.σ mušt zân=پشت سیبیل را مشت زدن

پشت لب بسیار حساس است. کشتی گیر سعی می‌کند که مشت به پشت سیبیل حریف بزند و او را به خاک درافکند.

کش بوَن عرق، بو گودن kaš bûn.σ arağ.σ, bu gudan

=عرق زیر بغل را بو کردن.

کشتی گیر به هنگام (دزمه گودن) دست به زیر بغل خود می‌برد و عرق تن خود را

کشتی گيله مردی □ ۱۷۹

بو می کند و معتقد است که نیروی فراوان می یابد.

مرگ ویره گیتن $\text{marg.}\sigma \text{ vir.}\sigma \text{ gitan}$ = گيجگاه را گرفتن
حریف، دو طرف گيجگاه کشتی گیر را می گیرد، فشار می دهد و با دست دیگر
مشت به گردن او می زند.
مرگ ویر = مرگ ویرگه «گا» $\text{marg.}\sigma \text{ virgo}$ = شقیقه - گيجگاه

آداب شب اول ماه

از غروب شب اول ماه (چراغ روشن نمودن وخت σ vaxt σ rowšan σ carâg=موقع روشن کردن چراغ فتیله ای)، چراغ را روشن می کنند و تمام روز اول ماه و شب بعد تا صبح، روشن می گذارند*.

در این شب، معمولاً کسی به مهمانی نمی رود و کسی هم با خوشروئی مهمان نمی پذیرد**.

(هر چند، گیلانی ها عموماً مهمان نوازند و شرح آن در آداب مهمانی آمده است). سعی می کنند که در شب اول ماه، ظروف شکستنی را نشکنند. (اگر خود به خود بشکند، رفع بلاست).

صبح روز اول ماه، (خوش قدم) خانواده، یا یکی از بچه های همسایه - که قبلاً قدم او را امتحان کرده اند - و پایش به اصطلاح سبک است؛ قرآن را بغل می کند و از خانه بیرون می رود و به هنگام بازگشتن به اطاق خانه، از درختان بی خزان (نارنج و پرتقال... که در گیلان فراوان است) برگری می کند و به زفلین σ zuflin=زرفین=چفت بالای در اطاق، می آویزد.

صاحب خانه، به عنوان تبرک و تیمن، چیزی به او می دهد. پس از رفت و آمد این خوش قدم، ورود و خروج برای هر کس آزاد می شود.

* اخیراً به جای چراغ فتیله ای، لامپ چراغ خواب را روشن می گذارند.

** معتقدند که: اگر شب اول ماه، مهمان به خانه کسی بیاید تا آخر ماه مهمان خواهد آمد.

اگر حوادث بدی - در طی یک ماه - در خانه ای رخ دهد، صاحبخانه با آه و ناله می گوید:

کدام بد قدم در شب اول ماه به خانه ما آمد که دچار این مصیبت ها می شویم؟
روز اول ماه، کمی برنج و پول و پیاز (روی هم می گذارند) و به عنوان صدقه و رفع بلا، به گدا می دهند.

(برنج و پیاز و چند سکه پول را در ظرفی می ریزند و بر گذرگاه، می گذارند - نه گدا می داند که آن را چه کسی گذاشته است و نه خیرات کننده، گدا را می شناسد).
و بعضی ها، تخم مرغ و برنج به گدا می دهند (این رسم هنوز هم معمول است).

در کوهستان ها

کسی که ماه نو را می بیند، سعی می کند که به چهره خوب، سبزه، آب روان، قرآن و مفاتیح الجنان نظر کند که خیلی شگون دارد. و ندیدن آنها، برای بیننده ماه نو، کجی و بدی به همراه می آورد.

باسادهای کوهستان، قرآن را می گشایند و به هر آیه از قرآن برخورد کنند آن آیه را تا آخر می خوانند و اگر آب در دسترس داشته باشند، سه مشت آب به هوا می پراکنند و آب و ماه را با هم می بینند و صلوات می فرستند.
در روزهای اول و آخر ماه، سعی می کنند که کارهای بزرگ زندگی را انجام ندهند و سفر نکنند.

این روزها را (ماتیجی mā tiji = ماتیجه mā tije = ماه تیزی = تیزی ماه = هلال) گویند.
کارهای مهم زندگی را از هفتم تا بیست و پنجم انجام می دهند.
اگر به کسی (ماتیجی) بیفتد باید (چله بری) کند.
در اول و آخر ماه سعی می کنند که کارهای خیر و مذهبی انجام دهند - لباس نو بخرند - کودک را به مکتب بفرستند.

اروزهای اول ماه: خرید لباس نو و انجام کار خیر
روزهای آخر ماه: کار خیر برای مردگان - شستن لباس
اگر در روزهای اول ماه، بخواهند لباس بشویند، چند برگ (گرزنه garzan = گزنه)

گیاه معروف را در تشت لباس می‌گذارند و بعد آن را در آتش زیر تشت (که برای گرم کردن آب، روشن می‌کنند) می‌اندازند. گزنه در آتش صدا می‌کند و (رخت شور raxt šor) می‌گوید:

حسود و بدبین چشمان بترکه hasud.u bad bin.σ çušmôn ba.tark.σ

=چشمان حسود و بدبین - بدخواه - بترکد.

شکستنی‌ها را سعی می‌کنند که با احتیاط جا به جا کنند.

اگر - در روز اول ماه، ظرفی در خانه‌ای بشکند تا آخر ماه (شکست) وارد می‌شود. خصوصاً، مواظب لوله چراغ نفتی هستند*.

سعی می‌کنند که به بچه‌ها و دام‌ها (آنچه را که به خانواده تعلق دارد) آسیب و نقصان وارد نشود!

صبح روز اول ماه، هر کس از خانه خود بیرون می‌رود و سر شاخه‌ای سبز و برگ دار، از درخت می‌کند و به ستون یا روی (زلفین در اطاق) یا روی لوله چراغ می‌آویزد.

صبح خیلی زود، از خواب برمی‌خیزند و بچه‌ها را زودتر از معمول بیدار می‌کنند. (در مناطق گالش نشین، همه سحرخیزند؛ چون رسیدگی به کار دام‌داری باید در صبح خیلی زود انجام گیرد).

مهمان خوانده و ناخوانده را (دست به سر) می‌کنند و اگر نتوانند، تا آخر ماه باید منتظر مهمان باشند هر چند سعی می‌کنند که مهمان کسی نشوند.

* چراغ پاک نودن çarâq qâk owdan یکی از کارهای روزانه و وقت گیر دختران و زنان بود. عصر هر روز چراغ‌ها و فانوس‌ها را می‌آوردند و لوله آن‌ها را تمیز می‌کردند.

سابقاً، نوعی لوله چراغ به نام (لاجانی شیشه lâjōni šišσ) فراوان بود که با قطره آبی ترک می‌خورد و با کمترین ضربه‌ای از هم می‌پاشید. اگر لوله چراغ (یدکی) نداشتند، پاره کاغذی را با پلاذانه=دانه بلو، بر روی شکستگی می‌چسباندند؛ و ای بسا اتفاق می‌افتاد که نیمی از لوله چراغ، کاغذی بود. به هر چیز شکننده و نازک و ظریف می‌گویند:

لاجونی شیشه موندنه lâjōni šišâ mondan.σ به شیشه لاهیجانی می‌ماند.

در «ماه تیجی» کوچ کردن، عروسی - بذرافشانی انجام نمی شود.
 برای صبح روز اول ماه - هر خانواده، کسی را به عنوان (خانه دموج = خانه پازن = خانه لگد کن یا در خانه پا زننده) انتخاب می کنند.
 غروب روز آخر ماه، به خانه دموج - که از نظر سبکی پا و اخلاق مقبول است، می گویند که:

(صبح اولین نفری باشی که در خانه ما پا می زند).

سن «خانه دموج» و جنسیت آن مطرح نیست؟

پادموج، قرآن به دست، با ظرف آب وارد می شود، کمی آب را به هوا پخش می کند و کمی هم در چهارچوب در اطاق = (دره کورونه = dar.σ kurōnσ = براسون = barâson = آستان در) می ریزد و به اهل خانه دعا می کند که: انشاءالله این ماه به خیر و خوشی بگذرد.

اگر با خانه دیگری قرار و مدار نداشته باشد، می نشیند و صبحانه می خورد و چیزی به عنوان تیمن و تبرک از صاحبخانه می گیرد
 (اگر پادموج، سید یا آخوند باشد تا سه روز چیزی نمی گیرد و صاحبخانه، پس از سه روز، مقداری برنج یا پول یا چیز دیگری به او می دهد)

بعضی کسان به حشرات هم اعتقاد دارند که چه حشره ای در صبح روز اول ماه به خانه آنها می آید. اگر آن حشره خوش قدم باشد، صبح روز اول هر ماه، آن حشره را پیدا می کنند و به خانه می آورند خصوصاً به: خرخراکی = خرخدا = خداگاهه xudâ gâveh عقیده دارند و شب سال نو هم این حشره را به خانه می آورند.

اگر قدم (پادموج) در آن ماه خوب نباشد در اول ماه بعد (پادموج) دیگری می آورند. در شهر و روستا - قدم کسی را که اول بار به خانه آنها آمده، آزمود âzamud = آزمون = آزمایش می کنند.

اگر با (پا قدم) او، شکست وارد شود یا مهمان آنقدر بیاید که خسته کننده و طاقت فرسا باشد؛ به آن طرف، دوستانه می فهمانند که:
 عجب (پا قدمی) داشتی که همش شکست و همش مهمان!...
 طرف می فهمد که نباید روز اول ماه به خانه او برود.

آداب ماه رمضان

با رؤیت هلال ماه رمضان، مراسم روزه گرفتن برگزار می شود؛ اما در شرق گیلان: معتقدین و متعصبین، یک شب مانده به شب اول، (پیش. آشو piš.â.šow) می گیرند و به «پیش باز» و استقبال ماه رمضان، روزه می گیرند. آداب (روزه گیتن=روزه گرفتن)=روزه داشتن شیعیان شرق گیلان، مانند سایر جاها -خودداری از خوردن غذا- از سحرگاه تا شامگاه هر روز است.

سحر

چند ساعت مانده به (سحری)، از بالای مناره های مساجد=گلدسه gulsass و از خانه های بعضی از مؤمنین، آواز مناجات برمی خیزد و هر کس به فراخور ذوق و حال و شعور خود، اشعار و آیاتی می خواند و مردم برمی خیزند و «سحر» می خورند. [تا چند سال پیش. قبل از اذان صبح، از بالای مناره ها و از ایوان خانه ها فریاد می زدند:

آ...، پس .. تریا..، ک=آب است و تریاک

سحر نزدیکه ...=سحر نزدیک است.

یعنی: ای مؤمنین! اگر «سحری» می خورید و تشنه هستید، آب بنوشید. و اگر تریاکی هستید، تریاک تان را بکشید یا بخورید که دیگر فرصتی نمانده است. و بعضی ها - به طنز، در ادامه آن دو مصرع می گفتند:

پلا دکون تی خیکه pala dakun ti xik.=پلو در خیک (معهده) ات بکن]

بعد از مناجات، دعای سحر می خوانند - اذان می گویند، اغلب، برای نماز صبح به مساجد می روند و بعد از نماز صبح به خانه باز می گردند و تا حدود ساعت ۱۰ صبح می خوابند. بعد، مردها به دنبال کار روزانه می روند و زن های محله در خانه ای جمع می شوند و (عَشْر خوانی āsar xōni=قرآن خوانی) می کنند.

بعد از انجام فرایض نماز ظهر و عصر (که هر دو را بدون وقفه و پشت سر هم می خوانند) می خوابند و یکی دو ساعت مانده به افطار، بیدار می شوند و به مسجد می روند و نماز (مغرب و عشاء) می خوانند و بعد، افطار می کنند.

افطاری

آش کشک - نان و پنیر و سبزی - بیوته لوبیا baputō lubiyâ=لوبیا پخته - شامی - فرنی، کباب، بیشتر از سایر خوردنی ها، در سفره به چشم می خورد.

روزه داران، معمولاً چند برابر شام عادی، از انواع غذاهای لذیذ و متنوع می خورند.

بعد از افطار

بعد از افطار، بچه های کوچک و عده ای از زنان و مردان می خوابند. گروهی به حمام می روند ولی در حدود ۵۰ درصد مردم شهر، مردان - نوجوانان - پیران به خیابان ها می آیند و یا در چایخانه ها، یا جلو مغازه دوستان و آشنایان می نشینند. گروهی قدم می زنند.

شاید، گیلان تنها منطقه ایران باشد که جنب و جوش و گردش مردم، در شب های ماه رمضان بیش از روزهای آن است.

آلبالو - اخته، آلو و انجیر خیس کرده، به مقدار زیاد عرضه و خورده می شود. تقریباً، کمتر کسی است که بعد از افطار به خیابان و بازار بیاید و انجیر و آلبالوی خیس کرده نخورد (خصوصاً در حمام)

نیم ساعت بعد از افطار، بچه های میان سال، زولبیا=زولبیا، بامیا=بامیه و رشته خشکار و رشته ختائی * raštō xatâi را در سینی می چینند و برای فروش، در کوچه ها به راه می افتند و برای عرضه آن ها، شعرهایی می خوانند:

گرمه زولبیا بارک الله زولبیا garm.σ zulbeyâ bârekallâ zulbeyâ
 کتله دکون، دره سر بیا katalσ dakun dar.σ sar beyâ
 با پول سیا - زوتر بیا bâ pul seyâ-zutar beyâ
 آق جان جی، پول هگیر بیا âqjôn.σ ji pul hagir beyâ
 بارک الله زولبیا bârekallâ zulbeyâ

گرم است زلوبیا - بارک الله زلوبیا
 کفش (دم پائی چوبی) بپوش، جلو در بیا
 با پول خرد - سکه کوچک رایج - زودتر بیا
 از آقا جان (پدر) پول بگیر و بیا
 بارک الله زلوبیا

رشته خشکاره raštσ xuškâr.σ
 خیلی پرباره xayli pur bâr.σ
 رشته خشکار است (محتوی آن)
 خیلی پربار است.

در مورد رشته دیگر: اگر بچه‌ای داد می‌زد رشته ختائی raštσ xatâi
 سایر بچه‌ها با هم به شادی و شوخ طبعی دم می‌گرفتند:
 تی ننه مرد بدائی ti nanâ mard.σ badâi
 آمره شیرنی ندائی amσ.rσ širni na.dâi
 مادر، یا مادر بزرگت را شوهر دادی
 ما را شیرینی ندادی.

* خمیر آرد برنج را به صورت ورقه نازک و مشبک در می‌آورند. نوع ساده (ورقه درهم پیچیده) را رشته ختائی و نوع دیگر: مغز گردو - شکر و زنجبیل - زنجفیل و ادویه را داخل ورقه مشبک می‌گذارند و می‌پיچند و آنرا رشته خشکار می‌گویند و خریداران، آن را در روغن داغ برشته می‌کنند و روی آن شکر می‌ریزند و می‌خورند.

با آنکه، پدران برای خانواده شان، زلوبیا و بامیه ورشته را از دکان های قنادی می خردند، بچه ها، زلوبیای کوچه را لذت بخش تر می دانند

شبهای ۱۹ و ۲۱ ماه رمضان، شب های (احیا ahyâ) است.

[از ضربت خوردن تا شهادت علی ابن ابیطالب (ع)]

در این دو سه شب، اغلب مؤمنین و مؤمنات این جمله را می گویند:

(صد لعن حق دمام لعنت بر ابن ملجم)

اغلب مردم - در این چند شب به مساجد می روند، دعا می خوانند و در شهادت

علی ابن ابیطالب (ع) سوگواری می کنند

خلاصه اینکه:

گیلان، شاید اولین منطقه ای از کشور ما باشد که شب های (ماه رمضان) اش، از

روز، پر تحرک تر است

از بعد از افطار تا سحر، اغلب مردم بیدارند و در خیابان ها می گردند و حدود

سحر به خانه باز می آیند و سحری می خورند - نماز می خوانند و تا ساعت ۱۰ - ۱۰/۵

صبح می خوابند.

دو وعده غذای سنگین و رنگین و لذیذ به حد افراط می خورند.

در این ماه (عرق خور) های حرفه ای، کمتر مشروب الکلی می نوشیدند،

سعی می کردند از نوشیدن الکلی خودداری کنند

در شب های «احیا» مصرف مشروب الکلی تقریباً به صفر می رسید.

غیر از شب های «احیا» در اماکن متعدد، بساط قمار دایر می شد که برد و باخت آن

زیاد بود و ای بسا که بعضی کسبه، حاصل چندین سال زحمت خود را در یک شب ماه

رمضان می باختند و (آواره وطن) می شدند. البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی

خوشبختانه دیگر چنین مجالسی وجود ندارد.

غذاهای افطار و سحر

افطاری :

نخست: با نمک یا چای یا آب داغ، روزه خود را (می‌شکنند)،
بعد: نان و پنیر و سبزی خوردن - شامی، لوبیا پخته، (بپوته لوبیا)، کباب (بیشتر از
همه چیز) آش کشک (زیاد) فرنی (زیاد) حلوا،
بعد: زلوبیا، بامیه، رشته خشکار، آلبالو - اخته خیس کرده می‌خورند.

سحری :

سرخ ثوده پله surx.owd palâ = پلو اضافه افطاری را، در تابه می‌ریزند و
گرم می‌کنند. روغن و تخم مرغ به آن می‌افزایند)
ماس، مرغونه دشکن marqunə daşkan = نیمروی تخم مرغ، انواع
خورشت می‌خورند، چای به مقدار زیاد برای رفع تشنگی روزانه می‌نوشند (با آنکه ماهی
بسیار فراوان و ارزان بود در ماه رمضان، کمتر ماهی می‌خورند و از بوی ماهی، فقط در
ماه رمضان، ناراحت بودند!)

عید فطر :

شب عید فطر، رئیس خانواده، به قدر وسع خود، به تعداد افراد خانواده پول معینی
را (دس گردآن das gardōn) = دست گردان می‌کند = به دست یک یک افراد می‌دهد (اگر
اتفاقاً، مهمان هم داشته باشد، فطریه آن را نیز ضمیمه می‌کند) و روز بعد به ملای
مسجد = پیشنماز، یا به تهی دستان می‌دهد.

فطریه، به سید حرام است ولی سادات می‌توانند فطریه خود را به سادات
تهی دست بدهند تا گشایشی در زندگی آنان پیدا شود.

شب عید فطر، سحری نمی‌خورند و اگر بخورند، غذا حتماً سبک است.

روز عید فطر، از بالای مناره مساجد فریاد می‌زنند: علی ما هدانا ... الله اکبر ...

روزه داران، به مسجد می‌روند، نماز می‌خوانند و فطریه را به (آقا = پیشنماز)

می‌دهند.

(معمولا، در هر مسجد که سالانه نماز می خوانند، فطریه را به پیشنماز همان مسجد می دهند.)

از این ساعت به بعد، نان و خرمای زیادی پخش می کنند و روزه خود را (می شکنند=خوروزه شکستن *xu rūzā šekbēnan*) و در برخورد با یکدیگر می گویند:

اشیمه عید موارک بیون *šime ayd mavârak ba.bun*

=عید شما مبارک باد (باشد)

جوانان کم سن و سال، سحر برمی خیزند و با خانواده، سحری می خورند (از صبحانه، در ماه رمضان تقریباً خبری نیست) و روزه می گیرند و تا ظهر، هیچ چیز نمی خورند و در نیمروز، ناهار می خورند و تا افطار، لب به آب و غذا نمی زنند و به اصطلاح، روزه خود را «تَشْکِه *tašk*» گره می زنند!!

آداب ماه قربان

در گیلان - برخلاف سایر جاها - هر کس که دستش به دهانش برسد، گوسفند قربانی می‌کند. (حاجی و غیر حاجی).

چند روز مانده به عید قربان، گوسفند سالم و بی‌عیب* و به خاطر ارضای بچه‌ها، خوش‌رنگ، با شاخ‌های بلند و قوی و جنگی می‌خرند و به خانه می‌آورند.

در این چند روز، بچه‌های هر محله، گوسفندان خود را به (علفچر) محله - که سابقاً در گیلان زیاد بود - می‌برند و گوسفند را پس از چراندن، وادار به جنگ با گوسفند‌های دیگر می‌کنند. نخست، به گوسفند، نمک و کشمش بی‌دانه می‌دهند و به اصطلاح (گوسفنده ایل. آ. کونن $gusfand. \sigma \text{ il. } \hat{a}. k\acute{o}nan$ = گوسفند را - اهل - دست‌آموز می‌کنند تا بدون طناب به دنبال صاحبش بیاید). به تن گوسفند حنا می‌گذارند و قند زیادی به گوسفند می‌دهند و تقریباً تمام روز خود را با آن می‌گذرانند.

صبح روز عید قربان - اول اذان - برمی‌خیزند، به چشم‌های گوسفند، سرمه می‌کشند** قند به دهانش می‌گذارند. قصاب را خبر می‌کنند و وقت می‌گیرند.

* شاخ گوسفند و دنبه‌اش خصوصاً و دست و پا و سایر اعضای گوسفند باید سالم و بی‌عیب باشد.

** به خاطر درک ثواب و مصونیت از بیماری‌های چشمی، سرمه را به چشم بعضی از افراد خانواده نیز می‌کشند. اگر ناخن یکی از افراد خانواده ریشه کند = (زایدۀ مزاحم اطراف ناخن) پنجه‌های خود را در خون گوسفند قربانی فرو می‌برد و دست‌های خود را با خون می‌شوید. اگر پای کسی عرق بکند و بدبو باشد باخون گوسفند قربانی می‌شوید.

بوست گوسفند قربانی را سعی می‌کنند که از قصاب بگیرند. آن را دباغی می‌کنند و بر روی آن نماز می‌خوانند.

(در این روز، قصاب کم است و تقاضا زیاد. قصاب به نوبت می آید و یا به خاطر همسایگی یا چشمداشت بیشتر، ارباب رجوع را سنگین - سبک می کند)
در حیاط خانه، چاله کوچکی می کنند. قصاب، گوسفند را می خواباند و یکی از اعضاء خانواده - باسواد یا قرآن خوان - (دعای مخصوص قربانی) را می خواند آنگاه، قصاب سر گوسفند را می برد و پوست می کند و امعاء و احشاء آن را خالی و لاشه را قطعه قطعه می کند و می رود.
(قصاب، پوست و روده گوسفند را بابت اجرت می گیرد.)

(دنبلان گوسفند را - تا چند سال پیش - دور می انداختند و اصولا، مردم گیلان، دنبلان را حرام می دانستند و نمی خوردند.)

(مثانه= فوت کونی fut kunay=بادکنک را، بچه ها برمی دارند و آن را به گرزنه garzano=گزنه می زنند تا انبساط بیشتری پیدا کند و پرباد شود.)

(خون و امعاء و احشاء گوسفند را در چال می ریزند تا سگ نخورد.)

(گوشت گوسفند قربانی را به خانه (عرق خور) نمی دهند زیرا، خوردن مشروب الکلی با گوشت قربانی گناه دارد.)

(مردم معتقدند که: در روز قیامت، گوسفند قربانی شده، پیش صاحب خود می آید و او را به پشت خود می نشانند و از «پل صراط» می گذرانند، به این منظور، همه سعی می کنند که گوسفند بزرگ، قربانی کنند.)

آداب شب چله

emšow šab.σ çallo

امشو، شب چله

xânam jir.σ pâllo

خانم جیر پله

çâqu ba.zan.im hendîne kallo

چاقو بز نیم هندونه کله

امشب، شب چله است

خانم، زیر پله است

چاقو، به کله (محل اتصال به بوته) هندوانه بز نیم.

شب اول دی ماه، افراد خانواده و خویش و همسایه، گردهم جمع می شوند و آئین

شب چله را برگزار می کنند.

فال حافظ :

به فال حافظ، بسیار اعتقاد دارند. باسواد خانواده، دیوان حافظ را به دست یک یک

افراد می دهد؛ آنان با انگشت میانی دست، دیوان حافظ را می گشایند و نیت می کنند:

ای حافظ شیرازی! ت به شاخه نوات خانم قسم دتّم. می مُراد هدی.

..ta ba šâxσ navât xânam qassam dēnam mi murâd.σ hadi

=ای حافظ شیرازی! ترا به شاخه نبات خانم سوگند می دهم مرادم را بدهی! (بده)

خواننده غزل، یا یک صفحه به عقب یا یک صفحه به جلو ورق می زند و اولین

* معتقدند که روزها از اول دی ماه به اندازه (یک واز آهو = یک پرش آهو) از نظر زمانی؟ دراز می شود.

غزل را می خواند و نیت کننده از تک بیت های غزل درمی یابد که نیت، خیر است یا نه؟ معتقدند که بیش از سه بار نباید با دیوان حافظ فال گرفت زیرا، حافظ ناراحت می شود و با او حرف های خوش نمی زند. اگر در خانه ای دیوان حافظ نباشد، از خانه همسایه قرض می گیرند، یا به خانه کسی که - در همسایگی - دیوان حافظ دارد می روند.

خوردنی ها :

هندوانه را حتماً فراهم می کنند و معتقدند که: هرکس در شب چله، هندوانه بخورد، در تابستان احساس تشنگی نمی کند. آوکونوس* یکی از خوردنی های جالب شب چله است. خربزه - نقل و بیشته برنج babisto baranj = برنج بوداده، خربزه دانه = تخم خربزه - هندانه دانه = تخم هندوانه، گندم - مرجو marju = عدس را برشته می کنند و به نام بیج - آبیجی bij.â.biji = بیج = بیج، امر از مصدر بیشتن bištan = برشته کردن، معروف است) پرتقال - لیمو - خوج xoj = گلابی محلی را بر سر سفره حاضر می کنند. گالش ها معتقدند که در شب چله، ۴۰ نوع خوراکی باید خورد.

هندانه پوست فال hendōne pus.σ fâl = فال پوست هندوانه.

پوست هندوانه (محل اتصال هندوانه به بوته طو lu) را می برند و چهار

* در فصل از گیل - پائیز - از گیل خام را (چند روز مانده به پختن و رسیدن کامل) در خمره می ریزند، خمره را پر از آب می کنند و کمی نمک هم به آن می افزایند و در خم را می بندند و در گوشه ای - خارج از هوای گرم - طاق می گذارند.

از گیل سفت و خام، پس از مدتی، پخته و آبدار و (تورش لب turš.σ lab = ترش مزه) = خوشمزه می شود. آوکونوس âwkunus از گیل + آب در اغلب خانه های گیلان - تا بهار آینده - پیدا می شود و هر وقت هوس کنند، از گیل تر و تازه و پخته و رسیده و خوشمزه را از خم یا (نقل دان nuqul dōn = نقل دان = ظرف استوانه ای، شیشه ای) بیرون می آورند و آن را با گلپر و نمک، در سینه کش آفتاب می خورند.

قسمت می‌کنند و در یک دست می‌گیرند و نیت می‌کنند و از جلو به پشت سر می‌اندازند:

اگر دو قطعه سبز و دو قطعه سفید بیفتد - خیر است.

اگر سه قطعه سبز و یک قطعه سفید بیفتد - خوب است.

اگر یک قطعه سبز و سه قطعه سفید بیفتد - باطل است.

اگر هر چهار قطعه سبز باشد خیلی خوب است.

مراسم شب چله، با دیوان حافظ و خوردن انواع خوردنی‌ها، تا نیمه‌های شب،

ادامه می‌یابد.

آداب ماه محرم

چند روز مانده به ماه محرم، بچه های هر محل، دوسر پاره چوبی را می گرفتند و در
کوچه به راه می افتادند و فریاد می زدند:

mašal.ak.σ čī vānσ?

مَشَعَلْگ چی وَئَه؟

naft.U fitilσ vānσ!

نفت و فیتیلَه وَئَه

مشعل (کوچک) را چه می باید؟ (مشعل به چه چیز میل دارد؟) به نفت و فتیله. و از
مردم محله، پارچه کهنه و نفت جمع می کردند و به «تکیه» یا بقعه یا مسجد محله
خود می بردند.

ا در قدیم، برق - چراغ زنبوری - انواع دیگر چراغ که آن را بتوان در مسیر باد
نگهداشت، نبود.

در مخزن مشبک فلزی دسته دار، پارچه کهنه و نفت می ریختند و آتش می زدند و
دسته مخزن را می گرفتند. و آنرا - پیشاپیش (دسته) می بردند و عزاداران، در روشنائی
مشعل راه می رفتند.]

[اما - برای روشن کردن داخل صله sāllo=حجله (محفظه ای شبیه حجله ای که
اخیراً برای مرگ نوجوانان بر سر چهار راه ها می گذارند و چراغها در آن می افروزند) از
چراغهای فتیله ای و شمع و فانوس استفاده می کردند]

در بعضی از روستاها، دختران و زنان محله، دامن همت
به کمر می زدند و بقعه =بزرگوار buzurgavār=مأم زاده - تکیه یا مسجد محله را

گل کار galσ.kâr * می‌کردند.

در این روزگار

از اول محرم، مراسم عزاداری برپا می‌شود. مردم، مختارند به هر مجلس عزا که مایل باشند بروند؛ ولی اغلب مردم به مساجد و تکایای محله خودشان می‌روند و معمولاً ساعات برگزاری (روضه) را طوری ترتیب می‌دهند که همه بتوانند درک فیض بیشتری کنند. در خانه یا مسجدی که (صبح‌ها روضه می‌گذارند)، به همه افراد شرکت کننده، صبحانه را، چای شیرین و کمی نان (خصوصاً نان تمیجان * = tamijôn نان لاکو) می‌دهند.

روضه خوان‌ها - ده روز اول ماه محرم را - به شهادت: مسلم بن عقیل و دو طفلان مسلم - حربن یزید ریاحی - علی اصغر - علی اکبر - قاسم، ابوالفضل عباس - وداع - حسین بن علی، قهرمانان معروف واقعه تاریخی کربلا اختصاص می‌دهند و درباره فضایل و خصایل هر یک، در همان روز، سخنرانی و در پایان اشاره‌ای نیز به شهادت حضرت حسین بن علی می‌کنند.

شب عاشورا

اغلب مردم تا صبح نمی‌خوابند و در تکایا و مساجد عزاداری می‌کنند و معتقدند که در شب قتل امام حسین، خوابیدن حرام است. دسته‌های سینه‌زن - زنجیر زن، تا صبح از این تکیه به آن مسجد می‌روند

* چوغال گل çuqâl gal = گل رس را از زمین‌های رسی می‌کنند و به محل کار می‌آورند. آب کافی و فل fal (= پوست جو) به آن می‌افزایند و لگد می‌زنند و لایه‌ای از آن گل را به دیوار و کف اطلاق می‌کنند. ** نان تمیجان: ورقه نازک بیضی شکل از آرد برنج است. با آنکه تمیجان یکی از آبادی‌های اطراف رودسر است بیشتر در دیوشل و طالش محله (دو آبادی بین لنگرود و لاهیجان در مسیر جاده اصلی) تهیه می‌شود. ولی مردم وجه تسمیه آن را (تمیجان = تومی جان = نان بهتر از جان = تو جان من) می‌دانند

(عقیده دارند که پا برهنه بودن در شب قتل ثواب دارد).

صبح عاشورا

قمه زنان (قمه زنان qammo zanōn) موی سر را می تراشند و با لباس سفید (کفنی از چلوار=سَن sãn) همراه دسته مورد نظر خود حرکت می کنند و بعد در جای مناسب، قمه می زنند (گاهی در خفا قمه می زنند و بعد وارد دسته می شوند)

همراه قمه زنان، چند نفر (کولاکوت به دس=kulâkut ba das=پاره چوب به دست) با چوب دست حرکت می کنند تا هر قمه زنی، در اوج هیجان و (جوش=لحظات اوج حیدر، حیدر گفتن) بخواهد زیاده از حد قمه بزند؛ مانع شوند.

(چوب را زیر قمه می زنند و مانع از برخورد آن به سر قمه زن می شوند).

قمه زنان، معمولاً مردم عامی هستند و شاید، اصول و دقایق دین اسلام را به درستی نمی دانند؛ اما به خاطر احترام به امام حسین، قمه می زنند. و بر روی شکاف و بریدگی و جراحات استخوان سر، تار عنکبوت می گذارند یا زردچوبه سائیده می پاشند تا خون، بند بیاید.

بعضی از قمه زنان - پسران ۱۰-۱۳ ساله خود را به دسته (قمه زنان) می برند و بر سر آنان نیز - به تعداد کمتر - قمه می زنند.

قمه زنان معتقدند که: هر قدر هم بریدگی سر، بر اثر ضربه قمه عمیق باشد، به تقرب امام حسین، خونس بند می آید و جراحات بزودی بهبود می یابد و به سلامت انسان، زیان نمی رساند.

قمه زنان - یک ساعت پس از قمه زدن، برای شستن خون از سر و روی خود، همراه سردسته، به حمام می روند.

دسته عزاداران

در صبح صادق روز عاشورا، دسته عزاداران در راه‌های مساجد و تکایا، این مرثیه* را با هم دم می‌گیرند:

ای صبح صادق ز افق سر مزن - سر مزن
داغ علی بر دل مادر (لیلا) مزن - سر مزن.
یا:

شب قتل است یک امشب که حسین مهمان است

مکن ای صبح طلوع (۲ بار)

و عزاداران، دنباله این مستتراد را دم می‌گیرند.

کره نی زنی kar.σ nay zani = کرنا زنی

دسته کرنازن، در پیشاپیش دسته‌ها حرکت می‌کند.

[کره نی = کرنا، شبیه عصای معمولی است:

قسمت اول (بالا = سره sarσ) منحنی شکل، شبیه دسته عصا

قسمت دوم (ته = کونه kûnσ) نی مجوف، بلند: (چای لوله çây lowlσ)

یا (آزا لوله âzâ lowlσ = نی آزاد = معروف به بامبو) است که دو قطعه را به هم وصل کرده‌اند.]

کره نی زنان، در راه‌ها و بیشتر، جلو مساجد و تکایا در کرنا می‌دمند:

مظ.....ل.....و..م = مظلوم

ح.....سی.....ن = حسین

صدای کرنا، بم است و نوعی خفگی صدا از آن احساس می‌شود؛ چون کرنا برای اجرای «گوشه‌های دیگر نوحه خوانی» میدان ندارد؛ به همین (دو ضرب) اکتفا می‌کنند.

* [مرثیه‌ها را به مقتضای وزن شعر، در مایه‌های مختلف موسیقی می‌خوانند و اغلب آن آهنگ‌ها، اخیراً، با

شعرهای تازه‌ای به صورت تصنیف و ترانه از رادیو ایران اجرا شده است.]

روز قتل

مراسم شبیه خوانی سیار و ساکن برپا می شود:
شبیه: حضرت علی اکبر (که با لباس سبز به میدان می رود) و...
شبیه: سید الشهداء و حضرت زینب (با هم حرف می زنند)
شبیه: مرغی که خبر شهادت امام حسین را - در مدینه - به دخترش صغری می رساند (همراه با کبوتر سفید)
شبیه: ابن سعد و امام (که حضرت زینب در این میان مداخله می کند و درگذشتن از قتل برادر را، از ابن سعد می خواهد)
شبیه: حضرت رقیه با سر بریده پدر در خرابه شام.
و دیدن حضرت رقیه سر بریده پدر را.
[تمام این شبیه خوانی ها، در اغلب شهرهای مذهبی رایج است]

ظهر عاشورا

در بیشتر مساجد و تکایا و در اغلب خانه های روضه خوانی، ناهار (پلو) می دهند و دسته های عزاداران - ضمن رفتن به همه تکایا و مساجد - به جاهائی که غذا می دهند - می روند و ناهار می خورند و متفرق می شوند و تا غروب استراحت می کنند.

غروب روز عاشورا

غروب روز عاشورا - شب یازدهم - دسته های عزاداران، دگر بار به راه می افتند و (شام غریبان=شام غریبان) می گیرند. برق را خاموش می کنند (در گذشته، پیچ چراغ فتیله ای و گردسوز یا مشعل را پائین می کشیدند یا خاموش می کردند).

عزاداران به چند گروه تقسیم می شوند:

دسته اول یک بیت «مرثیه» می خواند و می نشیند و کاه بر سر می زند و گروه بعد، کار دسته اول را تکرار می کند. دسته اول برمی خیزد و در چندین متر دورتر می نشیند و دسته سوم مرثیه می خواند.

عزاداران، بیشتر این مراثی را دم می‌گیرند:

طفل صغیری زحسین گم شده، گم شده قامت زینب زالم خم شده، خم شده
یا:

شب غریبِ غریبانِ زهراست موسمِ آه و افغانِ زهراست (۲ بار)

پلادهی (پلو دهی)

از شب پنجم ماه محرم، بیشتر کسانی که زندگی بهتر و آسایش بیشتر و ایمان محکمتر و یا (رسم پدر - بابائی) دارند، در خانه خود پلو می‌پزند و همراه با خورشت آلو - قیسی و مرغ یا فسنجان و قیمه، در موجما (mujumâ = مجموعهٔ مسی لب خیارکی) فراهم می‌آورند و (پلا قاب palâ qâb = سرپوش مسی با شکل و فرم خاص) روی آن بشقاب‌ها می‌گذارند و به بقعه، تکیه یا مسجد محلهٔ خودشان می‌دهند.

(اگر بزرگ خانوادهٔ پلو دهنده بمیرد - یکی از بازماندگانش، پلو آن چند شب خاص را می‌دهد.)

به عبارت دیگر، کارگردانان هر تکیه و مسجد می‌دانند که چه کسانی و به چه تعداد، (موجما) به آن بقعه یا مسجد می‌دهند.

هر شب، پس از پایان روضه خوانی، گردانندگان مجلس عزا، مردم حاضر را (به میزان معرفت و شخصیت و زهد و ایمان)، گرد مجموعه‌ها می‌نشانند و به همه شام می‌دهند

(معمولاً تهی‌دستان و به ندرت کسانی که نذر و نیتی بکنند، می‌خورند.)

پلا دهی = پلو دهی از شب پنجم تا شب دوازدهم ماه محرم ادامه دارد.

علم بندی = بستن علم = علم دَبَدی alam dabadi

در شب هفتم ماه محرم، مراسم علم بندی انجام می‌شود. هر کس می‌تواند نذر و نیت کند و برای گرفتن مراد، در پیچیدن علم (پارچه‌های سبز و سیاه) و مسایل مخصوص علم بندی = آذین بندی تکایا و مساجد، شرکت کند.

در شب علم بندی - اغلب شیعیان شرکت می‌کنند و مرثیه‌های سوزناک

می خوانند.

پلو (شب علم بندی) را بی نیازان و نیازمندان می خورند.

علم واجینی* = برچیدن علم

شب سوم امام، مردم محله جمع می شوند و طی مراسمی در علم واجینی=برچیدن و جمع کردن پارچه های علم، شرکت می کنند. در شهرها، چون مساجد و تکایا زیاد است سعی می کنند که مراسم علم بندی و علم واجینی=بستن و برچیدن علم را طوری ترتیب دهند که: در یکشب، در دو سه محله، علم بندی نباشد تا همه بتوانند از ثواب شرکت در آن، بهره مند شوند.

در روستاها و مناطق گالش نشین، روز سوم امام را هم پلو می دهند و (علم واجینی) می کنند.

در کوهستان ها، اگر مسجد و تکیه نباشد، مراسم مذهبی را در خانه یکی از کوه نشینان برگزار می کنند.

پلادهی=موجما دهی را (خرج کشی xarj kaši) می گویند و هزینه تکیه آبادی خود را (سر شکن sar šakan=تقسیم به نسبت) می کنند و می پردازند.

آذربایجانی های ساکن گیلان، در «سوم امام» با [گریاز garbâz=نوعی بیل مستطیل شکل، مخصوص شخم زنی] به راه می افتند و مرثیه هائی با گویش آذربایجانی می خوانند که مفهومی این است:
«ما به دفن شهدا آمده ایم.»

* کوه نشینان در روزگاران دور و دراز گذشته، این رسم را بعد از برداشت محصول برپا می داشتند، رجوع ک. به آئین «علم واجینی=جشن خرمن، در کوهستان ها.

مراسم ماه محرم، در همه جای شرق گیلان، با کمی تفاوت برگزار می‌شود ولی در لاهیجان، نوعی مراسم نمایشی برگزار می‌شد که اخیراً منسوخ شده است:

کرب زنی karp zani

۱- کرب زن دو قطعه چوب را در دو دست می‌گرفت و دستها را گاه در بالای سر به هم نزدیک می‌کرد و به هم می‌کوبید و گاهی از لای پای راست و چپ به هم می‌کوبید و صدای (تق و توق) چوب در فضا می‌پیچید و همراه با دسته حرکت می‌کرد.

(آهین بندی) آهین دَبَدی (لا)=آهن بندی

۲- چند روز مانده به محرم، چند نفر خاص را همه روزه به حمام می‌بردند و بدنشان را ماساژ می‌دادند و عضلات تنشان را (سر) می‌کردند بعد چند سیخ به بازو و عضلات سایر جاهای بدن آنان فرو می‌کردند و روی سیخ‌ها، اشیاء گوناگون نظیر قفل، سنجاق و... می‌آویختند و آنان، همراه دسته‌ها، در شهر حرکت می‌کردند

* معتقدند که «شمر»، در شب قتل امام حسین آزاد است و به شکل سگی در کوچه‌ها حرکت می‌کند*

* گویند که: يك لاهیجانی، در شب قتل امام حسین (شال تله=تله شغال گیری) گذاشته بود تا شمر را - که به صورت سگ، در کوچه‌ها می‌گردد - اسیر کند.

در آن شب تار، پای مردی به نام محمد ماملکه فروش (mamalko)=نوعی شیرینی از آرد برنج و شکر و... به تله افتاد؛ او را بقصد کشت می‌زدند و بیچاره فریاد می‌کرد که:

شمر لعین کانیه می šemr.e lainka nēyem.ey

ممد ماملکامی mammad.o māmalkā m.ey

شمر لعین (کا=ك تصغیر فارسی) نیستم محمد ما ملکه فروش هستم.

نذرها و نیت ها

هف کل گه * haf kal go

شب عاشورا - حاجتمندان نیت می کنند، زیر هفت علم عزاداری (هفت تکیه یا مسجد) می روند. هفت سکه می گذارند و هیچ حرفی نمی زنند.

کسی که پای علم نشسته و پول های نذری را جمع می کند؛ می خواند:

مراد، مراد مندان

حاجت، حاجتمندان

برای مرادمند می خوانیم قریه الی الله.

و حمد و قل هو الله می خواند.

تا چند سال پیش، زنان به (هف کلگه) بسیار معتقد بودند و معمولاً، پابرهنه یا با

جوراب، زیر هفت علم می رفتند.

haf kalgo šō dari mago?

هف کلگه شو دری مگه؟

=مگر به هفت کلگه می روی؟

این مثل را برای زنان دَدَری (محلّه گرد=مَلّه موج māllo muj) یا (بر موج bar muj،

بر=در=محلّه) به کار می برند.

لال پله lâl.σ palσ

زنان نیت می کنند و در شب عاشورا، دیگ و یک قاشق چوبی برمی دارند. روی

خود را کاملاً با چادر می پوشانند تا شناخته نشوند و به هفت خانه می روند -

حرف نمی زنند - با قاشق به تهِ دیگ می کوبند و از صاحبخانه کمی پلو می گیرند

(پسران هم گاهی چادر به سر، برای مردم آزاری و شیرین کاری!! چنین می کنند)

بعضی ها، تا یقین نکنند که طرف، زن است یا پسر مردم آزار، به آن حاجتمند

چیزی نمی دهند.

* کل گه (کل=نر، گه=مخفف گاو)=گاو نر است ولی این واژه باید (کوگه kowgo=محفّل، قبیله و محلّه) باشد

که با گذشت زمان به کلگه تبدیل شده است.

عده‌ای هم که (غلامانه: رجوع ک به آبستنی و زایمان) دارند؛ می‌گویند:
 آمو پَله لی دَانیم amu palâ-li, dānim=ما غلامانه داریم.
 یعنی: پسر یکی یک دانه داریم و به همین منظور عذر خواهی می‌کنند و
 پلو نمی‌دهند.

حاجتمند، این پلو را - که مقدارش کم است - می‌خورد تا نیت او برآورده شود.
 اگر در خانه، بیمار داشته باشد کمی از پلو را به او می‌دهد و معتقد است که بیمار،
 با خوردن لال پله (=پلو گرفتن بدون حرف زدن)، شفا می‌یابد.
 اصولاً، لال پله را تبرک می‌دانند.

چل کاسه = çel-kâso = چهل بشقاب

نذر و نیت می‌کنند و شب عاشورا به مسجد یا تکیه می‌روند و در
 گوشه‌ای می‌ایستند و از هر (موجما=مجموعه پلوئی که مردم به آنجا می‌دهند) کمی
 پلو برمی‌دارند.

چون پلو را باید از ۴۰ کاسه (یعنی ۴۰ مجموعه) بردارند و حداکثر مجموعه‌ای که
 به یک بقعه یا مسجد می‌رود از چهل بیشتر نیست، به مسجد یا تکیه بعدی می‌روند.
 این پلو جمع شده از چهل بشقاب را، فقط گیرنده آن می‌خورد.
 [کوه نشینان، چهل کاسه را هفت کاسه=هفت بشقاب می‌گویند و از هفت بشقاب
 پلو برمی‌دارند.]

دوزی گودن = duzi gudan = دزدی کردن

در دهه محرم، حاجتمند، نذر می‌کند و به (روضه سرا) می‌رود و از آنجا یک
 استکان چای خوری، می‌دزدد. (معمولاً در مجالس روضه خوانی=روضه سرا،
 چای می‌دهند) و به خانه می‌آورد و تا مدتی (که به هنگام نذر و نیت معین کرده است)
 پیش خود نگاه می‌دارد. اگر حاجتش برآورده شود:

یک دست استکان=یه دس استکوم yos das estukōm=۶ عدد می‌خرد و به
 صاحب مجلس عزا می‌دهد و اگر تا آن زمان معین، حاجتش برآورده نشود همان استکان

را به صاحب آن مجلس پس می دهد.

مینبر پیرهن دثودن = minbar.σ pirhan dowdan = پیراهن پوشاندن به منبر
نذر می کنند و در اول ماه محرم، چند متر پارچه سبز یا سیاه می خرنند و منبر یکی از
مساجد یا تکایا را (یا منبر خانه کسی را که هر ساله روضه می گذارد و صاحب مجلس
در آن محله به خوشنامی معروف است) می پوشانند تا حاجتشان برآورده شود.

نان هفتاد و دو تن

صبح روز یازدهم (روز بعد از قتل و شام غریبان) ۷۲ برگ نان می گیرند و در هر
نان کمی خرما یا ترک حلوه tarak halva (=نوعی حلوا) می گذارند و لوله می کنند و
دور آن را با کاه = کولوش kuluş (=ساقه برنج) می پیچند و به تهی دستان می دهند.
(سابقاً، بیشتر نان تمیجان = نان لاکو = می دادند)
معتقدند که: خانواده امام حسین در صبح روز یازدهم محرم گرسنه هستند.

آو نخوت = âw naxut = آب نخود

در دهه اول محرم، معمولاً، جلو مساجد و تکایا آو نخوت = «نخود پخته با جوجه محلی یا
گوشت» می آوردند و کوچک و بزرگ از آن می خریدند و می خوردند.
که فروشنده فریاد می زد: داغه نخوت dâq.σ naxut = نخود داغ!
ملهم سینه = مرهم سینه، آب جوجه...
و هر ماست خوری (=کاسه کوچک) را به بهای یکشاهی - صنار می فروخت.
این رسم هم، اکنون از بین رفته است.

مولودیه

شب ۱۷ ربیع الاول (مقارن با مرگ عمر) به مناسبت سالروز تولد پیغمبر اسلام؛
و در سوم ماه شعبان، تولد امام حسین (ع)
و در پانزدهم ماه شعبان، میلاد امام دوازدهم (ع)
و در سیزدهم ماه رجب، میلاد علی ابن ابیطالب امام اول، جشن مفصلی می گیرند و
(چراغانی=چراغ وارآن=carâq vâron=چراغ باران) می کنند.
در این شب ها، روضه خوان ها در مدح و منقبت این بزرگان سخنرانی می کنند و
شیرینی می خورند (از رقص و پایکوبی خبری نیست).

عید غدیر

روز عید غدیر، مردم به خانه سادات می روند و هفت سید را می بوسند
[بعضی از ثروتمندان، به خانه سادات تهی دست می رفتند و عیدی می دادند و به
نشانه تیمن، عیدی می گرفتند].
هر کس که به خانه سیدی می رود، زیر گوشش این آیه را می خواند:
الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایت امیر المؤمنین علیه السلام
شیرینی می خورند و می روند.

رغایب*

در اولین شب جمعه ماه رجب، مردم برای مردگان خود، برنج، نان و خرما - نان و
پشمک - نان و حلوا خیرات می کنند. بعضی ها به قبرستان می روند و معتقدند که در این
شب، مردگان چشم به راه هستند و باید برای آنان خیرات کرد.

* ج. رغیبه... عطای کبیر، بخشش بسیار - شب جمعه اول ماه رجب. فرهنگ فارسی معین

آداب نقاره زنی*

نقاره زنی - با آنکه هنوز هم متداول است - در روزگاران دور و دراز گذشته، مفاهیم خاصی داشت. تاریخ های مدون گیلان - نقاره زنی را - گاهی به علامت گاهشناسی و زمانی به نشانه شادمانی یاد می کنند.

[چون سید مرتضی از آن فتح باخبر گشت، بفرمود تا نقاره های نشاط فرو کوفتند]
تاریخ گیلان و دیلمستان - سید ظهیر مرعشی ۱۵۲
[... و به آواز بلند نقاره و سرنا، در آن جنگل درآیند]

تاریخ گیلان و دیلمستان ۳۱۸ - در باب شکار چاه نخجیر
سید ظهیرالدین مرعشی، مؤلف کتاب تاریخی گیلان و دیلمستان، نخستین و قدیمی ترین تاریخ مدون گیلان، نقاره کوفتن را گاهی به نشانه نشاط و گاهی به عنوان راندن جانوران وحشی و جنگلی به سوی چاه نخجیر ذکر می کند. اما علی بن شمس الدین بن حاج حسین لاهیجی، مؤلف (تاریخ خانی) می نویسد:

* نقاره = naqâr = نقاره آلتی استوانه ای شکل است (فلزی - گلی) که پوست خشکی بر دهانه آن کشیده اند و با دو چوب باریک (شبهه دوک پشم ریزی) بر روی آن می کوبند. آهنگ نواختن در عروسی ها با آهنگ «زدن» در جلو بقاع متبرکه متفاوت است.

مراسم نقاره زنی لنگرود، بیشتر در کنار گنبد (گنبد کین = gunbaz.σ kin = گمبذ = زیر گنبد - پهلوی گنبد) انجام می گرفت. این گنبد معروف لنگرود را ویران کردند. برای اطلاع بیشتر از بناهای تاریخی و مذهبی گیلان شرق به ولایات دارالمرز، نوشته رابینو و از آستارا تا استارباد، دکتر منوچهر ستوده مراجعه کنید.

[سلطان هاشم، با برادران و تمام سپاه گیلان، وقت نقاره صبح را از لاهیجان سوار شده... تاریخ خانی، ص ۱۶۹
از عبارت بالا، چنین استنباط می‌شود که در قرون گذشته، در صبحگاه و شامگاه نقاره می‌کوفتند تا مردم، به گاه برخیزند و لحظه‌ها را دریابند و مراسم مذهبی صبحگاه و شامگاه را به جای آرند، زیرا در جای دیگر می‌نویسد:
[امیره حسام الدین... همین شب محل نقاره، شبگیر کرد.]
و در جای دیگر:

[از ناکامی، نقاره شادکامی فرو کوفتند.] تاریخ خانی ۲۲۶
یا

[اسباب طرب مهیا گردانیدند و به دف و نی و می، مطلق العنان بودند...]
پس به دف و نی و نقاره و می، پایکوبی و دست و افشانی هم می‌کردند:
اما در این روزگار:

- ۱- در مراسم عروسی، کشتی گیله مردی، لافندبازی=بندبازی، ختنه سور- و در جشن‌ها و شادمانی‌ها (خصوصاً در روستاها) نقاره می‌زنند.
 - ۲- نیت می‌کنند که اگر مرادشان برآورده شود در بقعه یا امام زاده موردنظر، نقاره بزنند. به متولی یا به کسی که در آن (امام زاده) نقاره می‌کوبد پولی می‌دهند و او به نام نیت کننده، به هنگام غروب پنجشنبه (شب جمعه) نقاره می‌زند.
- این رسم، هنوز هم برقرار است و در شبهای جمعه، نقاره می‌کوبند [خصوصاً در (بقعه آسد حسین)=آقا سید حسین در لنگرود، که به اعتباری، آرامگاه همان سید حسین کیای معروف است.

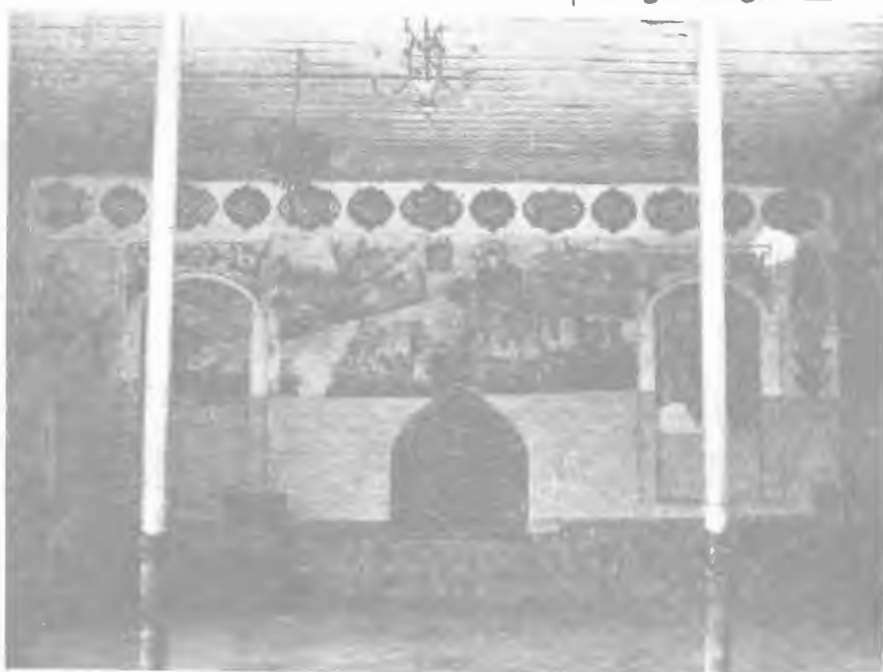
و در آستانه اشرفیه، مدفن سید جلال الدین اشرف]



دیوار شرقی بقعه آقا سید حسین (کیا):
کتیبه‌های گچبری بالا: ترجیع بند محتشم کاشانی

- نقاشی‌ها: خروج مختار و شکنجه کردن مخالفان اولاد علی. از راست به چپ:
- ۱- سر بریدن ۲- سنگ آویختن از بیضه ۳- به میخ کشیدن بازوان. آویختن سر بریده
 - ۴- شمع آجین کردن و پاره کردن ران با چاقو. ۵- آوردن اسیران به بارگاه مختار

جای‌جای نقاشی‌های دیدنی و رنگ‌روغنی دیوارها، بر اثر بی‌توجهی خراب شده‌است.



نمای جنوبی بقعه آقا سید حسین (مدفن سید حسین کیا) - لنگرود.
برروی دیوارها، از صحنه‌های مختلف مذهبی، با رنگ و روغن نقاشی شده است.

درباره کچل ها

کل.ئون kal.ōn=کچل ها

تا چند سال پیش، در گیلان، بعضی از بیماری های واگیردار (جرب=گال، سیل=سل و (مالاریا=طرزہ تو=تب لرز) و کلی=کچلی بیداد می کرد. در حدود ۴۰ سال پیش - یک نسل پیش از ما - اغلب مردم به کچلی مبتلا بودند. مردم گیلان عوامل زیر را موجب بیماری کچلی می دانستند:

- * اگر کسی (دهن بز=دهان زده، نیم خور) غذای کچل را بخورد
- * اگر قطرات بخار آب حمام، به سر بچه بچکد
- * اگر کسی با شانه سر کچل، موی خود را شانه کند

دچار بیماری کچلی می شود.

درمان کچلی

روویگیر ru vigir (=مشاطه، زنی که به ابروی زنان بند می انداخت و آنان را آرایش می کرد) ابتدا به موی سر کچل، بند می انداخت و موهای اطراف زخم را از بیخ می کند. بعد زفت [زوفت zuft=از درخت صنوبر حاصل می شود و بر سر کچلان مالند (برهان قاطع) به کسر زاء=قیر، ماده قیری که از معادن نفت بدست می آید - صمغ تیره رنگی که از درخت صنوبر بیرون می آید (فرهنگ شمیم)] داغ شده را بر پارچه ای می کشید - شبیه مشمع - و بر زخم سر کچل می گذاشت و بعد از ۱۰-۱۵ روز آن را می کشید و فریاد کچل به آسمان می رفت.

بدانی کل سر زوفته هَکْشِه دَرَن آ badāne kal.σ sar.σ zuft.σ hakašē daran.ā

انگار زفت سر کچل را دارند می‌کشند.

این مثل را دربارهٔ آدم‌های داد - دادی و دعوائی و پر سر صدا به کار می‌برند
(طاس) بودن سر کچل‌ها، اغلب بر اثر کشیدن زفت است که به هنگام برداشتن از
سر کچل، پیاز موی یک منطقه زخمی سر را، با خود می‌کند. بعد از کشیدن زفت، روغن
گاو داغ کرده را با حنا ترکیب و سر کچل را چرب می‌کردند.

گویند: کچل‌ها آدم‌های تنبل و زیرک و پرمدها هستند و در روزهای بارانی
ادعا می‌کنند که از عهده فلان کار دشوار برمی‌آیند (چون می‌دانند که در آن روز، انجام
آن کار با دست هیچکس مقدور نیست) ولی در روزهای آفتابی، هیچ ادعائی ندارند زیرا
ممکن است در روزهای آفتابی انجام آن کار ممکن باشد و در این میانه مشت آنان
باز شود.

گالش‌ها - کوه‌نشینان - این شعر را می‌خواندند:

هوا ابر - کچل بیر

هوا رشم rašm - کچل پشم

«در هوای ابری و بارانی، کچل چون بیر و در هوای آفتابی مایل به سرخ و زرد (نام
نوعی رنگ هوا و آسمان) ادعای کچل، پشم و کشک است».

اگر کچلی، در دعوا، داد و فریاد و قشقرق به راه اندازد می‌گویند:

کل شاغوزی بوبو kal šâquzi bubo = شاغوز = شب خسب = درخت گل ابریشم.

پوست این درخت را می‌کنند و به گاو می‌دهند تا شیرش زیاد شود. گاو نر، این
پوست را می‌خورد و دچار نوعی مستی و هیجان می‌شود و به جان گاوهای
دیگر می‌افتد - نعره می‌کشد

کل یعنی نر، کل گه = گاو نر است.

کل: = ۱ - کچل ۲ - نر = گاو نر (کل گه = نر گاو - گاو برزگری)

درباره کچل ها □ ۲۱۳

اگر در چند شبانه روز، یکریز باران بیارد نام هفت کچل را که می شناسند، روی کاغذی می نویسند و بر درختی می آویزند و معتقدند که: وارش ایسته = *vāraṣ isēno* = باران می ایستد - بند می آید.

واژه‌های گاه‌شناسی

شبانه روز	šab.andoruz	شب‌بنده روز
شبانه روز	šow.U.ruz	شو و روز
نیمه شب	nesv.σ šow	نسو شو - نصف شو
خروس خوان	talā guro	تلا گوره

تلا، تله=خروس گوره=بانگ - فریاد

اول تله گوره=اولین بانگ خروس=نیم ساعت به صبح

دوم تله گوره=دومین بانگ خروس=صبح کاذب

سوم تله گوره=سومین بانگ خروس=صبح صادق

صبح کاذب	târik.σ namâz	تاریکه نماز
----------	---------------	-------------

دم دم‌های صوب=این دم آن دم صبح

تاریکه صوب=صبح صادق - بامدادی که هوا گرگ و میش است و آسمان

مشرق روشن.

سر صبح - صبحگاه - بامداد	suwayn sar	سواین سر (صوبه سر)
بامدادان=صبحگاهان=	suwayn sarōn	سواین سران
پیش از ظهر - صبحانه	piš câšt	پیش چاشت
ظهر - ناهار (در شهر صبحانه) است	câšt	چاشت
وقت پختن پلو ناهار،	palâ âtiš-owdan.σ vaxt	پلا آتیش نودن وخت
ساعت ده - ده و نیم صبح		



کله: اجاق صحرائی - هیزم سوز

پله آتیش ئودن=آتش افروختن برای پختن پلو=دیگ پلو را بر آتش نهادن؛ هنوز هم در روستاها متداول است چاپ اول ۱۳۵۲ و هنوز هم ... چاپ دوم ۱۳۷۲

ظهر-ناهار	nahâr	نهار
غذای عصرانه	var câst	ورچاشت
۲-۳ بعد از ظهر تابستان	garm.σ zavâlσ	گرم زواله
۱۰ تا ۱۱ صبح	piš dôn	پیش دان (کا)
دامداران، در کوهساران (ریزه مال‌ها=بز و گوسفند و...) را برای دوشیدن می آورند		
عصر	pas don	پس دان (کا)
دامداران، گوسفندان را به (بره سر barâ sar) برای دوشیدن می آورند		

آفتو دَگرد aftow dagard =آفتاب به طرف نشیب و افول=غروب
 (دگرد از مصدر دگردسن dagardasan=بازگردیدن، به سوئی گردیدن)
 آفتو زرده (زردی) aftow zardor نزدیک غروب
 آفتو پر دچین aftow par dačîn (دچئن=جمع کردن)
 =موقعی که آفتاب پرهایش را جمع می‌کند و به چاه غرب می‌رود.
 چَمالیم (کا) čamalim =کورمال کورمال،
 به زحمت جائی را دیدن

چم=چشم، لیم=تاریک روشن درهم برهم
 هوا چَمالیم.آ.کته بو havâ čam.â.lim.a.kato bu
 =تاریک روشن بود و به زحمت، جائی را می‌شد تشخیص داد
 شانه سر šâne sar غروب تاریک - شبانه سر
 مغرب دم maqareb dam غروب دم - نزدیک غروب
 چراغ وایستن (کا) چراغ واسن čarâq vaysân
 چراغ بها داشتن=غروب تاریک - اول شب
 چراغ آتیش ثودن وخت čâraq âtiš owdan.or vaxt
 وقت آتش کردن چراغ (فتیله‌ای) اول شب
 ما تیجه (ماه تیجی) mâ tijor (..tijî) تیج=تیز=هلال ماه
 زن آبستن، سعی می‌کند که به ماه نگاه نکند و اگر چشمش بی اختیار به هلال ماه
 نو بیفتد از دیگران کمی آب می‌گیرد و همچنان که چشمش به ماه است، آب را به
 هوا می‌پاشد و به آن نظر می‌افکند و معمولا به آب و سبزه و طلای زینتی که به همراه دارد
 نگاه می‌کند. رجوع به زن آبستن و ... در همین کتاب
 ما سیر mâ sar آخر ماه - سر ماه بعد
 ما چارده mâ čardo بدر - چهاردهم ماه
 در شب‌های مهتابی - بین ده تا بیستم، اگر کمی ابر جلو ماه را بگیرد آن را
 منگ ما mango mâ گویند.
 ما نیمه پیش mâ nimâ piš نیمه پیشین ماه

کر ما تاوه (کره مهتابی) karō ma tâvê نور نارسای ماه

(شب هائی که ماه به بدر نرسیده یا از بدر گذشته است خصوصاً وقتی که مه=شوروم surum جلو ماه - حتی ماه شب ۱۴ را بگیرد؛ گویند:

ما دخوس mā daxus آخرهای ماه

=وقتیکه ماه خود را پنهان می‌کند

دخوتن=پنهان شدن. دخوس=امر

ما نیمه پس mā nima pas نیمهٔ پسین ماه

ما کون mā kûn پایان ماه

کلسیا kalsayâ شمال، مخالف قبله

(اگر کسی رو به کلسیا بخوابد و بمیرد، نامسلمان از دنیا می‌رود)

خورته xortō شرق

=خورتاب - زمین رو به آفتاب=خورتو=خورته.

توئسن=تابیدن آفتاب به جایی.

آفتو بتوئسه (دتوئسه)=آفتاب تابید=بازتاب آفتاب

نسا-نسه nasâ-nasō جایی که آفتاب بر آن نتابد.

سرزمین پشت به آفتاب - مخالف خورته.

آفتاو ورس âftâv varas شرق

ورستن=ویرستن=بپا خاستن. ورس=ویریس: امر

آفتاو نشست âftâv nešast غروب

علم واچینی (جشن خرمن)

در کوهساران

از دیگر آئین های دل انگیز کوه نشینان شرق گیلان، که بعد از اسلام، دگرگونی یافته و با مراسم مذهبی در آمیخته و رفته رفته رو به فراموشی می نهد؛ علم واچینی *alam vâcini* است که باید آن را (جشن خرمن) نامید.

مراسم علم بندی (روز هفتم ماه محرم) و علم واچینی (روز سوم شهادت حسین^ع بن علی^ع) در شهرهای شرق گیلان - که در آداب ماه محرم همین کتاب، آمده است - صرفاً جنبه مذهبی و سوگواری دارد.

اما، آئین علم واچینی کوه نشینان، در روزهای جمعه تابستان - پس از برداشت محصول - همراه با سرور و شادمانی برگزار می گردد و تنها، گوشه ای از آن همه شادمانی ها، با آداب مذهبی ارتباط می یابد.

لازم به یادآوری است که در کوهساران گیلان (مناطق بیلاقی) آبادی های بزرگ، دشت های وسیع گندم کاری، دامداری و در بیشتر آبادی ها نیز، یک یا چند (امامزاده - بقعه - مقبره بزرگان دین) که اغلب از سادات کیا هستند، وجود دارد.

مردم این سرزمین های وسیع، به بعضی از این امامزاده ها؛ بسیار معتقدند و حتی رونق کار و احترام مردم یک آبادی، به امامزاده ای که در آنجاست، بستگی دارد.

بقاع آبادی های: سیاه کوه - نیاول *neyâvul* - سر تربت = مقبره معروف سلاطین کیا - بویه (در شرق اوام) - کوپس *kupas* - کاکرود *kâkarud* - تارش *târâs* - متلاکو *matalâ ku* (روستاهای نزدیک به کجید) سید سرا *sayd-sarâ* - میکال - تورار *turâr* (که

اغلب این آبادی‌ها در شرق دیلمان قرار دارند)، هنوز هم زیارتگاه همیشگی کوه‌نشینان دوردست آبادی‌های شرق دیلمان است.

ویژگی‌های علم‌واچینی در کوهساران

- ۱- علم‌واچینی (جشن خرمن)، حتماً در یک روز جمعهٔ تابستان، پس از برداشت محصول، در میدان یکی از اماکن متبرکه، برگزار می‌شود.
- ۲- روز - جمعه - برگزاری «علم‌واچینی»، با مشورت ریش‌سفیدان و متولی آن آبادی تعیین و به آبادی‌های اطراف اطلاع داده می‌شود.
[کوه‌نشینان، عموماً قاطر دارند و از این آبادی به آن آبادی، رفت و آمد می‌کنند. خبر یک آبادی را کافیس‌ت که (چاریدار=چهارپادار) ی به یک آبادی و چهارپادار دیگر آن آبادی به همه جا برساند] و آن روز جمعه را طوری برمی‌گزینند که با (علم‌واچینی) آبادی دیگر برخورد نکند.
- ۳- «تکیه شریک» ها - کوه‌نشینان اطراف هر زیارتگاه، موظفند که در روز علم‌واچینی، غذای بسیار زیاد تهیه کنند تا شرکت کنندگان آبادی‌های بسیار دور - که امکان آوردن یا تهیهٔ غذا را ندارند - مهمان (تکیه شریک) ها باشند.
- ۴- در بیشتر جاها - غذای روز علم‌واچینی - را فقط (تکیه شریک) ها تهیه می‌کنند و شرکت کنندگان نه تنها مهمان آنان هستند، بلکه، کمی از آن غذا را نیز برای کسانی که در روستا مانده‌اند و به عللی نتوانسته‌اند در این آئین شرکت کنند، می‌آورند.
- ۵- پسران و دختران جوان، بهترین و قشنگ‌ترین لباس خود را می‌پوشند و زنان، انواع اشیاء زینتی را نیز به لباس‌های خوش‌رنگ محلی خود می‌افزایند.
- ۶- بر رهوارترین اسب و قاطر - آراسته به زین و یراق - سوار می‌شوند. و کسانی که قاطر و اسب ندارند به شکل گروهی، همراه با خواندن ترانه‌های محلی و (چیکال زئن çilâl zân)=کف زدن و هل‌هل، رهسپار می‌شوند.
- ۷- شرکت کنندگان - برحسب فاصلهٔ مکانی - طوری حرکت می‌کنند که در حدود ساعت ۱۰ صبح در مکان زیارتگاه باشند.
(حداکثر تا ساعت ۱۱ صبح حاضر می‌شوند)

- ۸- خانواده‌ها، جاهای مناسب را برای استراحت کردن انتخاب می‌کنند، معمولاً چند خانواده از یک آبادی به دور هم جمع می‌شوند.
- ۹- (دست فروش‌ها) - طوافان= (چرچی فروش‌ها çarçi) و کاسبکاران بساط کسب و کار را در کنار میدان زیارتگاه می‌گسترند.
- ۱۰- مبادله کالا و خرید و فروش فرآورده‌های محلی و شهری، بین شرکت کنندگان انجام می‌شود.
- ۱۱- (تکیه شریک) ها، در رفع نیازمندی‌ها و کم و کسری وسایل شرکت کنندگان؛ (آب، ظرف، سماور، زیرانداز...) کوشش می‌کنند.
- ۱۲- زنان عموماً با روسری‌های خوش‌رنگ می‌آیند. (تازگی‌ها، بعضی از زنان کوه‌نشین، با روی گشاده، چادر سر می‌کنند).
- ۱۳- دختران و پسران آبادی‌های مجاور، در گشت و گذارها، همدیگر را (دید) می‌زنند و شریک کار و زندگی آینده خود را انتخاب می‌کنند.
- ۱۴- در حدود نیم ساعت بعد از ظهر، سفره‌های غذا را می‌گسترند.
(هر خانواده که غذای بیشتر دارد، از راه رسیدگان و بی سفره‌ها را بر سفره خود دعوت می‌کند. معمولاً هیچکس بی غذا نمی‌ماند و دریدر به دنبال غذا نمی‌گردد).
- ۱۵- در حدود ساعت ۲ بعد از ظهر، علم را (چوبی که به دور آن پارچه‌هایی پیچیده شده است) از زیارتگاه، بیرون می‌آورند. یکی از حاضران (نوحه) می‌خواند و دیگران سینه می‌زنند و علم را، چند بار به دور زیارتگاه می‌گردانند. آنگاه، در میدان زیارتگاه، پارچه‌های بسته شده به چوب علم را می‌گشایند= (واچینن vaçin.an= باز می‌کنند - برمی‌چینند). واعظ محلی، روضه‌ای می‌خواند و عموم حاضرین، پولی به عنوان (دعا فاتحه) به او می‌دهند.
- [این، تنها گوشه مذهبی برگزاری آئین علم‌واچینی کوه‌نشینان است]
- ۱۶- بعد از مراسم باز کردن علم، کشتی محلی آغاز می‌گردد و جوانان زورمند کوهستان‌ها، دوستانه کشتی می‌گیرند.
- ۱۷- بعضی از جوانان، از آبادی تا زیارتگاه، یا عکس آن، مسابقه اسب‌دوانی ترتیب می‌دهند.



۱۸- غروب همان روز جمعه، به آبادی خود باز می‌گردند و به کار و زندگی می‌پردازند و در جمعه‌های بعد، در (علم‌واچینی) زیارتگاه آبادی دیگر شرکت می‌کنند.

۱۹- آبادی هائی که معمولاً، برگزاری (علم‌واچینی) بیشتر در آنجا برپا می‌گردد: سید سرا- میکال- کوپس (کومس)- سیاکو (در شرق دیلمان)، کاکرود-، (در شرق اوام)- تارش (târâş، متلا کوه matalâ ku (نزدیک کجید) است.

۲۰- در آبادی‌های جلگه‌ها، کلا kalâ - نظیر: بیجار پس (از آبادی‌های مناطق جنگلی و کوهستانی نزدیک لنگرود) آئین علم‌واچینی، با همین ویژگی‌ها، پس از برداشت محصول برنج، برپا می‌شد.

ولی در این روزگار، کاملاً با مراسم مذهبی درآمیخته است و مردم، روز سوم شهادت حسین بن علی^ع را - شبیه شهری‌ها - برای علم‌واچینی برگزیده‌اند.

علم‌واچینی کوه‌نشینان شرق گیلان، یادآور (جشن خرمن زرتشتی) یا یکی از جشن‌های باستانی ایران است که بعد از اسلام، رنگ مذهبی نیز به خود گرفته است. این آئین به سبب کوچ کردن کوه‌نشینان به جلگه‌ها و شهرها، و خالی شدن آبادی‌های کوهساران، رفته رفته از میان می‌رود.

مؤلف، در حدود سالهای ۲۶-۱۳۲۵ خورشیدی در یکی از جمعه‌روزهای تابستان، با مردم بومی «اوام» در مراسم علم‌واچینی (سید سرا - زیارتگاهی در شرق دیلمان و نزدیک به آن) شرکت داشته و شاهد برگزاری این آئین قشنگ و دوست‌داشتنی بوده است.

گفتنی‌های دیگر:

معروف بود که: اگر دیلمانی‌ها، به دختری «نظر» داشتند و خانواده دختر، با ازدواج آنان مخالف بود، آن دختر را می‌دزدیدند (= وورو جائین vurujânēn می‌گريزانند - فراری می‌دادند) و به دیلمان می‌بردند و دختر را به خانواده اش نمی‌دانند تا با ازدواج آنان موافقت کنند.

علم واجینی □ ۲۲۳

کوه نشینان دام دار، گیاهانی را به عنوان تبرک و تیمن به علم می‌مالند، و بعد، آن گیاه را به همه گاو و گوسفندان خود می‌خورانند تا دچار بیماری و مرگ و میر نشوند.

با اجازه متولی زیارتگاه، کمی از پارچه سبز (پیچیده بر علم را) به هنگام گشودن، به خانه می‌آورند و رشته هائی از آن را به مچ دست بیماران می‌بندند تا شفا یابند.

انواع خورشید را در خانه می‌پزند ولی برنج را در حیاط زیارتگاه، بار می‌کنند. پس از خوردن ناهار، پلو اضافه را به آبادی می‌آورند و به کسانی که در مراسم شرکت نکرده‌اند، می‌دهند تا آنان نیز از ثواب آن بهره مند شوند.

در روز (علم واجینی)، برای باز شدن بخت دختران دم بخت، یا طلب گشایش در کار و زندگی، قفلی را به دور ضریح (= صندوق خانه) می‌بندند. اگر حاجتشان برآورده شود، در (علم واجینی) سال بعد، می‌گشایند.

از زیارتگاه، یک استکان، یا نعلبکی برمی‌دارند (نیت می‌کنند) اگر تا سال بعد حاجتشان برآورده شود تعداد چند استکان یا نعلبکی به آن زیارتگاه می‌دهند. (اگر نه، همان استکان را پس می‌دهند).

یاوردھی

از آئین های دوست داشتنی دیگر، در روستاهای گیلان و دیلمستان، یاوردھی، در روزهای دشوار زندگی بود که دوستان، دست دوستان را می گرفتند و همسایگان به یاری همسایگان می آمدند و ایستادگان، با مهربانی، به افتادگان می رسیدند و روستا را سرپا نگه می داشتند.

بنواز (کا) *bunavâz*

اگر اتفاق می افتاد که گاو و (گوسفند و بز) *riz.σ māl* مال کسی را سیل می برد، یا بر اثر بیماری و حادثه ای می مردند؛ دیگر دامداران آن آبادی، به شکرانه دارندگی و سلامت، به نسبت توانایی، آنقدر گاو و گوسفند به او می بخشیدند یا قرض می دادند که بتواند چرخ زندگی خانواده اش را بگرداند* نتایج این چند سر مال، حق مشترک طرفین است و این نسبت را (نیماکه *nimakσ*) گویند.

واره (کا) *vāro*

هر گاه شیر گاو یا (ریزه مال) دامداران کوچک یک آبادی، آنقدر نباشد که به

* (... عنوان بنواز برای چوبانی که بر اثر تعدی و یا چهاول و یا ناخوشی و بیماری، گله خود را از چنگ داده، سایر چوبان ها هر يك يك سر - دو سر گاو و گوسفند به نحو كمك به چوبان داده که دوباره سرمایه زندگانی را به دست آورد.) تاریخ گیلان - بهاء الدین املشی (میزان)

زحمت ماست بندی و کره گیری و... بیرزد، شیرهای روزانه خود را در ظرف معین به یکی قرض می دهند و روزهای دیگر به دیگری و... تا همه، شیر و ماست و کره خوراکي داشته باشند و به آن واره می گویند.

علف بُری = علف بینی alaf-bini

دامداران کوهساران بلند - چون اشکور، اومام، دیلمان - ساکنین بالای حاشیه جنگلی، چند ماه از سال را علوفه دستی به دام ها می دهند.
برای تامین غذای دام ها، ناگزیرند از یونجه زار = چاک çâk = (قطعه زمینی با آب جوی یا چشمه ویژه کشت علف، شبدر، یونجه و... نظیر شیرچاک - نفت چاک و...) علف فراهم آورند.

صاحبان چاک یا علفزار، در زمان مناسب، مردم آبادی را برای علف بری خبر می کند. دوستان و آشنایان به یاری می آیند و علف می برند و بورمه burmo = ریشه = دسته های علف را گرد می آورند. ناهار و عصرانه می خورند و در پایان روز، بدرود می گویند

خانه سازی xōnō-sâzi

۱ - باور دارند که (خدا پول خانه سازی و عروسی را می رساند) کسی که می خواست در آبادی، خانه بسازد، (ساعت نیک) برای آغاز، تعیین می کرد و به خویشان و دوستان خبر می داد و آنان به اندازه امکانات، از حیاط و باغ خود، انواع چوب خانه سازی (کول سکت kul-sakat / سکت sakat / سرسکت sar-sakat / بام دار bôm-dâr / سر چو sar-çu و...) می بردند و (دوش ئیتن duş.aytan = به دوش می گرفتند) و به خانه آن (تازه خانه ساز) می آمدند و (مبارکبا) می گفتند و (هدیه چوبی) خود را بر زمین می گذاشتند و بی دریغ شروع به کار می کردند.

و هر کس، هر کاری را که می دانست و می توانست، با فروتنی و مهربانی انجام می داد و ناهار را بر سفره صاحبخانه می خوردند و (شانه سر şâne-sar = شبانه سر، سر شب) خدا نگهدار می گفتند و با یاری و همکاری، (خانه) را در چند روز



حمل چوب برای خانه‌سازی

به پایان می‌رساندند.

۲- پی=بُن وَرَهَ bunvar خانه کوه‌نشینان، سنگچین است. در روز معین، دوستان و آشنایان برای گردآوری سنگ جمع می‌شوند و بیشترین یاری را در سربندی و گل‌مالی خانه می‌دهند

بام خانه‌های پاره‌ای از روستاهای کوهستانی لت‌پوش (اومام-مریو-دیارجان و...) و پاره‌ای دیگر گل‌بام gal-bôm (لورت-اشکور-ماسوله و...) و کار سربندی مشکل‌ترین کار خانه‌سازی است.

عروسی (کش درگن kaš-dargan)

در شهرها، به عروس (رونما) می دهند و در روستاها (کش درگن) رسم است. دوستان و آشنایان عروس و داماد، در مراسم عروسی شرکت می کنند و یکی از آشنایان عروس و داماد، یک سینی برمی دارد و دور آن می کند و هر کس به اندازه کرم و توانایی، مبلغی به نشانه (کمک هزینه عروسی)، در سینی می گذارد.

شیربها=دورمیه durmeyσ

در روستاها، قرار می گذاشتند که داماد، مبلغی بابت شیربها (حق شیر دادن مادر به دختر) به مادر عروس بپردازد. گاهی اتفاق می افتاد که داماد تنگدست می شد و توانایی پرداخت آن پول را نداشت. همسایگان، با پادر میانی، به داماد کمک مالی می کردند تا شیربها را بپردازد و همسرش را به خانه برد.

یاوردهی در برنجکاری (بیجار سر bijār-sar)

به هنگام انشا کردن=نشاسن nešâssan سبزینه=tum [در سطح برنجزار، زنان آبادی به یاری یکدیگر می آیند. تنگ تومان tang.σ tumōn=شلوار دم پا باریک و دکه دار می پوشند و (کمر دبود kamar dabud=چادر شب رختخوابی، چادر شطرنجی رنگی) به کمر می بندند و اول صبح به برنجزار می آیند و همسایه را یاور می دهند. ناهار و عصرانه، مهمان صاحب کشتگاه هستند. ترانه می خوانند و گوشه ای از ترانه های برنجکاری را با هم (واگیر می کنند=دم می گیرند) تشت می زنند و می رقصند و شور و هلهله ترانه های برنجکاری، رقص دل انگیز همراه با پیچ و تاب رنگین کمان هفت رنگ چاشوها، پارچه شطرنجی دستباف که زنان به دور کمر می بندند؛ در فراز و فرود ضرب دست ها بر تشت، دشواری کمر شکن کارها را آسان می کند. ارزش وقت، در این روزها واقعاً بیش از طلاست. و آنان به یاری یکدیگر، کار نشا کردن سبزینه برنج را به پایان می رسانند و در روزهای بعد، خانواده این گیل مرد، به یاری آن گیل مرد برنجکار می روند و یاور می دهند.



کندوج

یاوردهی مردان (برنج بینی=برنج بری، درو)

درو، آغاز می شود. برنجکار، دل نگران از این است که: مبادا باران بیاید؟! و سرخوشه های سنگین و پربرکت برنج را به کف برنجزار بخواباند.

همه نیروهای کار خود را بسیج می کند تا برنج «رسیده» را ببرد و به اکندوج kanduj=ساختمان پوشالی بر چهار ستون تراشکاری شده و مقاوم، که در بالا انباری و در زیر (خرمن جا) است، برساند.

در این روزهای دشوار، دوستان و آشنایان به یاری برنجکار می شتابند و درو می کنند ناهار و عصرانه می خورند و سرانجام غروب روز پایان برنجبری، برنجکار، چند قواره پارچه چند متری می خرد و بر چوبی که یک سرش را به زمین فرو می کنند و سر دیگرش، چند سر شاخه بریده است و به آن (برم - سوروم - سوروم چو) می گویند؛ می آویزد. یاورهای جوان با هم کشتی گيله مردی می گیرند و برندگان (برم، هدیه قدردانی صاحب برنجزار) را از برم چو baram-êu برمی دارند. کار درو با هلهله و سوت زدن پایان می یابد و روزهای بعد، مردان این برنجزار به یاری دوستان و خویشان آن برنجزار می روند.

کج چینی kaj-čini =گردآوری پيله ابریشم، پایان کار نوغان

کرم ابریشم در زمان و شرایط ویژه ای، از تخم (دانه) به کرم تبدیل می شود و در زمان های ویژه ای می خوابد و بیدار می شود و می خورد و بزرگ می شود و تار می تند.

نوغاندار، بین ۳۰ تا ۴۰ روز - بعد از خواب چهارم=تاب tâb، نوغان را (خال xâl=سرشاخه های نازک) می نهد و کرم ها، روی خال، تار می تنند=می تابند و پيله می سازند.

پيله ها را باید در زمان معین، از تلمبار چید=گردآورد و در آفتاب گرم یا در حرارت معین کارخانه، خشک و کرم ها را خفه کرد. اگر این کار، دیر شود کرم ابریشم، دوران دگردیسی را می گذراند و پروانه می شود و سرپيله را سوراخ و عمل جفت گیری و دانه ریزی را آغاز می کند. چون پيله سوراخ شده، تار یکسره ندارد، برای ابریشم کشی خوب نیست.

نوغاندار، در روز معین، دوستان و آشنایان را به (کج چینی kaj-čini = گردآوری پيله از تلمبار و سرشاخه‌ها) خبر می‌کند. به فراخور روز و روزگار خویش، غذا تدارک می‌بیند.

خبرشدگان، زن و مرد و کوچک و بزرگ، به کمک نوغاندار می‌روند و با شور و شادی (کج می‌چینند = پيله را جمع می‌کنند) و در پایان، تلمبار در اختیار کوچک‌تران چست و چالاک قرار می‌گیرد و بچه‌های نوسال، به گوشه کنارهای پیدا و پنهان تلمبار سرک می‌کشند (کج واموجا) و پيله‌های نادیده را می‌چینند و به خانه می‌برند و با پروانه‌هایی که سر از پيله در می‌آورند بازی می‌کنند و...

در جامعه روستایی گیلان، (زمان و توان) نقش بزرگ دارند و این را همه روستائینان می‌دانند و با تکیه بر همین باور است که زمان را از دست نمی‌دهند و به یاری یکدیگر، توان کار را به بالاتر از امکان می‌رسانند.

هر جا که پای شهرنشینان گشاده شد؛ آئین‌های دیرین مردم نیک آئین روستاها نیز رو به فراموشی نهاد، همچنانکه رسم همیاری، تنها در دوردست‌ها، رنگ و رویی دارد.



منزل دریابیگی - (راه پشته - لنگرود)

بخش دوم

باورداشتهای گیل و دیلم

آب

معتقدند که:

- ۱- آب، مهریه (فاطمه زهرا) است.
- ۲- در آب جوی یا چشمه یا «خزینه حمام» نباید شاشید
- ۳- آب را نباید ایستاده نوشید
(اگر کسی کولبار دارد و نمی تواند بنشیند و آب بخورد باید یک دست را بر سر خود بگذارد و با دست دیگر آب بنوشد)
- ۴- آب پاشیدن روی قبر میت - تا چهل روز - روح مرده را صفا می دهد
- ۵- آب روی سفره بریزد ناراحت نمی شوند زیرا:
آو روشنائی = *rowšanâe* = آب روشنائی است
- ۶- آب در گلو گیر کند [فشکه = *fašk* از مصدر فشکسن = *faškasan* = آب در گلو گیر کردن] مهمان می رسد
- ۷- به هنگام خوردن غذا، آب بنوشند و آب در گلو گیر کنند، یکی از (هف بر همسایه = همسایه هفت جهت خانه) گرسنه است.
- ۸- آب در گلو گیر کند؛ یکی از فامیل فقیر، چشم به راه غذای آن خانواده است.
- ۹- پشت سر مسافر، آب بریزند، سفرش به خیر می انجامد و به سلامت باز می گردد.
- ۱۰- گرم سینه = *garm.σ sinσ* = خوی کرده و عرق دار، نباید آب نوشید
(اگر کسی، عرق کرده از راه برسد و آب خوردن بخواهد در لیوان، پر کاه می اندازند تا طرف، با آن مشغول شود و کمی دیرتر آن آب را بنوشد.

بچه - نوجوان

* اگر دندان های پیشین (بالا) بچه ای باز باشد، آن بچه (سر به روزی=فراخ نعمت) خواهد شد.

* اگر از روی نوزادی که روی زمین خوابیده است، بگذرند (رد شوند) قد آن بچه کوتاه می شود.

* اگر بچه کوچک، شست پای خود را به دهان بگیرد و بمکد، مادرش حامله خواهد شد.
اگر این بچه دختر باشد، مادرش پسر می زاید و اگر پسر باشد، مادرش دختر می زاید.

* اگر بچه (نوزاد) در خواب بخندد، می گویند که (فرشته - ملائکه) او را ناز می کند!

* اگر دندان بچه ای، اول از فک بالا بیرون بیاید بد است. (سر بابایش را می خورد =
خو پثره سره خُثونه xu pēr.σ sar.σ xōnσ) برای دفع این شر، چند نفر، چادری
را می گیرند و بچه را از ارتفاع کمی به میان چادر می اندازند.

* اگر بچه ای عادت کند که صبح ها، از پهلوی چپ برخیزد، سعی می کنند که این
عادت را ترک کنند. زیرا هر کس که از پهلوی چپ برخیزد، کفری و عصبی
مزاج می شود.

اصطلاح: چپ پلسی ورسای (گا) $\hat{c}ap.pali\ varas\bar{a}y$ = از پهلوی چپ بلند شدی؟ = کفری هستی!

معتقدند که: هر کس روی پهلوی چپ بخوابد سخته می کند.

و حتی باور دارند که: اگر اسب روی پهلوی چپ بیفتد، نمی تواند بلند شود دم اسب (چپ بکته $\hat{c}ap\ ba.kat\sigma$ = چپ افتاده) را می گیرند تا اسب از جا برخیزد.

* اگر نوجوانی، برای کسی، کاری نیک انجام دهد به شوخی و طنز به او می گویند: تی عروسی (سما پالون)، جی آو باریم = در عروسی تو با (آبکش) آب بیاوریم.

* اگر بچه ای چهار دست و پا بایستد، مهمان می آید.

* اگر نوجوانی (ته دیگ پلو = سوخته پلو) زیاد بخورد، روز عروسی او باران می آید!

* اگر بخواهند که بچه ای از شر جن و پری مصون بماند، روی سینه اش، سنجاق، چاقوی کوچک یا فلز پاره ای، می آویزند.

* اگر بچه ای که می شاشد، بچه دیگری روی شاش او (هر دو در حال شاشیدن) بشاشد؛ باید یک نخ از مژه چشم خود را بکند و روی شاش بیندازد، اگر نه، مادر (شاش کننده دوم) دو قلو می زاید = [دو بوله چینه $du\ bul\sigma\ \hat{c}in\sigma$]

* اگر روی ناخن های نوجوانی، [نو now = لکه های سفید و ریز - نشانه کمبود کلسیم و...] بیفتد، کفش، لباس یا یک چیز نو می خرد (یا یک چیز نو به او می رسد).

* اگر دختر نابالغ - نوجوان - در مسیر کسی که برایش جادو شده است، بشاشد؛ جادو باطل می شود.

* اگر شاش دختر نابالغ - نوجوان - را روی سر زن نازا بریزند، آن زن آبستن می شود.

* اگر موی سر پسر بچه ای (بر روی پوست جمجمه) چند پیچ داشته باشد به همان تعداد زن خواهد گرفت.

* اگر شاش هفت دختر نابالغ را در مسیر زنی که برایش جادو کرده اند؛ بپاشند جادو باطل می شود.

* اگر روی بینی بچه ای (بین دو ابرو) لکه ای به رنگ بنفش باشد، بچه بعد از آن - اگر مادرش آبستن شود - پسر است.
(این علامت را سبزه رک = sabz.σ rak = رگ سبز می گویند)

* اگر بچه ای - در شب - تنها به زیر زمین خانه یا به لانه مرغ یا به جاهای تاریک برود، جنی می شود (معتقدند که جن در جاهای تاریک زندگی می کند)

* اگر لب بچه کوچولو را ببوسند، آن بچه (جوت jut = الکن = کسی که زبانش به هنگام حرف زدن می گیرد) می شود.

* اگر کف پای بچه کوچک را ببوسند، آن بچه در نوجوانی، نمی تواند از روی (پل = پورد purd) عبور کند. [پل روستائی = ستون - الوار، بر دو لب جوی یا نهر یا رودخانه است]

* اگر بچه ای از چیزی بترسد (زفلین zeflin = چفت در) را می شویند و آن آب را به بچه می دهند تا ترسش بریزد.

* اگر بچه ای به بچه دیگر (فیلی = فیلیک filik = آب دهان) بریزد، آن بچه ای که تف به



پورد = purd پل روستائی

لباسش ریخته شده، می گوید:

فیلیک می - تشک تی = filik mi - tašk ti = آب دهان مال من، زخم مال تو. (کا)
چون معتقدند که بدن بچه زخم می شود.

* اگر بچه ای در گاو گورانه ی = gâw guronây = گاو گورانه = نعره گاو، پوست بعضی درختان را می کنند و به شکل نی می پیچند و در آن می دمند. نوعی ساز بادی شبیه نی است و چوپانان با آن، آهنگهای محلی می نوازند) بدمد و صدای زر زر در آورد، کرک ثون = kark.ön = مرغان خانگی از تخم کردن می افتند (مردم، آن بچه را نفرین می کنند) (کا)

* اگر بچه ای - در شب جمعه به دنیا بیاید به نام او صدقه می دهند و به (سر صدقه) معروف است

* اگر بعد از چند دختر، پسری به دنیا بیاید (از یک پدر و مادر). او را در یک کپه ترازو می گذارند و در کپه دیگر ترازو، نان و خرما و شیرینی و... و بین فقرا تقسیم می کنند.

* اگر از روی بچه (نوزاد) رد شوند آن بچه رشد نمی کند.

* اگر گهواره = (گواره = gavâr = گاره gâr (کا)) خالی بچه ای را بجنبانند (بچه در آن نخواهیده باشد) آن بچه (شکم درد) می گیرد.

* اگر کودکی لجوج و شیطان باشد؛ او را به حیاط خانه می فرستند و یک ظرف آب سرد را از روی سرش به حیاط می ریزند و به او می گویند که اگر باز هم شیطانی کنی، آب را مستقیماً بر سرت خواهیم ریخت. بچه آرام می گیرد و دیگر شیطانی نمی کند!! (کا)

* اگر به بچه ای که (شو شاش کن šow.šâš kun) شب شاش کن است = بچه ای که شب در رختخوابش می شاشد؛ مازو = میوه درخت مازو بدهند «شو شاش کنی» را ترک خواهد کرد.

* اگر بچه را در زنبیل یا روی طاقچه بنشانند، گرانی می شود:
(برنج گرانی = baranj garôni = گران شدن قیمت برنج).

* اگر بچه ای، صبح از خواب برخیزد و صورتش را نشوید می گویند
(بشو تی دیم شیطان بره گه، بشور = bu.šor = bašu ti dim.σ šaytôn barê.kσ
برو، شیطان ریده! صورتت را بشوی)
[یعنی: شیطان در خواب به صورت بچه ها می ریند و اگر بچه ای آن را نشوید با غذای صبح خواهد خورد]

* اگر ناف بریده نوزادی را نگه دارند، تا آن بچه بزرگتر شود و به دستش بدهند تا با آن بازی و آن را گم کند، آن بچه شیطان و بازیگوش نمی شود.

۱- [آن را در مکتب خانه می اندازند تا بچه باسواد شود] (کا)

۲- [اگر ناف بچه ای گم شود، آن بچه در زندگی سرگردان می شود] (کا)

* اگر، بچه را در طاقچه بگذارند قدش کوتاه می شود.

* اگر پشت گردن بچه را ببوسند، آن بچه، ناز - نازی و (قارکن=قهر کن) می شود

* اگر کسی مهره مار با خود داشته باشد، نباید به بچه چلگی (تا ۴۰ روزه) نگاه کند.

* اگر بچه ای ۷ ماهه به دنیا بیاید: یا در ۷ روزگی یا در ۷ ماهگی یا در ۷۰ سالگی می میرد.

* اگر بچه، از روی ترازو (گالی ترازو =gali tarâzu=ترازوئی که دو کپه اش حصیری و شاهین آن چوبی است) رد شود، بد است. پدرش می میرد.

* اگر بچه ای، در روز عید قربان به دنیا بیاید (حاجی) است. اصطلاح:

قربانی روز حاجی qurbôni ruz.σ hâjîē=حاجی روز قربان است.

* اگر بچه ای در ماه شعبان به دنیا بیاید نامش شعبان و در ماه محرم، محرم و در ماه رمضان، رمضان (معمولا با علی ترکیب می شود، شعبانعلی=شعب نالی... sab nâli و...)

* اگر بچه های یک خانواده، در سنین کم بمیرند اسم نورسیده های بعدی را بومانی bumōni=بمانی، می گذارند اگر دختر باشد؛ و اگر پسر باشد در گوشش (غلامانه) گوشوار می اندازند و آن را غلام یکی از ائمه می کنند: نظیر غلامعلی=غلامالی،

غلام حسین=غلام سین ... (رجوع به غلامانه در آبستنی و...)

* اگر بچه‌ای به دنیا بیاید و در همان روزها یکی از افراد خانواده‌اش بمیرد، آن بچه «بد قدم» است.

(زاکه پا قدم بو zāk.σ pâ qadam bu - پا - قدم بچه بود که ...)

* اگر خوراکی (بودار) ی بپزند باید به بچه (نوجوان) بدهند. در اینموقع می گویند
پسره بچه - اینه آو کالنه =pasar.σ bačâ in.σ âw kâlano = پسر بچه است، آبش می ریزد!!

* اگر بچه‌ای، با آتش هیزم (فلا سوت falâ sut =پلا سوخت=سوخت پلو، هیزمی که یک سرش در آتش کله=kalσ اجاق باشد) بازی کند، (شو شاش کن، بوته) شب در رختخواب خود شاش می کند.

* اگر نوجوانی به هنگام بازی، به نوجوانی که از خودش کمی بزرگتر باشد، (کولی بدهد)=به دوش بکشد، (شو شاش کن) می شود.

* اگر موی سر بچه‌ای به هنگام تولد، تراشیده باشد (مثل سرهای تراشیده و ماشین کرده) یا به طور طبیعی (مادرزاتی=مادرزاد) ختنه شده باشد، (سر به روزی) است؛ نعمت زندگی به همراه می آورد.

* اگر بچه‌ای غشی باشد می گویند که: با بچه از ما بهتر آن جن و پری عوض شده است.

* اگر سر بچه‌ای بزرگ باشد، سلطان و اگر پایش بزرگ باشد چوپان می شود.
منظور: (سلطان=ثروتمند بودن و چوپان=جیر دیگری بودن است)

* اگر بچه اول، در شب چهارشنبه سوری، داس بردارد و چند ضربه خفیف به درختی که

میوه آفتی می آورد، بزند. میوه آن درخت در سال بعد سالم خواهد بود.

* اگر شاش دختر یا پسری کف کند (تکلیف)=بالغ شده است.

[به نوجوانی که ادعای مردی و جاافتادگی کند، می گویند:

تی شاش، حَلَه، کف نگوده (گا) =ti šâš hala kaf nagud.ae
هنوز شاش تو کف نکرده است]

* اگر کسی (غلامانه=qulômônσ بچه یکی یک دانه. یتَه یه دانه yatoσ yor dônσ فقط یک
فرزند پسر) داشته باشد، شب هنگام به کسی آب خوردن نمی دهد.

* اگر (نیم خور غذای خرس) را به بچه لاغر بدهند، آن بچه چاق می شود.

* اگر مادری به هنگام شستن (زیر شلوار=شورت) پسرش، احساس بوی (وَش vaš=بوی
تکلیف و جوانی) کند می فهمد که پسرش بالغ شده است.

* بچه اول، معمولاً شیرین عقل و خل مزاج است!

* اول اولاد=فرزند اول، کلاج و کشکرتش =kalâj-U kaškarat.σ šê
مال کلاغ و زاغچه است. یعنی اگر بمیرد مهم نیست.

* اگر دو بچه با هم قهر باشند و یکی میل به آشتی کند، می خواند
اگر پسر باشد:

هر که می همره قاره می سکه شو ماره

=هر کس با من قهر است مادر شوهر سگ من است.

اگر دختر باشد:

هر که می همره قاره می سکه شو براره

=هر کس با من قهر است برادر شوهر سگ من است.
این دو بچه به جای گفتن اسم همدیگر می گویند:
بی یار=فلانی=اسم آن بچه!!
و این اشعار را به هنگام قهر در هجو همدیگر می خوانند

bi yâr.σ bâq.σ nânâ	بی یار باغ نعنا
bi yâr.σ kin hanâ-nσ	بی یار کین حنا - نا
bi yâr.σ bâq.σ aškana	بی یار باغ اشکنه
bi yâr.σ kûn "kuluš kan.σ"	بی یار کین «کولوش کنه»
bi yâr.σ bâq.σ kutkutu	بی یار باغ کتکتو
bi yâr.σ kûn kalm.σ katu	بی یار کین کلم کتو

ترجمه:

نعنای باغ بی یار! (بی عار)
به لمبرین بی یار حنا هست (مالیده است)
اشکنه (نوعی گیاه وحشی) باغ بی یار
نشیمن بی یار (کولوش کن=مرغ کرچ، جوجه دار) است.
کاکوتی=نوعی گیاه معطر - وحشی، باغ بی یار
در مخرج بی یار، کرم کدو است.

* اگر بچه قشنگ و شیرین زبانی را به میان جمعی ببرند، برای دفع چشم زخم از آن بچه:
در یک طاس، آب و کمی نمک و اسپند می ریزند و از (کَلَه چال kalσ êâl = جاق
دیواری) با (ماشه=انبر) گُل - گُل = (فلوع - فلوغ fuluq-fuluq) آتش برمی دارند و نام
یک یک کسانی که آن بچه را دیده اند؛ بر زبان می آورند و در آب می اندازند. این کار را
[آتش دوشوندن (گا) taš-dušondan = آتش افشاندن یا: تش دکو شانشن
taš dakušânên = آتش خاموش کردن، گویند]

بیماری و درمان

راه های ارتباطی، بین شهرها و روستاهای جلگه ها و کوهستان های گیلان، با آنکه اخیراً گسترش زیادی یافته، هنوز هم کم است.

در گذشته، به علت وجود راه های دور و دراز (مال رو)، روستائیان را به شهرها دسترسی نبود و آوردن بیماری که نمی توانست روی پای خود بایستد، دشواریهای زیادی به همراه داشت.

روستائیان، برای تهیه لوازم زندگی، اغلب در روزهای بازار - که روز مبادله کالا بین شهر و روستاست، به شهر می آمدند.

اهم اکنون نیز، این رسم برقرار است. روزهای شنبه و چهارشنبه، لنگرود - یکشنبه، رودسر - دوشنبه رحیم آباد - سه شنبه، املش - پنجشنبه، کلاچای - سیاهکل و آستانه اشرفیه و در لاهیجان، همه روز، روز بازارست و گاهی کالای روستائی آشنایان را نیز با خود می آوردند و با کالای شهری مورد نیاز روستائی مبادله می کردند و از رنج سفر آشنایان می کاستند.

راه های کوهستانی، باریک - پیچاپیچ و طاقت فرسا بود و راه های روستاهای جلگه ها، گل آلود و مرطوب و جان گیر و کشنده.
و در این تنگنا:

* اگر روستائی جلگه ای یا گالشی کوه نشین، بیمار می شد یا به جای شکستن هیزم با تبر، قلم پای خود را می شکست - یا از درخت سقوط می کرد - یا زیر چنگال تیز گرگ درنده، زخمی می شد، یا اسهال خونی و عفونی می گرفت؛ ناگزیر بود که تا صبح روز



بازار روز - لنگرود - سماک راسته = راسته ماهی، فروشان

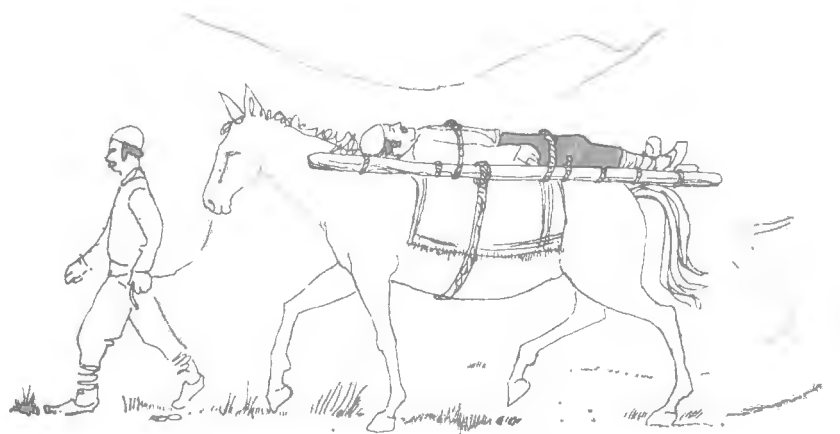
آنچه که به چشم می خورد: سیر - پیاز - زبیل و زبیلکه = زنبیل و زنبیل کوچک - انواع حصیر تاشده و لوله شده - انواع جارو - طناب - نمک نکوبیده در (خالی روز) = غیر از بازار روز، از بساطها و انبوه جمعیت، خبری نیست

بازار، دندان بر جگر بگذارد.

اگر روستائی یا گالش (مثلا در غروب روز شنبه یا صبح یکشنبه دچار حادثه مرگباری می شد، یا خونریزی داشت؛ او را تا صبح چهارشنبه (روز بازار شهر لنگرود) در ده نگه می داشتند و در صبح صادق چهارشنبه او را روی برانکاد = [چوب چنازه çub çanâz] چوب چنازه، ابتدائی ترین وسیله حمل بیمار از پا درآمده، آلتی شبیه نردبان می خوابانند و چهار روستائی یا گالش آنرا به دوش می کشیدند یا چوب چنازه را روی قاطر می بستند و بیمار را به شهر می رساندند.



گوشه‌ای از بازار - روز لنگرود - خیابان آسد حسین = آقا سید حسین (کیا)



چوب چنازه - (برانکارد)

بدینگونه، بیمار را از ده به شهر می‌بردند

* بیماری هائی غیر از بریدگی، شکستگی و دریدگی عمیق را با (گیل تجربه gil.σ tajrubo=درمان محلی) مداوا می کردند و اگر از مداوای محلی، نتیجه نمی گرفتند و ناامید می شدند، به ائمه اطهار - اماکن متبرکه متوسل می شدند و به هر چیز امید دهنده و آرامش بخش دست می یازیدند.

اگر بیمار دختر بود؛ نذر می کردند که پس از بهبود، او را به عقد نکاح فلان سید معروف در آورند [هنوز هم در لنگرود، سیدی هست که چند زن نذری دارد و از راه دریافت وجوه نذری، هزینه زندگی چند زن نذری دیگر را تأمین می کند. چون اخیراً، تجدید فراش کردن مستلزم کسب اجازه رسمی است، به جای عقد نکاح دختر بیمار - به دریافت مبلغی پول راضی می شود]

و بعضی از صاحبان بیمار (دختر)، به سراغ آن سید می رفتند و دختر نذری خود را به بهای سنگین می خریدند.

اگر بیمار، مرد بود - برای سید مورد نظر، نذری نقدی یا جنسی: گاو - اسب - گوسفند - روغن و کره... معین می کردند و پس از بهبود بیمار، ادای دین می کردند. یا نذر می کردند که کفش و لباس آن سید را - در یکسال - تأمین کنند.

* به دعانویس های مشهور مراجعه می کردند [چند دعانویس مشهور در روستاهای دوردست بودند که صاحبان بیمار، رنج سفر چند روزه را تحمل می کردند و با مراجعه به آنان، دعا می گرفتند - دعا را جلد می کردند (در یک قطعه چرم می گذاشتند و اطراف آنرا می دوختند) و به گردن بیمار می آویختند. اینگونه بیماران را (دعائی duâi) می گفتند]

* برای درمان کردن و شفادادن بیمار، به سید مورد نظر مراجعه می کردند. ظرف آبی را به سید می دادند. سید در آن آب، تف می کرد (از این بابت پول می گرفت) و به بیمار می خوراندند.

* برای بریدن تب بیمار - (اغلب مردم مالاریائی بودند و تب می کردند) - از سید مورد

نظر، تقاضای کمک می کردند و آن سید، رشته ای از شال سبز دور کمرش را می برید و به میچ دست بیمار می بست.
(پس از بهبود بیمار - آن رشته سبز را در آب روان می انداختند)

ملاط گرما malât.σ garmâ

ملاط=مشاسه سرا (گا) mašasso sarâ=مشهد سرا

اکثر مردم - خصوصاً بیماران - نذر و نیت می کردند و در روزهای جمعه تابستان - پیاده به زیارت ملاط می رفتند.*
در حیاط (امام زاده ملاط) چاله تقریباً عمیق و وسیعی حفر کرده بودند.

* روستای ملاط - بین لیل کوه (لیله کوه) و بر شکوه (بریشکوه) و کومله - سر راه جاده شاه عباسی که از بزرگراه شوسه و اسفالت اصلی (کناره)، در آبادی دیوشل جدا می شود و به طرف رانکوه ادامه می یابد - قرار گرفته است.

در حدود سال ۸۲۰ هجری، سید رضی کیا والی بیه پیش، ملاط را آباد کرد. و مقبره ای رفیع بر قبر همسرش بنانهاد و یک عمارت و مسجد جامع و خانه هایی از آجر و سنگ و گل و طوبه هایی با سقف های سفالی ساخت و خود او نیز در همانجا مدفون گردید. سید در آنجا چاهی حفر نمود و بازاری در نزدیک مسجد تشکیل داد و مدرسه ای تأسیس کرد و استخری ساخت. در سال ۸۳۷ هجری کارگیا سید محمد در ملاط وفات یافت و در زیر گنبدی که روی قبر زنش برپا کرده بود مدفون گردید.

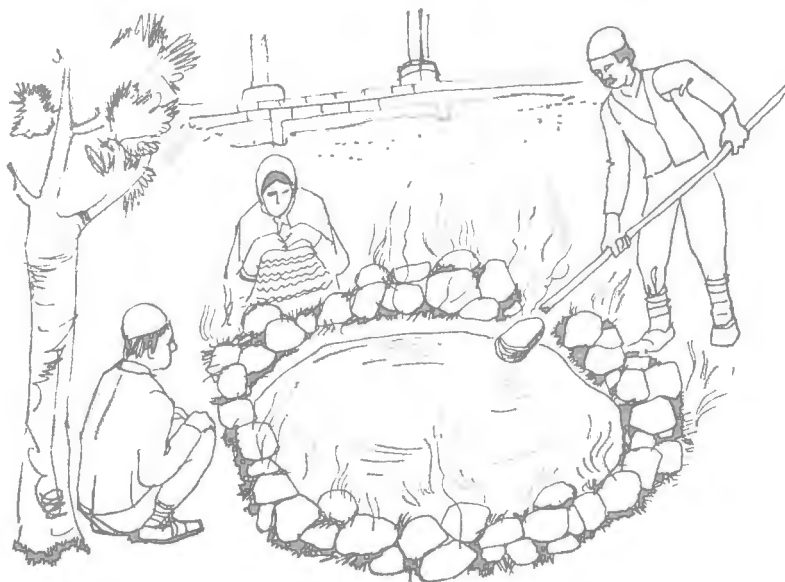
وقایع نگار شاه عباس، ملاط را مکانی در پای کوهی از درخت پرتقال نام می برد.

(روستای پرشکوه paraš kuh)، همجوار روستای ملاط، هم اکنون نارنج و پرتقال دارد)

از آثار سلاطین کیا: در ملاط اثری برجای نمانده است؛ ولی هم اکنون زیارتگاهی که ۱۲ قبر در آن است و تک درخت آزاد کهنسالی که در حدود چند قرن برپا ایستاده است در آنجا به چشم می خورد.
خوج=گلایه محلی ملاط معروف است.

ملاط: از شمال با سالکویه، از جنوب با کوههای آوچالکی و کوههای ملاط از شرق با کومله و از غرب با لیل کوه ارتباط دارد و همسایه است. اغلب تاریخ نویسان، از ملاط به عنوان حاکم نشین یاد کرده اند.

برای اطلاع بیشتر به (ولایات دارالمرز - گیلان - رابینو. صفحه ۴۲۲-۴۲۳) مراجعه شود.



ملاط گرما = آبگرم ملاط



زیارتگاه ملاط

صبح روزهای جمعه تابستان، متولی ملاط [که در این اواخر سیدی بود که در سایر روزها، در شهر دوغ می فروخت و به سید گلابی یا (آقا بزا ماس = *âqâ baza mâs* ماستی را که آقا زده) و آنرا به دوغ تبدیل کرده است، مشهور بود] اطراف چاله را سنگچین می کرد و به چاله آب می بست.

روی سنگچین، هیزم و برگ خشک و کاه = کولوش *kuluş* = ساقه برنج می ریخت و آتش می کرد.

سنگها، زیر آتش هیزم، داغ می شد و به هنگامی که زنان و مردان (نیت کنندگان) جمع می شدند؛ با پاره چوبی، سنگهای داغ را به درون چاله می ریخت. آب درون گودال، بر اثر برخورد با سنگهای داغ، (ولرم = لاله میلی *lâlâ miley*) و سیاه و کثیف می شد.

زنان با چادر و مردان با لباس زیر، در آب درون چاله می نشستند و تن خود را می شستند تا درد موجود یا دردهای احتمالی آینده، از تن آنان بیرون رود. (امام زاده) را زیارت می کردند. ناهار را زیر درختان سرسبز کوهساران اطراف آن می خوردند و غروب به شهر بازمی گشتند.

۱- بیماران را در شب های جمعه به حیاط زیارتگاهها می بردند و با رشته طنابی، دست یا پای او را به درخت آزاد حیاط امام زاده (که آن را معمولاً آقا یا خانم می دانند) می بستند و یک شب او را در زیر آن درخت می خوابانند. اگر بیماری اتفاقاً در همان شب بهبود پیدا می کرد و مردم از قضیه آگاه می شدند، لباس او را پاره پاره می کردند و به نشانه تیمن و تبرک با خود می بردند.

۲- شیره درخت آزاد (حیاط امام زاده ها) را در شب جمعه می گرفتند و به روی

* تمام زمین های اطراف بقعه را تصاحب کرده اند و اکنون زیر بوته های سبز چای و مرکبات قرار دارد.

** در راه لیل کوه به ملاط در دامنه کوه، سنگستانی بود معروف به (عمر سنگ *umar sang*) آنانکه به زیارت ملاط می رفتند، ۷ پاره سنگ کوچک برمی داشتند و به (سنگ عمر) سنگ بزرگ، می زدند.

نویسنده این سطور، در کودکی، بارها هفت پاره سنگ، به سنگ عمر زده و (ملاط گرما = آب گرم ملاط) را، دیده است.

بیمار می‌مالیدند و پای درخت، شمع روشن می‌کردند و دخیل می‌بستند. و به آن «تب رشته» هم می‌گفتند.

از سوراخ‌های زخمی و ترک خورده پوست درخت آزاد، شیرهای شبیه خون بیرون می‌آید و می‌گویند که (این خانمه خونه=خون خانم یعنی همسر امام زاده است).

گرمای میرمازندران=آب گرم ...

در استاد کلایه، بین لگ موج lagamuj و سورکوه sur.σ kU=سور، درخت جنگلی از توابع تمیجان=تیامه جان قدیم، در صحرای نسبتاً وسیعی، چاله‌ای بود که آب آن را شبیه (آب گرم ملاط) گرم می‌کردند و کسانی که بیمار بودند و نذر داشتند، نیت می‌کردند و در آن آب می‌نشستند.

* اگر جوانی از روی کبر و غرور، پدر و مادرش را مجبور کند که روی دستش آب بریزند؛ دست آن جوان - در پیری - باد لعشه bād.σ lāšσ=رعشه می‌گیرد.

* اگر جوانی - روی سر پدر و مادر خود آب بپاشد و آنان را بترساند بیماری (باد) به بازوانش می‌افتد و دستش تا آرنج، از کار می‌افتد.

* اگر گوشه یک ورق قرآن را (آب بکشند) با کمی آب بشویند و آن را به بیمار بدهند، شفا می‌یابد.

* اگر تب بیماری در یک سال قطع نشود، نخی به اندازه طول قد بیمار می‌گیرند و آن را می‌تابند و به سوراخ سگ (سک سولاخ=سوراخی در میان دیوارهای نشی=چپر apar اطراف حیاط هر خانه، که سگان آن را سوراخ می‌کنند و خانه به خانه و محله به محله می‌گذرند) می‌آویزند تا سگ آن را بگسلد و با خود ببرد و تب بیمار قطع شود.

* (تب رشته) را می‌تابند و به مچ دست بیمار می‌بندند تا

اونه تو سر. آکه (گا) un.σ tow sar.â ko
=تا تب او از سرش بگذرد؛ تب بیمار قطع شود.

درمان زگیل دست و پا (کول میسک kulσ misk)
شیره سفید رنگ درخت انجیر را روی زگیل می مالند و سوهان یا سنگ پا روی آن می کشند، زگیل رفته رفته کوچک می شود
(دمبرگ انجیر یا انجیر کال را با چاقو چاک می دهند شیره سفید چسبنده پس می دهد).

امبر ambar = (تريكو فیتوز)؟
* اگر کسی سرپا (ایستاده) بشاشد، امبر می گیرد.
(بیماری پوستی است. بیشتر در صورت می افتد. لکه هائی است به اندازه سکه ۵ ریالی که اطراف آن جوش می زند و آب پس می دهد).
حصیر کف اطاق را بلند می کنند و روی خاک رس کف اطاق تف می ریزند و با انگشت آنرا با خاک می آمیزند و روی (خشکی و لکه) صورت می مالند و این شعر را می خوانند:

ambar bušo rašt

امبر بوشو رشت

gal bumā ambar.σ ba.gašt

گل بوما امبره بگشت

=امبر رفت رشت - گل (خاک آمد) امبر را گزید.
(این کار را اول صبح و ناشتا انجام می دهند)

شکم درد şukom dard

اگر شکم کسی درد کند: گرمه توتوری (گا) garm,σ tûtûri =خاکستر گرم منقل یا خاک [کله چال kalâ câl =آتشدان دیواری] را همراه با آتش ریز، در پارچه ای می ریزند و پارچه را به صورت (شکم بند) درمی آورند و بر شکم بیمار می گذارند. و آن را خاک ستاره xâk satârσ یا خاک ساره xâk sârσ (گا) می گویند.

سرخجه surxaj

- * بیمار سه روز تب می کند، دانه های ریز در تن او آشکار می شود.
- * شروع تا بهبود بیماری ۱۰ روز است.
- ۳ روز تب.
- ۳ روز بیرون آمدن دانه ها.
- ۳ روز پس رفتن دانه ها (چت. آ بثون cat.â bôn)
- روز دهم، معالجه کامل.
- * این مدت را (غیر آن qayrôn=دوره بحرانی) گویند.
- * حرارت اطاق باید یکنواخت باشد.
- * خورشت و غذای بودار و سرخ کردنی ها برای بیمار ممنوع است.
- * چوب گل سرخ (گل محمدی) یا اخاس=ظرفی است به شکل طبق - لبه دار، از پهن، خشک شده گاو. نوزاد کرم ابریشم را تا چند روز در آن پرورش می دهند بعد به تلمبار می برند - در غرب گیلان آن را کالبی kalbi یا کالبی نیمه گویند یا پهن گاو را در اطاق دود می کنند تا بیمار سرخجه ای آرامش بیشتری پیدا کند.
- * پشم قرمز - رنگ قرمز شده - را به تن بچه می مالند و بعد آن را در گرزنه کولوم garzano kulom=گزنه زار می اندازند.
- * اگر دانه ها، بیرون نزنند، با استکان به بچه بادکش می گذارند.
- * برای بچه پیراهن قرمز می دوزند و به او می پوشانند تا «دانه» زودتر در آید.
- * برای دفع عطش، آب لیمو شیرین - آب عدس=مرجو آش marju âs و عدس پلو و کوکوی عدس می دهند.
- * بعد از ۲۰ روز بچه را به حمام می برند و با (گوگی gowgi=گه گاو حل شده با آب) تن بچه را می شویند تا سفید شود.
- * خاکشیر تلخ و قند، دود می کنند تا جوش ها زودتر بیرون بیاید.
- * آدم تمیز - (جنب نباشد) - اگر بیمار را ببیند باید صلوات بفرستد.
- * سرخجه و سرخک را یکی می دانند. و می گویند که:
- اوله کور - آ کونه owlō kur.â.kōnō=آبله کور می کند

سُرَخَجَه گور - آ کُونه =surxajə gur.a kōnə=سر خجه گور می کند

سردرد

* اگر سر کسی درد بگیرد و رو به آفتاب بایستد و این شعر را بخواند درد سرش خوب می شود:

ay âftâb/σ šams.σ qamqr

ای آفتاب شمس قمر (کا)

datâvasi kuh.σ kamar

دتاوسی کوه کمر

ti pēr.σ sar ti mâr.σ sar

تی پتر سر - تی مار سر

šafâ badi mi dard.σ sar

شفا بدی می درده سر.

=ای آفتاب - شمس - قمر

تابیدی به کمر کوه، (کمر کش کوه)

به سر پدرت، به سر مادرت

درد سرم را شفا بده.

* اگر سر زنی درد بگیرد، زنی که خاش و یگیر xâš vigir=استخوان بردار است (زنی که

آت - آشغال و استخوان را از گلولی بچه های شیرخوار برمی دارد) دستمالی را دور سر

زن (بیمار) می بندد و (مو در آینه = mu dar abēnə= مو را بیرون می آورند) یعنی تکه

تکه موی سر آن زن را می گیرد و می کشد تا سرش جابیفند!!

* اگر کسی که سر درد دارد (لال لالکی - بی حرف) تکه نانی برای سگی بیندازد و سگ

در حالی که به سوی نان می رود - فوری بگوید:

elâhi mi sar-dard tar ba.gir.σ (الهی می سر درد، تر بگیره (کا)

=الهی سر درد من ترا بگیرد) درد سرش خوب می شود.

* اگر ناخن را در حیاط بریزند و مرغ خانگی آن را بخورد، هر کس تخم آن مرغ

را بخورد؛ خنازیر یا. (سیاه زخم= داغ تشک) می گیرد.

اتشک=زخم و داغ تشک dâq.σ tašk=سیاه زخم است. محل زخم را چاک ضربدنی

x می دادند و داغ می کردند تا بهبود یابد.]

* اگر بند انگشتان دست را به صدا درآورند در پیروی به بیماری لرزش دست = لاشه lāsō یا رعشه دچار می شوند.

* اگر کسی روی گربه و سگ، آب بپاشد، روی دستش نوعی زگیل = کول میسک kul.σ misk = چپ لسک çabσ lask (گا) در می آید.

* اگر آب دهن = تف سیدی را: (جدش تند باشد - حال غیر طبیعی داشته باشد یا مردم به آن سید اعتقاد داشته باشند) در ظرف آبی بریزند و به بیمار بدهند - شفا می یابد.
[هنوز هم، از اینگونه سادات، که حال طبیعی و عادی ندارند و در شهرهای کوچک شناخته شده هستند برای معالجه بیماران کمک می گیرند.]

شکم درد اسب

اگر اسب یا قاطر شکم درد بگیرد.

- ۱- خون رگل (قاعدگی) دختری را به او می دهند.
- ۲- گندم پخته را به او می خورانند.
- ۳- دهان اسب را می گشایند و در آن می شاشند:

* اگر روی پلک چشم = میتال (mitâl) کسی (گل مژه = کول میسک kulσ = misk کونفلسکه (کا) kunfaleskey) شود.

- ۱- معتقدند که چشم را بینا می کند.
- ۲- اگر تا سه روز خوب نشود، به مدفوع سگ، سلام می کنند
(سکه گو سلام ...)
- ۳- اگر خوب نشود گه سگ = سکه گور را می سوزانند و چشم را با آن دود می دهند که
حتماً خوب می شود!!

* اگر آدم (جنب و نجس) به سرخک گرفته یا آبله گرفته، نگاه کند، بد است.
با آب (چل تاس = جام چهل کلید) بیمار را غسل می دهند.

* اگر بچه (نوزاد) کم خواب باشد گنده واش *gandō vâš* گیاه معروف را لای کاغذی می پیچند و زیر خاک منقل می گذارند بعد آن را با دست له می کنند و آب آن را به بچه می دهند.

* اگر (گاو دارو=غده چربی در زهره بعضی گاوها) را به بچه لاغر بدهند، چاق و فربه می شود.
(بچه لاغر و کم خون را، در اطاق تنها می گذارند و گاو دارو را به او می دهند. یک شب، یا در حدود زمانی (یک وعده خواب)، بیمار نباید کسی را ببیند.)

* اگر کسی، عسل و خربزه را با هم بخورد، شکمش می ترکد!! یا به (دل درد) شدید دچار می شود [با جوش شیرین، درمان می کنند]

* اگر کسی (گرمه سینه *garm.σ sinσ*)=خوی کرده و عرق دار، آب بنوشد بیمار می شود.

* اگر کسی از روی (نفس دار چی=هر چیز نفس دار و جان دار) بگذرد،* (سر وئوز *sar-vōz* بکند - از رویش بپرد.) به هر نوع مرضی که در بدن آن (نفس دار چی) باشد، دچار می شود.

* اگر شیر مادری را که بچه اش دختر باشد، در گوش دردناک پسر بچه ای بریزند، درد گوش بچه خوب می شود.

* اگر لب و لوجه بچه کوچک را ببوسند به لکنت زبان دچار می شود.

* سروئوز گودن=سر - ا - وشتن *sar.â voštan*=از روی چیزی پریدن و رد شدن

سفره، سر. آ وئونز. *sufrâ sar â-vonz*=از روی سفره نبر - رد مشو.

مسته مرد (دیوار وز *divâr voz*) شاعر، که از دیوار به باغ پرید و به عضدالدوله دیلمی رسید.

* اگر گاوی در شب چهارشنبه سوری بزاید، موی گوساله اش، بیماری قولنج را نافع است.

* اگر بچه ای (گرمی) کند، آب هیل hil=گشنیز را به او می دهند.

* اگر کسی به عیادت مارگزیده ای برود (مارگزیده تا چند روز چشمش را می بندد و نمی گشاید) بهتر است خود را بشناساند تا قلب مارگزیده روشن شود و اثر زهر برطرف گردد. (کا)

* اگر زن حامله (از ۳۰ روز تا ۴ ماهگی آبستنی) عسل بخورد، بچه اش می افتد = (زاک آگبَنه zāk agbēn) اگر ناخودآگاه عسل بخورد، پنیر مایه =فرشه farš = (هزارلا) ی دستگاه گوارش بره و بزغاله، اثر عسل را خنثی می کند.

* اگر مردی ماست و پیاز و هندوانه را با هم بخورد، باد فتق می گیرد (کل خایه بونه kal xāy bun =خایه اش باددار می شود) یا بی بهانه می میرد.

* اگر عسل و گوشت مرغ را با هم بخورند، روی پوست بدن خال های ریزی - لکه مانند - به نام کلاچک calâçak ظاهر می شود.

* اگر چشم بچه ای قی کند نشانه آن است که (جفت =جیت jīt) مادرش در حال پوسیدن است. (جفت زانو را در حیاط خانه چال می کردند)

* اگر کسی - تخم مرغی که روی پوستش لکه های خاکستری باشد - بخورد به (سیاه زخم =داغ تشک) دچار می شود.

* اگر روی (ضرب دیدگی بدن)، زرده تخم مرغ + نمک + پلو گرم (گرمه پلا garm.σ palâ) یا (گاز نزا پله + ساره نمک=پلو گاز نزده و نمک نسائیده) بگذارند خوب می شود.

یا (نان بی نمک=سس نان sas.σ nân) را در روغن می پزند و نیم گرم روی ضرب دیدگی می گذارند.

* اگر آدم (غشی، صرعی) غش کند با چاقو دور او را خط می کشند تا از هجوم شیاطین خلاص شود.
آیه [انا انزلنا] را نیز تا آخر می خوانند.

* اگر - خایه های بچه ای را که باد فتق دارد=کل خایه kal-xâyσ=دبه خایه/(غ) هست با تخم لاک پشت=آولاکو مرغونه âw-lâku marqunσ ضماد کنند، نافع است.

* اگر بخواهند (بیمار) ی بهبود یابد: در ظرفی برنج می ریزند و پیاز و پول روی آن می نهند و بالای سر بیمار می گذارند و صبح روز بعد به گدا می دهند.
یا بر گذرگاه می نهند تا گدا آن را بردارد.

درمان بریدگی

برای بند آوردن خون بریدگی:

۱- تار عنکبوت=لابدون تا lâbdon-tâ=کار تنگ kâr tang^(کا) را روی بریدگی می گذارند.

۲- زردچوبه سائیده + (گرمه توتوری garm.σ tûtûri=خاکستر گرم منقل) را روی بریدگی می نهند.

۳- روی بریدگی شاش می کنند.

۴- خرس پی xars.σ pi=پیه خرس بر روی آن می گذارند.

۵- (تریاک را روی بریدگی می گذاشتند و قتیکه محل بریدگی، جوش می خورد، به رنگ آبی می شد.)

۶- سائیده قند و زغال (قنده خاکه + زغال خاکه) + زردچوبه + شیر پستان زن زائو، روی بریدگی می پاشند.

* اگر کسی، نیم خورده غذای گریه را بخورد، سل می گیرد.

* اگر کسی بیمار شود - برای دفع چشم زخم- و بهبود آن بیمار، روی یک تخم مرغ نام خلیفه اول و دوم و سوم را می نویسند: آن تخم مرغ را، دور سر بیمار می گردانند و در میان یک طاس مسی می کوبند و می شکنند اگر حباب تشکیل شده از سفیده تخم مرغ بترکد، نشانه ترکیدن چشم بدخواه است.

* اگر لای انگشتان دست و پای کسی بپوسد:

۱- سه روز آب به آن نمی زنند.

۲- در همین سه روز - چندین مرتبه - دسته قاشق چوبی را گرم می کند و روی پوسیدگی بین انگشتان می گذارد و پوسیدگی بهبود می یابد.

ریش موی سر

برای جلوگیری از ریش، موی سر را می تراشند بعد:

سائیده مورده ولگ = برگ مورد + کال نخوت = نخود خام + سدر خنثایی + مرغانه زردنی = marqōno zardani = زرده تخم مرغ + گل خطمی + روغن بادام شیرین را با هم درآمیزند و سه شب متوالی روی سر می مالند و صبح می شویند. موی سر مجدداً رشد می کند و دیگر نمی ریزد.

* اگر کسی از گیل = (کونوس kunus) را با هسته بخورد. روی پلک چشمش، گل مژه = کوله میسک = kulamisk = کونفسکه künfeleske (کا) بیرون می آید.

و اگر از گیل کال را بخورد به (کین خشکی kûn xuški=یبوست) دچار می شود*

* اگر بعد از تب های متوالی، روی لب بیمار (تب خاله=توخال) یا (وش vaš=نوعی زرد زخم) پیدا شود، وی را پیش کسی (که معروف است آب دهانش علاج کننده تب خال است) می برند. و آب دهان او را روی زخم یا تب خال می مالند. صاحب بیمار، حتماً باید یک بوته پیاز با خود ببرد تا علاج کننده، به آن گاز بزند و پیاز را پیش خود نگهدارد.

مثلی هست:

مردم وشه دُعا زَنن، پیاز بوته هَگیرن(کا)

mardum vaš.σ duâ zan.an, peyâz-bunσ hagir.an

مردم (زخم- زرد زخم- تب خال) را دعا می زنند بوته پیاز می گیرند.
این مثل را صنعتگران به کسانی که کار مجانی می خواهند، می گویند.

* اگر کسی به طور مداوم تب کند، او را پیش سیدی که در محل، معروف است به [تو دبوس tow dabus=تب بند=کسی که رشته تب را می بندد]، می برند. آن سید، نخ- یا رشته ای از شال سبز کمر خود را- بعد از خواندن چند آیه از قرآن، به میج دست مریض می بندد و غافلگیرانه، یک کشیده=سیلی به صورت او می زند و در ظرف آبی، (همان آیات را می خواند) تف می کند و به بیمار می دهد تا بخورد تبش ببرد!

* در مازندران کونوس را کنس kanas (=از گیل) گویند. مشهور است که مازندرانی از گیل=کنس کال، خورده و (کین خشکی=یبوست) گرفته بود و از آن رنج می برد. طاقتش از زور زدن طاق شد دست به آسمان بلند کرد و گفت:

خدایا! یا بشیرمه نفس ره یا مه کنگه کنس ره

xudâ.yâ! yâ ba.ir me nafas.re yâ me kangσ kanas re

خدایا! یا بگیر نفس مرا یا کنس=از گیل مقدم را!!

* اگر به تن کسی کهیر=کی یر kiyar بزند باید پارچه قرمز=آل پارچه $\text{\AA l.}\sigma \text{ p\AA r}\hat{\text{c}}\sigma$ یا لنگ بر سر خود بیندازد و به کنار بوته گزنه=گرزنه garzan σ برود و چند عطسه بکند (صبر بزنه $\text{sabar ba-zan.}\sigma$) و کمی کشمش بخورد تا کهیرش خوب شود. (کهیر بدن بیمار به گزنه می افتد) و اگر بوته گزنه به هر جای بدن کسی بخورد، (کهیر=تاول) بیرون می آورد.

* اگر در یک ظرف آب، گیاه معروف (گزنه) را بگذارند و چند فلوغ fuluq =چند گل آتش را با گفتن لا اله الا الله، محکم روی آب و گزنه بزنند و بخار آب ظرف، به صورت بیمار بخورد، شفا می یابد این کار را:
(تش دکوشانئن - دخوشانئن $\text{ta}\hat{\text{s}} \text{ daxu}\hat{\text{s}}\hat{\text{a}}\text{n}\hat{\text{e}}\text{n}$ =آتش خاموش کردن) گویند.
برای اطفال کم خواب هم چنین کنند. و در نفرین: مادران به بچه ها می گویند:
گرزنه! ... لا الله ...!



تش دخوشانئن (دکوشانئن)

* اگر به آدم عصبی مزاج، ترشی میالسک meylask=زرشک وحشی را - در کوهستانها فراوان است - با کمی شکر بدهند نافع است.
[به آدم عصبانی در دعوا می گویند: زرشک!! یعنی: زرشک بخور تا راحت شوی!!]

روسه ruso

راه آلت تناسلی بعضی از زنان بسته است و امکان مجامعت با آنان میسر نیست. این زنان را روسه گویند. زن را بر روی تاس بزرگی می نشانند و دلاک روی پوست آلت تناسلی او تیغ می زند و راه آن را می گشاید.

شو سوت=شو سو ج=شب سوز sow sut

نوعی ضایعه پوستی است که روی صورت و پا ایجاد می شود.
معتقدند که: اگر کسی - شب - آب جوش را در حیاط بریزد و بسم الله نگوید، بچه های جن و پری می سوزند و با نفرین جن و پری، زخم شوسوت، روی بدن ریزنده آبجوش پیدا می شود.
طرز درمان:

۱- چوب کیش kiš=شمشاد را می سوزانند و شیره آن را می گیرند و روی زخم می مالند.
۲- گیاه تازه (سیا آو seyâ aw) را می چینند و می سوزانند و سوخته آن را با (فشکل آو faşkal aw=آب اول شستشوی برنج در دیگ پلو) مخلوط می کنند و روی زخم می مالند.

گیاه (سیا آو) را اگر فشار دهند بوی تنیدی از آن برمی خیزد. این گیاه را در حیاط خانه می کارند تا جن و پری از آن خانه بگریزد.

خشک کرده (سیا آو) را با دوده= (تکه کاغذی که بر روی آن نوشته شده: بر شداد لعنت - بر نمرود لعنت - و بر فرعون لعنت) برای دفع (بی وختی=جن زدگی) دود می کنند.
گیاه (سیا آو) را در شهرها (ریزه ولگ=برگ ریز=گیاه کوچک برگ) می گویند.
در حیاط خانه ها فراوان است.

خشک کرده آن را با اسپند - برای دفع چشم زخم - دود می کنند و بسیار معطر است.

سم یش (کا) =sum-yaš=بیماری سُم (سُم شکافتگان)

برای درمان پوسیدگی سم گاو - گوسفند، (پیازک وحشی) را می کوبند.

پای دام را می شویند و کوبیده پیازک وحشی را به سم آن می مالند.

در بعضی از نقاط (گیل سره gil-sar=آبادی های گیل ها و جلگه نشینان) که

دسترسی به پیازک وحشی ندارند؛ شاش گاو را می پزند تا غلیظ شود، بعد با پر مرغ خانگی، شاش پخته و غلیظ شده را روی سم می مالند.

دهن یش =dahan-yaš=بیماری دهان (کا)

برای درمان زخم دهان چارپایان، با (کیال آو keyâl âw=آب چکیده از کیسه

ماست) دهن حیوان را می شویند، بعد کمی (سرج sarj=قره قوروت را - که از پختن

کیال دوغ و ماست به دست می آید - رقیق می کنند و به دهان (مال=چارپا) می مالند.

این نوع درمان را برای زخم های مشابه (انسان) نیز به کار می برند.

افو ofu، سراج sarâj (کا)

دو بیماری دیگر چارپایان است.

یکی به گردن و دیگری به پای (مال=چارپا) می افتد

کوه نشینان، با داغ کردن محل درد، این دو بیماری را درمان می کنند.

جرند jarand=سرمازدگی اسب.

(جرندی یابو)= [اسب جرندزده - سرما زده، سرما خورده]؛ از حال می رود و

بیماری، او را از پا درمی آورد.

جرند، اسب های تیز تک و رهوار و گران قیمت را به (یابو علفی) تبدیل می کند و

در مراحل بعدی و پیشرفته، درمان پذیر نیست.

اسب را در اطاق گرم می بندند و (خرفه=xulfo=گیاه معروف و گندم

را می پزند و به اسب می دهند.

اسب شناسان و (مال فروشان) حرفه ای، اسب های جرندی و معالجه شده را از

بعضی حرکات آن - می شناسند. و به دوستان و آشنایان، پیشنهاد خرید نمی دهند.

اسب تب asb tab

اسب، بعد از دویدن و بار کشیدن زیاد از فاصله دور، اگر قدم نزنند و شاش نکنند، عرق زیاد بدنش آن را به تب شدید می کشاند و این تب، اسب را می کشد.
(چار بداران = çâr badârôn دارندگان اسب) در چنین موقع، اسب را راه می برند و آن را وادار به شاش کردن می کنند.

زال گودن zâl-gudan

بیماری (آفتاب زدگی) بز و گوسفند است. خون حیوان، غلیظ و کدر و سیاه رنگ می شود.

۱- گوش گوسفند را با چاقو چاک می دهند.

۲- چون این بیماری (آفتاب زدگی) در فصل تابستان پیدا می شود و در این فصل خیار و خربزه فراوان است؛ پوست خربزه و خیار را قطعه قطعه می کنند و نمک زیادی روی آن می پاشند و به گوسفند یا بز (زال بثوده zâl bowd) می خورانند. معالجه می شود.

وندر vandar

در کوهستان ها - نوعی کرم در میان علف ها زندگی می کند که خال هائی شبیه ببر یا گورخر دارد نام این کرم (وندر) است.

گوسفند، به هنگام چریدن علف، این کرم را می خورد و مسموم می شود.

اگر آن کرم در دوران تکاملی و رشد باشد، گوسفندی که آن را بخورد معالجه نمی شود و می میرد ولی اگر کوچک باشد گالش ها، آب نوعی گیاه را می گیرند و به گوسفند (وندر خورده) می دهند و آن را معالجه می کنند.

ترک خوردگی پوست کف و پاشنه پا (موم روغون)

روغن گاوی و موم را داغ می کنند و روی پوست ترک خورده می مالند

حشره غریب گز

در گولک golak، آبادنی در شرق دیلمان - نزدیک به دیارجان حشره ای به نام کنه خاکی وجود دارد که غیر بومی ها، را در خواب می گزد و بیمار می کند - اگر آن بیمار چربی بخورد، احتمال مرگش زیاد است.

دندان درد

آسون asson=کفگیر آهنی را داغ می کنند و (پیازدونه=دانه و تخم پیاز) را روی آن می ریزند تخم پیاز دود می کند. دهان را به روی دود باز می کنند تا دود تخم پیاز در سوراخ دندان بپیچد و کرم ها بریزند!

بوی پا

پوست انار ترش را با کمی آب در دیگی می جوشانند و با آن آب، پاها را می شویند و بعد به پنجه پا کمی حنا می گذارند - بوی پا از بین می رود.

ووش vus=زرد زخم

- ۱- کمی حنا را در مقداری روغن گاوی داغ شده، حل می کنند و کمی می جوشانند و آن را روی زخم می مالند.
- ۲- ماست و زردچوبه را مخلوط می کنند و روی زخم می مالند.
- ۳- ووش سر=زرد زخم سر:
پوست هندوانه را خشک می کنند و می ساینند و با ماست مخلوط می کنند و به سر می مالند.

قورباغه گودن qurbâqo gudan

بیماری (ورم ملاح) بچه است که به آن کوتاه کوم kutō kom نیز می گویند و تا ۶ ماهگی در کودکان بروز می کند.
بچه بیمار - دوسه روز به طور مداوم گریه و تب می کند و چشم از

هم نمی گشاید. می گویند:

(زاک قورباغه بشوده = zāk qurbâq bowdσ بچه قورباغه کرده) و بعد ملاج سرش باد می کند. بچه را پیش دلاک = سلمانی و ختنه کننده، می برند و روی ملاج را تیغ می زنند.

احتمال خوب شدن این بیماری - نزد بچه ها کم است. (نفت سیاه) راروی ملاج بچه می مالند تا ملاج، سخت و محکم شود. (این نوع درمان، از میان رفته است).

سینه درد (کودکان)

برای درمان سینه درد ناشی از سرماخوردگی، داغ کرده (پیه بز) را با زردچوبه کوبیده، ترکیب می کنند و روی سینه بچه می مالند. و کمی پیه بز را نیز به بچه می خوراند.

شکم درد بچه ها

برگ گنده واش gandσ vaš.σ valg گیاه معروف را - در گیلان فراوان و معروف است - در پارچه ای می پیچند و زیر خاکستر گرم منقل می گذارند و بعد از چند دقیقه بیرون می آورند و با کف دو دست آن را می مالند و آبش را می گیرند و به بچه می دهند.

کوه نشینان: خاک آو + زردچوبه = خاکستر اجاق را با آب و زردچوبه مخلوط می کنند و چند آتش ریز در آن می اندازند و آن آب را به بچه می دهند.

گوش درد

۱- سیر را با پوست، زیر خاکستر گرم اجاق می گذارند و بعد آن را در کمی عسل می مالند و در گوش بچه می نهند.

۲- دود سیگار را در گوشش، فوت می کنند.

۳- تریاک را با شیر زنی که به دختر بچه شیر می دهد، حل می کنند و به اطراف گوش بچه می مالند.

- ۴- زعفران - گلاب - تریاک را مخلوط می کنند و دور گوش می مالند.
۵- نفت سیاه را دور گوش ضماد می کنند.

شقاق پستان (ترک خوردگی)

نوک پستان زن شیرده، ترک می خورد - خون می آید و بچه به هنگام مکیدن شیر، آن خونابه را می خورد - بر اثر درد، به مادر حالت ضعف دست می دهد.
پیه بز را - داغ کرده - با شیر زنی که بچه شیرخوارش دختر باشد، ترکیب می کنند و روی شقاق=ترک خوردگی می مالند.
با این روش درمان - شقاق گاهی خوب می شود و گاهی تا آخرین روزهای شیرخوارگی بچه، ادامه پیدا می کند.

تپش قلب

برای درمان تپش قلب، سیب زمینی پخته شده در زیر خاکستر اجاق را به مدت ۴۰ روز به بیمار می دادند.

بادکش برای رفع سردرد و ...

چهار نوع بادکش می گذاشتند.

- ۱- گوله gulσ = کوزه، فقط به پشت و شانه، برای بهبود بیماری حصبه
- ۲- استکوم estakōm = استکان، کوچک روی پیشانی - سینه و شانه - برای بهبود سردرد و ...

۳- پيله شاق pile-sâq = شاخ بزرگ به پشت و شانه.

۴- کوچی شاق kuçi-câq = شاخ کوچک (روی سینی و پیشانی و پشت)

استخوان درد

برای تسکین درد استخوان، تریاک، گنه گنه (گنگنه)، روغن بادام تلخ را ضماد می کردند.

درمان جوانان javaōn

- جوان، غده چربی است که روی مچ دست ظاهر می شود
- ۱- کمی (کال پله $kâl.σ \text{ } palσ$)=پلو گرم و نیم پخته را روی غده می گذارند و با پارچه ای، مچ دست را می بندند تا (جوان پس بشون=غده به عقب باز گردد)
 - ۲- سکه ای روی غده می گذارند و با پارچه می بندند. در مرحله بعدی و پیشرفته، روی غده را خال کوبی می کنند
- اصطلاح علمی اترشح مایع سینوویال و تجمع آن به صورت کیست که در پشت مچ دست اکثراً مشاهده می شود. پزشکان، اخیراً آن را جراحی می کنند]

شکستگی استخوان

روناس خیس کرده را با زرده تخم مرغ (مرغانه زردنی $marqōnσ \text{ } zardeni$) و تریاک و نمک و فلفل و کال پله=پلو نیم پخته مخلوط می کنند و روی شکستگی می گذارند. بعد چند لتاک $latâk$ =آتل، قطعه چوب را دور استخوان می نهند و با پارچه محکمی، محل شکستگی را می بندند.

رَشک آل $rašk.σ \text{ } âl$ آل موی سر

آل همان موخوره است. که بیشتر به موی سر زنان می افتد. کمی تنبیر=تنویر=داروی نظافت را در کف دست ماساژ می دهند و به موی سر می مالند و بعد از فاصله ای، موی سر را با آب تنباکو می شویند جیوه و حنا نیز مفید است (رَشک=نوزاد شپش).

چشم درد

اگر خال سفید در (نینکی $ninaki$)=قرنیه چشم پیدا شود، کمی برنج قرمز (در کوهستان ها گندم) + نمک نسائیده و یک ظرف آب برمی دارند و پیش ۷ نفر آدم متدین می برند.

هر یک از این ۷ نفر: [۷ دانه گندم یا برنج] [۷ تکه نمک] را برمی دارد و سوره

(الم نشرح لک صدرک) را می خواند و به چشم بیمار فوت می کند و بعد آن را در ظرف آب می اندازد. پس از انجام کار هر هفت نفر، آب ظرف را زیر درخت می ریزند تا لگد نخورد.

بیوست=کین خشکی kūn-xuški

برای درمان بیوست، پهن گاو را در تابه می ریزند و کمی (زهرة گاو=گوزاله (gow zālσ را در آن می اندازند و بر روی آتش، گرم می کنند.
بیمار را، روبالا=طاق باز می خوابانند و (پهن گاو) گرم شده را روی شکمش می ریزند و با پارچه ای می بندند.

شیاف صابون زیتون = šāb

صابون زیتون را به شکل باریک درمی آورند و به بیمار، شیاف می کنند.
آب صابون زیتون را به بیمار اماله می کنند.
در کوهستان ها زاغ=زاج را به بیمار شیاف می کنند.
آب (برگ چغندر) سائیده شده را می گیرند و اماله می کنند.
گل خطمی را با جوش شیرین می جوشانند و آب آن را اماله می کنند.
این روش درمانی را بیشتر برای بیماران حصبه ای=گرمه ناخوشی (garm.σ nāxuši) - محرقه - سرسان=sarsōn=سرسام به کار می برند.

و خصوصاً به این بیماران:

۱- عناب - بنفشه - گل نیلوفر (سل گول sal.σ gul=گل مرداب) نیلوفر آبی دم کرده می دهند.

۲- فلوس را خیس می کنند و شیره آن را به بیمار می دهند.

۳- غذای: آب جوجه و آش به بیمار تجویز می کنند.

نازائی

زن نازا، برای آبستن شدن به ماما=موما mumā، قابلهٔ محلی مراجعه می کند.

۱- از قابله، معجون ساخته شده‌ای می‌گیرد و بر پاره چوبی می‌نهد و در داخل فرج خود می‌کند تا دهانه رحم را باز کند و این معجون را -صبح تا ظهر- در داخل آلت تناسلی نگه می‌دارد و نمی‌شوید.

۲- بعد از ظهر، برگ درختی را به مقدار زیاد می‌کنند [زنان اسم درخت را نمی‌دانند فقط آن را می‌شناسند و می‌گویند برگ این درخت شبیه نقش قلب است] و آن را در تیان=دیگ بسیار بزرگ می‌پزند و زن نازا در میان آب و برگ تیان می‌نشیند و خود را بخور=buq می‌دهد.

درمان سودا=گزما

عُشوهِ چینی $u\check{s}v\sigma\ \check{c}ini$ + یُدرُد $yadurd$ را به مدت چهل روز به جای آب خوردن، به بیمار می‌دهند.

درمان کچلی=کلی $kali$

- ۱- سر کچل را بند می‌انداختند و زفت می‌گذاشتند.
- ۲- ماست و باروت را ترکیب می‌کردند و به سر کچل می‌گذاشتند.
- رجوع به: درباره کچل ها. در همین کتاب.

درمان جرب=گال

شاش خاک $\hat{s}\hat{a}\hat{s}\ x\hat{a}k$

- ۱- خاک منقل را الک می‌کردند و در ظرفی می‌ریختند و در آن می‌شاشیدند و به تن می‌مالیدند.
- ۲- ماست و باروت و گوگرد را ترکیب می‌کردند و به تن می‌مالیدند.
(چون باروت و گوگرد سوزنده بود، ماست را به آن می‌افزودند تا موقع مالیدن، سرد و خنک باشد و بیمار بتواند تا چند دقیقه آن را به تن خود بمالد).
- ۳- گوگرد قلمی و گوگرد فارس را می‌سائیدند و ترکیب می‌کردند و می‌مالیدند.

درمان زردی (یرقان)

- ۱- اولین بار، کسی زردی کسی را تشخیص دهد و به بیمار بگوید، باید کمی از خون انگشت خود را به بیمار زردی گرفته بدهد تا شفا یابد.
- ۲- کولی kuli=نوعی ماهی ریز را زنده - زنده به بیمار می دهند.
- ۳- ماهی کپور را می پزند و به بیمار می خورانند.
- ۴- برگ کلم را - بدون روغن - قلیه می پزند و به بیمار یرقانی می دهند.
- ۵- خون لاک پشت=(آو لاکو âw lâku) را در چای می ریزند و به بیمار می دهند.
- ۶- کوه نشینان، برای دفع زردی، دعا می خوانند بعد با چاقو، روی پوست بدن بیمار چاک کوچکی می دهند.

خاش ویگیر آن xâš-vigir.ōn= استخوان برداران

آدم های مخصوصی هستند که به خاش ویگیر معروفند، وقتی که - آت آشغال و نخود و استخوان در دماغ یا گلوی بچه ای گیر کند او را به (خاش ویگیر آن) نزد (خاش ویگیر) می برند.

خاش ویگیر، با دو انگشت شست و سبابه یک دست، گلوی بچه را می گیرد و با دست دیگر (آب دعازده) ای را در دهانش می ریزد، (آو، زاکه فشکنه (âw zāk.σ faškanσ)= آب در گلوی بچه می جهد و عکس العمل نشان می دهد و هر چه که در گلویش گیر کرده باشد به بیرون می ریزد.

(گاهی نیز، خاش ویگیر می داند که بچه چیزی نخورده، برای اینکه پولی بگیرد یا خیال مادرش را راحت کند، با تردستی چیزی را به مادرش نشان می دهد که: هر چه بود گذشت ...)

بوزخوئه buz.xowσ بوز خاوه (کا)= (سرفه بز) سیاه سرفه

- ۱- بچه که به دنیا می آید، یک قطره از شاش او را - در همان روز اول - می گیرند و به بچه می خورانند تا (سیاه سرفه=بوزخوئه) اش سبک ا باشد.
- ۲- شیر بز یا شیر مادیان را - خام - به بچه می دهند.

- ۳- گوشت بز را - که طبیعتش سرد است - آبگوشت می‌پزند و آبش را به بچه می‌دهند.
- ۴- روزهای اول سیاه سرفه را، به بچه غسل می‌دهند و بعد آبگوشت بز.
- ۵- پیه بز را حب می‌کنند و به بچه می‌دهند تا سینه‌اش نرم شود و بتواند سرفه کند.

درمان شاش بند

به کسی که (شاش بند) شود و یا کسی که کم می‌شاشد و شاشش کم است:

۱- مکابیج کاکل makâbij kâkul= کاکل ذرت را دم می‌کنند.

۲- دم گیلان را دم می‌کنند و (به بیمار می‌دهند).

درمان کورک=دمل

برای سروا کردن دمل چرکی = [گیرا gira=تشک taşk] (رماج ولگ=برگ بارهنگ

+ زرده تخم مرغ + آرد گندم + کره را ترکیب می‌کنند و مرهم می‌سازند و روی کورک می‌گذارند تا سر باز کند و چرک بیرون بریزد.

شکم شنوی şakam şöy=شکم روی=سهال=زهاال ezhâl

۱- اول، روغن بادام شیرین به بیمار می‌دهند.

۲- (خر زیره) را دم می‌کنند و نبات مصری را در آب می‌جوشانند تا قوام بیاید.

زیره را در «نبات داغ» می‌ریزند و به بیمار می‌دهند و آنرا زیره (نوات داغ=نبات داغ زیره) می‌گویند.

۳- آتش و ماست و ماس پلا=کته با ماست تجویز می‌کنند.

جَرِ بِنِی jarabiney

پشت گوش بچه زخم می‌شود - ترک می‌خورد و آب، پس می‌دهد.

سرنج و گل سوخته دیوار بخاری=کله چال را پودر می‌کنند و روی زخم

گوش می‌ریزند و کمی پنبه کهنه را روی آن می‌گذارند تا آبش را جمع کند.

بیوست بچه (تا چهل روزگی)

روی ساقه باریک جارو (جارو سیبیل jâru sibil) کمی پنبه می پیچند و در (روغن چراغ=روغن کرچک) خیس و داخل مقعد بچه می کنند. تا (زاگ شکوم، کار بگونه zāk.σ šukom kâr ba.kun.σ تا شکم بچه کار بکند).

سفیانی safayōni

بچه غشی، صرعی (سفیانی) اگر غش کند؛ با قرآن به دورش می گردند و با چاقو یک دایره - در اطراف او - روی زمین می کشند پدر و مادر بچه، نباید به او دست بزنند چون بچه برای همیشه فلج خواهد شد.

کرک آوله kark.σ owlσ کرک=مرغ - آوله=آبله و کرک آوله=آبله مرغان ۳ روز اول، بچه تب می کند بعد جوش های ریز و نوک تیز (به اندازه عدس) از تن بچه بیرون می زند.

اگر آبله مرغان شدید باشد؛ دست های بچه را با پارچه می بندند تا با ناخن نتواند جوش ها را بخاراند و بکند.

(سفید آب دانه) را با شیر مادری که بچه شیرخوارش دختر است - ترکیب می کنند و به تن بچه می مالند.

[دتر مآره شیر datar mâr.σ šir=شیر مادری که به دختر بچه، شیر می دهد]. یکی از افراد فامیل، صبح ناشتا - غذا نخورده - الحمد می خواند و به صورت بیمار تف گونه ای می ریزد تا بهبود یابد.

معالجه زخم و دمل

۷ ملهم=۷ مرهم از بارجه (صمغ)، و ینجه=سقز، موم، روغن، پیه بز، تریاک - حب نشاط (ترکیبی از مواد مخدر برای خواباندن بچه) مخلوط می کنند و روی زخم می گذارند.

سویته (گا) = sevītē = سفیدک = برفک

دهان درد بچه!

چوچاق êuĉâq و هیل hil = گشنیز، دو گیاه معروف گیلان را می ساینند و آب آن ها را با سر ج sarj = قره قوروت مخلوط می کنند.

مادر بچه، کج کولکه kaj-kulkσ تارهایی از پیلۀ پخته شده ابریشم را دور انگشت سبابه می پیچد (کوه نشینان، موی سر را دور انگشت می پیچند) و در آن «مخلوط»، فرو می کند و دهان بچه را با آن می شوید.

مادر، همان مخلوط را روی پستان خود می مالد و به دهان بچه فرو می کند تا به هنگام شیر خوردن به جدار داخلی دهانش برسد و بهبود یابد.

برفک barfak نام داروئی است که از (عطار) می گیرند و پودر آن را در دهان بچه می پاشند.

سر سام sar som = سرسام (انسفالیت = تورم مغزی)؟

بیمار (سر سام) گرفته بی هوش می شود.

موی سر بیمار را می تراشند و کدو را می کوبند و روی سر بیمار می گذارند.

گل کلم gal.σ kalm = کرم خاکی و (کر که چیری واش = نوعی گیاه = علف مرغ و جوجه!!) یا خیار و ماست را، بر سر بیمار می نهند.

شکم مرغ زنده را پاره می کنند (سرش را نمی برند) و گرم گرم بر کاسۀ سر بیمار می گذارند.

چشم درد

چشم آلوده می شود - قی می کند و بسته می گردد و (بخار) می زند = ترشحات داخلی، روی پلک خشک می شود.

۱- سفید آب دانه را با (دتر مآره شیر = شیر مادری که به دختر بچه شیر می دهد) مخلوط می کنند و دور چشم می مالند تا گرمی چشم برطرف گردد.

۲- با تفالۀ چای تازه دم = (چای پوش خاله) شستشو می دهند.

۳- سُرخه جوهر=جوهر سرخ را (عطاران داشتند و با آن پشم را رنگ می کردند) دور چشم بیمار می مالند و کمی در میان چشم می ریزند تا خون جمع شده در چشم، از بین برود.

۴- پارچه ای - سیاه - را شبیه نقاب، روی چشم بیمار می آویزند تا چشم آدم های نجس و جنب به آن نیفتد.

۵- دعای (چشم درد) می گیرند و جلد می کنند و روی موی سر یا کلاه می آویزند.

۶- خنکی=(لیمو و ...)، به بیمار می دهند.

۷- پهن خشک گاو را (دعا می زنند) و جلو چشم بیمار دود می کنند.

درمان کرم کدو (کلم کتو)

۱- برنگ barang کابلی را می کوبیدند و در آب آلبالو حل می کردند و به بیمار می خوراندند.

(اخیراً افغانی های کنار خیابان نیز برای تهرانی ها تجویز می کنند)

۲- کیش گوفه kiš guf=جوانه های تازه درخت شمشاد را می گرفتند و می سائیدند و آب آن را از (صافی) می گذراندند و در حدود یک استکان از آن را به بیمار می دادند. آب برگ شمشاد، سمی است و خوردن آن را بر حسب سن و سال و مقاومت بدن تعیین می کردند.

۳- کتو دانه katu dōn=تخم کدو، مغز تخم کدو (کال - خام) را می گرفتند، و به کسی که کرم کدو داشت می دادند.

(اغلب مردم، انواع انگل ها خصوصاً کرم کدو را با خود داشتند).

درمان باد (گرفتگی عضلات)

(نفت سیاه) و فلفل کوبیده را مخلوط می کردند و جوش می دادند و به تن

بیمار می مالیدند و (خنکی)=غذاهائی که طبیعت سرد دارد به بیمار می دادند.

درد مفاصل

در کوهستان‌ها، درختچه بوته‌ای شکل به نام ابرسک abarask می‌روید؛ دانه آن را می‌سایند و با گلاب مخلوط می‌کنند و روی مفاصل دردناک می‌گذارند.

بیماری های غذایی

باور دارند که:

اگر کسی انواع غذاهای زیر را با هم بخورد به این بیماری ها دچار می شود.

- ۱- پنیر و آب نارنج: کلم کتو= کرم کدو یا سیاسک ماله= seya-sak mâlo = کک و مک - لک های ریز.
- ۲- کرک گوشت و پنیر: kark = مرغ= گوشت مرغ و پنیر - سیاسک ماله= کک و مک
- ۳- بی bay= به و پنیر - سیاسک ماله= کک و مک
- ۴- عسل و خربزه - درد شکم
- ۵- ماست و پیاز و هندوانه - درد شکم
- ۶- عسل و پرتقال - درد شکم
- ۷- پنیر و گردو، یا عسل و گوشت مرغ (کلاچ= ابلق- دورنگ) - کلاچک kalâçak= لکه های پوستی
- ۸- شیر و گردو - لکه های پوستی
- ۹- شیر و به و پنیر - لکه
- ۱۰- خوردن پنیر (اگر زیاد باشد) - فراموشی می آورد.

پول

* اگر عنكبوت (لابدون lābdon = لابدون تا) به خانه کسی بیاید، صاحبخانه پولدار می شود.*
(اگر عنكبوت در اطاق کسی تار بتند، فقر می آورد) (گا)

* اگر کسی خرخاکی = خر خدا xar.σ xudâ = خدا گاوہ xudâ gâve (گا)، حشره خاکستری رنگ را بگیرد، پول به دستش می آید.**

* اگر کف دست چپ کسی بخارد پول به دستش می آید، آن کس، کف دست خود را روی سر بچه ای که پدر دارد، می کشد و می گوید:
پتر تی - پول می pēr ti-pul mi = پدر مال تو، پول مال من.

* اگر کف دست راست کسی بخارد پول از دستش می رود.

* (کشتن عنكبوت = لابدون = لعاب دان، لعاب تن؟، گناه دارد. گویند محمد رسول الله از دشمنان گریخت و در غاری پنهان شد. دشمنان غار را یافتند خواستند داخل غار شوند، اما عنكبوت بر دهانه غار تار تنید. دشمنان با دیدن تار عنكبوت، به گمان اینکه کسی داخل غار نشده است؛ از تعقیب پیغمبر منصرف شدند.)
** شب عید سال نو، سعی می کنند که (خرخاکی = خر خدا = خدا گاوہ) (گا) را پیدا کنند. آن را در استکانی می اندازند و سر سفره هفت سین می گذارند تا موقع تحویل سال آن را ببینند.

۲۸۰ □ باورداشتهای گیل و دیلم

* اگر کسی، دم مارمولک=چوچار=çučâr=چیچیر (غ) را در خاک فرو کند، پول به دستش می آید.*

* اگر به کف دست نوزاد پول بگذارند و آن پول را به گدا بدهند، آن بچه، در بزرگی پول دار می شود.

* اگر کسی، پولی را با دست خود در دست گدا بگذارد، برکت پول (خیرات کننده) از بین می رود.
باید پول را در کف دست بگذارد و گدا با دست خود بردارد.

* اگر در مستراح، پول را از این جیب به آن جیب بریزند؛ پول برکت می یابد

* بچه ها دم مارمولک=چوچار(ش)=چیچیر (غ) را می گرفتند مارمولک برای نجات خود تلاش می کرد - دمش جدا می شد : آن را زیر خاک می کردند تا پول پیدا کنند .

جن

* اگر کسی، شب، زیر درخت انجیر یا گردو بخوابد* جن او را می زند (جنی می شود).

* اگر کسی - شب - آبجوش در حیاط بریزد و (بسم الله) نگوید

۱- (بی وختی بونه bi vaxti bunσ=بی وقت شود) جن او را می زند.

۲- روی صورت او (شوسوت sow sut=شب سوز-شوسوز) می شود که نوعی زخم است.

۳- بچه های جن و پری می سوزند!

* اگر روی لباس بچه، سوزن - سنجاق - چاقوی کوچک نصب کنند جن و پری با آن بچه کاری ندارد.

* اگر (آهین بونه âhin bunσ)=براده آهن دکان چلنگری را در اطراف حیاط بریزند، جن به آن خانه نمی آید (گا)

* اگر کسی زبان مار به همراه داشته باشد از شر جن مصون است.

* جن و پری=اوشونی ušōni=از ما بهتران=جیند jind=جینده پری jindσ pari= [خوبون=خوبان]=

(قدم به خیر)=جینده ajindσ=آل (âl)=بی وختی bi vaxti ...

* اگر، (نوجوانی در سن بلوغ) شب، تنها به [کرک لانه kark.σ lōnσ = لانه مرغ یا به زیرزمین، طبقه پائین خانه های دو طبقه ای برود، جنی می شود. معتقدند که جن در جاهای تاریک و غیر آباد زندگی می کند.

* اگر بزرگترها بخواهند - در شب - تنها به جائی بروند باید چاقو یا داس = dâz به همراه داشته باشند تا جن به آنان حمله نکند. (گیلان، در گذشته از انواع درختان و گیاهان پوشیده بود - جاده سازی نبود - معابر کم بود. برای دفع حمله جانوران و حمله احتمالی جن و پری!! همراه داشتن داس و چاقو، ضروری به نظر می رسد).

* اگر افراد خانواده - بعد از خوردن غذا - سفره را جمع نکنند، بزرگ خانواده صدا می کند که: قدم به خیر! = جن و پری! بیا سفره را جمع کن!! (یعنی مسئولش به فکر این کار نیست)

* اگر کسی جن ببیند؛ (بسم الله) بگوید، جن می گریزد.

* اگر کسی از جن و از تنهایی بترسد آیه انا انزلنا را بخواند، ترسش می ریزد!

* اگر بچه ای غشی باشد، گویند که با بچه (از ما بهتران = جن و پری) عوض شده است.

* اگر روی یقه یا لباس کسی سوزن و سنجاق باشد جن از آن کس می گریزد. اگر لکه های کبود، روی ران و بدن کسی پیدا شود - بدون اینکه ضربه ای ببیند - اثر انگشت جن و پری است.

* در روزگار سلاطین صفوی، مردم گیلان خلع سلاح شدند. هیچکس نمی توانست اسلحه گرم با خود داشته باشد. تنها داشتن داس، آلت دفاعی و وسیله کار مردم گیلان، آزاد بود

حیوانات - (جان داران)

* اگر (زر بانو - کای zar bânu kâi (لن) = گنج بانو ganjō bânu (لا) = زر بانو لاکوی zar-bânu lâkōy (کا) حیوانی شبیه موش را بگیرند و به پایش نخ ببندند و رها کنند، و آن حیوان به هر سوراخ که رود، در آن جا، گنج پنهان است.
[گویند: زر بانوی لاکوی، نفرین خدا دارد - دختری بود که گنج داشت. اگر او را بکشند گنج پیدا می شود ولی گرفتن آن دشوار است] (کا)
این حیوان از موش بزرگتر، شکمش سفید و پشتش متمایل به قهوه ای و دست و پایش از موش بلندتر و کشیده تر است.
اغلب مردم، این حیوان را دیده اند ولی از گنج خبری نیست!!

* اگر با گوشت گوسفند قربانی، مشروب الکلی بنوشند گناه دارد.

* اگر دم مار مولک = چوچار = چچیر را در زمین فرو کنند پول به دستشان می آید.

* اگر کسی مهره مار به همراه داشته باشد نباید به بچه تا چهل روز نگاه کند.

* اگر مرغ خانگی، به شکستن و خوردن تخم خود عادت کند نوک آن مرغ را می سوزانند تا ترک عادت کند.

* اگر در نیمه های شب، کلاغ فریاد کند زلزله می آید.

(پرندهگان زودتر از انسان خطر زلزله را احساس می کنند).

* اگر کیوتر سفید - اهلی - به هنگام پرواز معلق بزند، بخت و اقبال دارنده آن دگرگون می شود.

* اگر گوسفند یا گاوی، شب در جنگل بماند و به سره=سرا، آبادی نیاید، صاحب آن - گالش - چاقوئی را باز می کند، الحمد می خواند و به چاقو می دمد و تیغه چاقو را می بندد (معتقدند که دهان گرگ بسته می شود و نمی تواند آن حیوان را بدرد).

* اگر سگ، تب رشته=نخی به اندازه طول قد بیمار تب دار را که بر سگ سولاخ=سوراخ سگ در چپر=دیوار نثی می گذارند (پاره کند، تب بیمار به جان سگ می افتد.

* اگر سم قاطر را در چای دم کنند و به زنی که زیاد می زاید، بخورانند آن زن دیگر نمی زاید. (قاطر نازا است).

* اگر مرغ خانگی، مثل خروس آواز بخواند، در کوچه، سرش را می برند، آن مرغ به هنگام جان کندن اگر از خانه دور شود، یکی از آشنایان صاحبخانه می میرد و اگر به طرف خانه بیاید خیر است.
(سر مرغ را - برای رفع بلای احتمالی از این طرف به آن طرف خانه پرتاب می کنند و معمولاً مرغ را به گدا می دهند).

* اگر کسی ماری را در راه ببیند، قبل از کشتن می گوید:

ای مار سلیمانی کافری یا مسلمانی؟

ay mâr.σ sulaymôni kâfari yâ musalmôni?

اگر مار زبانش را بیرون بیاورد مسلمان است و گرنه کافر و باید آن را کشت.
(مار=مولوم molôm)

گالش‌ها می‌گویند: مو تر کار ندارم تَرَم مره کار ندار

mu ta.ɾɔ kâɾ na.dâram ta.ɾam mar.ɔ kâɾ na.dâr

=من با تو کار ندارم تو هم با من کار نداشته باش

در جلگه‌های گیلان، مار آبی بسیار زیاد است. سم ندارد، بچه‌ها مار را می‌گیرند و مثل طناب کوتاه، دور سر خود می‌چرخانند ولی مارهای بیلاق، کوهستان‌ها = یلاقه مار yalâq.ɔ mâɾ، سمی و خطرناکند و چارپایان بزرگ را خیلی زود از پا درمی‌آورند.

* اگر بخواهند سرانواع مرغ را ببرند، اول به آن آب می‌دهند بعد آنرا رو به قبله می‌خوانند و زبانش را بیرون می‌آورند و لای نوک هایش می‌گذارند و می‌گویند.
 هذا طی = این عمرش طی شد
 هذا طیر = این مرغ است (کا)

* اگر جغد بخواند، حتماً کسی مرده یا می‌میرد
 (شو جوغد sôw juqd = شب جغد = جغد، شوم است).

* اگر کسی - اول صبح - مرغ خانگی را ببیند آن روز هرچه بخورد سیر نمی‌شود، اشتها دارد. مثل:

کرک موندنه، هرگی سیرائی ندانه kark.ɔ mondanɔ har gi sir.ai na.dân.ɔ
 = به مرغ می‌ماند هرگز سیری ندارد (سیر نمی‌شود).

* اگر کسی - اول صبح - چوچار (ش) = çuçar = چیچیر (غ) = çiçir = مارمولک را ببیند (چهار دست و پا) به کارش می‌چسبد و در آن روز، کار فوق‌العاده‌ای انجام می‌دهد چون مارمولک چهار دست و پا راه می‌رود.

* اگر گربه رو به قبله بنشیند و دستش را بلیسد باران می‌آید.

* اگر بچه‌ای با گربه بازی کند و موی آن را بخورد، لاغر و مردنی!! می‌شود.

* اگر قورباغه سبز درختی = دار قورباغه = (داروگ - مازندران) روی درخت آواز بخواند باران می‌آید.

* اگر مرغ خانگی، تخم دو زرده بگذارد، باید آن را رئیس خانواده بخورد.
(چون برکت و آمد - دارد به همسایگان چیزی در این باره نمی‌گویند و معمولاً سرخ می‌کنند، رئیس خانواده لقمه اول را می‌خورد و بعد بقیه افراد خانواده از آن می‌خورند)

* اگر کسی روی سگ و گربه آب بریزد روی دستش زگیل = کوله میسک
kulσ misk = چپ لسک (kab lask) بیرون می‌آید.

* اگر در شب بارانی، شغال زوزه بکشد و سگ جواب دهد، هوای فردا آفتابی است.

* اگر شیر مادیان را - خام - به بیمار سیاه سرفه‌ای بدهند نافع است، زود خوب می‌شود و از سرفه کردن می‌افتد.

* اگر مورچگان در جانی جمع شوند؛ می‌گویند که:
(پیتار) آن عروسی دانه (pitâr) on arusi dānan = مورچگان عروسی دارند.

* اگر از روی هر حیوان (جان دار) رد شوند (بگذرند) بد است. بیماری آن حیوان به تن گذر کننده می‌افتد.

* اگر خر خاکی = خر خدا = خدا گاو (xudâ gâve) را بگیرند یا ببینند، پول به دستشان می‌آید. شب سال نو آن را می‌گیرند و در استکان می‌کنند و روی سفره

هفت سین می‌گذارند.

* اگر عنکبوت=لابدون تا lâbdon-tâ به خانه کسی بیاید، صاحبخانه پولدار می‌شود.

به اعتقاد کوه نشینان: در خانه کسی تار بتند فقر می‌آورد.

گالش‌ها - کوچیدی‌ها، عنکبوت را کارتنگ kartang گویند.

کار=چارقد دستباف+تن، تنیدن

* اگر عنکبوت را بکشند گناه دارد. چون عنکبوت بر دهانه غاری که محمد رسول الله، از

دست دشمنان گریخته و پنهان شده بود تار تنید و او را از چنگ دشمنان

رهائی بخشید.

* اگر خروس - نابه هنگام - آواز بخواند برای صاحبخانه شگون ندارد. صاحب خروس،

کمی برنج یا گندم را در ظرفی می‌ریزد و بیرون اطاق می‌گذارد و صبح به گدا می‌دهد

و اگر همان خروس - همیشه نابه هنگام - (کو کوره کو ... =ku kurē ku

قوقولی قوقو... (نهر) بخواند، صاحب خروس، سر آن را می‌برد و به عنوان کفاره (به

اضافه پول خرد و نمک) به گدا می‌دهد.

حیوانات - (جانداران)

* اگر چشم کسی - در اول صبح - به سگ بیفتد، روز بدی در پیش دارد.
(سگ را در شهرها نجس می دانند مگر خشک باشد! ولی کوه نشینان و روستائی ها،
سگ را عزیز می دارند و آن را پاسبان خانه می دانند.)

* اگر صبحگاهان به شغال بنگرند، شگون دارد. (به آداب حمام رجوع شود)

* اگر کسی تصویر (جاندار)ی را بکشد - نقاشی کند - در آن دنیا، باید به آن
نفس بیخشد. چون از انجام این کار عاجز است نباید بکشد - گناه دارد.

* اگر - شباهنگام - مورچه پردار (= پر دار پیتار pâr dâr pitâr = ملکه مورچگان)، در
اطراف چراغ پرواز کند. هوا بارانی می شود.

* اگر خروس - دم در اطاق - آواز بخواند (گوره بکونه gurro bakuno) خوب است.
(کوه نشینان: مهمان می آید.)

* اگر کسی که صبح از خانه خارج می شود، چشمش به کلاج = کلاغ بیفتد، عمرش
دراز می شود.

* اگر مرغ خانگی، جلو در اطاق، خود را بتکاند مهمان می آید.

* اگر زاغچه = کلاغ زاغی = کشکرت kaškarat در خانه ای آواز بخواند، خبر خوشی به صاحبخانه می رسد.

(هر کس صدای آواز آن را روی درخت حیاط خانه خود بشنود می گوید:
خوش خبر .. خوش خبر..)

* اگر در شب قتل امام حسین، سگ در کوچه ای دیده شود، آن سگ، شمر است و در شب قتل علی بن ابیطالب، آن سگ ابن ملجم است.

* اگر قورباغه روی پای آدم بشاشد، پا را زخم می کند.
(گیلک ها، معمولا پابرهنه بودند و قورباغه در گیلان فراوان. شاش قورباغه، پا را زخم می کرد - جوش می زد و آب از سوراخ های جوش جاری می شد.)

* اگر مگس - در شب - دور اطاق یا چراغ پرواز کند، روح یکی از مردگان است و نباید آن را کشت. کوه نشینان: (باران می آید.)

* اگر گفتار (کفتال شئال kaftâl.šâl) زوزه بکشد، کسی می میرد.
[زوزه گفتار، شبیه ناله و گریه پیرزن است]

* اگر دُم گرگ را در خانه کسی چال کنند - در آن خانه همیشه دعوا می شود.

* اگر پارچه قرمز (آل پارچه âl.σ pārçσ) یا نعل پاره ای را به شاخ چارپایان حلال گوشت ببندند، از چشم بد مصون خواهند بود.
پارچه یا نعل پاره را به جاهای (چشم دکه êašm-dakσ = چشمگیر = جائی که چشم بیننده اول از همه به آنجا بیفتد) می آویزند.

* اگر شیر (۳ روز اول بعد از زایمان) گاو و گوسفند را بخورند خوب نیست. این شیر را کاله $kâl\sigma$ = ریختنی از مصدر کالشن = ریختن و کالسن $kâlasan$ = ریخته شدن، گویند. شیر روز اول را روی خوراک گاو می‌ریزند تا بخورد و شیرش زیاد شود. و به روایت دیگر: آن شیر تا سه روز (کال) است.

شیر روز دوم و سوم را زیه $zay\sigma$ می‌پزند که غذائی شبیه به (شیر خرشه) است. بعد از ۳ تا ۵ روز شیر غلیظ گاو تازه‌زا را می‌پزند و با خُرفه = (خلفه $xulf\sigma$) و آرد برنج می‌جوشانند و سائیدهٔ دارچین روی آن می‌پاشند و می‌خورند و به نام شیر خرشه $\text{šir-xarš}\sigma$ معروف است. مثل:

بهار بوما، گالسه، شیر خرشه یاد بوما

$bahâr\ buma\ gâlaš.\sigma\ \text{šir}\ xar\text{če}\ yâd\ bumâ$

(=بهار آمد و گالش را، شیر خرشه به یاد آمد.)

شیر خرشه را به خانهٔ همسایه‌ها می‌دهند.

آدم (جنب-نجس) نباید آن را بخورد. در ظرف خالی، انعام، پول یا نمک نسائیده می‌گذارند و به صاحب گاو پس می‌دهند.

(در روستاها، سابقاً نمک کمیاب بود مثلی هست: مگه روباری نمک بیارده؟

=مگر روباری نمک آورده؟*)

* اگر - در شب - سگ به جای عوعو (= low)، زنجموره کند و زوزه بکشد، حادثهٔ بدی در محله رخ می‌دهد؛ کسی می‌میرد.

* اگر گنجشک = ملجه $mali\text{j}\sigma$ = ملیجه $mali\text{j}\sigma$ (ن) = چیشنک čišnak (ل) در هوای آفتابی خود را بشوید، باران می‌آید.

* رودبار محمد زمان خانی منطقه‌ای است از پشت اشکور تا پای طالقان که برکه‌های آب شور دارد و از آن نمک می‌گرفتند و با الاغ و قاطر به روستاها می‌بردند و می‌فروختند).

* اگر دو مرغ خانگی در گوش هم نجوا کنند مهمان می آید.
کوه نشینان: باران می آید.

* اگر مرغی - به جای تخم معمولی، تخمی به اندازه تخم کبوتر بگذارد آن را در انبار
برنج می گذارند، برکت دارد.
در جنوب شرق گیلان آنرا (فرشه مرغانه faršor morqōno) گویند.

* اگر زبان مار در جیب کسی باشد، جن با او کاری ندارد.
(مارهای گیلان سمی نیستند. بچه ها آن را می گرفتند و دهانش را فشار می دادند و
زبانش را می کنند).

* اگر گربه ها - برای خوردن غذای ته سفره، با هم دعوا کنند، در آن خانه دعوا می شود
(برای هر گربه غذای جداگانه می کشیدند و گربه ها را برای گرفتن موش خانگی
نگه می داشتند).

* اگر گاوی، زیاد (گوره = gurro) کند غده ای در کنار زهره (=زاله zālo) دارد که اگر
آن را به بچه لاغر بدهند. فربه و چاق می شود و به آن (گاو دارو) گویند.

* اگر گاوی در شب (چهارشنبه سوری = کول، کوله چهارشنبه) بزاید موی گوساله اش،
درد قولنج را نافع است.

* اگر در اواخر پائیز - مار، در گذرگاهها دیده شود، هوای زمستان آن سال ملایم است.

* اگر شاخ گوزن = گنجه گاو ganjor gāv یا آهورا روی چاقو بکوبند و همراه
داشته باشند از شر جن و پری مصون می مانند. به این جور چاقوها،
دسته شاخی، گویند.

* اگر موش در دکان کاسبکاری پیدا شود، نشانه آن است که از طرف کارگران و شاگردان آن دکان، دزدی می شود.

* اگر (گرگ پی = gurg pi = پیه گرگ) را به خانه کسی بمالند، افراد آن خانواده از هم می پاشند.

* اگر مگس، تن آدم را به سختی بگزد، هوا خراب است.

* اگر گوسفند را در روز عید قربان، قربانی کنند، آن گوسفند (قربانی کننده) را بر پشت خود سوار می کند و از پل صراط - در روز قیامت - می گذراند.
در گیلان، هر کس که پول دارد - (حاجی - ناحاجی)، قربانی می کنند.

* اگر اسب، شکم درد کند:

- ۱- خون رگل (قاعدگی) دختر را به آن می دهند.
- ۲- گندم را می پزند و به آن می خوراندند.
- ۳- گاهی نیز، در دهان اسب می شاشند تا درد شکمش خوب شود.

* اگر بر روی (کول = kul = برجستگی روی شانه گاو) نمک بریزند، شیرش خوشمزه می شود. گاو، نمک روی شانه اش را می لیسد و برای گوسفند و بز، نمک را روی سنگ مخصوص و پهن به نام (لیسین = lisiin = جای مخصوص لیس زدن) می ریزند.

* اگر - شیر گرم و داغ را، شب از خانه به بیرون بدهند و یا بفروشد، زخم های ریزی، روی پستان گاو پیدا می شود.

* اگر - اول صبح - شیر نجوشیده به مردم بدهند، در صحرا و جنگل، بلائی بر سر آن گاو یا گوسفند شیرده - می آید.

شیر نجوشیده را - حتی (دوائی=برای دوا و درمان)، به مردم نمی دهند.

* اگر در چیری $\hat{e}iri$ =شیری=ظرف مسی مخصوص دوشیدن شیر، چیز دیگری بریزند و بپزند، شیر آن گاو کم می شود.
 [اگر چنین شود برای گاو (چله بری) می کنند].

* اگر بخواهند به جائی شیر بدهند دهانه (مرس گوله $mars.\sigma\ gul\sigma$ =کوزه مسی=قابدون $qâbdôn$) را با پارچه نمی پوشانند، بلکه یک دسته از شاخ و برگ شمشاد=(کیش $kiš$) را روی ظرف می چپانند.
 معتقدند اگر با پارچه روی ظرف را ببندند گاو و گوسفندشان، دیر حامله می شود.

* اگر خروس، فریاد جنون آمیز و غیرعادی کند و پس از آن مرغ ها هم فریاد کنند، نشانه آن است که شکم مرده ای در قبر ترکیده، یا مرده ای را در قبر شکنجه می کنند و از وحشت و هراس آن مرده، مرغان می هراسند و فریاد می کنند.

* اگر نیم خور غذای خرس (=خرس دهن بزا $xars.\sigma\ dahan\ baza$ =دهن زده خرس) را به بیچه لاغر بدهند، چاق می شود.

* اگر کله ماهی های شمال، روزهای (بعد از صید) سفید و روشن و شفاف باشد، آن ماهی تازه است و اگر قرمز و کدر و خون آلود باشد (غیر از آنکه خون به روی کله اش ریخته باشند) کهنه و مانده است.
 آتهرانی ها - قرمز کدر را تازه می دانند و سفید و شفاف را کهنه و فاسد - بر خلاف نظر گیلک های کله ماهی خور!!!

* اگر بدن ماهی، شل و ول باشد و کله اش روشن (که علامت سلامت است) باز هم آن ماهی، مانده و خراب است.

* اگر روی کله ماهی، چند نقطه برجسته باشد ماهی، نراست و اگر صاف باشد ماده و خاویار دار = شبول دار ašbul-dâr (صیادان ماهی، نوعی ماهی سفید را خُمسِه xumsə = خُنشی می گویند که شناختن آن برای غیر حرفه ای ها ممکن نیست زیرا علائم ماده یا نر بودن ندارد).

* اگر (کولکافیس kulkâfis = پرنده ای در حدود گنجشک، نوعی سهره) را بگیرند، آتش می زنند. معتقدند که به یکی از بزرگان دین خیانت کرده است.
(بلبل ۷ بچه می آورد یکی بلبل و بقیه کولکافیس می شوند)!!

* اگر (دمبلاسکن dumbalâskan =) دم جنبانک = سقائک را ببینند می گویند؛ دمبرلاسکن به زمین بدهکار است، هر وقت بر زمین می نشیند می گوید به چشم - به چشم؛ بدهکاریم را می دهم ولی وقتی که برمی خیزد می گوید:
می .. بوخور - می ... mi kir.σ buxour - mi ...
... را بخور - کی .. را بخور.

خوابیدن - خواب دیدن

* اگر در خواب ببینند که درخت آزاد شکسته است، یکی از بزرگان آن آبادی می میرد [آزاد - دار=زا درخت، از درختان معروف و مقاوم است - از چوبش استفاده های گوناگون می کنند. در حیاط بقعه ها و اماکن متبرکه، زیاد است. عمر بعضی از آن ها بیش از چند قرن است.

* اگر کسی خواب ببیند که (مرده) به خانه اش آمده است، باید برای آن (مرده)، خوردنی خیرات کند.

* اگر (مرده) ای، به کسی، در خواب، چیزی بدهد خوب است.

* اگر کسی خواب ببیند که دندانش را کنده اند (کشیده اند) یکی از بستگانش می میرد. (اگر خون از آن جاری شود، آن خواب باطل است).

* اگر (مرده) به خواب کسی بیاید و لباس از او بگیرد بد است.

* اگر کسی خواب ببیند که: «لنگه کفش» گم کرده است، یکی از بستگانش می میرد.

* اگر دختری، در خواب، «لنگه کفش» پیدا کند به زودی شوهر می کند.

* اگر کسی، در خواب، خون ببیند، در بیداری، بهتر است به سبزه و آب روان، نظر کند و لحظه ای به آب خیره شود (کا).

* اگر کسی از پهلوی راست - از خواب - برخیزد، خوب است، و از پهلوی چپ برخیزد، عصبی و کفری می شود؛ می گویند:
 چپ پلی و رسه ی مگه؟ (کا) çap pali varas.ây maga?
 مگر از پهلوی چپ برخاستی؟

* اگر کسی روی پهلوی راست بخوابد خوب است و این کار را به کودکان می آموزند و اگر کسی روی پهلوی چپ بخوابد سگته می کند (کا)
 اگر اسب هم (چپ پلی çap pali = روی پهلوی چپ) بیفتد بد است می گویند:
 یابو چپ بگته yâbu çap bakat.â
 دم او را می گیرند و به ضرب و زور، بلندش می کنند!

* اگر کسی (دمر = دمر) بخوابد، بد است. می گویند: خلیفه دوم دمر می خوابید (!!)

* اگر کسی نجاست = گه (= گه gee) را خواب ببیند، در بیداری پول به دست می آورد.

* اگر بچه ای، با آتش (فلاسوت = falâ sut = پلاسوت = سوخت پلو، پلو سوز) = همیزم اجاق بازی کند، در خواب، به رختخوابش می شاشد.

* اگر کسی رو به (کَلَسِیا = kalla se yâ = مخالف جهت قبله مسلمین = کلیسا؟! بخوابد، ممکن است در خواب بمیرد و نامسلمان از دنیا برود و به اصطلاح (حرام. آ. بون = حرام شود).

* اگر زن آبستن، انگشتی به خواب ببیند، دختر می زاید.

* اگر زن آبستن - (نامحرم=مرد غریبه) را خواب ببیند، پسر می‌زاید.

* اگر در خواب - مرده، چیزی از آدم بگیرد بد است و اگر چیزی به آدم بدهد خوب است.

* اگر کسی - در خواب - با کسی دعوا کند و او را بزند، نشانه آن است که زورش را از دست می‌دهد - زورش را به او می‌دهد.

* اگر زن آبستن - در خواب ماهی بگیرد، دختر می‌زاید.

* اگر کسی چیزهای (غیر طبیعی، اغراق آمیز و ناشدنی) را، خواب ببیند و بعد برای کسی تعریف کند، طرف بعد از شنیدن می‌گوید:

تی کین بی لا نابو *ti kin bi lâ nã.bu*=سَرین تو بدون پوشش نهاده بود= سَرینت بی لحاف بود.

* اگر کسی [در اشین - وراشین خو بئینه *darâşin-varâşin xow bāyn*] خواب آشفته ببیند و تعریف کند، شنونده گوید:

پور بخورده بی، تی سر - کله بَزَا بو *pur buxordə bi ti sar-kallā ba.za.bu* = پر خورده بودی، به سر و کله ات زده بود!

* اگر کسی در - پنجک *panjak*=۵۰ روز از بهار گذشته، عصرها بخوابد، به بیماری پنجک دچار می‌شود:

[او نه پنجک گینه *un.ə panjak gin*] او را پنجک می‌گیرد - دچار بیماری پرخوابی می‌شود و تا آخر سال خواهد خوابید!

مردم در ۵ روز بعد از ۵۰ روز بهار نمی‌خوابند و از مرض پنجک بیم دارند [در این روزها، روستائیان کار فراوانی در پیش دارند.

* اگر در صبح روزهای بارانی، کسی از حد معمول بیشتر بخوابد، هر کس که به اطاق او وارد شود، ضمن اینکه او را صدا می‌کند، می‌گوید:

چندی خوشنی، برزگر خوشه، امرو مگه؟
 çandi xusani, barzegar xus.σ emru magσ
 چقدر می‌خوابی، امروز مگر (برزگر خواب=وقت خوابیدن برزگر=برزگر خوابی) است؟

* اگر سر را به طرف سایه و پا را به طرف آفتاب بگذارند و بخوابند، خواب لذت بخش می‌شود.

* اگر کسی (پور بخوسه pur baxus.σ=زیاد بخوابد) و صورت و پلک‌هایش باد کند، می‌گویند:

andi baxuti mus bowdi

آندی بخوتی، موس بشودی

اینقدر خوابیدی، کپک زدی!

یا:

andi ba xuti fafalkasi

آندی بخوتی، ففَلکسی

=اینقدر خوابیدی، پف کردی، باد کردی.

دعاها

* کربلا بمیری	kar..bamiri	= در کربلا بمیری!
* خیر بینی - ایشالا	xayr bayni isâllâ	= خیر ببینی ان شاء الله
* پیر بی ایشالا	pir babi iș..	= پیر شوی، ان شاء الله
* بزوی (کا)	bazavi	
* یه روز بکاری، هزار سال بوخوری	yσ ruz bakâri, hizâr îâl buxori	= زندگی کنی - زیست کنی - زنده باشی
* خدا ته بداره	xudâ ta badâr.σ	= یک روز کشت کنی و هزار سال بخوری
* خدا ته هزار ته بکونه	xudâ ta hezâr tσ ba kun.σ	
* خدا تی یه دنه هزار ته بکونه	xudâ ti ya danâ hezâr tσ ba.kun.σ	خدا ترا هزار تا کند (خانواده ات بزرگ شود)
* هفت ته پسر، ماری بکونی	haft.σ pasar.e mâri ba.kuni	خدا یک دانه (یک پسر) ترا هزار تا کند
* خانه بدان	xônâ bu dôn	برای هفت تا پسر، مادری کنی (اگر طرف زن باشد)
* خدا، تی مَرَد، عمر بده	xudâ ti mard.σ umur ba.dσ	= خانه ات ابدان = خانه ات آبادان باد!
		= خداوند شوهرت را عمر دهد (اگر طرف شوهردار باشد)

□ ۳۰۰ باورداشتهای گیل و دیلم

- * خدا تی سرداره، عمر بده
xudâ ti sardâr.σ umur ba.dσ
=خدا - سردار - بزرگ ترا عمر بدهد
- * خدا، تی زاگونه، بداره
xudâ ti zâk,õn.σ ba.dârσ
=خدا فرزندان ترا نگهدارد
- * الهی، تی نان گرم بیون، تی آو سرد
elâhi ti nân garm ba.bun ti âw sard
=الهی نانت گرم باشد و آبت سرد
- * الهی تی ریش سفید. آبی
elâhi ti riš sefid.â.bi
=الهی ریش سفید شود (به پیری برسی)
- * پسر بچینی
pasar ba.çini
=پسر بزائی (اگر بدانند که طرف پسر ندارد)
- * خدا تی دامان، سبز بکونه
xudâ ti dâmôn.σ sabz ba.kunσ
=خدا دامن ترا سبز کند. اگر طرف (مرده سور=بی فرزند) باشد.

دندان

* اگر دندان = [گاز gâz یا دوندان dundôn] کسی بیفتد؛ آن را در لانه مرغ = (کرک لانه kark.σ lônσ) می اندازد و می گوید:
کونه ی بشون - تازه ی بیه ی konā.y bašun-tâzā.y biya.y = کهنه برود - تازه بیاید!
[ی=نشانه تحبیب و تصغیر] (در شهرها، لانه مرغ معمولاً در زغالدان (=زغال جا) بود و همه خانه ها زغال مصرف می کردند.

* اگر دندان های پیشین (بالا) بچه ای باز باشد آن بچه (سر به روزی) و فراخ نعمت است.

* اگر کسی دندان صدسالگی خود را بکشد:

۱- اگر باگذشت باشد به پسرش می دهد بخورد، تا عمرش دراز باشد.

۲- خودش می خورد تا طول عمر بیشتری پیدا کند!!

* اگر دندان کسی درد بگیرد و کسی او را ببیند می گوید: کلبتین!

(معتقدند که: دندان یکی از مسلمین درد گرفته بود. پیش پیغمبر رفت تا به او دعا

یاد دهد. عمر در آنجا حاضر بود؛ زودتر از پیغمبر گفت: کلبتین!

یعنی چاره درد دندان، کلبتین=نبر و کشیدن آن است!!)

* اگر دندان کسی درد بگیرد، پاره کاغذی را آتش می زند، روغن آن را می گیرد و در

سوراخ دندان می‌نهد تا درد ساکت شود.

* اگر دندان کسی درد می‌گرفت.

به سلمانی (کسی که هم آرایش می‌کرد - هم ختنه و هم دندان می‌کشید) مراجعه می‌کرد.

سلمانی او را بر حصیری که کف دکان پهن می‌کرد، می‌نشاند و شاگردش سر بیمار را نگه می‌داشت و او سا=ستاد، دندانش را با کلبتین (بدون تزریق آمپول) می‌کشید. در روستاهای دوردست، اگر دندان کسی درد می‌گرفت: چند متر (نخ پرک) (نخ کفاشی) را با موم می‌تابید. یک سر نخ را به دور دندان گره می‌زد و سر دیگر را به ستونی می‌بست و می‌خوابید. در خواب، بر اثر غلتیدن ناگهانی، دندانش لق و کنده می‌شد!!

پالانگران، برای چپاندن کاه به گوشه و کنار پالان، از میله‌ای به طول ۶۰-۷۰ سانتیمتر استفاده می‌کنند، که یک سر آن چاک کوچکی به طول ۲-۳ سانتیمتر دارد. مؤلف، در حدود سال ۱۳۲۵-۲۶ - در اوامام، پالانگری به نام محمد را دید که از درد (دندان کرسی) به تنگ آمده بود و به دلاک و پزشک دسترسی نداشت و از کار و زندگی باز مانده بود. بناچار، خود دست به کار شد. با دست چپ «لپ» خود را به عقب کشید و با دست راست میله پالانگری را گرفت و چاک آن را روی دندان گذاشت و با یک ضربه محکم، دندان را از بیخ کند و گفت: آخ... راحت شدم!!

رواها

* اگر، خروس (=تله talσ) دم در اطاق (گوره بکونه gurro ba.kuno)=آواز بخواند، نیک است.

* اگر در شب اول ماه، پنیر بخورند، نیک است.

* اگر روز شنبه، لباس بشویند خوب است.

* اگر پلک چشم راست کسی بلرزد=بپر که baparkσ (پرگسن=طرزیدن) نیک است.

* اگر نعل اسب را، به چارچوب کف دکان بکوبند نیک است. دفع چشم زخم می شود.

* اگر آب، روی سفره یا حصیر - یا قالی بریزد خیر است. می گویند:

آو روشنائی =âw rowšanâe آب روشنائی است.

زن - زن آبستن

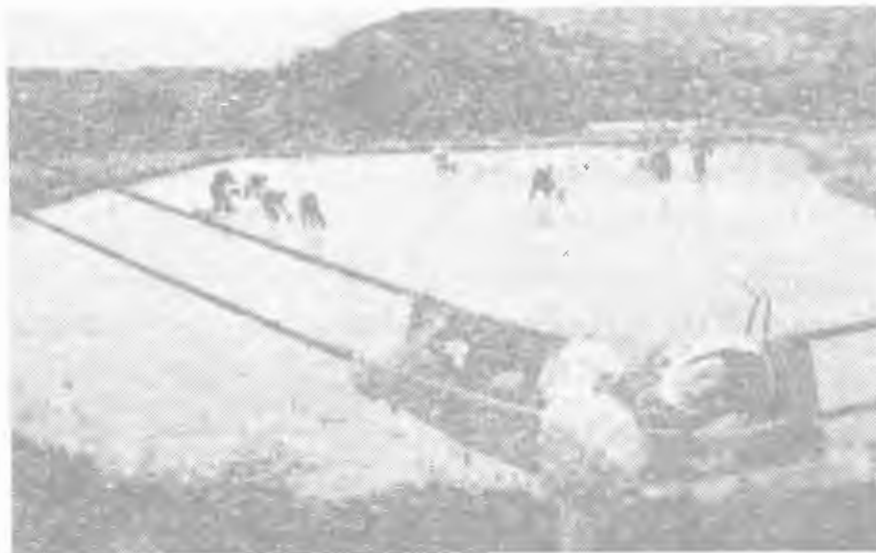
اگر زنی حامله نشود، جلو زیارتگاهی، هَلَوَنَه* می بندد و نیت می کند و می رود. ساعتی بعد باز می گردد؛ اگر برگی، ساقه شکسته ای از درخت یا گیاهی در آن افتاده باشد (در گیلان درخت و گیاه فراوان است) نشانه آنست که آبستن خواهد شد. در حیاط بعضی از زیارتگاههای کوهستانی، با دو سنگ پهن یا با چند قطعه چوب، (هلونه جا) ساخته اند و زنان در آنجا نیت می کنند.

* اگر زنی (دیر - دیر) حامله شود، بند تنبان شوهرش را در یک لیوان آب می شویند و آن آب را به آن زن می دهند تا زود - زود حامله شود!

* اگر زائو (سخت زا) باشد، بطری خالی را جلو دهانش می گیرند تا در آن (فوت) کند و بدینوسیله به خود فشار بیاورد و زودتر بزاید.

* اگر زنی زیاد بچه بزاید، سم قاطر را، با چای (دم=طبخ) می کنند و به او می خورانند تا دیگر بچه نزاید.

* هَلَوَنَه=halong ساده ترین (نانو=نانی nāni) برای خواباندن بچه در باغ ها و فضای آزاد است. دو سر طنابی را از دو ستون رد می کنند و می بندند و چادر یا پارچه ای را از لای دو طناب - موازی هم - رد می کنند و دو قطعه چوب را به اندازه فاصله دو خط موازی طناب در بالا و پائین به طور افقی کار می گذارند - تا محل خواب بچه، به شکل مستطیل درآید.



هلوته: رجوع به متن

[قاطر، نازا است و به آن (مچینه =maêno=نچینه=نازا، نمی زاید از مصدر چشن
=êen=زائیدن) هم می گویند]

* اگر به (شکم دار زناک =šukom-dâr zan.āk=زن آبستن، خوراک دلخواه - یا غذای
بودار همسایه را ندهند، چشم بچه اش در خواب باز می ماند.
(زن آبستن از هر کوچه که بگذرد و بوی غذا به مشامش برسد؛ در آن خانه را می زند و
کمی از آن غذا را می گیرد و همه کس با کمال میل، خواهش او را اجابت می کنند.)

* اگر زن حامله، به هنگام نخستین گردش بچه در رحم، به هر کس نظر افکند، بچه اش به
همان شکل می شود (رنان حامله در این هنگام سعی می کنند که به ماه یا چمن یا سبزه،
یا به چیزهای خوب و قشنگ و دوست داشتنی نگاه کنند.)

* اگر روی سر زن حامله نمک بریزند (آن زن متوجه نباشد) اگر اول بار، پشت لب بالا را خارش دهد، بچه اش پسر است. و اگر اول بار، به سرش دست بکشد، دختر می‌زاید.

* اگر «کله ماهی» پخته یا برشته شده را بخورند، استخوان صلیب شکل درون کله ماهی را برمی‌دارند، انتهای استخوان را با دو انگشت می‌گیرند و از ارتفاع تقریبی ۷۰-۸۰ سانتیمتری، روی سفره غذا می‌اندازند و برای زن حامله خانواده، نیت می‌کنند:
۱- اگر استخوان، روبالا (طاق باز) بیفتد، آن زن، دختر می‌زاید.

۲- اگر به پشت - دمر - بیفتد، پسر می‌زاید.

ادر کله ماهی استخوانی هست به شکل صلیب، کمی خمیده، در قسمت داخل خمیدگی، در امتداد طول استخوان، گود است، گیلک‌ها به هنگام خوردن کله ماهی، حتماً این استخوان را برمی‌دارند و برای هر زن آبستن، که بشناسند نیت می‌کنند. معروف است که پسر، پشت به مادر و دختر، رو به مادر متولد می‌شود.

* اگر دو (تازه عروس) یا دو زن زائو ادر فاصله چهل روز بعد از زایمان [روبروی هم بنشینند؛ باید سوزن و سنجاق بین هم، (رد و بدل) کنند و گرنه به بچه‌هایشان (چله) می‌افتد.

چله بری: ۷ گیاه (چهل گیا cel geyâ) و شانه چوبی و (چل تاس cel tâs = جام چهل کلید) را به حمام می‌برند و روی چل گیاه آب می‌ریزند و چله بری می‌کنند و آن آب را با جام چهل کلید روی سر زائو می‌ریزند.

* اگر زن آبستن، روی سنگ بزرگ بنشیند، نشیمن بچه اش (بعد از زایمان) کبود خواهد شد.

* اگر زن آبستن، روی جارو بنشیند، آلت تناسلی بچه اش - اگر پسر باشد - بزرگ خواهد شد.

زن-زن آبستن □ ۳۰۷

* اگر روی شکم زن حامله، خط عمودی قهوه‌ای رنگ پیدا شود، پسر می‌زاید.

و اگر آن خط، افقی باشد، دختر می‌زاید (کا)

و اگر روی شکم زن حامله، خط عمودی - از ناف به پائین - پدید آید، دوقلو می‌زاید.

* اگر بخواهند پسر یا دختر بودن زن حامله را بدانند [آپیله = $\alpha\pi\iota\lambda\omicron$ = آپیله

$\alpha\omega$ - $\pi\iota\lambda\omicron$ = کیسه پر آب اطراف امعاء و احشاء و شکمبه گوسفند و مرغ] را روی آتش می‌اندازند و نیت می‌کنند:

اگر آپیله به صدای بلند بترکد آن زن آبستن، پسر می‌زاید و اگر صدای خفیف کند (فیس ... s... fi...) دختر می‌زاید.

در مورد چهارپایان حلال گوشت (آبستن) هم، همین کار را می‌کنند.

در شهرها، (زهره = زاله $z\alpha\lambda\omicron$) مرغ را روی آتش می‌گذارند.

* اگر بخواهند (کله - پاچه) بار کنند، کله پوست کنده و تمیز شده گوسفند را روی

سفره می‌گذارند، دو (لپ) گوسفند را با چاقو چاک می‌دهند و دو فک (پائین - بالا)

کله گوسفند را برای جدا کردن استخوان‌ها و بار کردن در دیگ، می‌کشند و در همین

حالت برای زن آبستن نیت می‌کنند که چه می‌زاید؟

اگر دو فک (پائین و بالا) با رشته‌های عضلانی صورت، از هم جدا شود، آن زن

آبستن، پسر می‌زاید.

اگر بدون رشته از هم جدا شود و رشته‌های عضلات، بین دو فک نباشد،

دختر می‌زاید.

* اگر از روی پای زن حامله - که پایش را دراز کرده باشد - بگذرند، یک جای بدن

بچه‌اش ناقص می‌شود.

اگر کسی ندانسته رد شود؛ باید (تف‌گونه) ای روی پاهای زن آبستن بیندازد تا آن

عمل باطل شود. شهری‌ها معتقدند: اگر از روی پای زن حامله بگذرند، آن زن،

سخت می‌زاید!

* اگر روی سر زن آبستن، آب سرد بریزند:

۱- اگر (دَپرک dapark از مصدر دپرکسن daparkasan=ناگهان بر خورد لرزیدن) بخورد (ناگهان بر خود بلرزد و آخ بلند بکشد)، پسر می‌زاید و اگر چپ چپ- کج کج= (بر، بر) نگاه کند، دختر می‌زاید. (کا)

* اگر تعداد کفش‌ها در مسجد، مهمانی و جاهای شلوغ، را بشمرند و (برای زن حامله نیت کنند) زوج باشد، پسر می‌زاید، اگر فرد باشد دختر. (کا)

* اگر زن زانو، به دیدن زنی که نوزادش مرده است، برود؛ بد است به بچه‌اش چله می‌افتد.

* اگر زن حامله - از سه تا هفت ماهگی - به گل سرخ زل بزند و نگاه کند، روی پیشانی بچه‌اش (گل=خال کج و معوج) می‌افتد.

* اگر زن باردار، (ریحان=گیاه معروف) یا گیاهانی را که بوی تند دارد، ببوید، در پیشانی بچه‌اش نقش برگ ریحان می‌افتد.

* اگر زن باردار به آفتاب گرفتگی یا ماه گرفتگی زل بزند، روی بدن بچه‌اش لکه کبود می‌افتد.

* اگر زن آبستن به هنگام (ماه گرفتگی - آفتاب گرفتگی)=کسوف و خسوف بدنش را خارش دهد. (سیاهکل و دیلمان) از سینه به بالا و از کمر به پائین خود را خارش دهد (کوجید - رودسر - ماچیان - رحیم آباد) روی بدن نوزادش خال پهن و مودار و تیره رنگ می‌افتد. و آن را (ماه بگيته ma bagito=ماه گرفته گویند).

* اگر زن آبستن - در سه ماه اول بارداری - بداخلاق و فرزند نسبت به شوهرش مشکوک باشد، پسر و اگر مهربان و سست و تنبل باشد، دختر می‌زاید.

زن-زن آبستن □ ۳۰۹

* اگر زن آبستن - در ۵ ماه آخر بارداری، فک و فیله (گا) چف و آما amâ=آماس و باد و ورم نکند، پسر می‌زاید و گرنه، دختر.

* اگر زن آبستن، در ۷ ماهگی بارداری، خوشگل و قشنگ شود، پسر می‌زاید. و اگر لمبرینش بزرگ شود، دختر می‌زاید.

* اگر زن آبستن بخواهد، شب به بیرون برود، باید کسی همراه او باشد یا حتماً چاقو، سوزن یا فلزی با خود داشته باشد.
(جن، از چاقو، سوزن یا فلزات می‌ترسد).

* اگر به هنگام بریدن لباس چلگی، برای زن آبستن نیت کنند تا بدانند که دختر یا پسر می‌زاید:

۱- اول بار، اگر مردی وارد اطاق شود، پسر می‌زاید.

۲- اول بار، اگر زنی وارد اطاق شود، دختر می‌زاید.

* اگر زن آبستن، به جسد آدم مرده نگاه کند، چشم بچه اش (شور) بد چشم می‌شود.

* اگر زنی حاجتی داشته باشد و نیت کند و از (روضه سرا=مجلس عزای اولاد علی) استکانی بدزدد، حاجت او برآورده می‌شود.

ازنی که نیت می‌کند و استکان مجلس عزرا را می‌دزدد - تا فاصله زمانی معین مثلاً به مدت ۶ ماه - اگر حاجتش برآورده شود ۶ استکان و اگر حاجتش برآورده نشود همان استکان را به صاحب مجلس عزرا پس می‌دهد. و جریان دزدیدن استکان را برای او بازگو می‌کند.

* اگر شیر زیادی زائو را زیرپا بریزند - جایی که لگد مال شود - شیر آن زن خشک می‌شود. (معمولاً شیر اضافه را در آب روان یا زیر درخت می‌ریزند).

۳۱۰ □ باورداشتهای گیل و دیلم

* اگر زنی که به بچه شیر می دهد =

(شیر خور زاک بداره σ sir xōr zāk ba.dār = بچه شیرخواره داشته باشد،
(حرص و جوش) بخورد، عصبانی و ناراحت شود، شیرش خشک می شود.

* اگر (در چهل روز اول زایمان) مادری به هنگام شیر دادن به بچه اش، روی صورت او
شیر بریزد، آن بچه (کوسه = کم ریش) می شود.

* اگر زن آبستن، (نامحرم) را، خواب ببیند = خوینه σ xow bayn = پسر می زاید.

* اگر مادری شیر روز اول بعد از زایمان را = زیه شیر σ zeya sir = زایه شیر σ zây σ sir را روی
صورت بچه اش بریزد، آن بچه کوسه می شود. گالش ها، شیر گاو و گوسفند روز اول
بعد از زایمان را کاله σ kâl σ (از مصدر کالثن = ریختن) = ریختنی گویند. به روایت
دیگر: کاله = کال است، پخته نشده!

* اگر زن آبستن (خواب ببیند) که ماهی گرفته، دختر می زاید.

* اگر زن حامله (از پایان ماه اول تا ۴ ماهگی) غسل بخورد، بچه اش می افتد =
زاک آگبته σ zāk agben = بچه می اندازد

* اگر زنان، یالمند σ yâlamand = رنگین کمان را روی آسمان ببینند، دست به موی
خود می کشند و می گویند؛
یالمند! می موتی درازی σ yâlamand mi mu ti darâzi = رنگین کمان! موی من به درازی
و بلندی تو باد.

* اگر زن (آشپز) غذا را بی نمک بپزد کدبانوست و اگر شور بپزد، دلش شوهر می خواهد
[بی نمک = sas]

زن-زن آبستن □ ۳۱۱

* اگر زن آبستن، انگشتی را در خواب ببیند، دختر می‌زاید.

* اگر زن حامله، در دوماهگی بارداری، (ماهی نکتال mâhi naktâl)=سق دهان ماهی را بخورد به بیماری [بچه خور] دچار می‌شود.
[معروف است که بچه خور، بچه را در رحم مادر می‌خورد و زن حامله را دچار خونریزی می‌کند.
زائو دچار خونریزی و درد شدید می‌شود و چیزی شبیه (خون لخته شده - به شکل جانور) می‌زاید.]

* اگر زن حامله (تا چهار ماهگی آبستنی) شکم مرغ کشته را پاره یا ماهی را (توقه tuwqo=برش عرضی) کند، بچه اش (لب شکری، لب چاک) به دنیا می‌آید.

سخن گفتن - حرف زدن

* اگر کسی، به هنگام بیان مطلبی - اصل قضیه را از یاد ببرد، شنونده می گوید:
تی گب دورو بو ti gab duro bu = حرف تو دروغ بود.

* اگر بخواهند که از آبادنی تکذیب کنند و در آن آبادی یا روستا، بقعه یا
زیارتگاهی باشد می گویند:

qurbôn.σ u buzurgavâr ba.šum

قوربان او بزرگوار بشوم

= قربان آن بزرگوار گردم - (بروم) ... آن بزرگوار را نام می برند و بعد می گویند:
خراب ببون = خراب شود (آن آبادی یا روستا) به عبارت دیگر: آن جا و مکان به خاطر
وجود آن زیارتگاه، آباد است و گرنه خراب شود!

* اگر بخواهند: درباره بیماری درمان ناپذیر و بدخیم و یا درباره اعمال زشت کسی
حرف بزنند، اول، انحنای بین انگشت سبابه (دوشو خوری انگشت = dušow xori
angušt انگشت دوشاب خوری) و شست = کل انگشت را به موازات دهان می آورند و
تف گونه ای روی آن می اندازند و دست را به پشت سر می برند و می گویند:
هف کو - هف دریا دور = دور از هفت کوه و هفت دریا ... بعد، موضوع را بیان می کنند.
[هفت کوه در میان = تعویذ گونه ای است که ...] امثال و حکم دهخدا

* اگر از کسی حرف می زنند، آن کس از راه برسد، گویند:

سخن گفتن - حرف زدن □ ۳۱۳

حلال زاده بی = (حلال زاده بودی).

در کوهستان ها: اگر هنگام غذا خوردن از در در آید گویند: حلال زاده بی ...

* اگر کسی در حضور چند تن، سخنان اغراق آمیز و بی سروته بگوید، یکی از حاضرین به دیگری می گوید:

گوزه گب زئنه guz.σ gab zēnσ = حرف گوزی می زند - چرند می گوید.

* اگر کسی، به عنوان سخن چینی یا (خود شیرینی)، گلایه یا شکایت یا (درد دل کردن) کسی را بازگو کند و به اصطلاح کاه را کوه جلوه گر سازد، و آتش فتنه برانگیزد، یا شنوندگان نخواهند آن حرف ها را پی گیری کنند، به کسی که طرف آن قضیه است می گویند:

ویل آ.کن بیا، اینه گب مناط نیه vayl.â kun babâ, in.σ gab manât neye

ول کن بابا، گپ این، سخن این کس، اعتبار ندارد. مناط اعتبار نیست.

* اگر بخواهند درباره چیز بد و (بی ادبی) صحبت کنند، می گویند:

دور جناب - دور جناب ... dur-janâb دور از جناب شما ...

* اگر کسی حرف کسی را قطع کند تا حرف خود را بزند - وسط حرف زدن کسی بیفتد - به جای معذرت می گوید:

تی گب میان تی پسر زن دکه ti gab.σ meyōn ti pasar-zan dako

(=میان گپ تو، عروس تو - زن پسر تو - بیفتد.)

یعنی: امیدوارم که با عروس خود صحبت کنی.

* اگر بخواهند درباره مرگ کسی حرف بزنند می گویند:

عروسی گب بز نیم گه arusi gab ba.zan. im gσ

= گب عروسی را بز نیم که ... سخن از عروسی بگوئیم که ...

* اگر کسی را به نام صدا کنند و طرف بگوید: جان=jōn=جان! باید بگوید:
جان، بی بلا=جان بی بلا باشد!
تی جانه قوربان=قربان جانت.

* اگر کسی، در مقابل کارخواهی کس دیگر بگوید: چشم! می گویند، چشم روشن!

* اگر وقت حرف زدن، نام ائمه اطهار و بزرگان دین اسلام را بر زبان آرند - بدون مکث -
ادامه می دهند که:

اونه خاک آرزو دارم (کا) un.σ xāk.σ ârazo dāram =آرزوی خاک (مرقد) او را دارم.
و اگر به زیارتش رفته باشند می گویند:
به اون قفلی گه، مو بگیتم (کا) ba un gufli.i gō mu ba. git.ām
به آن قفلی که من بگرفته ام.

* اگر کسی به هنگام صحبت کردن، عصبانی شود و به مخاطب خود بگوید:
مرتکه martako=مردیکه!

طرف جواب می دهد:

مرتکه تی کلا بون دره martako ti kulâ bun daro =مردیکه=مرتیکه زیر کلاه تست!
یا می گوید: بوخور مرتکه زردکه! buxor martakē zardak.σ

* اگر کسی - در دکان یا خانه کسی باشد و بخواهد از اختلاف قطعه زمین یا ملک
مزروعی صحبت کند، می گوید:

dur ba i malk.σ jâ gutan

دور به ای ملک جا، گوتن (کا)

=دور به این جا - این مکان و ملک گفتن ... که فلان اختلاف ما، به اندازه این قالی یا این
اطاق یا دکان است.

سخن گفتن-حرف زدن □ ۳۱۵

* اگر کسی بخواهد، پشت سر کسی حرفی بزند که آن حرف به گوشش نرسد، می گوید:
 آوکر - آتیش کر - میلوم هر دو گوش کر $\hat{a}w\ kar-\hat{a}ti\hat{s}\ kar-mil\hat{o}n.\sigma\ har\ du\ gu\hat{s}\ kar$
 =آب کر - آتش کر، هر دو گوش مار، کر - معتقدند که آن حرف (درز) پیدا نمی کند!

* اگر کسی حرف دیگری را - در دعوا - تکرار و بازگو کند - دهن کجی کند -
 طرف می گوید:

می بگوته، می زن گوی $mi\ ba.gut.\hat{a}\ mi\ zan\ g\hat{o}e$

می جفت خاله زن گوی $mi\ juft\sigma\ x\hat{a}l\sigma\ zan\ g\hat{o}e$

=گفته ام را، زنم می گوید (یعنی از زن کمتری)

در شهرها می گویند:

می بزا گبه (می سک) یا (می پیچه) زننه $mi\ baza\ gab.\sigma\ (mi\ sak) - (mi\ pi\hat{c}\sigma)\ z\hat{e}n\sigma$

گفته هایم را (سگم) یا (گر به ام) می زند (می گوید) یا:

می بزا گبه می زن زننه =گفته هایم را زنم می زند (می گوید)

یعنی تو زنی و از زن کمتری!

* اگر کسی به کسی بگوید که: فلانی به تو ناسزا گفت

جواب می دهد که: فلانی غلط کرد و...

پیغام آورنده این دشنام را نسبت به خود تلقی می کند و بدش می آید.

سفر کردن - رفتن از جایی به جایی

* اگر چشم کسی که اول صبح - از خانه بیرون می رود - به سگ بیفتد، روز بدی در پیش دارد؛ دعوائی و کفری و بدبیار می شود.
مثلی هست که در این مورد، به خود می گویند:
بداره، صوبه سر، سک آمره چشم بزا یا

badāre sub.σ-sar sak ama.rσ çāsam ba. za yā!

=انگار، سر صبح، سگ به ما چشم زده است.

* اگر زنی بخواهد به حمام برود باید به زنان آشنا - که در مسیرش هستند - بگوید.
شمره خوش باشه samσ.rσ xuš bâšσ شما را (وقت) خوش باشد.
اگر نگویید بی ادبی است و احتمال نقار و کدورت می رود.

* اگر کسی به قصد دیدن کسی حرکت کند و از نیمه راه برگردد و در راه، همان کس را ببیند، حاجتش برآورده می شود و می گوید:

kāški xudā ji čiz digσ ba xāssσ bum کاشکی خداچی چیز دیگه بخواسه بوم
کاش از خدا چیز دیگری می خواستم (خواسته بودم)

* اگر پنجه پای کسی - به هنگام راه رفتن - به پاشنه پای کسی بخورد، انگشت کوچک دست او را در انگشت کوچک دست خود حلقه می کند و گرنه بین آن دو نفر

دعوا می شود.

* اگر چشم کسی که صبح از خانه بیرون می آید، به کلاغ بیفتد عمرش دراز می شود.
گویند عمر کلاغ (= کلاج kalâj) زیاد است.

* اگر کسی به هنگام مسافرت، صدای کلاغ بشنود، باید قدری درنگ کند.

* اگر کسی به قبرستان عمومی برود و اشعار و مضامین مختلف سنگ قبرها را بخواند،
عمرش کوتاه می شود (روحش آزرده می گردد).

* اگر بخواهند (صو و این سر suvâyan sar = صبحگاه) از خانه خارج شوند،
سعی می کنند به آسمان و ستاره ها نگاه کنند.
(اگر هوا روشن و بی ستاره باشد به آسمان و اگر هوا ابری باشد به چمن و درختان).

* اگر کسی قصد سفر دارد، سعی می کند که در (تاریکه صوب = بین صبح کاذب و
صادق) از خانه خارج شود تا چشمش به آدم (جنب) نیفتد زیرا که سفرش به
خیر نمی انجامد.
(در قدیم، اینهمه وسایل نقلیه تندرو نبود و مسافری با قاطر و الاغ و پیاده می رفتند)

* اگر بخواهند به مسجد بروند باید با پای راست داخل و با پای چپ از آن جا
خارج شوند.

* اگر کسی به جایی برود و دیر کند، اقوامش برای زودتر برگشتن آن کس، این شعر
را می خوانند:

sir.U peyâz.U zarxâni

سیر و پیاز و زرخی

ba xik.σ (-) ba. tappani

به خیک (اسم طرف) بتپانی

unc, zutar ba.rassani

اونه زوتر برسانی

=سیر و پیاز و چیزی (تلخ و تند و گزنده)

به خیک او بچپانی

او را زودتر برسانی

معتقدند که آن «طرف» به زودی از راه می رسد.

* اگر مردی که اول صبح، از خانه خارج می شود:

۱- اول بار به راست نظر کند نیک است.

۲- اول بار به چپ نظر کند بد است.

۳- اگر به مرد نظر کند خوب است.

۴- اگر به زن نظر کند بد است باید به خانه باز گردد.

* اگر پشت سر مسافر، خاکروبه بریزند یا کوزه بشکنند، سفر آن مسافر به خیر

نمی انجامد (کا)

اگر آب بریزند زودتر و به سلامت باز می گردد.

* اگر مردی، به قصد سفر، از خانه خارج شود و میان دوزن قرار گیرد باید از مسافرت

منصرف شود.

* اگر کسی بخواهد به مستراح برود.

۱- باید کلاه بر سر داشته باشد.

۲- با پای چپ داخل و با پای راست از مستراح خارج شود

مخالف رفتن و برگشتن به مسجد).

* اگر، برای کسی که به سفر رفته و دیر کرده، قدری فلفل در آتش بریزند، آتش به دل آن

به سفر رفته، می افتد و زودتر باز می گردد.

* اگر کسی شب هنگام بخواهد به جائی برود باید چاقو - داس - سوزن یا فلزی به همراه داشته باشد تا از شر جن مصون ماند.

* اگر شیطان بخواهد که به آسمان ها برود، ملایک بر سر او آتش می ریزند.
آسمان کت *âsamôn kat* (کا) = شهاب آسمانی را آتش فروزانی می دانند که ملایک بر سر شیطان می ریزند.

* اگر کسی ۷ قدم به دنبال تابوت کسی برود ثواب دارد.
معمولا سعی می کنند که دستی به تابوت میت (مرده آشنا باشد یا بیگانه) برسانند.

* اگر دو لنگه کفش کسی روی هم قرار گیرد، (صاحب کفش به سفر می رود)،
(برای مدتی خانه نشین می شود (کا)).

غیبت و پشت سر گوئی

* اگر گيجگاه=مرگ ویر=ستخوان کنار ابروی کسی درد بگیرد یا حالت فشردگی پیدا کند، پشت سر او حرف می زنند - غیبت می کنند.

[اگر سمت چپ درد بگیرد، حرف های بد و اگر سمت راست درد بگیرد، حرف های خوب می زنند. در این هنگام، کسی که سرش درد گرفته، نام یک یک آشنایان را بر زبان می آورد. اگر به هنگام گفتن نام کسی، درد سرش بهبود یابد همان کس، پشت سرش غیبت می کند]

* اگر دماغ کسی بخارد، پشت سرش غیبت می کنند.

* اگر سگ، در حیاط خانه، به صاحبش پشت کند، پشت سر صاحبش غیبت می کنند.

* اگر (پشت سر)=در غیاب آدم بدی، حرف بزنند و آن کس در همان لحظه حاضر شود، می گویند: چو نام سگ بری چوبی به دس گیر!

* اگر کسی در (آستان اطاق)=در آسون dar âsson=بر آسون (کا) بنشیند و به یک طرف چارچوب در تکیه کند باید (تف گونه) ای به پشت سر و جلو بیندازد و گرنه به او تهمت می زنند.

غیبت و پشت سرگوئی □ ۳۲۱

* اگر کسی به هنگام جارو کردن اطاق، جارو را به پای کسی بزند باید (تف گونه) ای روی جارو بیندازد و گرنه به او تهمت می زنند.

گوناگون

* اگر گالش ها - کوه نشینان - بخواهند شاخه های درختان سر به فلک افراشته را بزنند تا از آن زغال یا غذای دام تهیه کنند؛ شاخه های درخت را از پائین تنه به طرف بالا، می زنند.

درختان بلندی بر لب پرتگاه ها هست که از سر شاخه آن تا ته دره، در حدود ۴۰-۵۰ متر می شود آنان از پائین

dârσ xâl.â kôn.an

داره خال.آ.کونن

دار=درخت، خال=شاخه، خال ثودن=شاخه های درخت را بریدن) شاخه های درخت را می زنند ولی موقع پائین آمدن، دچار وحشت و اضطراب می شوند و در این هنگام به ائمه اطهار متوسل می شوند و نذر می کنند و بعد که به سلامت پائین می آیند نذر را از یاد می برند. مثلی هست:

گالش داره سره جی، جیر بوما، خونذره یاد.ثوده.

gâlaš dâr.σ sar-σ ji jir buma xu nazr.σ yâd-owdσ

کوه نشین از درخت به زیر آمد، نذرش را از یاد برد.

* گالش ها، زن خود را طلاق نمی دهند مگر حادثه بدی اتفاق افتد که آن نیز بسیار نادر است. مثلی هست:

گالش ر، چم نیه، خوزنه، طلاق بده

gâlaš.σ ra çam neye xu zan.σ talâq ba.dê

برای گالش، جور و راه دست نیست که زنش را طلاق بدهد.

* اگر درختی میوه نیاورد؛ یکی از افراد خانواده، داس را به کمر درخت می‌نهد که ببرد و دیگری (ضامن) می‌شود که امسال هم آن را ببرد!
معتقدند که آن درخت در سال آینده بار می‌آورد.

* اگر بخواهند بوته (نعناع) بکارند پس از خاک کردن ساقه نعناع، قطعه سنگی بر سر آن می‌گذارند و می‌گویند:
(این هم تی مهریه in.am ti mahriyō = این هم مهریه تو)
معتقدند که تا چنین کاری نکنند، نعناع نمی‌روید!!
[ساقه نعناع باریک است و آنرا (قلمه) می‌زنند و می‌کارند و پاره سنگ مانع تکان خوردن ساقه می‌شود].

* اگر کسی به هنگام خوردن پلو - در سفره‌ای که همه جمعند، - موش پشین
muš pain = پهن موش = فضله موش در غذا ببیند باید پنهان از چشم همه، آنرا در گوشه‌ای بگذارد تا وقتی که غذا خوردن همه کس تمام شود و آنگاه، بگوید که در غذا فضله موش بوده است.

(هر کس که آن پلو را خورده باشد، دهانش را آب می‌کشد (کورزنه kur zēnō) کرمی دهد.

اگر بیننده فضله موش - در آغاز خوردن، فضله موش ببیند و بگوید، آن پلو را - هر قدر هم زیاد باشد - دور می‌ریزند.

* اگر در پلو (موی سر زن) ببینند، بد است.

* اگر در پلو (جو) ببینند خوش آیند نیست.

۳۲۴ □ باورداشتهای گیل و دیلم

* اگر پلو - شل و ول باشد (شل پلا sal.σ pala) می گویند:
(پیچه قی بشوده؟ piçσ qay bowdσ = گربه قی کرده است؟)

* اگر زنی که به موی سرش (آل=موخوره) افتاده، نیت کند و به مردی لیوانی آب بدهد و در همان وقت، بگوید:
mi âl ti riš.σ dakσ می آل تی ریشه دکه
= آل موی سر من به ریش تو بیفتد (دکه از مصدر دکتن=افتادن) آل موی سرش از بین می رود.

انواع نماز(کا)

- ۱- راسه نماز rāssσ namāz=نماز معمولی.
- ۲- گرده نماز gard.σ namāz=نماز در کعبه
(در مکه=کعبه، به هر طرف بگردند و نماز بگذارند جایز است).
- ۳- دشته نماز dašt.σ namāz و آن نماز میت است که در دشت و صحرا می گزارند، در حیاط گورستان، کفش را می کنند و زیر پای خود می گذارند و نماز می خوانند.

* اگر کارگری (زن)، از صبح، برای شخم زدن=بولوزن bulu zān=بولو نوعی کج بیل است که دسته آن را در دو دست می گیرند و اطراف بوته ها را به طور سطحی شخم می زنند و اصطلاحاً گل بون دتن gal-bun dān= زیر و رو کردن خاک باغ را هم گویند) به باغ کسی برود و تا شب هنگام کار کند و کارفرما به عللی متوجه نباشد که ساعت کار!! این کارگر (زن) تمام شده است؛ کارگر - در حالی که مشغول بولو زدن است - می خواند:

xônσ xā zan

(خانه خا) زن

šow.σ mōnσ

شوئه مانه

kark.σ çiri dānam

کرگ چیری دانم

xônσ xā zan

(خانه خا) زن

گوناگون □ ۳۲۵

amσ.rσ marxas â kun xâ bašim xônσ	امره مرخص آکون خابشیم خانه
šow.σ monσ	شوئه مانه
ame mard anσ xônσ	آمه مرد، آنه خانه
šow.σ mônσ	شوئه مانه

ترجمه:

ای زن صاحبخانه (خانه خواه طریاب)
 انگار شب است - (شب را می ماند)
 مرغ و خروس و جوجه دارم
 ای اریاب زن (زن صاحبخانه)
 ما را رخصت رفتن ده - مرخص کن - باید برویم خانه
 انگار شب است.
 شوهر ما به خانه می آید
 انگار شب است.
 کارفرما با شنیدن این اشعار طنز آمیز می فهمد و (خدا قوت) می گوید و او را یا آنها را
 مرخص می کند.

* اگر مرغ خانگی، جلو ایوان خانه - خاکاشین xâk.â.šin خاک افشان کند بخود
 را بتکاند؛ به آن خانه «سوقات» می رسد و صاحبخانه می گوید:

qam ti - bâr mi غم تی - بار می

* اگر ناچار باشند که، شب اطاق را جارو کنند. ابتدا جارو را در جایی که آشغال ریخته
 و باید تمیز شود می اندازند و بعد برمی دارند و سر جارو را کمی می سوزانند تا
 نحوست (شب جارو کردن) باطل شود.
 (یعنی: خانه را باید در روز روشن جارو کرد و زنی که این کار روز را در شب
 انجام دهد، تنبل و بی عرضه است)

* اگر عزیز کسی از سفر باز گردد به آن کس می گویند:

شیمه چو شمون روشن = šime čušmôn rowšan چشمان شما روشن
آن کس جواب می دهد:

شیمه دیل روشن = šime dil rowšan دل شما روشن

* اگر هیچ جای بدن کسی (گیج گیلی = giž gili) قلقلک نیاید، می گویند:

مول کوته ی مگه؟ mul-kutā.y mago? مول=حرامی - زنا، کوته=زاده،توله
=حرام زاده ای مگر؟ بچه حرامی هستی؟

* اگر غذا در گلوی کسی گیر کند (اینه گولی فشکه = in.σ goliē faško
در گلویش بجهد) «سوقاتی» می خورد.

و اگر آنکس بچه باشد، یکی از بزرگتران با مشت به پشت او می زند و می گوید:
کاسه بشکه، استکوم بشکه = بشقاب بشکند، استکان بشکند
یعنی صدای سرفه ات بشکند و آرام بگیری و غذا از گلویت پائین برود.

* اگر کسی از زیارت اماکن مقدسه باز گردد، نقل و نبات و کشمش و مهر و تسبیح و
پارچه یا هر چیز دیگر را که آورده است به نسبت، به خانه دوست و آشنا بدهد گیرنده
این هدایای نذری و تیمن و تبرک شده باید هدیه ای به نشانه جاخالی با، در آن
ظرف بگذارد و پس بدهد.

* اگر دست به غذا ببرند می گویند: بسم الله ...

و در پایان غذا: الهی شکر! در غیر اینصورت برکت سفره از میان می رود.

اگر (غذاخورنده) مهمان باشد پس از خوردن غذا می گوید:

عروسی بوخوریم = arusi bu.xor.im عروسی بخوریم

خدا سفره آباد. آ.کونه=خدا سفره را آباد کند.

خدا برکته زیاد آکونه... = xudā barakat.σ خدا برکت را زیاد کند.

صاحبخانه - میزبان می گوید: قابیل نبو=قابل نبود، لایق شما نبود.

* اگر زن و شوهر (کشاورز) به هنگام کاشتن پیاز - با هم دعوا کنند، پیاز تند و گزنده می شود!

* اگر کسی برای اثبات ادعای خود سوگند یاد کند و بگوید (خدا شاهده)...
بلافاصله می گوید:

سکی نی یم خدا شاهد بگیرم sak.i ni yam xudâ šâhid ba.gir .am
=سکی نیستم که خدا را شاهد بگیرم

* اگر پسری، پیشه و حرفه پدر خود را دنبال کند خوب است.
داز و کلنگ و تیشه هر کی خو پتره پیشه=داس و ... هر کس به پیشه پدر خود!

* اگر خیاطی بخواهد روی لباسی - که صاحبش آن را پوشیده است - دکمه بگذارد؛ به صاحب لباس می گوید: گب نزن=حرف نزن
یا جارو سبیل گازا. بگیر=سوزنک جارو به دندان بگیر.
(اگر حرف بزند، تکان می خورد و ممکن است سوزن به دست خیاط فرو رود یا به دکمه بخورد و نوکش کند شود).

* اگر میوه درخت را بچینند، یکی را به عنوان (دار پا = dêr pâ = بیای درخت)
روی آن باقی می گذارند.
معتقدند که سال بعد، میوه بیشتری می آورد.

* اگر - کوه نشینان - بخواهند در جاده های کوهستانی - پیاده - حرکت کنند،
دس کلاکوت =das kulâkut=(دس کلاکت، چوبی از درختان مخصوص=چوب دست) را
روی شانه یا به پشت می گذارند و دو دست را به موازات هم به بالا یا به پشت می برند

و دو سر چوب را می گیرند.

[اقتسه سینه باز می شود و عمل دم و بازدم بهتر انجام می گیرد و آدم خسته نمی شود].

* اگر بخواهند، یخ کوبیده=برفه ماس *barf.σ mās* و برف دوشاب=برفه دوشو *barf.σ dušow* یا آب سرد بخورند، با یکدست می خورند و دست دیگر را روی سر خود می گذارند.

(در تابستان، مغازه های یخ فروشی، برف و یخ را می کوبند و با دوشاب یا ماست مخلوط می کنند و به دهقانان و سایرین - که در روزهای بازار برای مبادله کالا به شهر می آیند؛ می فروشند. و چون دهقانان از راه رسیده و عرق دار، یخ سرد را می خورند سرشان درد می گیرد و برای جلوگیری از درد سر، یک دست خود را روی سر خود می گذارند و اگر سرشان درد بگیرد کمی یخ را روی پیشانی یا ملاج سر می مالند.)

* اگر کسی به شوخی - روی سر کسی که پدر دارد - بزند بد است. پدر کتک خورده می میرد!

* اگر کسی عطسه محکم کند - صبر بزند، به شوخی می گویند:

[خر بگوزه، فردۀ آفتوئه *xar ba guzē fardō āftow.σ* =خر گوزید - فردا آفتاب است].

یا [تی مچه گل آسین فردۀ آفتو بکونه (کا)]

ti mačā gal.ā.sin fardō aftow ba.kun.σ

=لب و لوجه ات را به گل بمال - گل مالی کن، فردا آفتاب کند.

* اگر شایع شود (=چودکه *čow dakō*) که: فلان کس مرده است؛ در حالیکه آن شخص

زنده باشد و بعداً بفهمند، می گویند:

اینه عمر دنیا دره *in.σ umur dunyā dar.σ* =عمر او در دنیا است

* اگر زمین لرز بیه ی=زلزله (بیاید) بشود و فرصت گریختن به دشت و صحرا نباشد سعی می کنند در میان درگاه - آستان در اطاق=براسون bar.âsson یا در آسون dar âsson بایستند که از همه جا ایمن تر است.

* اگر یالمند (ش) yâlamand = تیر کمان tir-kamôn بزنه (غ)=رنگین کمان در آسمان تشکیل شود:

زنان، به موی خود دست می کشند و رو به رنگین کمان می کنند و می گویند:
یالمند! می مو تی درازی yâlamand mi mu ti darâzi

- =رنگین کمان! موی من به درازی و بلندی تو
برای رنگ های رنگین کمان=یالمند معتقدند که:
۱- اگر زرد زیاد باشد، خشکسالی و قحطی می شود
۲- اگر سبز زیاد باشد، ... برنج فراوان می شود
۳- اگر سرخ زیاد باشد، ... نشانه جنگ و خونریزی است
۴- اگر سفید زیاد باشد، ... ابریشم، خوب است.

* اگر یک مژه از چشم کسی بیفتد و کسی آن را ببیند و بداند که از کدام چشم افتاده، و آن را بردارد و به صاحب مژه بگوید که:
اول نیت کن و بعد بگو که این مژه از کدام چشم تو افتاده است؟
اگر صاحب مژه درست بگوید، نیت او برآورده می شود.

* اگر در سر سفره غذا، دو نفر در یک موقع دو لیوان آب بردارند و بنوشند، هر کس زودتر آب را بنوشد و لیوان را بر سفره بگذارد باید به دیگری سلام کند.

* اگر گوش کسی زنگ بزند - صدا کند - می گوید: لا اله الا الله، مردن حق است =
موردن حقه).

* اگر کسی نقل عروسی را بخورد، تا ۴۰ روز دهانش شیرین می ماند.

* اگر به هنگام غروب آفتاب، (آفتاو نشست) از همسایه آتش بخواهند، همسایه به بهانه ای آتش نمی دهد زیرا برکت خانه از میان می رود ولی در روز، همه از همه آتش قرض می کنند

[کبریت و فروزینه و وسایل امروزی نبود و همسایه ها با انبر=ماشه به خانه همدیگر می رفتند و یک گل آتش=یه فلوغ آتیش، قرض می کردند تا:
(همیه آتیش واگیر انن himo âtiš va-gir ân-an

هیزم آتش بگیرانند - برافروزند] و با عجله به خانه برمی گشتند تا آتش خاموش نشود.
به مهمانانی که شتاب رفتن دارند، می گویند:

آتش ر بومای؟ (کا) âtaš.σ rσ bumāy? برای بردن آتش آمدی؟ چقدر عجله داری؟

* اگر روز جمعه لباس بشویند بد است. و اگر ناچار شوند، باید لباس یک (سید) را هم با لباس های خود بشویند؛ تا رفع بلا شود.

* اگر روز شنبه لباس بشویند خوب است. (شوهر روز جمعه در خانه است اگر زن لباس بشوید به شوهر نمی رسد، ولی روز شنبه، شوهر در بازار است و شنبه روز بازار)

* اگر کسی، دهان دره =دهن ولا dahan valâ (الن) = آودی (لا) =آبدو âbadu بکند و طرف مقابل - اگر فقط همین دو نفر در آن مکان باشند - دهان دره نکند حتماً شخص ثالثی در آن خانه هست و جواب (دهان دره) را می دهد. چون دهان دره را خیلی مسری می دانند.

[گویند: شوهر، خسته از راه رسید و دهان دره کرد. زن، دهان دره نکرد. مرد بدگمان شد و خانه را جُست و در انبار، دزدی را دید که دهان دره می کند!]

گوناگون □ ۳۳۱

* اگر تابوت مرده ای «سنگین» حرکت کند آن مرده گناهکار و اگر سبک و تند حرکت کند «ثواب کار» و بهشتی است.

* اگر ابروی کسی خارش کند با انگشت سیاه آنرا می خاراند و بعد آن انگشت را می بوسد تا آبرویش نریزد!

* اگر شوهر زنی «سید» باشد، زن به هنگام خوابیدن، باید از پائین پای شوهرش، وارد لحاف و رختخواب او شود.

* اگر کسی خودکشی کند - به حکم خدا - آنقدر در قبر زنده می ماند تا به (اجل طبیعی) بمیرد.!!

* اگر دست کسی (شکست) داشته باشد = (شکست بداره = šakast badâro = شکستنی ها را به هنگام حمل و نقل یا شستشو بشکند)؛ کمی ته دیگ پلو به او می دهند که در مستراح بخورد!

* اگر کسی (شیرینی، آجیل، میوه) عروسی را بخورد تا (روز شرکت در عروسی دیگر) دهانش شیرین و دلش شاد خواهد بود.

* اگر اشیاء شکستنی، خود به خود بشکند (رفع بلا) است.

* اگر در آخرین جمعه ماه رمضان، نیت کنند و لباس یا کیسه ای را با دست چهل سید بدوزند، هر حاجتی که داشته باشند برآورده خواهد شد.

* اگر خسوف یا کسوف شود: (تشت می زنند) می کوبند. با تفنگ به سوی آسمان تیر می اندازند. روی ظروف مسی (میراثی باشد) می کوبند تا دیو div (گا) یا ایزدها

izhdahâ بترسد و ماه یا خورشید را رها کند.

* اگر کسی غذا یا خوردنی کسی را (قاپ) بزند و به هنگام خوردن از دستش بریزد یا چیزی را بردارد و صاحبش بگوید:

mu razâ ni yem

مورضا نی یم!

رباینده و متجاوز می گوید:

(رضا بقال بکته خو پا تیف بزا)

razâ baqqâl ba.kat.σ xu-pâ tif ba.za

رضا بقال افتاد =خار به پایش فرورفت.

کوه نشینان می گویند:

رضا داره سر جی پرت ببو - بمورد

razâ dêr.σ sar.σ ji part babu, ba.murd

رضا از بالای درخت پرت شد - افتاد و مرد.

* اگر برای بیان دروغ مصلحت آمیز به سوگند یاد کردن هم ناگزیر باشند:

اگر سوگند یادکننده جوان باشد، می گوید:

جان می پتر زن jôn.σ mi pēr zan = به جان زن بابام.

اگر سوگند یادکننده زن باشد، می گوید:

جان می شو کوله jôn.σ mi šu kulσ = به جان بچه شوهرم (بچه ای که از زن دیگر است)

* اگر کف پای کسی بخارد، به شوخی گویند: کتک می خواهد!

* اگر کاسبکاری - اول صبح - در دکان را بگشاید:

۱- سعی می کند از کسی سفته =دشت بگیرد که دستش سبک باشد.

۲- بعضی ها - شب - در ترازو سکه ای می گذارند و صبح از دست خود، دشت می کنند!

۳- روستائیان به هنگام فروش اولین محصول، سفته از دست کسانی می گیرند که

گوناگون □ ۳۳۳

دستشان سبک باشد (البته این آدم های «سبک دست» را می شناسند که معمولاً سادات - علماء - دعانویس های خوشنام و کاسبکاران) هستند هر سکه ای که به عنوان سفته می گیرند:

لب گوشه lab-guṣṣ = بون گوشه bun guṣṣ (حلقه کوچک یا سوراخ کوچک برای آویختن می زنند و با سکه ها (سفته سالهای گذشته) نگه می دارند.

* اگر نعل اسب را به (چارچوب کف دکان) بکوبند، صاحب دکان از چشم زخم ایمن خواهد بود - شگون دارد.

* اگر میان دعوی دو نفر، شخص ثالثی ناخن های دو انگشت شست را به هم بزند، موجب تشدید دعوا می شود. کسی که ناخن را به هم می زند می گوید:
جیگی جیگی داوا بگیر jigay jigay dāvâ ba.gir = (جنگی - جنگی) دعوا بگیر!

* اگر حادثه بدی، تکرار شود معتقدند که:

سوته، سر راس. آ.بونه suto sar rās.â-bun.σ سه تا (سه دفعه) سر راست می شود.
یعنی با حادثه سومی، قضیه پایان می یابد. و برای اینکه حادثه سوم به خیر بگذرد، خودشان حادثه ای ساختگی به وجود می آورند و به خود می قبولانند که سومین حادثه بد، همین بود که گذشت.

* اگر کسی بخواهد مسجد بسازد، عمرش کوتاه می شود - معمولاً فاصله زمانی در میان می آورند - بنّا، مسجد را به پایان نرسانیده مدتی از زیر کار شانه خالی می کند و بنّای دیگری به کمک او می آید و یک خط در میان کار می کنند.

* اگر کسی (میخ چوبی) را تا آخر، به زمین فرو کند، در روز قیامت باید آن را با مژه هایش بیرون بیاورد.

[میخ چوبی را در زمین فرو می کنند و خاک اطراف آن را باد و سایر عوامل طبیعی

در می برد و آن میخ به پای آدم یا به تهیگاه و شکم گاو - که معمولا در صحرا می خوابد - فرو می رود (گا)

* اگر بخواهند: در رودخانه - دریا و حوض حمام عمومی فرو روند و شنا کنند، ابتدا دو انگشت کوچک را خیس می کنند و در دو گوش می گذارند تا به هنگام شنا (سینه او *sino âw* = جان شیر *jôn.σ sir* (گا) آب وارد گوش نشود.

* اگر کسی چوپان = گوسند چران *gusand êarôn* = گوسپند گالش (گا) را به هنگام چرا دادن گوسفندها ببیند می گوید هزار چران = هزار هزار برای چرا کردن ببری! چوپان گوید: سلامت! (پاره ای می گویند: هزار دوش ... یعنی هزار تا شیر بدوشی!)

* اگر کسی (نوبرانه) هر چیز را بخورد می گوید:

nowbar kon.am nowbar sâl

نوبر کونم نوبر سال

umur kon.am hazâr sâl

عمر کونم هزار سال

=نوبر می کنم نوبر سال، عمر بکنم (می کنم) هزار سال

* اگر کسی انگشت خود را به طرف (بقعه - بزرگوار - اماکن مقدسه) دراز کند و آن را به کسی نشان دهد، باید انگشت خود را گاز بگیرد!

* اگر کسی عزادار باشد (یکی از اقوامش مرده باشد) او را به مجلس عروسی و شادمانی دعوت نمی کنند.

* اگر بچه یا نوجوان، غذای بشقاب خود را زیاد بیاورد - همه را نخورد - به او می گویند که این یکی دو لقمه را بخور که قدرت و نیروی این غذا، در همین چند لقمه آخر است.

* اگر کسی شکل (جان دار) ی را نقاشی کند گناه دارد.
چون در آن دنیا - باید به آن نفس بدهد!!

* اگر بر گذرگاهی، تکه نان یا پلو یا نان شیرینی ریخته باشد، آن را برمی دارند
و می بوسند و به گوشه ای می گذارند که لگد نخورد و برکت از میان نرود.

* اگر پلادانه = دانه پلو را لگد مال کنند برکت از بین می رود.

* اگر دست کسی ۶ انگشتی باشد (زایده کوچکی شبیه انگشت، در دستش باشد) آن
را می برند و سوخته پنبه، روی زخمش می نهند و آن زایده بریده شده را در گورستان
دفن می کنند.

* اگر ستاره ای از آسمان بیفتد (شهاب)، نشانه آن است که یک نفر مرده است.
فلانکسی یه، ستاره بکته falôn-ksa.ay satâr bakat.σ = ستاره فلانکس افتاده است.

* اگر کسی، شب هنگام بمیرد، او را تنها نمی گذارند.
معمولا یکی از افراد خانواده یا (قاری) تا صبح بالای سرش می نشیند.

* اگر به هنگام غروب، دکانداری چراغ روشن کند می گویند:
چراغ روشن! جواب می شنوند: چراغ عمر روشن!

* اگر کشاورز - موقع کاشتن ذرت - makâbij مکابج، خنده کند، دانه های بلال یک در
میان می روید.

[بلال را باید کسی که دندان های سالم و نیفتاده دارد؛ بکارد و گرنه (گازواچ
(gâz-vâçe)= دندان گشاده - چانه گشاده - یک در میان) می شود و اگر کسی که
دندانهایش افتاده است، بلال بکارد دانه های بلال آینده، شبیه دندانهای کشت کننده،

افتاده و یک در میان می شود!!

* اگر (اسباب حمام زنانه) را، شب جمع و جور کنند؛ بد است.

* اگر کسی در همه جا حاضر شود و با هر کس بجوشد و جای خود را در همه جا وا کند و به اصطلاح نخود هر آش شود به او (تخم انجیل) می گویند.
(انجیر - در گیلان - در جرز دیوار و روی تنه درختان دیگر می روید).

* اگر دو نفر، در برابر شخص دیگر، با هم درگوشی حرف بزنند و نجوا کنند،
سومی می گوید:

پیچ پیچی! گردن واپیچی! piê-piê.ay! gardan vapiê.ay =
گردن پیچ پیچ کننده، پیچد!

* اگر بخواهند هر چیز را بشمرند به جای عدد سیزده می گویند زیاده، چون عدد ۱۳ را
نحس می دانند.

* اگر بخواهند گاو شیرده - بچه ترگل و رگل و اسب کاری و هر چیز دوست داشتنی
خود را از شر (چشم زخم) در امان دارند؛ چوب درخت: (ته دانه ta dôno) را به اشکال
مختلف می تراشند و همراه چند خرمهره = اسبه مرجان به شاخ گاو و سینه بچه و گردن
اسب می آویزند این درخت به (ته دانه دار) و (داغ داغان چو) هم معروف است چون
بعد از تراشیدن چوب به اشکال مختلف، با سیخ یا آلت فلزی روی آن علامت و
نشانه ای را داغ می کنند.

* اگر برای سفره هفت سین سال نو - به جای گندم، (ترتیزک) سبز کنند و بر سفره
هفت سین بگذارند، خشم و عصبانیت به بار می آورد زیرا ترتیزک = کاکیز
kâkiz تند و تیز است!

* اگر کسی از بیماری های بد و واگیردار و درمان ناپذیر کسی بگوید؛ شنونده حرف او را قطع می کند و فاصله انگشت شست و اشاره را جلو دهان می آورد و تف گونه ای به آن می کند و پشت سر خود می برد و می گوید دور باشد!

۱- پیش نماز چندی نماز خوانده؟ piš namâz ĉandi namâz xondan.σ?

۲- (حج اگند) * چندی دولت دَئنه haj agand ĉandi dowlat dānσ
(حاج اگنت) چقدر ثروت دارد.

۳- پیش تو تو !! piš tutu لفظی است برای راندن گربه=پیشت!!..

* اگر باران روی تابوت مرده ای ببارد، رحمت الهی است. آن مرده به بهشت می رود.

* اگر بخواهند هر نوع بافتنی را دست بگیرند (نخستین حلقه یک بافتنی را شروع کنند) نباید کسی راه برود زیرا ممکن است که (پایش سنگین) باشد و پایان کار بافتنی به درازا بکشد.

* اگر از لباس خوب یا زیبایی یا چاق و فربه شدن کسی تعریف کنند، طرف برای دفع چشم زخم، لمبر خود را مخفیانه نیشگون می گیرد و می گوید:
تی چشمان می کین ti ĉušmôn mi kûn =چشمانت به لمبرین من!

* اگنت agent=آژانس - خبر گزار حاج اگند=حاج اگنت از ثروتمندان معروف بود.

اگندی مچت agandi maĉĉet=مسجد اگنت در لنگرود معروف است. بنای مسجد مستطیل شکل با سقف تخته کوبی (لمبه lambo) است، رو به لیلَه کو (جنوب)، و پشت به دریا (شمال).

(گلدسه guldasso)=مناره اصلی مسجد، مشرف به خیابان - خراب شده و مناره جدید این مسجد را بر روی پایه مناره قدیمی - در سال های اخیر ساخته اند. و اکنون به مسجد امینی معروف است. محمد خان اگنت جد علی امینی لنگرودی بود (مقبره خانوادگی اگنت و امینی در همین مسجد قرار دارد).

[اکنون، در جمهوری اسلامی، به مسجد شهدا تغییر نام یافته است]

* اگر بخواهند، هر نوع سرکه بیندازند با هم دعوای ساختگی می کنند تا سرکه خیلی تند شود!

* اگر درباره (مرده) ای حرف بزنند و در آن میان یکی از حاضرین عطسه کند یکی از بستگان عطسه کننده، سه بار مشت خود را به پشت او و بزمین می کوبد (یک در میان). بعداً، عطسه کننده باید به آسمان نگاه کند اگر نه، یکی از بستگانش می میرد.

* اگر قصاب، استخوان سردست گوسفند=دس کتره (کفگیر دست) را از گوشت جدا کند، با نوک کارد آن را سوراخ می کند
[روی استخوان سردست سوراخ نشده دعا می نویسند و جادو می کنند].

انواع فال

فال آسبه مرجان = asb.σ marjōn = خرمهره - (مرجان)

* اگر بخواهند بدانند که نیتی برآورده می شود یا نه؟ نخست فکر خود را درباره آن نیت متمرکز می کنند بعد، یک اسبه مرجان = خرمهره، مهره فیروزه ای رنگ، را روی ناخن شست می گذارند.

اگر آن مهره روی ناخن بگردد، نیت آن کس برآورده می شود.
این کار را با مهره مار هم انجام می دهند.

فال ماره موره mār.σ mūrσ فال مهره مار

* اگر بخواهند بدانند که: آیا دو جوان (دختر و پسر) بهم می رسند یا نه؟ دو مهره مار = ماره موره را در ظرفی که کمی سرکه در آن باشد، می اندازند. اگر دو مهره مار (در حین شنا کردن در سرکه) به هم نزدیک شوند آن دو جوان نیز به هم نزدیک می شوند و به هم می رسند (یعنی ازدواج می کنند) و اگر آن دو مهره از هم دور شوند، نشانه دور شدن آن دو جوان است.

فال (دوشو خوری انگشت) = dušow xori angušt = انگشت دوشاب خوری

فال با دو انگشت اشاره

چشم ها را می بندند. نیت می کنند، نوک دو انگشت اشاره (دو دست را از فاصله دو پهلوی، در امتداد شکم به طور افقی، به هم نزدیک می کنند).

اگر دو سر انگشت به هم برسند، نیت برآورده می شود و اگر دو سر انگشت از کنار هم بگذرند، آن نیت باطل است.

چارشنبه خاتون câr-šanbo xâtun

در همه شبهای چهارشنبه، خصوصاً شب چهارشنبه سوری، نیت می کنند. پارچه ای به عرض ۲-۳ و به طول ۲۰-۲۵ سانت (آب ندیده) و دوک کج ریزی (=نوعی ابریشم مخصوص چادر شب بافی) را برمی دارند. دوک را وسط پارچه می گذارند. و دو سر پارچه را با یک دست می گیرند و می کشند و با دست دیگر، محل تا شده پارچه را به دور دوک می پیچند و در گوشه ایوان می گذارند و خود در اطاق می نشینند پس از نیم ساعتی، دوک را برمی دارند و دو سر پارچه را می گیرند و باز می کنند. اگر دوک، خارج از پارچه قرار گیرد نیت برآورده می شود و اگر دوک در داخل دو سر پارچه قرار گیرد نیت باطل است.*

فال هندانه پوس fâl.σ hendonē pus فال پوست هندوانه

(در شب یلدا)

در شب چله، کله هندوانه (محل اتصال به بوته) را می برند و آن را به ۴ قسمت می کنند و آن ۴ قطعه را در یک دست می گیرند و نیت می کنند و از جلو به پشت سر می اندازند:

اگر دو قطعه سفید و دو قطعه سبز باشد، خیر است

* (یادآوری: اگر دو سر پارچه را - لب به لب - بگیرند و با هم بیچانند و باز کنند، دوک همیشه در داخل دو سر پارچه قرار می گیرد ولی اگر دو سر پارچه را با فاصله بگیرند و یک لبه آن را یک دور بیچانند) باز کنند، حالت بیچیدگی پیدا می کند و دوک در آخر کار خارج از دو سر پارچه قرار می گیرد. شبیه کاری است که تا چند سال پیش، عده ای با کمر بند، شرط بندی می کردند. کمر بند را می بیچانند و بازیکن می بایست مدادی را در مرکز دایره قرار دهد ولی (تردست ها) موقع باز کردن، کمر بند را کوتاه - بلند می بیچانند!!) و در پایان، مداد، بیرون مرکز کمر بند قرار می گرفت

اگر یک قطعه سفید و سه قطعه سبز باشد، خوب است
اگر سه قطعه سفید و یک قطعه سبز باشد، باطل است
اگر هر چهار قطعه سبز باشد خیلی خیلی خوب است

فال (ماهی کله خاش) māhi kalle xâš استخوان کله ماهی

در کله ماهی، استخوانی هست به شکل صلیب، کمی خمیده، در قسمت داخلی خمیدگی، در امتداد طول استخوان، گود است. گیلک ها به هنگام خوردن کله ماهی (پخته یا سرخ کرده) حتماً این استخوان را پیدا می کنند و با آن برای زن آبستن خانواده و همسایگان نیت می کنند. انتهای استخوان را می گیرند و از ارتفاع ۷۰-۶۰ سانتیمتری به روی سفره می اندازند. اگر آن استخوان دمر بیفتد، آن زن پسر می زاید. و اگر طاق باز بیفتد دختر.

(معروف است که پسر، پشت به مادر و دختر رو به مادر به دنیا می آید.)

فال ویجه (گا) vîj = چارک çarak فال (وجب) زدن.

برای اینکه بدانند، کسی که به سفر رفته است به زودی باز می گردد یا نه؟ دست چپ را باز می کنند. (فاصله میان انگشت بزرگ و کوچک) وجب را روی آرنج می گذارند و به طرف میچ دست وجب می زنند (مثلاً یک - دو - سه وجب) مجدداً از میچ به طرف آرنج وجب می زنند اگر در چند بار وجب زدن فواصل میچ و انگشت میزان در آید، آن مسافر از سفر باز می گردد و اگر میزان در نیاید، باطل است.

فال سوزن

اگر بخواهند بدانند که دو جوان به هم می رسند یا نه؟ با سوزن فال می گیرند: در یک ظرف آب، دو سوزن را که به انتهایش کمی پنبه پیچیده اند، می اندازند اگر دو سر سوزن ها به هم نزدیک شوند آن دو جوان به هم می رسند و اگر دو سر سوزن از هم دور شوند، دو جوان به هم نمی رسند. این کار کمی وقت گیر است و بیشتر در شبهای زمستان، خصوصاً در شب (تیر ما سین زه=جشن آب)، این فال را می گیرند.

مهمان

* اگر بچه کوچک (سه - چهار ساله) حیاط خانه را جارو کند، مهمان می آید.
(بچه های کوچک ادای بزرگان را در می آورند، گاهی هوس می کنند که حیاط یا اطاق را - مثل بزرگان - جارو کنند، در چنین حالتی معتقدند که مهمان می آید).

* اگر آب ظرفی را از ایوان خانه به حیاط بریزند و صدا کند (صدائی غیر از صدای شرشر آب) مهمان می آید.

* اگر یک تار موی سر کسی جدا شود و به طرف صورتش بیاید، مهمانش در راه است. یا (نامه ای از راه دور به او می رسد).

* اگر مرغ خانگی، جلو در اطاق، بال و پر خود را بتکاند (فلاکنه falâkano = از مصدر فلاکنش falâkanēn = تکاندن) مهمان می آید یا بار و بنه و سوقاتی از راه می رسد.

* اگر (رختخواب - بالیش * لحاف و تشک و بالش) چیده شده، خود به خود بریزد، مهمان می آید.

* بیشتر مردم گیلان، تختخواب نداشتند و رختخواب را در گوشه ای از اطاق یا میان (درگاه - درگاه میان - دری که همیشه بسته بود به این صورت می چیدند: تشک و لحاف زیر، و بالش ها و نازبالش ها روی آنها).

مهمان □ ۳۴۳

* اگر بچه روی (چهار دست و پا) بایستد = کف دست و پا را به زمین بگذارد و کونش را به هوا بلند کند مهمان می آید این اصطلاح را (دروازه واکونه = دروازه باز کند) می گویند.

* اگر ظروف چیده شده، روی سفره یا [آوتخت = aw-taxt = نیمکت ساده چوبی در حیاط خانه های روستائی] یا روی [کار دچین = kâr daçin = از مصدر دچشن = deçên = چیدن، جای مخصوص چیدن ظروف در اطاق] صدا کند، مهمان می آید.

* اگر استکان و نعلبکی یا دیگ و بشقاب و لیوان = آوخورى. = âw-xori = آبخوری در یک ردیف قرار گیرند (روی سفره غذاخوری) مهمان می آید.

* اگر لب زن صاحبخانه بخارد، مهمان می آید.

* اگر دو مرغ خانگی - در گوش هم نجوا کنند، و صدای (قد قد) از دهانشان برخیزد، مهمان می آید.

* اگر کسی، در میان بشقاب پلو (دُم دار جو = جو دم دار) پیدا کند به خانه اش مهمان می آید. (دم دار جو = جو با سوزنک)

* اگر تعداد ظروف غذا - در سر سفره - زوج باشد، مهمان از راه می رسد.

* اگر با وزش باد خفیف، در اطاق باز شود، مهمان می آید.

* اگر آشنائی، بعد از مدتی به خانه آشنای دیگری به مهمانی برود؟ میزبان می گوید: (کا)

ajab-ajab.ôn ba-gud.i

عجب عجب آن بگودی

yâd.σ faqirôn bagud.i

یاد فقیر آن بگودی

na-gudσ karōn ba.gudi

نگوده کاران بگودی

la.ānat.σ šaytōn ba.gudi

لعت شیطان بگودی

=خیلی عجب کردی، یاد فقیران کردی - کارهای نکرده (نکردنی) کردی
لعت بر شیطان کردی.

و بعد، میزبان ادامه می دهد که:

ti pâ gal.σ va mâšσ dargentan (کا) تی پا گل وا، ماشه، در گنتن

=به ساق پای تو باید انبر (انداخت) پا گل =ساق پا، وا =باید، ماشه =انبر
در گنتن =انداختن، گذاشتن چیزی به جانی.

* اگر استکان و نعلبکی و ظروف غذاخوری بر سر سفره در یک ردیف قرار گیرند یکی از
افراد حاضر روی سفره، با انگشت روی یک یک ظرف ها می زند و می گوید: آنه - نَشه،
آنه - نَشه = anσ, na. anσ =می آید، نمی آید، می آید - نمی آید... اگر به انه =می آید
ختم شود، مهمان می آید اگر به نشه =na-anσ نمی آید ختم شود، مهمان نمی آید.

* اگر در کفش مهمان فلفل بریزند، مهمان به زودی از آن خانه می رود.

* اگر ساقه خشک چای، روی چای استکان، به طور عمودی قرار گیرد، مهمان می آید.

* اگر روستائی در خانه شهری یا شهری در خانه روستائی و کوه نشین، مهمان باشد، آن
روستائی =گیله مرد یا گالش، هر بار که از اطاق بیرون رود و به اطاق باز آید می گوید:
سولام sulôm =سلام، و از کسی توقع (علیک) گفتن ندارد.

* اگر در شب عید فطر (ماه رمضان) مهمان به خانه کسی بیاید، فطریه اش را باید
میزبان بدهد.

نارواها

* اگر نان را با چاقو یا قیچی ببرند، بد است.

* اگر کسی شب، صابون بخرد، بد است.

* اگر نانوا شب آرد بفروشد، بد است.

* اگر خراز، شب سوزن بفروشد، بد است و کسی که ناچار به خرید باشد باید بگوید درزن darzan که همان سوزن است.

* اگر کسی، شب از بزاز، چلوار (= ستن sāt) بخرد بد است.

* اگر کسی، شب نمک بخرد بد است، و اگر نیاز فوری داشته باشد باید بگوید طعام.

* اگر کسی، شب در حمام بخوابد، بد است.

* اگر کسی، سر برهنه به مستراح برود بد است (مستراح رفتن آداب خاص دارد).

* اگر کسی، در شب (سوت = فیشه fiš = بازدم شدید از میان غنچه دلب) بزنند بد است.

جن و پری به او آسیب می‌رساند.

* اگر کسی، بند انگشتان دست خود را با دست دیگر صدا دهد. بد است
(این کار غیر از بشکن زدن است) این عمل را (انگشت شکنن = شکستن انگشت =
به صدا در آوردن انگشت گویند).

* اگر ناخن انگشتان را، زیر دست و پا یا در حیاط بریزند بد است.
(مرغ خانگی آن را می‌خورد و هر کس تخم آن مرغ را بخورد به بیماری (خنایر)
دچار می‌شود.

گالش‌ها معتقدند که به جای خنایر، سیاه زخم = (داغ تشک dâq.σ tačk = زخمی که با
داغ کردن محل آن، معالجه می‌شود) می‌گیرد.
ناخن را باید در کاغذی پیچید و در جرز دیوار گذاشت.

* اگر کسی، شب زیر درخت انجیر یا گردو (انجیل دار anjil dâr، یا آغوزدار
âquz dâr) بخوابد بد است. آدم جنی می‌شود.
گالش‌ها معتقدند که: خفگی می‌آورد.

* اگر در روز چهارشنبه از بیمار عیادت کنند بد است.

* اگر کسی، شب با جوراب بخوابد، بد است (شیطان او را در می‌برد) (۱۶)

* اگر جوراب یا شلوار را بالای سر بگذارند و بخوابند، بد است.
(خواب‌های آشفته و پریشان = دراشین - وراشین خو - daraşin-varâşin
xow) می‌بینند.

* اگر در شب (برنج دوجینن baranj dowjin.an از مصدر دوجئن dowjên)

برنج پاک کنند=جو و سنگ را از برنج جدا کنند، بد است.

[آدمه سوتالی گینه ādam. σ sutâli ginσ = فقر آدم را می گیرد=فقر به آدم رو می کند*]

* اگر. شب اطاق را جارو کنند بد است. فقر می آورد.

* اگر کسی رو به قبله بشاشد بد است - گناه دارد.

* اگر کسی در روز چهارشنبه ناخن بگیرد بد است؛ و گناهِش با قتل نفس برابر است.

* اگر کسی پابرهنه به مستراح برود بد است. عمرش کوتاه می شود.

* اگر شیر گاو یا گوسفند را - شب از خانه به بیرون بدهند بد است. برای جلوگیری از (چشم زخم به آن حیوان) تکه زغالی روی شیر می اندازند. (کا)

* اگر کسی دمر بخوابد بد است.

* اگر در شب ناخن بگیرند بد است. و گرفتن هر ناخن بمنزله آن است که یک دندان علی بن ابیطالب (ع) را بکشند.

* اگر کسی ناخن های یک دست و یک پا را بگیرد و گرفتن ناخن دست و پای دیگر را به روزهای دگر بیندازد بد است (ممکن است از بلندی سقوط کند یا سگ، او را گاز بگیرد.)!

* سوتالی=فقر، گدانی، سوتال=فقیر. گدا سوتال محله=فقیر محله، محله ای است در لنگرود که اکنون به (سلطان محله) معروف است.

* اگر کسی. یک دست خود را زیر چانه بگذارد و بنشیند بد است. می گویند:
مُستراسَکَت و یگیر mustarâ sakat. σ vigir سکت، ستون مستراح را بردار.

* اگر کسی، دو دست خود را بر روی سینه، درهم بپیچد، بد است. فقر می آورد.

* اگر کسی ناخن دست کسی را بگیرد، و طرف (اوف یا آخ) بگوید بد است.
(گیرنده ناخن، وقتی که قیچی را به اولین ناخن می گذارد به طرف تذکر می دهد که:
اوف نگو گناه دئنه=آخ نگو گناه دارد).

* اگر - رو به قبله یا رو به امام رضا، ایستاده شلوار بپوشند بد است.

* اگر جارو را سر بالا بگذارند بد است، کسی می میرد*.

* اگر جارو را از جلو در اطاق به داخل بکشند، بد است.

* اگر با کف دست روی لیوان بکوبند بد است. دعوا می شود.

* اگر مردی به هنگام رفتن - از خانه به بازار - در صبحگاه به سیر و پوست سیر
نظر افکند، بد است.

* اگر کسی صبح از خانه بیرون می رود:

۱- اول بار به چپ نظر کند بد است.

۲- چشمش به زن بیفتد بد است. (بیننده در چنین موقع، به خانه باز می گردد و بعد از

*. معروف است که: مرده شورها - جارو را در غسالخانه، سر بالا می گذارند تا مشتری!! بیشتری پیدا کنند!

چند دقیقه، مجدداً حرکت می کند).

* اگر مردی - اول صبح - از میان زنان بگذرد، بد است.

* اگر تراشه قلم نی را زیر دست و پا بریزند بد است. گناه دارد.
(تراشه نی تیز است و به پا فرو می رود)

* اگر (ساعت نیک باشد) و مسافری حرکت کند و از نیمه راه باز گردد، بد است.

* اگر از روی حیوان (جاندار) بگذرند بد است.

* اگر به هنگام غروب آفتاب، از خانه همسایه، نمک یا آتش قرض کنند بد است.

* اگر پلک چشم چپ کسی بلرزد - بد است
گاه یا ساقه گیاهی را روی آن می گذارند و صدقه هم می دهند)

* اگر گفتار = گفتار شئال *kaftâl saâl* = *توعی شغال، زوزه بکشد بد است.
کسی خواهد مرد.

* اگر چشم کسی به کسی که سحرگاه، اول صبح = صواین سر *suvâyn Sar* = علی الصباح
به حمام می رود، بیفتد، بد است.
(معمولاً، همدیگر را نگاه نمی کنند و معتقدند که به آدم (جنب) نظرزدن

* (گفتار در نیمه های شب طوری زوزه می کشد، که انگار پیرزنی با صدای زیر و کشیده ناله می کند و معروف است که گفتار، گورهای (الحدی = چوبی را می شکافد و مرده تازه را می خورد) مردم عامی از حیوانی به نام «گور شکاف» نام می برند که مرده را از قبر می کند و می خورد این همان گفتار است؟

بد است. کجی می آورد. [کسانی که با زنان خود همخوابی می کردند سحرگاه، برای غسل کردن به حمام می رفتند].

* اگر تیغه های قیچی باز باشد، بد است - دعوا می شود*

* اگر فلفل سائیده را روی زمین بریزند بد است. دعوا می شود.

* اگر (دسته کلید=کلید دسه) را صدا دهند بد است، دعوا می شود.

* اگر در شب، سنگ زنجموره کند و به جای عو عو کردن، زوزه بکشد بد است. حادثه بدی در محله اتفاق می افتد - کسی خواهد مرد.

* اگر کسی در خزینه حمام بشاشد بد است. دچار فراموشی می شود.

* اگر کسی، جلو روی کسی، خمیازه=xamirâz بکشد بد است.
اگر به طور غیر ارادی خمیازه بکشد، باید مشت خود را - چند بار - به سینه خود بزند تا خستگی تنش به تن طرف مقابل نرود.
اگر این کار را نکند، طرف مقابل چند (تف گونه) به سوی او می اندازد.

* اگر سر برهنه، از چاه آب بردارند، بد است. در آب چاه، حشره ای به نام (اجیکه ajiko) می افتد.

* اگر کسی، گرمه سینه=(خوی کرده و عرق دار) و از راه رسیده، آب بنوشد بد است.

* اسب اسما - زن امام حسن (ع) - که به آن امام زهر داده است - به امر خدا، همیشه باید در حرکت باشد. اگر دهن قیچی باز بماند آن اسب می ایستد و رفع خستگی می کند و اگر بسته باشد، مدام می دود.

(زنان با تجربه و سن و سال دار، در لیوان آب، پر کاه یا گیاهی می اندازند تا طرف، با فوت کردن) به پر کاه معطل شود و عرق تنش خشک گردد.

* اگر کسی غسل و خربزه را با هم بخورد بد است.

* اگر جواب سلام کسی را ندهند بد است، بی ادبی است.

* اگر کسی را به مجلس عروسی یا عزا دعوت کنند (خبر. آ. کونن=خبر کنند) و نرود - بد است. بی ادبی است. (کا)

* اگر در حضور دیگران بگوزند بد است.

* اگر در حضور کسی (آروغ) بزنند = گاز معده را با صدا از دهان خارج کنند، بی تفاوت است. در قدیم می گفتند: عافیت بیون! = عافیت باشد.

* اگر قرآن را باز بگذارند بد است. ملائکه به آدم نفرین می کند. شیطان آن قرآن را می خواند. (کا)

* اگر قرآن، نخوانده و در بسته، در منزل بماند بد است - گناه دارد.

* اگر سفره غذا را لگد کنند بد است خیر و برکت سفره از بین می رود.

* اگر بعد از (آفتاب نشست = مغرب دم (کا) maqarib dam = غروب دم، نفت و زغال بخرند بد است.

نفرین ها - ناسزاها

- elâhi nân savârō babun tu peyâdō * الهی نان سواره ببون، تو پیاده
الهی نان سوار باشد و تو پیاده
xudâ ta vigira iš... * خدا، تَ ویگیره ایشالا!
خدا ترا بردارد (برگیرد از روی زمین)...
- elâhi xayr nayni * الهی خیر نثینی!
الهی خیر نبینی
elâhi haft.ō owsi ti sar beyay * الهی هفت اوسی تی سر بیه ی
الهی هفت تا هوو به سرت بیاید
seyâ-baxt babi * سیا بخت بیی
سیاه بخت شوی!
marg ba.zâ * مرگ بزا!
مرگ زده!!
elâhi yō.tow - yō marg ba.kun.i * الهی، یه تو - یه مرگ بکونی
الهی یک تب و یک مرگ کنی!
ti nôm fakō * تی نام فکه
نامت بیفتد و محو شود (فکه از مصدر فکتن: محو شدن - ورافتادن)
xurru bagit * خرو بگیت (کا)
خوره گرفته

- * یمن نر - ماده تی گولی بگیره
 yaman.σ nar - mādσ ti gulē ba.giσ
 غده نر و ماده (نوعی بیماری) گلویت را بگیرد
- * خنازیر تی گولی بگیره
 xanāxir ti gulē ba.giσ
 نوعی (غده سلی) گلویت را بگیرد.
- * یمن تی شکل بزا
 yaman ti šakl.σ ba.zā
 یمن به شکل (صورت) توزده! (بزند)
- * گور د گور بویو!
 gur da gur bu bo
 گور در گور شده (گور به گور شده)
- * الهی تی گور زوکه دکه
 elāhi ti gur.σ zukko dako
 الهی به گورت زوزه بیفتد. (به کسی که گریه کند و مدام زوزه بکشد، گویند)
- * الهی نه نان بداری نه جان
 elāhi na nōn ba.dāri na jōn
 الهی نه نان داشته باشی نه جان!
- * الهی تی نامه سنگه سر، بکتن
 elāhi ti nōm.σ sang.σ sar ba. kan. an
 الهی نام ترا روی سنگ (قبر) بکنند، حک کنند
- * می بلا تی سر بگنه
 mi balā ti sar.σ ba. gan.σ
 بلای من به سرت بخورد - اصابت کند - برخورد کند
 (گنسن = ganasan = برخورد کردن - اصابت کردن)
- * الهی تی جیگر بکاله
 elāhi ti jigar ba. kālo
 الهی جگرت بریزد (فرو ریزد) کالسن، کالشن تریختن (لازم و متعدی)
- * تی عزا بنیشم
 ti azā ba.niš. am
 به عزایت بنشینم
- * تی گور جهندم جیر، بیون
 ti gur jahandam.σ jir ba .bun
 = گورت، زیر جهنم باشد!
- * تی کولا (تخته سر) بنم
 ti kulā taxte-sar ba.nam
 کلاهت را (روی تخته مرده شو خانه) بگذارم

[بنم=بگذارم نشن nān=نهادن، گذاشتن.]

* الهی می دسمال بیه ی تی سر! elāhi mi dasmāl beyey ti sar

الهی دسمال من به سر تو بیاید

زنی که شوهرش مرده باشد و به زن شوهرداری نفرین کند، گوید:

ان شاء الله دسمال عزای من به سر تو بیاید.

هواشناسی

اگر هوا آفتابی باشد و در گوشه ای از آسمان بیارد می گویند:

šâl.σ mâr.σ arusē

شمال مآره عروسیه

=عروسی مادر شغال است.*!

یا: فاطمه زهرا (ع) به خانه پدرش - محمد رسول الله (ص) - می رود.

* اگر پلو را از دیک در بشقاب بریزند و (الو=بخار) زیاد از آن برخیزد هوا خراب است

باران خواهد بارید. =(وارش آنه=vâraš anσ=باران می آید)

* اگر در شب، (پردار پیتار par-dâr Pitâr=مورچه پردار=ملکه مورچگان) دور چراغ

پرواز کند، هوا خراب است؛ باران می بارد=(وارآن وارنه=vârôn vâranσ)

* اگر گوش راست کسی بخارد، هوا آفتابی می شود. و اگر گوش چپ بخارد

باران می آید.

* اگر قورباغه سبز درختی=دار قورباغه=dâr.σ gurbâqσ آواز بخواند، باران می آید

* نشان آنست که گرگ می زاید. نیرنگستان - هدایت

(دار قورباغه را در مازندران دار وگ dâr vag می گویند)*

* اگر (پیچه= پیچه کوتاه= piča kuto) گربه، رو به قبله بنشینند و دستش را بلیسد باران می آید.

می گویند: گربه در این حالت وضو گرفته و نماز می خواند.

* اگر در چند شبانه روز، باران یکریز ببارد، نام هفت کچل را می نویسند و به درخت (دار dâr) یا دروازه، یا روی چوب های (بلته balato ساده ترین در چوبی حیاط خانه های روستائی، چوب هائی به شکل ضربدری یا موازی، که مانع رفت و آمد اسب و گاو است) می آویزند. یا:

روی پاره کاغذی چهل (ق) را در یک نفس می نویسند و می آویزند تا باران بند بیاید.

* اگر به هنگام خشکی زمین و کم آبی- جلد قرآن= قرآن جل (ک) qur'ân jal یا کیف یا گوشه ای از قرآن را بشویند باران می آید.

* اگر به هنگام وزش باد خیلی شدید، (اولاد اول= فرزندان اول= اول اولاد avval.o owlâd) کارد یا سیخ کباب را به زمین فرو کند؛ باد می ایستد.

* اگر شب هنگام، مگس (مگز) به دور چراغ بگردد و پر بزند باران می آید (ک)

* اگر دو مرغ خانگی، سر در گوش هم، به حالت نجوا بایستند، باران می آید.

* اگر در هوای آفتابی، گنجشک خود را به جوی آب بزند، یا در آب جوی خود را شستشو دهد باران می آید (گنجشک= ملیجه malijō (ن) = چیشنک (۷) čišnak)

* مایه شعر (دار وک نیما یوشیج) از همین جاست.

* اگر در هوای آفتابی، اردک=بیلی bili در برکه آب یا در رودخانه به شدت پر و بال بزنند و سر و صدا راه بیندازد، باران می آید.

* اگر، هوا در چند روز و چند هفته متعادل و ملایم باشد ولی ناگهان درجه حرارت آن زیاد شود، به زودی باران می آید.

* اگر از یک طویله یا آخور که گوسفندان و بزهای رنگارنگ در آن زندگی می کنند به هنگام خروج، نخست گوسفندان و بزهای سفید و (جوزی=بژ) زودتر از طویله بیرون بیایند، زمستان ملایم و بی خطر خواهد بود.
و اگر گوسفندان و بزهای سیاه زودتر از طویله بیرون بیایند، زمستان خطرناک و سخت می شود.

* اگر در صبح روزهای آخر پائیز، گاوهای سیاه زودتر از طویله بیرون بیایند زمستان، سخت خواهد بود (برف زیاد می بارد) و اگر گاوهای سفید، کلاج=ابلق و سرخ یا (رش raš=خرمائی روشن) زودتر از گاوهای سیاه، از طویله (=گاچه gâ êσ) بیرون بیایند، زمستان ملایم و بی خطر خواهد بود.

* اگر، شب هنگام، موقع برگشتن گاوها به (گاچه=طویله)، گاوهای سیاه رنگ جلوتر از (سفید، ابلق، رش) باشند زمستان بی خطر و ملایم خواهد بود و اگر گاوهای سفید یا خرمایی یا ابلق جلو باشند و گاوهای سیاه از پس آنان آیند، زمستان، سرد و پربرف و سنگین می شود.

انوعی هواشناسی و بررسی وضع زمستان از روی رنگ گاو و گوسفند یا از ورود و خروج آن ها از طویله (کا)

* اگر [بهار. کوه- پائیز، رو (رود) و زمستان سمت (اهته کو=ته کو=عطاکوه= یته کوه)=کوه منفرد و جدا بین کوههای لاهیجان و لنگرود] هوا ابری باشد،

باران می آید.

* اگر، در زمستان برف زیاد ببارد، کمی برف را در تابه ای داغ می کنند و روی برف بیرون از خانه می ریزند تا برف (بند) بیاید.
«برای برف خط و نشان می کشند!!»

* اگر آب در مزارع برنج، کف آلود شود، (کف کند) آن سال، باران کم است و خشکسالی می شود.

* اگر در چند روز پیای باران ببارد و روستائیان به باران نیازمند نباشند؛ بچه ها جمع می شوند. بشقابی را در یکدست و پاره چوب یا قاشق چوبی را در دست دیگر می گیرند. با قاشق به بشقاب می زنند و می خوانند:

۱- آهای! خور، دتابه ی *âhây xur da.tâbay*

۲- فردا آفتو بتابه ی *farda aftow ba.tâbay*

۳- توم بیجاره توم بیپسه *tum-bijâr.σ tum ba-Pisso*

۴- گالش (چموش) بیپسه *gâlaš.σ çamuš ba Pisso*

آهای! ای از شرق تابنده - ای خورشید روشنگر - ای روشن کننده خورشید فردا،
آفتاب بتابد - فردا آفتاب را بتابان.

(نشای سبز برنج) در خزانه جو - پوسید.

کفش مخصوص کوه نشینان از پوست بز و گاو (گالش چوپان)، پوسید.

معتقدند که به زودی هوا آفتابی می شود.

* اگر در بهار، سرشاخه های بالای درختان، زودتر سبز شود، زمستان آن سال سخت و سنگین خواهد شد (سرما و برف زیاد می شود)

* اگر در پائیز و تابستان، برگ سرشاخه های درختان زودتر بریزد، زمستان سخت و

سنگین می شود. و اگر به موقع و یا دیرتر بریزد، زمستان ملایم خواهد شد

* اگر در بهار، صدای رعد=آسمون گر *âsamôn gor*، به گوش کسی که جو=شلتوک در آب ریخته تا (توم بیجار=خزانۀ جو - سبزینۀ جو برای نشا کردن در برنج زار آماده کند)، برسد فوراً خود را به مرد پولدار - غنی تراز خود - می رساند و او را در آغوش می کشد و به هوا بلند می کند و کف پایش را محکم به زمین می کوبد و در همان حال نیت می کند و می گوید:

<i>âsamôn gor-gor</i>	آسمون گر گر
<i>vârôn na-kun</i>	واران نکون
<i>mi tuxm.σ jow-ak.σ</i>	می تخم جوئکه
<i>bun.â nakun</i>	بون.آنکون

=ای رعد، باران نکن و تخم جو مرا به بن زمین مکن - به زمین فرو مکن!
معتقدند که با انجام این کار، باران نمی آید.

[برنجکاران - بعد از سیزده نوز، جو را در آب می ریزند تا کل *kal*=جوانه کند. اگر در این روزها، باران مداوم ببارد و هوا سرد باشد، جو می پوسد و به عبارت دیگر سرمایه بجارکار=برنجکار، نابود می شود]

* اگر در آخرهای پائیز، (مار) در راه و گذر دیده شود، زمستان آن سال ملایم است.
* اگر (خشکی بگیریه *xuški ba. girσ*=خشکی بگیرد، خشکسالی شود)، مدتی باران نبارد، منبر مسجد یا بقعه ای را در رودخانه می اندازند و باران می آید.

* اگر بعد از سال نو - بهار - صدای رعد=آسمون گر گر (که نشانه باریدن وارش *vâraš*=باران است) برخیزد، می گویند:

<i>avvalσ. baranj-bâr mi šine</i>	اول برنج بار، می شینه
-----------------------------------	-----------------------

اولین (بار برنج)، نخستین بار: که برنج را بر اسب بار کنند، نخستین برداشت از محصول برنج مال من است و بعد می گویند:

۳۶۰ □ باورداشتهای گیل و دیلم

ay vōy mi sar

ای وای می سر

ay vōy mi kamar

ای وای می کمر

=ای وای سرم - ای وای کمرم.

یعنی امیدوارم که سردرد یا کمردرد من در سال نو خوب شود یا آرزو دارم که سرو کمرم سلامت باشد.

* اگر در تابستان و هوای صاف و گرم، مگس بگزد (تلخ و تند بگزد - زرخ بگزه (zarx bagazr) هوا خراب است و باران می آید.

* اگر بخواهند از هوای بد و هوای خوب تعریف کنند می گویند:

havâ-xuši jôn.σ xučē

هوا خوشی - جان خوشی

vârôn.σ - havâ' gâv.σ nâ-xušē

واران هوا - گاو ناخوشی

=هوای خوش (فصلی که مطبوع و خوب باشد) موجب (خوشی جان) است.
و هوای بارانی و خراب موجب بیماری گاو است.

* اگر شغال زوزه بکشد و سگ در جواب آن بلاید =

(لو بکنه low ba. knuσ) هوا آفتابی خواهد شد

البته در شب هائی که هوا گرفته و ابری باشد).

* اگر آسمان دریا صاف، و دریا آرام ولی ته دریا گرفته و مه آلود باشد و پرندگان دریائی، دسته جمعی از دریا برخیزند و پرواز کنند هوا خراب است - باران می آید.

* اگر (خشکی بگیرد = باران نیارد) و کشاورزان باران بخواهند، در چارچوب آستانه - دَره کورونه (dar.σ kuronσ = پاشنه در) بقیه یا امام زاده ای آب می ریزند.

* اگر دایره هاله ماه، خیلی بزرگ و از مرکز ماه دورتر باشد به زودی برف می بارد و اگر

کوچک باشد تا مدت ها از برف خبری نیست.

* اگر بز یا گوسفند - در پائیز - دارچچ dâr câc = خزه روی تنه درختان را بخورد، زمستان آن سال سخت خواهد بود.

* اگر درخت در پائیز گل کند - نشانه سختی زمستان است.

واژه‌نامه گیلکی

آتیشه واگیران:	آب پاشان ۱۶۴-۱۴۱
آتش را برافروز-روشن کن	آبریزان-تیرگان-مراسم جشن
آتیش-ر-بومای؟	آب نگ: متن
برای بردن آتش آمدی؟	آبدو(ع)=آودی(ل) ۳۳۰
اکبریت و فروزینه کم بود-آتش	دهن ولا-دهن وله(ش)=دهان دره
اجاق خاموش می شد و همسایه	آپيله(گا) ۳۰۷
برای بردن آتش به خانه همسایه	کیسه پر آب اطراف شکم مرغ و
می آمد و کمی خاکستر بر کف	شکبه گوسفند
دستش می نهاد و یک گل آتش بر	آتش دوشوندن=تش دوکوشانئن(گا)
روی خاکستر و با شتاب به خانه	۲۴۴
باز می گشت- به مهمانی گویند	آتش را در آب خاموش کردن.
که می خواهد با شتاب باز گردد]	دکوشانئن=کشتن شعله
آزا-لوله âzâ.lowlσ ۱۹۸	آتش-خفه کردن شعله آتش
نی بامبوس=(آزاد-نی)	چراغه دکوشان=چراغ را بکش.
آزمود ۱۸۳	خاموش کن نگ: متن
آزمون-امتحان	آتیش واگیرانئن
آزمود گودن:امتحان کردن-	گیراندن آتش-آتش افروختن-
تجربه کردن	شعله ور کردن

آسمان کت ۳۱۹	گروب
شهاب- آنچه که از آسمان به زمین افتد.	آفتوئه ۳۲۸
کت ← بکت: افتاد / کتن: افتادن	آفتاب است.
آسمان گرگر (ش) ۲۸-۳۵۹	آفتوپردچین (کا)
گورخانه (غ)	گروب- نزدیک گروب
صدای رعد- تندر	* دچئن dečēn جمع کردن.
(صدای برخورد ابرهای مثبت و منفی)	هنگامی که آفتاب پرهایش را جمع می کند
آغوزدار ۳۴۶	آفتو- دگرد (کا)
درخت گردو	دگردسن: باز گردیدن از سوئی به سوی دیگر.
آغوز= گردو	هنگام گردیدن آفتاب از فراز به فرود= گروب
چیک آغوز= گردو کوره	آفتو ورس (کا)
آغوز مغز، آغوز مال، آغوز پات= مغز گردو	خاستگاه آفتاب- شرق و رستن، ویرستن= برخاستن.
[آغوزدار: اخیراً کنایه از: خبرچین، پلیس مخفی	ورس، ویریس= برخیز.
* آغوزداره= درخت گردوست! = خبرچین است	آقا ۱۸۸
آغوزکله ۱۳۱	۱- عاقد -
گردوزار / سرزمین درختان گردو /	خواننده خطبه عقد و نکاح
دهی در جنوب شهنسوار تنکابن	۲- زیارتگاه- امام زاده- بقعه
آفتابه (آفتوئه) ۴۰	آق جان (آقاجان) ۱۸۶
آفتابه	پدر- بابا
آفتاو- نشست ۳۳۰	آل ۳۲۴
	۱- موخوره ۲- جن
	۳- رنگ قرمز ۴- خاندان- دودمان

* آفتابه مسی یا برنجی به شکل خاص، برای شستشوی دست مهمان و بزرگ خانواده تا چند سال پیش.

آو-کونوس ۱۹۳-۲۶

نگ: متن

اولاکو (آبه لاکو) ۲۷۲

= دختر آب / لاک پشت: گویند روزی، عروس و مادر شوهری، به حمام رفتند و بین آن دو بگومگو شد. مادر شوهر، عروس را نفرین کرد و او شرم‌منده شد و طاس حمام را بر سر خود گذاشت و به صورت لاک پشت درآمد. این افسانه را به گونه‌های دیگر نیز می‌گویند.

اولاکو-مرغانه ۲۵۹

= (تخم لاک پشت) را برای بچه‌هایی که زبان‌شان می‌گیرد (جوت jut = الگن) هستند تجویز می‌کنند. و مادران به بچه‌ها می‌خورانند.

آوله ۲۶۱

آبله (کرک اوله kark.owl)

= آبله مرغان

اونخوت ow-naxut ۲۰۵

آل بیورده: جن زده است.

آل بویه: تیره...

آل پارچه: پارچه قرمز

آلش (کا) ālaš ۳۰

درخت جنگلی

آلش-آلشی رجه (کا)

سینه کش کوهی نزدیک دیارجان

آلوچه روب (ش) = هلو ترشی (کا) ۳۲

رب گوجه سبز

آو (او ow = آو = آب) ۲۲

آب

آو تخت (کاردچین) ۳۴۳

نیمکت ساده چوبی در حیاط خانه‌های روستائی؛ برای چیدن ظروف شسته شده

آوچا (اوچا-اوچاغ-آب چا) ۸۰-۲۲

چاه آب

* دست کم یک چاه آب در هر خانه وجود دارد اخیراً همه از آب لوله‌کشی استفاده می‌کنند.

آو خوری ۳۴۳

لیوان-آب خوری

آودی (۷) آبدو (۸) -دهن ولاش (ش) ۳۳۰

دهان دره

آو-دس، لگن ۱۱۳-۱۱۵

لگن دستشوئی

بی‌فرزند
(کسی که اجاقش کور است)
۳۵۰ آجیگه
حشره‌ای که در آب راکد پیدا
می‌شود و در آن به تندی حرکت
می‌کند.
۲۸ آجینه
جن
۳۱ آحمده-پتر
پدر احمد
ازا-لوله azâ-lowl ۳۵
= آزاد-نی = نی بامبوس
۲۶۵ آسب تب
تب اسب
آسب تنگ: تنگ اسب.
تسمه چرمی یا کنفی که از روی
پالان و بار می‌گذرانند و
می‌کشند تا بار کج نشود.
۳۳۹ آسب مرجان
خرمهره
۲۰۴ استکوم
استکان
۲۷۳ اسهال-ازهال-شکم شوی
اسهال
۱۱۹-۲۶۶ asson آسون
کفگیر آهنی

پخته (آب+نخود+جوجه)
نگ: متن
۲۸۱ آهین بونه (کا)
براده آهن دکان آهنگری
۲۰۲ آهین بندی-آهین دبدی
مراسم نمایشی ماه محرم
نگ: متن
۱
ابرisk ۱۲۲-۲۷۷
درخت بوته‌ای شکل. در
کوهستانها می‌روید گویند. در
روزگاران گذشته، ابرisk درخت
بود و اکنون به خاطر بریدن
بی‌رویه به شکل بوته در آمده
است.
آبشنه (آورَه (کا) = avaro = آورَه (غ)
می‌آورد (سوم شخص مفرد)
آردن = آوردن / بار = بیار
۱۳۱ اتاق تکانی ها کردن
خانه تکانی کردن
آجار ajâr ۳۸
سرشاخه‌های خشک درختان
چوب‌های باریک و بلند
أجاق به کور ۱۵

واژه‌نامه گیلکی □ ۳۶۷

اوسا-زن ۹۳-۱۰۳
 زن اوستا-زن صاحب حمام
 اوسی (ش) = owsi ۳۵۲
 آوستی (غ) avesti
 هوو (نسبت دو زن و یک شوهر)
 اوکش owkaš ۹۴
 آبکش
 کسی که برای حمام، از چاه آب
 می‌کشد
 ای I ۳۹
 این
 ایشه‌کونی išsakunay ۱۹
 ویار-حالت زن تازه آبستن شده
 ایل. آ. کونن ۱۹۰
 دست آموز می‌کنند.
 ایل. آ. گودن، ایل نودن
 = دست آموز کردن
 اینه کی هدا ۶۸
 این را کی داد؟ نگ: متن
 هدئن (ش) hadān = دادن
 دادم / هدئم - هدیی - هدا
 هدئیم - هدئین - هدئن
 می‌دهم هدئئم... امر: هدی = بده

آشگنه (ش) = چوواش (غ) ۲۴۴
 گیاه خوردنی
 آشگنه تره = نوعی خوردنی
 افو ofu ۲۶۴
 بیماری گردن اسب
 آلیف-بی alif-bi ۴۳
 الفبا
 الیف چو ۴۲
 چوب الف-نشانه کاغذی برای
 کتاب
 آمبر ۲۵۳
 نوعی بیماری پوستی در صورت
 آمه ره ۳۲۵-۱۱۲
 ما را
 *آمه ame ما
 آمه خانه = خانه ما
 انجیل دار ۳۴۶
 درخت انجیر
 انجیله ۹۸
 انجیره-انجیر خشک
 آنگشت شکنن ۳۴۶
 به صدا در آوردن بند انگشتان
 اول اولاد ۳۵۶
 فرزند اول
 اول برنج بار ۳۵۹
 اولین (بار برنج) تازه بریده شده

ب

بادکش ۲۶۸

برای گرفتن خون و دفع قولنج

۱- گوله = کوزه

۲- استکوم = استکان

۳- پیله شاق = شاخ بزرگ-

برای پشت

۴- کوچی شاق = شاخ کوچک-

برای پیشانی

بارده ۳۸

بیاورده- آورده

آردن = آوردن / بآر = بیار

آوردن = باردم باردی بارده

باردیم باردین باردن

بیاورم = بارم باری باره

باریم بارین بارن

می آورم = آبشتم آبشنی آبشنه (ش)

آورم آوری آورده (غ)

می آوردم = ارده دبوم ارده دبی ارده دبو

ارده دبیم ارده دبین ارده دبون

دارم می آورم = ارده درم ارده دری ارده دره

ارده دریم ارده درین ارده درن

آورده = باورده (غ) بارده (ش) بیارده (گا)

نیاورده = ناورده (غ) نارد (ش) نیارده (گا)

بال گل ۱۲۷

از میج تا آرنج

بال: ۱- دست

۲- بال پرندگان

۳- بال زنن =

کسی را حمایت کردن

گشایشی در کار کسی

ایجاد کردن

* احمد، رضا بال بزا =

احمد به رضا کمک کرد.

بالیش بونی ۶۰

= زیر بالشی - خوردنیها و هدایای

داماد به عروس در شب های

جمعه. نگ: متن

بیشته برنج ۱۹۳

برنج و تخم خربزه و هندوانه

بوداده

ببون ۵۰

بشود (بشون = شدن)

* بیژن، گم آبو = بیژن گم شد.

بی یه (ماز) ۱۵۸

شده است

بپرکه ۳۰۳

بپرکد: بلرزد

لرزیدن: پرکسن

ناگهان برخود لرزیدن = دپرکسن

بپوته با قله ۹۸

واژه‌نامه گیلکی □ ۳۶۹

برادر (برار- برار = برادر برادر)
 براسون ۳۲۹-۳۲۰-۱۸۳
 بر- آستان = آستان در اطاق بر = در
 برف دوشو (برف دوشاب) ۳۲۸
 کوبیده یخ و برف + دوشاب
 چیزی شبیه پالوده که تابستانها در
 شهر می فروختند
 برم دار burum-dâr ۷۹
 درختی که از خانه عروس به خانه
 داماد می برند و می کارند
 نگ: متن
 برم- برم چو- بوروم چو ۲۲۹
 درخت کوچکی که
 سرشاخه هایش را می زنند و سر
 دیگرش را به زمین فرو می کنند و
 هدایای کشتی گیله مردی را بر آن
 می آویزند و به نمایش می گذارند.
 بر موج bar-muj ۲۰۳
 دوره گرد- محله گرد.
 بره خبره کی دَته؟ بر موج =
 خبر محله را کی دارد؟ محله گرد
 موج: بموج = بگرد (موتن: شر)
 مختن (غ) = گردیدن- قدم زدن
 نگ: متن
 برنج بینی ۲۲۹
 برنج بری- درو (شن = بریدن)

بپخته باقلا (باقلا پخته)
 بپوچ = امر، بپز
 بیوته لوبیا ۱۸۵
 لوبیا پخته
 بترسین ۲۸
 بترسید
 ترستن = ترسیدن / امر: بترس
 می ترسم: ترستم (شر) = ترسم (غ) (کا)
 بچینی ۳۰۰
 ۱- بزائی
 ۲- بچینی میوه را از درخت.
 بخواسه بوم ۳۱۶
 خواسته بودم
 بخواسه ۲۹۸
 بخسبد- بخوابد
 خوتن = خفتن (بخوس = بخواب)
 بخوسی ۹۴
 بخوابی
 خوس، بخوس = بخواب
 بداره ۲۱۱-۳۵
 انگار- خیال می کنی
 بَدَره ۹۴
 دول- سطل حلبی (ودرا = روسی)
 بیدتم (بدتم) bidēm ۱۵۵
 دیدم- بدیدم
 برار ۳۸

۳۴۶ برنج دوجین

برنج پاک کنند

دوجشن = dowjēn = جدا کردن

-سوا کردن

دوجین = جداکن - سواکن

(جو را از برنج و...)

سوا کردم - جدا کردم:

دوجشم dowjēm

سوا می کنم - جدا می کنم:

دوجشم dowjē nam

سوا بکنم - جدا بکنم:

دوجینم dowjin.am

۱۲۱ برنجی اسباب

ظروف برنجی / سینی، سماور...

۳۵۴ برینه

بریند (رین = ریدن)

۲۱۷ بره سر

محل دوشیدن (ریزه مال) گوسفند

و بز

۱۹۵ بزرگوار

امام زاده - زیارتگاه

۲۹۹ بَزَوِی (کا) bazzavi

زیست کنی - زندگی کنی -

زنده باشی

۱۲۳ بَشْکَسَه گمَج

بشکسته گمَج

(دیگ سفالین شکسته)

۳۹ بَشُو

برو = امر

شُون sōn = رفتن

بروم: بَشُوم (ش) ba.sum (غ)

می روم: شُونم (ش) sun.am (غ)

رفتم: بوشوم (شرغ کا)

۵۱ بَشِی

بروی

۳۸ بکاله

بریزد کالسن = ریختن

کالشن = ریختن، ریزاندن

۸۸-۳۳۵ بکته

افتاد

کتن = افتادن

دکتن =

افتادن در گل ولای - آب و...

وکتن =

افتادن از پا = خسته شدن...

فکتن =

افتادن فرونشستن - محو شدن -

نابود شدن

۱۶۰ بکوشتی

بکشتی - کشتی

می کُشم: کُشتم (ش) کُشَم (غ کا)

بکشم: بکُشتم (ش) بکُشَم (غ)

بنواز ۲۲۴
 یاری دادن - بخشش کردن
 گاو - گوسفند و ...
 به همسایه سیل زده و ... نگ متن
 بنیشم ۳۵۳
 بنیشینم. (نیشتن = نشستن)
 بوج دکون ۱۱۷
 هنگام ریختن برنج در دیگ برای
 پختن.
 بوج - بج - برینج = برنج
 دکون: امر = بریز
 (بوج دکون: وقت ریختن برنج)
 بوخونه (بخوانه) ۱۵
 بخواند (خوونسَن = خواندن)
 bu بو ۱۱۰
 بود
 نبو = نبود (بئون = بودن)
 بور ۹۲
 آتش سرخ
 بوروم ۷۷
 لوجه (لواچه)
 چوبی که پارچه و هدایای کشتی
 گیله مردی را بر آن می‌آویزند
 بوزخونه (بوزخاوه) ۲۷۲
 سیاه سرفه (خاوه = سرفه / سرفه بز)
 بوشوردی ۱۶۰

کشتم: بگشتم (ش) بگشتم (غ)
 بگونه ۳۲۸
 بکند
 بگونه (کا) ۱۵۹-۱۷۳-۳۱۵
 بئوته (ش) بگفته (غ) = گفت
 بگودی (کا) ۳۴۳-۳۴۴
 بشودی (ش) بوکودی (غ) = کردی
 بگزّه ۳۶۰
 بگزد - نیش بزند
 بگشت = بگشته ۲۵۳
 گزید - نیش زد (گشتن = گزیدن)
 بگیتم ۳۱۴
 گرفتم
 بگیته ۳۹
 گرفت
 گیتن، گیتن = گرفتن
 بل آتیش ۱۲۲
 آتش شعله‌ور
 بل (ش) - ول (غ) = شعله آتش
 بلته ۳۵۶
 دروازه ساده چوبی روستایی
 در چوبی ورودی حیاط
 بلوط bulut ۱۱۵
 دیس غذاخوری
 بمورده ۳۹
 بمرده - مرده (موردن - مردن)

۳۷۲ □ باورداشتهای گیل و دیلم

شستی شوردن = شستن

۲۷۱ بوق

بخور (بوق نشن - بوق دشن

بخوردادن) =

۳۲۴ بولوژن

کج بیل زدن

(برای برگرداندن خاک)

بولو - کج بیل دستی

۳۲۲ بومه (شا) (بامو (غ))

بیامد - آمد

۳۵۹ بون. آنکون

به زیر مبر - فرو مبر - فرو مکن

۱۵۷ - ۳۳۳ بونه

می شود

(نبونه: نمی شود) بثون = شدن

۱۵ به

برای

ت به: برای تو

۸۴ به تخت سر (غ) - تخت سر خانه (شا)

غسالخانه - تخته مرده شوی خانه

۲۷۸ bay بی

به - میوه

انواع: (بوک دار - بی = به پوزه دار)

۳۵ بیبه

بریده بثن = بریدن

۵۰ بیتر (بیبه تر)

بهتر

۱۹۳ بیج. آبیجی

بوداده تخم خربزه - هندوانه

و برنج

(بیج = بیجج امراز

(بیشتن = برشته کردن))

۲۲۷ بیجار سر

برنجزار - سر برنجزار

۱۲۵ بیلمیشک

بیدمشک

۳۵۷ bili بیلی

اردک

۱۱۸ بشته (شا) = بره (غ)

می برد

آبشته، آورده (غ) = می آورد

پ

۱۱۷ پا - بوز - گیتن

فن کشتی گیله مردی

(پاشنه پا را گرفتن) نگ: متن

۲۲ پا به جیری

زایمان غیر طبیعی

(پا به سوی زیر)

۱۲۳ پا دموچ

پاسبک - خوش قدم

سرپوش مسی روی بشقاب پلو
 پلا-فاتوک ۳۳
 پلو-خورشت.
 پلالی (پله‌لی) ۲۰۴
 غلامانه نگ: متن
 پله‌م ۱۶۱
 گیاه (پلیوم. پلوم-شوند...)
 پله‌م جار ۱۵۸
 شوندزار- گیاه (لال‌دانه) نگ: متن
 پنجشنبه پول ۴۲
 حق تعلیم هفتگی به ملا. نگ: متن
 پنجک ۱۴۱
 خمسه مسترقه.
 گالشی پنجک: منجمی پنجک
 نگ: متن
 پوتن ۳۷
 پختن
 پلاپوچی = پلوپزی
 پلابپوته = پلوپخت
 بپوچ = بپز = امر
 پور ۱۵
 زیاد- فراوان (پوری = فراوانی)
 پورد- (پورت)- پول ۲۳۸-۲۳۹
 پل: خشته پول: پل آجری
 تخته پول: پل چوبی
 بوزه پورد: پل چوبی بزرگ

(دموج: گرد، بگرد)
 دموتن: لگد کردن نگ: متن
 پاکشان ۵۹
 پاگشا برای داماد نگ: متن
 پاگل ۳۴۴
 ساق پا
 پر خاله ۶۱
 قطعه- قواره پارچه.
 (ابن بطوطه- هند: پرکاله)
 پسرزن ۱۰۸
 عروس. (همسر پسر)
 پشته pušto ۳۸
 ۱- بسته (مجموعه‌ای از
 چوب- هیزم قابل حمل یک نفر)
 ۲- برجستگی اطراف مرداب،
 رودخانه و...
 پلا پوچ (ش) = پلا پیچ (غ) ۳۱
 = پلوپز (کنایه: عیال، همسر)
 پلا دکون ۱۱۷
 موقع کشیدن پلو از دیگ
 پلا دکون تی خیکه ۱۸۴
 پلو بریز در خیکت!
 پلادهی ۲۰۱
 پلودهی- خرج کشی در مراسم
 ...
 پلا قاب ۲۰۰

پدر	پوشته (پشته) ۳۸
پژزن ۳۳۲	نگ: پشته
زن بابا	پی بوز ۱۰۱
پیش، آشو ۱۸۴	پیه بز
پیشباز-استقبال	پیپ-گل کار ۱۲۰
پیش-آکش (پیش هکش) ۱۷۷	مالیدن رنگ به دیوار با شوت šot
به جلو کشیدن	= قلم موی دست ساز پارچه ای
پیش چنازه (جنازه) ۸۴	پیتار (پوتار) ۲۸۶
حلوای مردگان نگ: متن	مورچه (پیتارون=مورچگان)
پیش گیر ۱۰۴	پیتار ۳۵۵
لنگ سوزن کاری شده - دست دوز	پردار پیتار = ملکه مورچگان
پیش واز ۱۲۸	پیته (زن) ۱۲۰
پیشباز-استقبال	۱- آنچه که در سوراخ ظرف
ت	بچپانند تا مایع داخل آن نریزد
	۲- پارچه برای شستشوی ظروف و
	موزائیک
ت (ش)= تر (کا) تر (غ) ۳۵۲	۳- کهنه ای که در زنگ قاطر
ترا-ضمیر	چپانند تا صدا نکند.
تاب ۲۲۹	پیته زن = لته زدن -
خواب چهارم کرم ابریشم	سوراخ را گرفتن
تازه رخت ۱۲۴	پیچ-پیچی pič-pičey ۳۳۶
لباس نو	نجوا کردن - درگوشی گفتن
تب رشته ۲۵۲	- پیچ پیچه
رشته ای به طول قد بیمار، که به	پیچه (پیچاکوته) - پیچا ۳۱۵-۳۵۶
دور میچ او می پیچیدند تا تبش	گر به
قطع شود	پیر ۲۸-۱۰۵

تله (تلا) ۴۳-۳۰۳
 خروس
 تله کوته = جوجه خروس
 تنبیر خانه ۹۳
 تنویر خانه-واجبی خانه در
 حمام عمومی
 تندور ۱۵۶
 تنور
 تندور سان = تنورستان
 تنگ تومون ۷۰-۲۲۷
 تنبان تنگ-نوعی شلوار برای
 برنجکاری
 تنگوله ۱۷۰-۱۷۴
 نوچه کشتی گیر-کشتی گیر
 جوان در کشتی گیله مردی
 tow ۱۷۰-۱۷۴
 تب
 تو-خال tow.xâl ۲۶۱
 تب خال
 تو-دَبوس ۲۶۱
 تب بند (کسی که رشته تب را به
 میچ دست بیمار می بندد
 تورش آلوچه ۱۹
 گوجه سبز ترش
 تورش انار ۱۹
 انار ترش

تخته سر (ش) به تخت سر (غ) ۸۴-۳۵۳
 غسالخانه-مرده شوی خانه
 تش دخوشانئن = دکوشانئن ۲۶۲
 نگ: متن
 تشک tašk ۲۳۹
 ۱-زخم ۲-هسته میوه ۳-گره
 داغ تشک = سیاه زخم
 کوره تشک = دمل
 تشکه ۷۳
 گره-بخت بستن در مراسم عقد
 نگ: متن
 تشکه زئن ۸۱-۸۲
 ۱-گره زدن ۲-بخت بستن
 ۳-گره زدن (روزه) دو نیمروزه
 کودکان
 تکل ۱۲۶-۱۲۷
 سیاهی لشکر در (عروس گولی)
 تکیه شریک ۲۱۹-۲۲۰
 تهیه کنندگان غذا برای
 علم واچینی در کوهستان ها
 تلار ۱۵۹
 ایوان خانه
 تلخین ۸۵
 تلقین
 آنچه که زیر گوش میت در قبر
 می خوانند.

۳۷۶ □ باورداشتهای گیل و دیلم

تورشل لب ۱۹۳	تی کنیزان ۳۱
ترش مزه-میخوش	کنیزان تو-کنایه از بچه‌ها
توروف ۱۹	
ترب	ج
توقه ۳۱۱	
برش عرضی چند سانتیمتری از ماهی	جا به جا کردن ۶۱
توم بیچار ۲۲۷-۳۵۸	اثاثه خانه را بر جای مناسب چیدن
خزانہ برنج-محدوده کوچک	جاخال با ۶۹
کشت جو، برای نشا	دادن هدایا به عروس و داماد از سوی کسانی که در مراسم شرکت نداشتند. نگ: متن
ته دانه دار ۳۳۶	جارو سیبیل ۲۴-۲۷۴
داغ داغان چو-درخت ته دانه	سوز نکی از ساقه جارو
ته دیگ ۲۳۷	جام دار-جوم دار ۹۳-۹۷-۱۰۴
سوخته پلو	جامه دار حمام
ته کیسه ۸۰	جان، شور آشن ۹۹
سکه‌ای که به عنوان تیمن، در جیب نگه می‌دارند	به خارش افتادن بدن برای حمام رفتن
تی ۲۵۳-۳۱۴-۱۰۵-۳۸-۲۸	جان شور کیسه (پشمه کیسه) ۹۹
توضیمیر	کیسه پشمی حمام
تیش tiēn ۶۶	جان شیر (کا)-جان شورا (غ)- ۳۳۴
تبان-دیگ محلی بزرگ	سینه آوا (ش)
تیرکمان (غ)-یالمنده (ش) ۳۲۹	شنا
رنگین کمان	جربینی jarabinay ۲۷۳
تیرما-سین زه ۱۴۱-۱۴۹-۱۶۱-۱۶۲	زخم پشت گوش بچه‌ها
آبریزان-آبریزگان، تیرگان *	جرتین ۸۴
نگ: متن	

دو قطعه چوب چند سانتیمتری
که زیر بغل مرده می‌گذارند

جرند ۲۶۴

سرماخوردگی اسب

جشم ۷۷

جشن

جمعه تنگه ۴۶

= پنجشنبه پول- پول حق تعلیم

تنگه: مبلغی پول

تی تنگه خرد. آ. کونم = تنگه، پول

درشت شما را خرد می‌کنم

کنایه: حسابت را می‌رسم

= دخلت را می‌آورم.

جوان ۲۶۹

غده چربی روی میچ دست

جوت ۲۳۸

الکن- کسی که زبانش می‌گیرد

جوزی jowzi ۳۵۷

رنگ (بژ)

جیت ۲۳-۲۵۸

۱- جفت زن زانو

۲- گاو آهن-

وسيله‌ای برای برنجکاری

جیر ۱۲۹-۱۹۲-۲۵۳-۳۲۲

پائین (مخالف: جثور = بالا)

جیر. آ. شون ۱۷۸

زیر رفتن.

نگ: کشتی

جیک ۱۵

نوعی سوسک- جیر جیرک

جیک جیک! ۱۲۵

= مرغانه جنگ

ندا برای تخم مرغ بازی

جثور ۱۲۹

بالا (مخالف: جیر = پائین)

ج

چاربدار ۷۳

چهارپادار- قاطر دار

چارشنبه خاتون ۳۴۰

فال دوک و پارچه

چاروق = (پا بزار) ۵۱

کفش- پای افزار

چاک ۲۲۵

علفچر- یونجه‌زار- جای کشت و

درو علف

چاکونیم ۱۰۸

بسازیم- درست کنیم

چاودن (ش) = čawdan

* چاگودن (گا)- چاکودن (غ)

ساختن- درست کردن

- چای پوش خاله ۲۷۵
پوشال چای
چای پز = قهوه چمی - متصدی
چای خانه
چای لوله çay-lowlo ۱۹۸
نی بامبو
برای پرش ارتفاع، کشیدن آب از
چاه = دو خالنگ، کرده خاله و
سبد بافی.
آزا - لوله، گرد و چای لوله، گرد
(ناودانی) است
چَب بَکته ۲۹۶
به پهلوی چپ افتاده
(اسب، قاطر)
چب لسک = کوله میسک ۲۸۶
ز گیل روی دست
چپ پلی ورسای؟ (کا) ۲۹۶
از پهلوی چپ برخاستی؟
چپ پلی (کا) چپ پالو (ش) ۲۳۷
پهلوی چپ
چپر çapar ۲۵۲-۸۶-۴۵
دیوار نشی
نوعی چپر از سرشاخه ها:
فی پرچ (کا) fiparč
چپلا (لا) چیکال (رو) دسکلا (ش) ۳۵-۵۸
کف زدن
- چت. آ. بثون ۲۵۴
پس رفتن دانه های سرخجه
چتی (ماز)؟ ۱۵۵
چطور؟ چگونه؟
چراغ پاک ثودن ۱۸۲
نگ: متن
چراغ روشن ثودن وخت ۱۸۰
هنگام روشن کردن چراغ
فتیله ای - غروب
چراغ وارآن ۲۰۶
چراغانی - جشن
چراغ لاله ای (فتیله ای چراغ) ۷۴
چراغ فتیله ای بزرگ قدیمی
چرچی فروش ۲۲۰
دستفروش - طواف
چشم دکّه ۲۸۹
جای چشمگیر و نمایان
چوغال، چفال گل ۱۹۶-۱۱۹
گل رُس - خاک رس
چفتول ۳۹
زرد نبو
چفتول خیار = خیار زرد
چف واما ۳۰۹
فک و فیله / آماس و باد صورت
چل تاس ۱۸-۳۰۶
جام چهل کلید

واژه‌نامه گیلکی □ ۳۷۹

سینی گرد چوبی برای پاک کردن
برنج و...
چوچار(ش) = چیچیر(غ) ۲۸۵-۲۸۰
مارمولک
چو-دَکَه ۳۲۸
شایع شود چو = شایعه
چهل کاسه-چل کاسه ۲۰۴-۱۶
نگ: متن
چیری ۲۹۳
= شیر، شیردوش مسی
چیشنک(لا) چی چی نی(غ) ۳۵۶-۲۹۰
ملیجه(ش) = ملیجه
گنجشک
چیک زئن-پا چیک زئن ۱۷۷
پشت پا زدن
چیکال زئن ۲۱۹-۱۷۱-۱۶۹
کف دو دست را برهم زدن
برای یافتن حریف کشتی
چئن ۳۸
چیدن-زائیدن
مو چئنه نتونم = من چیدن
نمی توانم بزنم
زائو بیچه = زائو، زائید
چینه = می زاید / نیچه = نزائید

چلک çalk ۱۰۱-۹۶
چرک
چلک در آردن =
چرک در آوردن از تن
چلنگر ۲۸۱
آهنگر - سازنده داس و تبر و... با
پاره آهن
چَلَه دَکَتَه ۱۶
نگ: متن
چم ۳۲۲-۱۷۰
شگرد - راه دست
چمبول ۱۳۰
حلقه چوبی برای تنگ اسب
نگ: متن
چموش ۳۵۸
۱- کفش ساده کوه نشینان از چرم
خام بز و گاو
۲- اسب و قاطر سرکش و ناآرام و
جفتک زن
چن ته ۵۱
چند تا
چنه ۳۵۴
چانه-فک
چوب چنازه ۲۴۷-۲۴۶
برانکارد
چوپاره(ش) = تبجه(غ) ۷۵

ح

- حرف راسی ۴۶
خواندن (راست و درست)
حروف، در مکتب
حصیر شوری ۱۲۱-۱۲۰
حصیر شویی در آب رودخانه
حلال زاده ۳۱۳
کنایه: ۱- کسی که به هنگام
خوردن غذا بیاید، ۲- کسی که
در باره اش حرف می زدند، ناگاه
بیاید
حَلَا (کا)- حَلَه (ش) ۹۹
حالا- هنوز
حمام ۳۹
حمام
حمام آو ۹۷
آب حمام
حمام تاس بور ۱۰۳
برنده تاس و لوازم زنان به حمام
حمام تونک ۹۴
تون تاب حمام- گلخن
حمام شوَن ۸۹
به حمام رفتن
حمام صحت با ۱۰۳
نوعی مراسم در داخل حمام زنان

نگ: متن

- حمام قوروق ۲۶
در بست کردن حمام برای زانو
بعد از زایمان
حناسری ۷۱
حنابندان نگ: عروسی
خ
خا- وا- خَن- وَن ۳۲۵
باید
خاش ویگیر ۲۵۵
کسی که آت و آشغال از گلوی
بچه بیرون می کشد
خاش ویگیران ۲۷۲
جایی که آت و آشغال و پاره
استخوان...
خاک ستاره (ش)- خاک ساره ۲۵۳
خاکستر گرم منقل با آتش ریز
برای درد شکم
خاک مال ۱۲۲
شستشو با آب و خاک منقل
= خاکستر
خال ۲۲۹-۱۵۴
شاخه- شاخ درخت
خال: ۱- محدوده ای از برنجزار

خانه سازی: ۲۲۵	(دو خال بیجار)
انواع چوب: سکت -	۲- دائی (برادر مادر)
کول سَکت - سرسکت -	۳- نقطه ای سیاه بر پوست بدن
بام دار - سرچو - پی: بن وره	۴- لک - علامت
خاکاشین (ش) - خاک اورشین (غ) ۳۲۵	خالو ۱۵
خاک افشانی مرغ خانگی	دایی - فلانی!
چاه کن / خاک برهم زن.	خاله ۱۲۱
خانه واشو xōno-vāšu ۷۲	نهر آب - رودخانه کوچک
هدیده ای که عروس، دم در خانه	(چم خاله - سیاه خاله - آشور خاله)
داماد می گیرد و به خانه داماد	خالی روز ۲۴۶
می رود. نگ: متن	روزهای غیر از (بازار روز)
خبر. آ. کونی ۱۶۷-۵۰	خانه اسباب ۱۲۱
خبر کنی -	لوازم خانگی
دعوت گیران برای عروسی	خانه بدان ۶۹-۲۹۹
خبر. آ. کونن ۳۵۱	خانه آبادان باد. ابراز تشکر
خبر کنند	خانه خا (خانه خواه) ۱۲۸
ختنه سور ۲۰۸	صاحبخانه - خانه خدا - میزبان
مراسم ختنه نگ: متن	خانه خا - زن ۳۲۴
خدا گاه (کا) = ۲۸۶-۲۷۹-۱۲۴	زن صاحبخانه
خر خدا (ش)	خانه دَموج ۱۸۳
خر خاکی - حشره	پاسبک نگ: متن
خرج هدئن ۷۷	دَموج: لگد زن -
پولی که برای تهیه جهیزیه	دَموتن: لگد کردن
می دهند	بموج: بگرد - قدم بزن
خرس آ. بونی ۱۲۶	خانه زومه (زاما) ۵۲
خرس بانی - خرس نمایشی	داماد سرخانه

خوج زoj ۱۹۳-۱۱۵	خرس پی ۲۵۹
گلابی محلی (انواع)	پیه خرس
خوج دار ۳۸	خرسه-زالو ۹۱
درخت گلابی محلی	زالو
خوجیر ۱۵۹	خرسه وی یر = آبگیر زالو -
خوب-مقبول-دلپذیر	محلله ای در لنگرود
(زیبا-جمیل...) برهان قاطع	خرو بگیت ۳۵۲
خور-دتابه ۳۵۸	خوره گرفته (نفرین)
خورشید تابنده-خورشید	خشکی بگیره ۳۵۹
روشنگر	خشکسالی شود
خورده بار ۷۱	خمسه xumsə ۲۹۴
خوردن بار-خوردنیهای مراسم	ختی-نوعی ماهی
حنابندان	خمیرازه ۳۵۰
خو-روژه شکستن ۱۸۹	خمیازه
روژه خود را می شکنند	خنازیر ۳۵۳
(افطار می کنند)	غده سلی
خوش xus ۱۶۰	ختنه سوران-ختنه سور- ۳۳-۳۴-۳۵
بوسه-ماچ	سنت سری
خوش. آ. دم = ماچ و بوس کنم	مراسم ختنه نگ: متن
خوک کوله ۳۵۴	خو ۳۲۲
بچه خوک (کوله، کوتاه =	خود
بچه جانوران)	خو پثره سره، خثونه ۲۳۶
خول ۴۴	سر پدرش را می خورد-
خل. آبله	باباش میمیرد
خونچه برآن (موجما برآن) ۵۱	خوتن جا ۱۵۸
مجموعه بران-سینی ها و	خفتن جا-خوابگاه

داره سر ۳۲۲	طبق‌های عروسی
بالای درخت	خواننده ۳۳۷
داز ۲۸۲	می‌خواند
داس	خیاط نشانن ۷۵
داشتی-داشت ۱۶۶	خیاط نشاندن نگ: متن
گوسفند و گاو دست پرورد	
داغ تشک ۲۵۵-۲۵۸	د
سیاه زخم (تشک = زخم) که با	
داغ بهبود یابد	دار ۴۰
داماد پثر ۷۲	آلوچه دار: درخت گوجه سبز
پدر داماد	خوج دار: درخت گلابی
داماد مآر ۷۲	دارپا ۳۲۷
مادر داماد	آخرین میوه هر درخت که به روی
دبوستن ۸۲	آن درخت می‌گذارند به نشانه
بستن-گره زدن-بخت بستن	تیمن و برکت...
دبوستیم ۵۴	دار چچ ۳۶۱
بستیم.	خزه روی تنه درختان
دبوستن (ش)-دَبَسْتَن (گا)	دار قورباغه ۳۵۵-۳۵۶
=دَبَسْتَن (غ)=بستن	قورباغه سبز درختی.
دَپرک ۳۰۸	گویند: آواز بخواند، باران آید
لرزش ناگهانی	داروک: شعر نیما یوشیج
دَپرکَسَن = ناگهان برخورد لرزیدن	داره خال. آ. کونن ۳۲۲
دَتاوسی (گا)-دَتوئسی = تابیدی	درخت را از شاخه تهی می‌کنند
دَتر = لاکو (ش) ۵۰	شاخه درخت را می‌زنند
دختر	داره (گا)-دئنه (ش) ۴۰
دَتر-مآره. شیر ۲۷۴	دارد. دشتن = داشتن

شیر مادری که بچه‌اش دختر است
 دچین- فیچین ۱۲۲
 چیدن و برچیدن- بگذار- بردار
 نگ: متن
 دَچینه ۳۸
 بچیند- مرتب کند
 دچئن= چیدن
 دَر- آسون= برآسون ۳۲۰
 آستان در اطاق
 دراشین- وراشین خُو ۳۴۶
 خواب درهم و برهم- آشفته
 درزن ۳۴۵
 سوزن
 دَر- کورانه ۱۸۳-۳۶۰
 پاشنه چارچوب-
 چارچوب در اطاق.
 [در کورانه‌ای: هر لنگه در، به جای
 لولا، در بالا و پائین دو زائده ۸ تا
 ۱۰ سانتی داشت که در بالا و
 پائین، داخل یک کننده کاری از
 چوب فرو می‌رفت و در بر روی
 (پاشنه= کورانه) می‌گشت]
 در گنتن ۳۴۴
 انداختن چیزی در جانی
 در گن: بینداز: چنگک را در حلقه
 دَره ۳۲۸

هست
 اینه عمر، دنیا دره= عمرش به دنیا
 هست.
 دزمه- دزما- فوزما ۱۵۸-۱۷۸
 حرکت نمایشی دست‌ها در
 کشتی گیله‌مردی
 دس به جیری ۲۲
 دست به سوی زیر
 زایمان غیرطبیعی.
 دس جوروف ۱۶۲
 دستکش
 دَسگلا- زنن ۵۸
 چیکال زنن- کف زدن
 چَپلا- زنن ۳۵
 کف زدن
 دس کُلاکوت (شا)- دَبکه (اغ) ۳۲۷
 چوبدست- پاره چوب
 دس گردان ۱۸۸
 دست گردان برای ادای فطریه
 دسمال ۴۸-۳۵۴
 روسری زنانه- پارچه جیبی مردان
 دَس- ورثیتن ۱۳۲
 دست را در بر گرفتن- بوسیدن.
 نگ: عید نوروز در تنکابن
 دَس هکش ۱۷۸
 کشیدن دست

دخسه ۱۰۱	دس هلنگ ۱۷۸
خیس بخورد - بخیسد	با دست هل دادن
دوخمآرسن ۲۴	دشت نماز (کا) ۸۵-۳۲۴
سر به هم آمدن سوراخ گوش	نماز میت (که در دشت و صحرا می گزارند)
جای گوشواره	دعائی ۲۴۸
دوران ۲۴-۷۹-۱۷۰	بچه‌ای که بیماریش را با دعا، درمان کنند
گشت زدن و پول جمع کردن در	دکوردی-تنکابن ۱۶۰
عروسی-کشتی، معرکه-تعزیه	کردی-ریختی
دورو duro ۳۱۲	دکون ۱۸۶
دروغ	پپوش-بریز
دروگو = دروغگو	دکونن ۱۲۴
دورمیه ۷۰-۲۲۷	پپوشند
= شیر بها - پولی که داماد باید به	دئودن-دگودن (کا) - دوکودن (غ)
مادر عروس بدهد نگ: متن	= پوشیدن
دوزی گودن ۲۰۴	دکه ۳۲۴
دزدی کردن	بیفتد.
دوشو-خوری انگشت ۳۱۲-۳۳۹	دگفتن (غ) - دگتن (ش) = افتادن
انگشت سبابه	دلاک ۳۳-۳۵-۴۷
دول = بدره ۹۴-۱۰۱	کارگر-سلمانی
دول: سطل چرمی و لاستیکی برای آبکشی	دوخاله چو / دوخالنگ / کرده خاله (غ) ۸۰
بدره: سطل حلبی.	= چاگاج = چوبی دوشاخه به
دول: رودخانه-آبگیر	شکل عدد ۷ که یک شاخه‌اش
مندول: میان دول =	چند متر است و با آن از چاه آب
گودی آب رودخانه	می کشند
دولچه / گل دختسن ۱۹-۹۹	

دیرچئن ۲۲	ظرف مسی استوانه‌ای لب‌خیارکی
دیرزائی	ویژه حمام
دیم. آجئور (کا) ۹۶	دُم‌دار، جو ۳۴۳
رو بالا = طاق باز	جو با سوزنک
دَنَم ۱۹۲	دَمورده ۳۹
می دهم	غرق شد
دَن - هَدَن = دادن	دَمردَن - دَموردن = غرق شدن
دَننه ۳۳۶	- مردن در آب
دارد.	دندان فروشان / دندان فوشئون ۲۹-۳۰
ر	دندانی - رَسَم نگ: متن
	دو بوله ۲۳۷
	دو قلو - توامان
ر = رَت ۳۸	دو - ته ۴۰
چوب دراز مخصوص ریختن	دو تا
گردو...	ده چله ۲۷
راسه نماز ۳۲۴	۱۰ روز حمام زایمان
نماز معمولی روزانه	دَهَن و لا (ش) - آودی (۶) - آبدو (غ) ۳۳۰
راشی (راه شی) ۱۲۳	دهان دره
راه روی (راه + شی) شون = رفتن	دَهَن یَش ۲۶۴
راه بَچَری ۱۲۹	بیماری دهان چارپایان
در راه چرا کننده. مراسم نمایشی	دیاره - زن ۱۲۷
راه بچره = در راه چرا کند بچرد	دایره زنگی - زن
راه هگیری ۷۳	دف زن.
راه گیری (توافق بر سر زمان بردن	دیچئنَن dičēnan ۵۱
عروس به خانه داماد)	می چینند
رجبی ۲۶	دیچئن dčēn = چیدن

سربینه حمام
 رش ۳۵۷
 رنگ خرمائی روشن- برای اسب
 و گاو
 رشته خشکار ۱۸۵-۱۸۶
 رشته ختائی خوردنی نگ: متن
 رشک آل ۲۶۹
 لارو موخوره
 رشم ۲۱۲
 نوعی رنگ هوا و آسمان
 رنگ بشوده مرغانه ۱۲۵
 تخم مرغ رنگ شده
 رو بالا ۸۳
 طاق باز
 روخانه لات ۱۲۶
 دشت آبرفتی کنار رودخانه
 چراگاه- دام‌ها
 روزه گیتن ۱۸۴
 روزه گرفتن
 روسه ۲۶۳
 زنی که راه تناسلی او باز نیست
 روشور ۱۰۱
 سفید آب حمام
 رونما = کش در گن ۲۲۷
 مراسم هدایای عروس
 رونمادهی ۵۶-۶۸

نوعی خربزه لنگرود، با پوست
 سبز و گوشت سفید. این خربزه را
 با سایر خربزه‌های رسیده و پخته
 و آبدار به بازار می‌آورند. در
 حالیکه سفت و نارس به نظر
 می‌رسد. آن را روی گرک
 garak = جَبَد jabad که چنبیره‌ای
 بافته از کاه و بالای بام خانه‌های
 سفالی و پوشالی آویخته است،
 می‌گذارند. بعد از ۲ تا ۳ ماه،
 خربزه، آبدار و شیرین و خوشمزه
 می‌شود و تا فروردین ماه هم
 می‌ماند و به عنوان (دوائی) به
 بعضی از بیماران می‌دهند.
 توجه! این خربزه و انواع
 خربزه‌های دیگر در سالهای اخیر
 از یادها رفته است. لنگرود که
 انواع خربزه‌های معروف داشت
 اکنون خربزه دره گز و... را
 می‌خوردیم]
 رجه ۳۰
 سینه کش کوه
 (آلش رجه = سینه کش آلش)
 رخت بوروش کنان ۶۰
 مراسم برش رخت عروسی
 رخت کن ۹۲

شیر زایمان	دادن هدایا به عروس و داماد
زبیل ۲۶۶	رو-ویگیر ۴۷-۲۲۱
زنبیل (زبیلکه=زنبیل کوچولو)	روبردار-مشاطه، آرایشگر
زربانو کای=گنج بانو	رو-ویگیری ۵۲
زربانوی لاکوی ۲۸۳	آرایش کردن-بند انداختن به
حیوانی شبیه و بزرگتر از موش	صورت زنان
نگ: متن	ریزه مال ۷۵
زَرخ zarx ۳۶۰	گوسفند و بز
تلخ و تیز و گزنده	ریکه-ریکا ۲۴-۲۵
زَرخنی ۳۱۷	پسر
گزنده	
زرده گل ۱۲۰-۱۲۱	ز
نوعی خاک زرد رنگ از مریدان	
لنگرود	زاک آگینه ۲۵۸-۳۱۰
زرده گوش ۳۵۴	بچه می اندازد
بی غیرت	زاک چشن ۲۰
زردی ۲۷۲	بچه زائیدن
یرقان	زاکون ۳۰۰
زفلین ۱۸۰-۲۳۸	بچه ها زاک=بچه
زرفین-چفت در	زاکي zākay ۱۰۵
زلو=خرسه ۹۱	کوچولو-موچولو
زالو	زال گودن ۲۶۵
زِمی zemi ۱۰۶	بیماری آفتاب زدگی گوسفند
زمین-گندم زار	زاله zālō ۲۹۱
زمین لرزه ۳۲۹	زهره
زلزله	زایه شیر ۳۱۰

نمک نکوبیده-سنگ نمک	زنانه حمام ۹۸
ساس ۹۲	حمام زنانه
حشره خونخوار	زن پثر ۵۲
ساس آتیش: آتش سرخ و گرم	پدر زن
برای ریختن ساس نگ: متن	زن قاضی = زن خواسی ۴۷-۴۸
سال تاویل ۱۲۴	خواستگاری-زن خواهی
تحویل سال نو	زوک ۳۵۳
سالوک (صعلوک) ۳۴	زوزه
گردنه گیر = گردنکش	زومه- (زاما)- زماران ۷۵
سماپالون (سماق پالان) ۲۳۷	داماد- مادر زن- مراسم پاگشا در
آبکش	روستاها
سبزه رگ ۲۳۸	زیاده ۳۳۶
خط آبی بین دو ابروی بچه	عدد ۱۳ به هنگام شمارش
سبزه میدانی فارسی ۱۱۶	زیه (زایه) ۲۹۰
فارسی سبزه میدانی-	شیر روزهای اول زایمان
گیلکی-فارسی	زئنه ۲۸-۳۱۳
سبیل پشت مَشت زئن ۱۷۸	می زند زن = زدن
پشت سبیل را مَشت زدن	زئنی = زنی (گا) ۱۵۸
سپند ۲۶	می زنی
اسپند	
سراج ۲۶۴	س
بیماری پای چارپا	
سرج ۱۰۱	ساتور تخته ۱۲۲
قره قورت- ترشی از شیر	تخته ساتور برای کوبیدن سبزی
سرخ آو- سفید آو ۵۳	و... دایره ای- مستطیلی
سرخاب- سفید آب	ساره نمک ۲۵۹

سرخ نوده پلا ۱۸۸	(سرنماز بئون = قاعده شدن)
پلو سرد را با تخم مرغ گرم کردن	سروجیر - آتیش (جیروجئور آتیش) ۱۳۱
نگ: متن	= آتش از زیر و بالا
سرده آو ۹۲	سس ۳۱۰
آب سرد	بی نمک
سرده آو - دار (سرده آب دار) ۱۰۰ - ۱۰۴	سفره دچین ۵۷
متصدی آب سرد حمام زنان	کسی که سفره مهمانی ها را
سرده حوض آب ۹۳	می چیند
حوض آب سرد	سفیانی ۲۷۴
سرچوپان ۱۵۵	غشی - صرعی
سرگالش - دام دار بزرگ	سفید بخت ۵۳
سرده خانه ۹۳	خوشبخت
منطقه معتدل در حمام - بین	سک ۳۱۵
سربینه و صحن	سگ
سرخه جوهر ۲۷۶	سک سیلون sak.σ silōn ۱۵۸
جوهر قرمز	کشیف ها - بی اصل و نسب ها
سرسام ۲۷۵	سیل = کشیف سیل کار =
ورم ملاج	کار کشیف وزشت
سرسان ۲۷۰	سیل = ۱ - آب دهان
سرسام	۲ - فلس ماهی ۳ - کشیف
سرشکن ۲۰۱	سکت ۳۴۸
تقسیم به نسبت - دانگ	ستون
سر مهر ۴۹	سل گول ۲۷۰
مهریه	گل مرداب (نیلوفر آبی)
سرنماز ۱۸	سم یش ۲۶۴
رگل - قاعدگی	بیماری سم شکافتگان

آب گیاه معروف به ریزه ولگ	سو پایه سینی ۹۹
سَن ۸۴-۳۴۵	سینی سه پایه- برای حمام.
پارچه سفید (چلوار)	کیسه- و سنگ و پا و سفید آب
برای دفن میت و...	و... را در آن می گذاشتند
سیرائی ۲۸۵	سوتال ۳۴۷
سیری	گدا- فقیر سوتالی: فقر و گدائی
سیسه ۲۹	سوتال محله- محله‌ای در لنگرود.
لشه	اکنون سلطان محله
سینه آو(ش)- جان شورا(غ)- جان شیر(کا)	سوته sutto ۳۳۳
۳۳۴	سه تا
شنا. جان شوئی	سور کردکار ۱۶
	حرکات تنگ نظرانه زنان نازا
ش	سوسکه ۱۲۲
	سجاق سر زنان
شام(شوم) ۵۱	سولام ۳۴۴
شمع	سلام!
شام غریبان ۸۶	سروئوز (گودن) ۲۵۷
شب اول پس از مرگ	پریدن و رد شدن از روی چیزی
شانه سر ۲۲۵	دیوار وُز مسته مرد:
شبانِه سر (شامگاه)	شاعر مازندرانی که از دیوار پرید
شب شش ۲۵	به دیدار عضدالدوله رفت.
مراسم نامگذاری نوزاد	سوئته = سفیدک ۲۷۵
= شب فارسی- شب پاسی	برفک (بیماری دهان بچه)
نگ: متن	سیاسک ماله (سیسیک ماله) ۲۷۸
شتی ۷۷	کک و مک
شادی	سیاه آو ۲۶۳

۳۹۲ □ باورداشتهای گیل و دیلم

شکست بداره	۳۳۱	(شب شاش کن) بچه‌ای که در
کنایه: شکستنی‌ها را بشکند		رختخواب بشاشد
شکم. آ. گیتن	۱۸-۱۹	شو شاش کنی- عادت به شب در
= شکم‌نیتن- آستن شدن		رختخواب شاشیدن
شکم‌دار زناک	۳۰۵	شوکس (ش)- شوخ سر (کا)
زن آستن		۷۳
شل پلا	۳۲۴	خویشان شوهر- کس و کار شوهر
پلو شل و ول و آبدار		شوکسان
شمه‌ره	۳۱۶	۶۰
شمارا		کس و کارهای شوهر
شنگول به سر	۱۱۷	شوکوله
شنگول نیتن = قلمدوش کردن		۳۳۲
شوت šot	۱۲۰	بچه شوهر از زن دیگر
قلم‌موی بزرگ		شومار- شو برار
شو جوغد	۲۸۵	۵۴-۲۴۳
جغد		مادر شوهر- برادر شوهر
شو در گنته بو	۱۱۰	شاب
به شب رسانده بود- به شب		۲۷۰
انداخته بود		شیاف صابون
روزش به شب رسیده بود.		شئال
در گنتن (کا) = در گنتن، دگنتن (ش)		۱۰۵
شور ماهی	۱۹	شغال
ماهی شور		شئال تله
شو سوت (شب سوز)	۲۶۳-۲۸۱	۲۰۲
ضایعه پوستی		تله شغال گیری
شو شاش کن	۲۴۰	شیربها (ش) دورمیه (کا)
		۵۰-۲۲۷
		پولی که داماد باید به مادر عروس
		برای تهیه جهیزیه بدهد
		شیر خرشه
		۲۹۰
		شیر پخته شده روزهای اول زایمان
		شیرخور زاک
		۳۱۰
		بچه شیرخواره
		شیطان بره
		۲۴۰

واژه‌نامه گیلکی □ ۳۹۳

صندوق سری ۶۴
کلفت و نوکری که به همراه
عروس به خانه شوهر می‌بردند
صوب- صوواين سر ۳۱۶-۳۱۷
صبح- صبحگاه
صورت‌هگیری= ثبت‌هگیری ۴۹
بعله بران برای عروسی

ط

طبری خوان ۱۵۰
خواننده رباعی‌ها برای برگزاری
جشن آب
(تیرما سین‌زه) نگ: متن

ع

عاشوق ۳۸
عاشق
عاقله زناک ۳۲
زن با تجربه و جا افتاده
عروس بُرآن ۶۴
مراسم بردن عروس به خانه داماد
عروس برده دری‌مگه؟ ۶۴
داری عروس می‌بری؟ نگ: متن
عروس تماشا ۶۷-۶۸-۸۰

شیطان ریده- صورت نشسته
بچه‌ها بعد از خواب
شیطان کولا ۱۲۶-۱۲۷
کلاه قیفی منگوله‌دار
شیطانی šaytonay ۷۷
شیطانک- کمک بندباز که بر روی
زمین شکلک در می‌آورد
(یالانچی پهلوان آذری)

شیلان کشی ۱۶۶

اطعام و انفاق و اکرام عمومی به
شکرانه پیروزی یا...
شیمه ۵۰-۳۲۶
شما
شئون šūn ۱۲۲
شگون

ص

صبر ۲۶۲
عطسه
صَقَل ۱۶-۱۷
چلنگر- آهنگر-
سازنده داس و تبر
صَلَه ۱۹۵
حجله (که بر گذرگاه‌ها برای
مردگان می‌گذارند)

غ	مراسم تماشای عروس-
	روز جشن عمومی
غریب گز ۲۶۶	۱۲۶ arus gulay عروس گولی
حشره	مراسم نمایشی نگ: متن
غولومونه (غلامانه) ۲۵	عروس مآر ۶۸-۲۰
غلامانه- بچه سپرده به ائمه...	مادر عروس
غیران ۲۵۴	عروسی بخوریم ۱۱۶
دوره بحرانی	در بیان تشکر پس از غذا
	عزاسرا ۸۶
ف	خانه عزا- سرای عزا-
	(در محل زندگی مرده)
فرتوته ۳۵۴	عشر خوانی ۱۸۵
ناسزا	قرآن خوانی در ماه رمضان
فرشه ۲۵۸	عقد بئوده پسی ۵۶
(هزارلا)ی دستگاه گوارش بره و	عقد کرده پس-
بزغاله برای ماست بندی	پس از مراسم عقد
فرشه مرغانه ۲۹۱	عقد سه سری سفره ۵۳
تخم کوچولوی مرغ خانگی	سفره عقد
فرفره جادو ۱۲۱	علف بینی ۲۲۵
جاروی بلند که بر دامنه ها و	علف بری یئن = بریدن
سقف می کشند	علم دبدی ۲۰۰
فرده ۳۵۸	علم بندی نگ: متن
فردا	علم واچینی ۲۰۱-۲۱۸-۲۲۳
فشکل آو ۲۶۳	جشن خرمن
آب اول شستشوی برنج در	عیده- رخت ۱۲۴
دیگ پلو	لباس عید

فلاکشن = تکاندن	۲۷۲ فشکنه
۴۴ فلکه	در گلو گیر می‌کند
چوب و فلک برای تنبیه	۲۳۵ فشکه
۲۴۴ فلوغ	در گلو گیر کند.
قطعه - پاره گوشت - آتش و ...	فَشکَسَن، در گلو گیر کردن آب
۲۲ فوت گودن	یا غذا
دمیدن با دهان	۲۹۸ فَقَلگَسی
۱۹۱ فوت کنی fut.kunay	باد کردی - پف کردی
مثانه گوسفند	ففلکسن - پف کردن - باد کردن
به گزنه می‌زنند و باد می‌کنند	۳۰۹ فک و فیله (چَف و - آما)
۳۸ فیچینه	آماس و باد صورت
برچیند فیچئن = برچیدن	۳۵۲ فکه
۳۴۵ فیشه	ورافتد - معوشود
سوت	فکتن ۱ - ورافتادن - معوشدن
سوت از میان دولب	۲ - خوش‌نما شدن (از لباس و
فیشاکونی = سوت سوتک گلی	کلاه و ...)
۲۳۸ - ۲۳۹ فیلی = فیلیک	۱۱۹ - ۱۹۶ فل
آب دهان - تف	پوست جو - پوست شلتوک
ق	۱۱۹ فل آلاوه
	ترکیبی از گل رس و پوست جو
	برای (گل کار)
قابدان ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۱۳ - ۱۶	۲۴۲ - ۲۹۶ فلاسوت
کوزه - استوانه مسی - دسته دار	پلاسوت - پلو سوخت -
۲۴۳ قار	سوخت پلو = همیزم نیمسوز روشن
قهر	۳۴۲ فلا کنه
۱۱۱ قجری (قاجاری)	بتکاند

ترکیبی از روغن داغ شده	نوعی پالان چرمی
- تخم مرغ - عسل پای سفره عقد	قرآن جل (کا) ۳۵۶
قیماق ۲۷	جلد قرآن
خوراکی	قربانی روز حاجی ۲۴۱
	کسی که در عید قربان به دنیا
ک	آید = حاجی روز عید قربان
	قَسَر ۱۵
کاچی حلوه ۶۷	نازا - بی فرزند
حلوای کاچی نگ: متن	قلیان آو ۳۲
کار تنگ - لابدون تا ۲۵۹-۲۸۷	آب غلیان برای ضد عفونی کردن
عنکبوت - تار عنکبوت	قنده خاکه ۲۶۰
کاردچین (آو تخت) ۳۴۳	خاکه قند
نیمکت چوبی ساده در حیاط	قنده سر ۵۴-۵۸
برای ظروف	غذایی که برای داماد می فرستند
کاسه ۱۱۵	هدید خانواده عروس به داماد
بشقاب	قنده کله ۷۴
کاکیج - کاکج ۳۳۶	کله قند
ترتیزک - سبزی خوردنی	قورباغه گودن ۲۶۶
کال برنج ۱۹	بیماری ورم ملاح بچه
برنج خام	نگ: متن
کال درد ۲۰	قوروق (حمام) ۱۰۲
درد اول زایمان نگ: متن	در بست کردن حمام
کال گبأن (کال - گب - ئون) ۹۱	قیش qayš ۱۳۰
سخنان یاوه و بیهوده	کمر بند
کاله ۲۹۰-۳۱۰	قیقنا ۵۴
شیر ۳ روز اول زایمان گاو	خوراکی

کچک (کجک؟) ۱۲۷	کالنئن = ریختن ریزاندن
نوعی چویدست: شبیه عدد ۷ با	کالنن = ریختن
یک شاخه بلند شبیه دو خالنگ،	کالنه ۲۴۲
کرده خاله کوچک	می‌ریزد
کرپ‌زنی karpzani ۲۰۲	کبار - سبزی خوردن ۱۲۳
مراسم محرم نگ: متن	تره
کرک kark ۲۸۵-۲۷۸-۴۲	کتره (چوبن) ۶۶
مرغ خانگی	آلتی شبیه کفگیر برای کشیدن پلو
سیاکرک: مرغ سیاه خانگی	از دیگ
کرک اوله kark.σ owl ۲۷۴	کتکتو (اش) - خالی واش (غ) ۲۴۴
آبله مرغان	گیاه معطر - کاکوتی
کرک چیری ۳۲۴	عرق آن برای دل درد و سردی
مرغ و جوجه	بسیار نافع است.
کرک گئی ۱۹	کتل - کتل کینه ۲۱
گه مرغ - مدفوع مرغ	نیمکت - چهار پایه قهوه‌خانه‌ای
کرک لانه ۳۰۱-۲۸۲	کتله ۱۸۶-۱۰۴-۹۷
لانه مرغ	دم پائی چوبی
کرک ثون ۲۳۹	کتو - دانه ۲۷۶
مرغان خانگی	تخم کدو
کره‌نی (زن) ۱۹۸	کج چینی ۲۲-۲۳۰
کرنازن	گرد آوری پيله ابریشم از تلمبار
کشتی - فنون کشتی ۱۷۶-۱۷۵-۱۷۴	کج کولکه ۲۷۵
۱۷۷	پُرز پيله پخته ابریشم
*فی ویج = پیچش * پس. آ. وشکن	کج واموجا ۲۳۰
*کیله گودن -	جستجوی کودکان برای یافتن
*پیرهن کندن	پيله در تلمبار

- *لوچه - لوچه ۱۷۴-۱۷۲-۱۶۷
 *مشتی ۱۷۱ با مشت کسی را در
 کشتی زدن
 *وازکونه ۱۷۱ = می پرد
 *سبزه میدان - چمن برای کشتی
 گيله مردی *کش بون عرق بوگودن
 *پس. آ. و گردن
 *بندی تومان = تنبان لیفه ای
 کش در رگن ۲۲۷-۷۸
 مراسم - رونما - به عروس
 نگ: رونما
 کشرک ۲۴۳-۲۸۹
 زاغچه - کلاغ زاغی
 کشه ۱۵۹
 آغوش - بغل
 کشه نیشی ۸۰
 آغوش نشینسی. بچه در بغل
 عروس نگ: متن
 کفتال شئال ۳۴۹-۲۸۹
 کفتار - شغال
 کل ۳۵۹-۴۸
 ۱- جوانه ۲- کچل، ۳- نر
 کلاج ۳۵۷-۳۱۷-۲۸۸-۲۴۳
 ۱- کلاغ ۲- دورنگ - ابلق
 کلاچک ۲۷۸-۲۵۸
 نوعی بیماری پوستی
- کل انگشت ۳۱۲
 انگشت شست
 کل خایه ۲۵۸-۲۵۹
 دبه خایه - باد فتق دار - کسی که
 بیضه هایش باد کرده است.
 کل شاغوزی بوبو ۲۱۳
 کچل عصبی شده نگ: متن
 کل گه ۷۲
 گاونر / کل = نر گه، گو = گاو
 کَلَم کتو ۲۷۸
 کرم کدو
 کله ۱۶۰-۲۴۲
 اجاق - شمینه هیزم سوز
 کله تش = آتش اجاق
 کله چال - کلاچال ۲۵۳-۲۴۴-۹۸
 بخاری هیمه = هیزم سوز - شمینه
 کله سیا - کلسیا ۲۹۶-۸۴
 مخالف جهت قبله
 کلی ۲۷۱-۲۱۱
 کچلی
 کل ئون = کچل ها
 کلشن = کَلَهَن ۱۱۰
 نوعی نان گندم که لای آن پنیر
 می گذارند و زیر آتش سرخ
 (کله چال = شمینه) می پزند
 نان مخصوص کوه نشینان.

۴- کولی = به دوش کشیدن	۳۹ کلیته
۵- لنگ- چلاق	کلید است = قفل است
کولا کوت (کول. آ. کت) ۴۵-۱۹۷	کماج ۱۱۰
= دسه یار، دستیار- دَبگَه (غ)	نان گندم- گرد- با شیر خمیر شده
پاره چوبی که در دسته زنبیل فرو	و در تنور پخته می شود
کنند و به دوش گذارند	نان مخصوص کوه نشینان
کول. ا. گیره ۱۴۹	کمر دبود ۰ ۷۰-۲۲۷
به دوش بکشد	چاشو = (چادر شب)
کولبارچی ۱۲۷	پارچه دستباف- رنگی- شطرنجی
کسی که بار را کول می کند	که زنان به کمر می بندند
نگ: عروس گولی ۱۲۶	کندوج ۲۲۸-۲۲۹
کولکافیس ۲۹۴	انبار برنج انواع نگ: متن
پرنده- شبیه سهره	کوچی آفتونه ۱۱۳
گویند بلبل هفت بچه آورد یکی	آفتابه کوچک- دسته دار
کولکافیس است!	کور. آ. کونه ۲۵۴
کول- کول چارشمبه ۱۲۲-۱۲۳	کور می کند
چهارشنبه سوری نگ: متن	گور. آ. کونه ۲۵۵
کولوش ۱۲۲-۱۳۱-۲۵۱-۲۰۵	گور می کند سرخجه...
ساقه برنج. از محل برش به بالا	کور زئنه ۳۲۳
کمل (نن) kamel	کُر می زند (شستشو می دهد)
کولوش کن ۲۴۴	کو کور کوا!...
مرغ کرچ- مرغ جوجه دار	قوقولی قو بانگ خروس
کوله میسک (ش)- چب لِسک (گا)	کول ۲۹۲
۲۵۳-۲۵۶-۲۶۰-۲۸۶	۱- برجستگی شانۀ گاو
زگیل روی دست و پا	۲- تپه- برجستگی زمین
کونفلیسکه- کوله میسک.	۳- کند- غیر تیز

گل مژه-سندۀ سلام.

سک گو سلام.

کولی kuli ۱۲۳-۱۲۴

نوعی ماهی کوچولو-معروف

و خوشمزه

کولتر ۱۱۳

نوعی گالی (گیاه مرداب)

کونوس ۲۶۰

از گیل

آو کونوس: از گیل + آب + نمک:

از گیل نزدیک به رسیدن را در خم

می ریزند در حدود دو سه ماه

بعد، تر و تازه می خورند

کون (ش) - کون (کا) کونیدی (غ) ۳۳

می کنند

کونه ۱۶

می کند کودن = کردن

کهنه حمامی kōnə hamomay ۱۰۸

حمام کهنه لنگرود

کیجا (ماز) ۱۵۵-۱۶۰

دختر

لاکو (ش) - دتر (ش) - کثور (غ) = دختر

کیسه کشن ۹۶

کیسه کشیدن در حمام

کیش ۱۱۵-۲۶۳-۲۷۶-۲۹۳

شمشاد

شیشار (نن) = شمشاد = کیش.

۱- آب جوانه کیش را برای دفع

کرم کدو به بیمار می دادند

۲- از چوب کیش انواع قاشق و

شانه و... چوبی می ساختند.

۳- شیشار سُن: نام آبادی در

شرق لنگرود

کی ش؟ ۱۲۸

مال کیست؟

کیله در گتنن ۱۵۲

انبر را در میان پنجه پا گذاشتن

کیله نیشتن ۲۱-۲۲

زائورا سرخشت بردن

نگ: متن

کیله نیشته: زائوروی پاهای زن

دیگر نشسته

کین ۲۸-۳۳۷

قین؟ = کون

کین خشکی ۲۶۱

یپوست

کی نا؟ kay.na ۶۴

چه وقت؟

کی یر ۲۶۲

کهیر

گالی حصیر = نوعی حصیر
از گالی

گاو- گوران‌هی gāv.guronāy ۲۳۹

نعرهٔ گاو. نوعی ساز بادی ساخته
شده از پوست تازۀ بعضی از
درختان مثل توت و... در آن
می‌دمند و می‌نوازند گویند از
صدای آن، مرغان از تخم می‌افتند.

گاو. ه‌ناخوشی ۳۶۰

بیماری دام‌ها

گب ۳۱۳

سخن- حرف

گریاز ۲۰۱

نوعی بیل چهارگوش

گردهٔ تومان ۱۲۷

تنیان گرد زنان کوه‌نشین - پرچین،

رنگارنگ

گردهٔ سینی ۹۹

سینی گرد مسی برای حمام

گردهٔ نماز ۳۲۴

نماز در کعبه

گرزنه garzan ۱۸۱

گزنه- گیاه معروف

گرزنه کولوم gar.kulōm ۲۵۴

گزنه‌زار

گری (ش) = جَبَد (ع) ۲۶

گ

گاچه ۳۵۷

گاوجا (طویله گاو)

گاره (کا)، گواره (شا) ۲۴۰

گهواره (اسباب گهواره- متن)

گاز ۳۰۱

دندان

گاز مَقَر = جای دندان- اثر دندان

گاز- واچ g.vāče ۳۳۵

= دندان گشاده- خنده‌رو

کسی که یک در میان، دندان در

دهان دارد

گال پیشی خانه ۱۱۳-۱۱۴

گالی پوشی خانه- خانه با

پوشش پوشالی

گالی: گیاه معروف مرداب‌ها-

انواع

گالش ۲۰۰-۳۲۲-۳۵۸

دام‌دار کوه‌نشین

گالشی پنجک ۱۴۳

خمسهٔ مسترقه

گالی ترازو ۲۴۱

ترازوی حصیری

گالی سفره ۱۱۳

سفره بافته شده از گالی

چنبیره‌ای بافته شده از
 کاه=کولوش.
 زیر سقف می‌آویزند خربزه رجبی
 روی آن می‌گذارند تا در طی
 ماهها، پر آب و شیرین شود.
 اکنون نه خربزه‌اش را می‌کارند و
 نه گرگ را می‌بافند [۱۳۷۲]
 گرگ پی ۲۹۲
 پیه گرگ برای جادو جنبل
 گرم آبدار
 متصدی امور آبگرم حمام
 گرم پلا ۲۵۹
 پلو گرم
 گرمه توتوری (کا) ۲۵۳-۲۵۹
 خاکستر گرم منقل
 گرمه سینه ۲۳۵-۲۵۷-۳۵۰
 عرق دار-خوی کرده
 گرمه قله (لا) ۹۷
 صحن گرم حمام
 گرمه ناخوشی ۲۷۰
 حصبه
 گل. آ. سین ۳۲۸
 به گل بمال
 گل بدئم ۱۵۴
 فرو کردم-به زمین کاشتم
 گل. آ. دئن=به گل فرو کردن

گل بون دئن ۳۲۴
 زیر و رو کردن خاک اطراف بوته
 و درخت
 گل دَخسئن ۱۹-۹۹
 =دولچه. ظرف مسی لب خیارکی
 استوانه‌ای مخصوص خیس کردن
 گل سرشوی و حنا
 گلدَسَه ۱۸۴
 مناره مسجد
 گل کار ۱۱۹-۱۳۱-۱۹۶
 تزئین پوشش کف و دیوار اتاق
 گل کَلَم gal.σ kalm ۲۷۵
 کرم باغچه
 گمبذ-گنبذ ۲۰۷
 گنبد مساجد
 گمبذه کین-کنار گنبد بازار
 (مکان گنبد پیر بهادر-لنگرود)
 که در زمان (رضاشاه) ویران شد
 گنج بانو-زربانو کای-زربانو لاکوی
 ۲۸۳
 حیوانی شبیه و بزرگتر از موش
 گویند اگر پای او را نخ ببندند و
 به هر سوراخ رود در آن گنج
 هست.
 گنجه گاو ۲۹۱
 گوزن

را می شکافد
گورگ گولی ۱۸
خرخره، گلوی گرگرک
گوره gurro ۲۸۸-۲۹۱
نعره-فریاد
گوره بگونه-آواز بخواند-
نعره کند
گوزه گب ۳۱۳
سخنان یاوه و بیهوده
گو-زاله ۲۷۰
زهرة گاو
گوسند چران ۳۳۴
گوسپند گالش
کسی که گوسفندان را به
چراگاهها می برد
بوز گالش: چوپان بز
گوسند گالش: چوپان گوسفند
گو گالش: چوپان گاو
- گاوچران...
گول ۴۴
گل
گوله-پول gule-pul ۴۲
پول کوزه در مکتب خانه
گول دیم ۱۶۰
گل صورت-سرخی گونه ها
گوند(گا) ۱۲۲

گنده واش- گند مینا واش ۲۵۷-۲۶۷
گیاه معروف و فراوان در گیلان
گنگ ۸۰
تنبوشه-
انواع لوله های سیمانی برای
راه آب ها و چاه آب
گو gow ۲۰-۲۵۴
گاو گو- گاو گئی = gow.gi
گه گاو- پهن
گواره بندان ۲۶۳
به گهواره بستن نوزاد
گواره جلیل ۳۰
روپوش گهواره
گواره دسه- گواره جلیل ۱۹-۲۰-۲۸
اسباب گهواره
اوربند- روکش- گیل گیلی-
خئل- جلیل-
خشت سری پیرهن- پیشانی دبود
= پیشانی بند- ارخالق- سینه پوش
- لچیک سه گوش و...[نگ: متن
گوتن ۳۱۴
گفتن
گو دره بازی ۲۵
ترنا بازی
گورشکاف ۸۶
حیوانی شبیه روباه؟ که گور تازه

لاجانی شیشه ۱۸۲	گون
نوعی لوله چراغ که با قطره آبی، کمترین ضربه ای، می شکست نگ: متن	گیج گیلی ۳۲۶ قلقلک
لاشه-لعه ۲۵۶	گیریش ۸۵
رعه باد لعه=لرزش دست	گیرش (فشار قبر)
لافند باز ۷۷-۷۸-۲۰۸	گیشه بیجار ۷۰
بند باز	گیشه=عروس
لافند بازی=بند بازی	بیجار=مزرعه برنج
لاک ۱۴۳-۱۱۵	روزی که عروس به برنجزار داماد دعوت می شود.
لاوک چوبی برای پنیر و...	مراسم یاوردهی نگ: متن
لاکوش (ش) کنور (غ) ۲۴-۳۹-۴۸	گیل تجربه ۲۴۸
دختر	طب محلی-مداوا و درمان محلی
لناک ۲۶۹	گیلک ۱۵
آتل-تخته نازک برای شکسته بندی	گیلانی-اهل گیلان
لال پله (لال پلا) ۱۶-۲۰۳	گیل مرد ۲۲۷
نگ: متن	روستانی گیلان
لال شوش ۱۶۲	گئون ۱۵۹
چوب باریک که...نگ: متن	می گویند. گوتن=گفتن
لاله میلی (ش) ۹۳-۱۱۵-۲۵۱	گینه (ش) گیره (غ)، گیره (کا) ۳۴۷
لالیم (کا)، چیچال=آب ولرم	می گیرد
لب گوشه (کا) ۳۳۳	ل
بون گوشه	
سوراخ کوچک روی سکه نقره و طلا... برای آویختن به کلاه و لباس	لا بدون تا ۲۵۹-۲۷۹-۲۸۷ کار تنگ (کا)=تار عنکبوت

لثره ۵۴	زنان کوه‌نشین
لیره-سکه معروف	لحتی (قبر) ۸۵
لیسین ۲۹۲	لحدی (چوبی)
سنگ مخصوص لیس زدن به نمک	لَس بدی ۱۵۶
برای بز و گوسفند	شل کن
لیلون گوله ۴۳	لَس. آ. دَتن = شل کردن
لولین = لوله‌نگ، آفتابه سفالین	لَس = بنی حس، بی جنبش-
	شل و ول
م	لعه ۲۵۲
	رعه
ماتیجی-ماه تیجه ۱۸۱-۱۸۳	للیکی-للیک ۴۰
ماه تیزی = تیزی ماه-هلال ماه	= کرات درخت جنگلی پراز
مادر زاتی ۲۴۲	خارهای درشت و پینه‌آین درخت
مادر زاد	خوراک زمستانی گاو است
مآر ۲۸-۱۵۳	لمبه ۹۲
مادر	تخته کوبی سقف
مار.ه-موره (کا) ۳۳۹	لو lu ۱۹۳
مهره مار	بوته هندوانه و خربزه و کدو و
ماس پلا	خیار...
کته پلو با ماست	هندوانه لو = بوته هندوانه
ماشه ۲۴۴-۳۳۰-۳۴۴	لو low ۲۹۰-۲۶۰
انبر	عوعو سک لو = عوعو سنگ
مال ۱۱۱	لوجون ۱۶۲
قاطر-اسب-چهارپا	روزن بام. لوجون بر-در بام
ماه بگيته ۳۰۸	لوچه ۷۷
ماه گرفته	لوچو-بوروم نگ: بوروم

کوزه مسی	۱۴۳	ماه‌های دیلمی
مرسی اسباب ۱۲۱		نگ: متن
ظروف، سینی-دیگ-تشت	۳۴۱	ماهی کله‌خاش
و... مسی		استخوان صلیب شکل کله‌ماهی
مرغانه ۵۱-۱۲۹		که با آن فال می‌گیرند
تخم مرغ	۱۳۱	ماهی گرده بیج
مرغانه دَشکن ۱۸۸		فویج (غ)= خوراک ماهی
نیمروی تخم مرغ		نگ: متن
مرغانه زردنی ۲۶۰	۲۴	مبارک با
زرده تخم مرغ ^{۱۵}		مبارک باد
مرگ ویره گیتن ۱۷۹	۱۵۵-۳۲۸	مچه
مرگ ویرگه (کا)= شقیقه-گیجگاه		اطراف لب و دهان
را گرفتن	۷۲-۷۳	مچه پستی= یشماق
مره (کا) ۱۶۰		پشت لبی (پارچه‌ای که عروس به
به من-مرا		دور دهان می‌بندد) نگ: متن
مُشتَلق ۲۵	۲۰۳	محلّه موج
مژدگانگی		محلّه گرد
مغریب دم ۳۵۱	۲۹-۱۹۳	مرجو
شامگاه		عدس
مکابیج (ش)= بابا گندم (غ) ۳۳۵	۲۵۴	مرجو آش
بال-ذرت		آش عدس
مکابیج کاکل ۲۷۳	۳۸	مرد
کاکل ذرت		کنایه: شوهر
ملاخانه ۴۱	۹۴-۹۵	مردانه حمبام
مکتب		حمام مردانه
ملباجی ۴۱-۴۲-۴۴-۴۶	۲۹۳	مِرس گوله

مکتب‌دار	۳۲۶	مول‌کوته
ملجه - ملیجه (ش)	۱۵۷-۲۹۰	مول = حرامی، کوته = بچه،
= چیشنک (لا) = چی چی نی (غ)		زاده = زنازاده
= گنجشک		موما ۲۱-۲۲-۲۸-۲۷۰
ملهم سینه ۲۰۵		ماما - قابله محلی
مرهم سینه، کنایه (آب جوجه)		می ۳۱-۳۸-۳۳۲-۳۵۳
منزیل		من (م) ضمیر
منزل - خانه		می کتاب = کتابم می دیل = دلم
کنایه: عیال (می منزیل = عیالم)		میالسیک ۱۹-۲۶۳
مو ۳۸ mu		زرشک وحشی
من - ضمیر		میتال ۲۵۶
مواجات (مرگ) ۸۵		لبه پلک چشم
مفاجات		میریشکا - کاری ۳۶
موارک بیون ۱۲۵		قلا بدوزی
مبارک باشد - بشود		میلوم (ش) = مار ۱۰۵-۲۸۴-۳۱۵
موجما ۴۳-۵۹-۸۴-۲۰۰		= لانتی (غ) = مار
مجمعه - مجموعه می -		مئیت ۳۵۴
سینی گرد لب خیارکی		مئیت - مرده
مودر آبثنه ۲۵۵		
مودر می آورد		ن
مورده سور (مورده سیور) ۱۵		نارنج زنی ۶۵-۷۴
بی فرزند - اجاق کور		مراسم (نارنج زدن) داماد به
مورده ولک ۲۶۰		عروس نگ: متن
برگ مورد		ناف زنی ۲۳-۲۴
موش پئین ۳۲۳		بریدن ناف نوزاد
پهن موش - فضله موش		

نوعید (تن) ۱۳۳	ناکتا-نایدا ۲۸
پیش عید نگ: متن	مبادا
نوغاندار ۲۳۰	نان تمیجان ۱۹۶
کارگر کشاورزی	= نان لاکو
پرورش دهنده کرم ابریشم	نوعی نان نازک برنجی
نوکر- بچه ننه- مآر ۳۱	تمیجان نزدیک رود سر است. ولی
مادر نوکر بچه هایت	این نان را در طالش محله و
(کنایه: عیال- همسر)	دیوشل، دو آبادی بین لاهیجان و
نیشن ۲۱	لنگرود می پزند
نشستن	نخوانی (ش) نخوانی (غ) نخوای (کا) ۱۱۶
ننه ۳۴۴	= نمی خواهی
نمی آید	ندونسین ۱۱۲
آنه= آیه= می آید	نمی دانستید دُونسن= دانستن
نی یم ni.yam ۳۲۷	نشاسن ۷۰-۲۲۷
= نیستم ایسم= هستم	نشا کردن سبزینه برنج
نینکی= نیناکی ۲۶۹	نقاره زنی ۲۰۷
قرنیه چشم	نگ: متن
نیه ۳۰۵	نکتال- (ناکتال) ۳۱۱
نیست	سق دهان
و	ماهی نکتال= سق دهان ماهی
واجبات ۸۴	نگوده (کا)= نشوده (ش) ۲۴۳
[سدر- کافور- پنبه- چلووار (سثن)]	= نکرده گودن= کردن
برای دفن مرده	نمزوت بازی ۵۹
واچینن ۲۲۰	نامزد بازی نگ: متن
	نو now ۲۳۷
	لکه های سفید روی ناخن

اینه خانه واموج = خانه‌اش را بگرد
 اینه جوف واموته = جیبش را
 بررسی و جستجو کرد
 وانمود کثونه ۱۲۹
 نشان می‌دهد - نمایش و جلوه
 می‌دهد - می‌نمایاند
 وَچَه (کا) ۱۵۵
 بچه - پسر
 وَچَه کَان = پسران - بچه‌ها
 ورانداز گودن ۴۷
 برانداز کردن
 ور. آ. ورَه راه ۱۵۵
 راه هموار و پیچاپیچ
 ورَسای (کا) ۲۳۷
 ویرسای (ش) - ویریشستی (غ)
 = برخاستی.
 ورَسَتن = برخاستن
 وُروجانئن ۲۲۲
 گریزانیدن - فرار دادن
 ورچاشت ۷۱
 عصرانه (چاشت = صبحانه)
 وَسَه ۲۴
 بس است - کافی است
 وَش (ووش) ۲۶۶ - ۲۶۱
 زرد زخم
 وَشَنَه (وشنا) ۲۱۲

باز می‌کنند - بر می‌چینند
 واچئن = برچیدن
 وادی ۸۶
 گورستان
 وارش ۳۵۵
 باران
 وارآن ۳۵۹
 وارش = بارش
 وارآن وآرنه ۳۵۵
 = باران می‌بارد
 واره ۲۲۴
 قرض دادن شیر به همدیگر به
 مقدار معین نگ: متن
 واژه‌های گاهشناسی ۲۱۴-۲۱۵
 ۲۱۶-۲۱۷
 نگ: متن
 واکنه (وَكَنَه) ۱۱۶-۱۱۷
 خسته - از پا درآمده
 وَاکتن = از پا در آمدن -
 خسته شدن
 واگیرانن ۳۳۰
 برافروزند - روشن کنند
 واگیرانئن = برافروختن -
 روشن کردن
 واموجا (گودن) ۱۱۶
 بررسی و جستجو (کردن)

وینی زیک = آب دماغ	گر سنه
وئوتن ۳۶	وَعْدَه نَزَا ۱۵۷
بافتن	میعادگاه
حصیر وئوجی = حصیر بافی	وَكْرَدَه ۲۰
وئوج = امر، بیاف	باز گردد - برگردد
وَنَنَه ۱۹۵	وَنَدَر vandar ۲۵۶
آرزو دارد - اشتها دارد	نوعی کرم در علفزار کوهستان
هـ	که سبب مرگ و میر و مسمومیت
،	گوسفندان می شود
ها کنین (تن) ۱۳۴	ویجه (گا) ۳۴۱
بکنید ها کردن = کردن	وجب
عید ها کنین = عید کنید	ویسین ۴۸-۵۰-۹۲
هپاته (ش) ۱۵۵	= واسر، به، سین، خونی = برای
بوجاری کرد	تی ویسین = برای تو،
هپاتن = بوجاری کردن	تی خونی = برای تو
هَدی ۴۴	ت به گونم = برای تو می گویم
بده هدئن = دادن	ویگیر ۳۴۸
هواخوشی ۴۲-۳۶۰	بردار
روزهای گرم و آفتابی	ویتن = ویگیتن = برداشتن
هف کل گه ۱۶-۱۷-۲۰۳	ویل. آ. کن. vayl.â ۳۱۳
نگ: متن	ول کن
هَکْشَه دَرَن ۲۱۱	وینگینه ۱۰۶
دارند می کشند	برنمی دارد
هکشئن = کشیدن چیزی از جایی	ویگینه = بر می دارد
هَلو ترشی halû-t ۳۲	وینی ۱۵۵
	بینی

با باخان تیر کمان (غ)
 رنگین کمان - قوس و قزح
 ۲۴۳ یته یه دانه
 بچه یکی یک دانه
 ۳۸ یه
 یک
 یه نفر = یک نفر
 ۳۵۲ یه تو، یه مرگ
 یک تب - یک مرگ
 نوعی نفرین
 ۷۲-۷۳ یشماق
 = مچه پشته - یشماق سَری
 پارچه‌ای که عروس پس از عقد
 - بر پشت لب می‌بندد و با خانواده
 داماد حرف نمی‌زند.
 نگ: متن
 ۲۸۵ یلاق مار
 مار کوهستان - سمی و خطرناک
 مار در جلگه‌ها زیاد و بی‌آزار
 است. اما در کوهستانهای گیلان،
 مارها سمی و خطرناکند.
 ۳۵۳ یمن (نر و ماده)!
 غده - بیماری بد

= آلوچه روب
 = رب گوجه سبز ترش
 ۳۰۴-۳۰۵ halōn هَلُونه
 نوعی (نانو)ی باغی و خانه‌های
 روستائی
 ۳۴۰ هندوانه پوس
 پوست هندوانه
 ۳۷-۳۸-۳۹ هوکای - هوکای
 بازی کودکان نگ: متن
 ۷۳-۷۶ هیمه بار
 هیزم بار - بار هیزم
 رسم تحویل دادن هیزم‌ها به خانه
 عروس نگ: متن
 ۴۵ هیمه پشته
 پشته هیزم - بسته هیزم
 ۴۲-۴۶ هیمه پول
 پول هیزم

ی

۳۲۲ یاد - نوده
 از یاد برد
 ۳۱۰-۳۲۹ yalamand (ش) یالمند

فهرست نام کسان

آخوند ملا عبدالباقی	۵۶	*امام (حسن صباح)	۱۰۸
آقا سید موسی	۵۶	امام حسن (ع)	۱۰۸-۳۵۰
آقا غلامعلی بزاز آستانه‌ای	۶۳	امام حسین (ع)	۱۶-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸
آقا کربلانی حسین انباردار	۶۳		۱۹۹-۲۰۲-۲۰۵-۲۰۶-۴۷۸
آقا محمد حسن ارسی دوز	۶۲		۲۲۲-۲۸۹
آقا مشهدی احمد وثوق‌التجار	۶۳	امام رضا (ع)	۱۵۴
آقا میرزا مومن	۵۶	املشی بهاء‌الدین (میزان)	۲۲۵
ابن اسفندیار	۶۱	امیرپازواری	۱۵۱-۱۵۳-۱۵۸-۱۵۹
ابن بطوطه	۶۱	*امیره اسحق	۱۶۶
ابن سعد	۱۹۹	*امیره حسام‌الدین	۲۰۸
ابن ملجم-عبدالرحمن	۱۸۷-۲۸۹	*امیره دوباج	۱۶۵
ابوریحان	۱۶۱	امینی لنگرودی-علی	۳۳۷
اسما (زوجه امام حسن (ع))	۳۳۶	ایرج میرزا قاجار-شاعر	
*اصلان بیک	۱۶۳	(جلال‌الممالک)	۴۷
استاد حسین ارسی دوز	۶۲	باباطاهر همدانی	۴۳-۱۵۹
استاد زیتون طنبورنواز	۱۶۶	بابک خرم‌دین	۱۶۶
اسکندر بیک ترکمان	۱۶۳-۱۶۴	*بهزاد بیک	۱۴۱-۱۶۳
الحاج غلامعلی	۶۳	پترمان-مستشرق	۱۵۰

فهرست نام کسان □ ۴۱۳

- جمشید-شاه ۱۶۲
حاج اگنت لنگرودی
(محمدخان امینی) ۳۳۷
حاج رضا تاجر بلورفروش ۶۳
حاج موسی لنگرودی ۶۵
حافظ شیرازی (لسان الغیب)
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۴۳
حر بن یزید ریاحی ۱۷۴
حسن (ع)-امام ۵۴
حسین (ع)-امام ۵۴
حضرت ابوالفضل عباسی ۱۹۶
حضرت رقیه ۴۳
حضرت سلیمان ۸۹
*خان احمد لاهیجی
(شاعر-نویسنده) آخرین سلطان گیلان
در دوره صفویه ۱۶۶
خانلری-دکتر پرویز ناتل ۱۴۸-۱۴۹
خرمه (همسر بابک خرم دین) ۱۶۶
خمامی زاده-جعفر ۱۶۷
خواجہ نظام الملک ۱۴۰
دریابیگی-لنگرود ۲۳۱
دیواروز (مستمر-شاعر مازندرانی)
۲۵۷
دهخدا-علی اکبر ۲۸۸
رابینو-ه.ل (محقق-مؤلف)
۱۶۷-۱۰۶-۹۶
رضی-هاشم (محقق) ۱۶۴
زینب بیگم صفوی ۱۶۳
*سلطان هاشم ۲۰۸
*سید جلال الدین اشرف ۲۰-۹۶
سید حسن تقی زاده ۱۴۸
*سید حسین کیا (آقا سید حسین)
۲۰۸-۲۰۹-۲۰۸-۱۰۸
*سید رضی کیا ۲۰۸
*سید مرتضی آملی ۲۰۷
شاه عباس صفوی ۱۶۳-۱۴۲-۱۴۱
۲۴۹
شداد ۲۶۳
شمر ۲۸۹-۲۰۲
صمدخان لنگرودی ۹۶
*ظهیرالدین مرعشی (مؤلف تاریخ) ۱۶۵
عایشه (زوجه پیغمبر) ۳۴۸
*عبدالفتاح فومنی (مؤلف تاریخ) ۱۶۶
عبید زاکانی ۴۳
عضدالدوله دیلمی ۲۵۷
علی بن ابیطالب (ع) ۱۵۴-۱۵۳-۵۴
۲۰۶-۲۰۷-۱۵۸-۱۵۷-۱۵۶
۲۸۹-۳۴۷
علی بن شمس الدین حاج حسین
(مؤلف تاریخ) خانی ۱۶۶
عمادی-عبدالرحمن ۱۴۷-۱۴۶-۱۴۲
عمر-خلیفه دوم اسلام ۱۹۱-۱۶

۱۵۳	مجیدزاده مازندرانی-محسن	۱۰۹	عنصرالمعالی کیکاوس وشمگیر
۲۰۹	مختار ابو عبیده ثقفی	۱۶۹	غبرائی لنگرودی-رحمت الله
	مسلم بن عقیل ۱۹۶	۵۴-۲۳۵-۳۵۵	فاطمه زهرا (س)
۶۳	مشهدی نظر علی علاقه بند	۲۶۳	فرعون
	معتضد عباسی ۱۶۲	۱۵۰	فروتن-موبد مهربان زرتشتی
۲۰۵	معین دکتر محمد		*فشکالی=فیشکیلی حاکم لنگرود،
۱۶۷	ملک زاده عبدالحسین	۹۶	در زمان سید جلال الدین اشرف
	م.م. لاهیجانی (شیخ محمد مهدوی)	۱۴۱	فلسفی-نصرالله
	مجتهد و محقق ۱۰۶	۱۶۱	فیروز-جد انوشیروان
۶۹-۱۱۶	*منجم باشی حاکم لنگرود	۱۶۵	*کارگیا سید محمد
۱۷۶		۱۶۵	*کارگیا-یحیی جان
	میرزا احمدلای-لنگرود ۹۶	۳۰	کتیرائی-محمود
	*میرزا علی-سلطان ۱۶۶-۱۰۶-۳۴		کشاورز-کریم،
	میر مازندران ۲۵۲	۱۱۰	(مؤلف-نویسنده-محقق)
	ناصرالدین شاه ۸۹		کشاورز لنگرودی
۱۴۸-۱۵۰	نثری همدانی-شیخ موسی	۱۷۵	(پهلوان کشتی گیله مردی)
	نمرود ۲۶۳		کاظم بن محمد رشتی
۳۴	*نوپاشا-فرزند کیاسالوک	۸۹-۹۱	(مؤلف حفظ الصحه ناصری)
	نیمایوشیج ۳۵۶	۵۴-۱۵۴-۱۵۷	محمد پیغمبر (ص)
	هدایت-صادق ۳۵۵	۲۷۹-۲۸۷-۳۴۸-۳۵۵	
		۲۰۹	محتشم کاشانی

* نام کسانی که با این علامت مشخص شده، در روزگاران گذشته، سلطان-حاکم و یا دست نشاندۀ آنان در گیلان بودند. برای آگاهی بیشتر به تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهردین و تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی و ولایت دارالمرز-گیلان و تاریخ خانی مراجعه کنید.

فهرست نام جایها - آبادی ها و شهرها

دارد و مقر خان های دیلمان (است. رابینو) دو کیلومتری دیلمان امروز استاد کلایه ۲۵۲ روستا - بین لگ موج و سور کوه از توابع تیمجان اشکور ۲۹۰-۲۲۶-۲۲۵-۱۶۲ منطقه وسیع و مشهور در شرق گیلان امیهن ماکان بن کاکي- این کوهستان که قسمتی از دیلم شناخته می شود تحت حکومت سلسله جستانیان در آمد و مدتها بعد از آن تاریخ، دولت اسمعیلیه آنها متصرف گردید - رابینو]	آستانه اشرفیه ۲۰۸-۲۴۵ شهری در ساحل شرقی سفیدرود در مسیر جاده آسپیلی امدفن سید جلال الدین اشرف - آرامگاه دکتر محمد معین پيله آسونه = پيلته آستانه = آستانه بزرگ آشورخاله ۱۲۱ آغوزکله (تنکابن) ۱۳۳-۱۳۲ آلشی رجه ۳۳ سینه کش کوه آلش، بر سر (دیلمان دوراه) بین ناتشکو و دیارجان. آوچالکی ۲۴۹ آبادی - بر فراز کوهی بین ليله کوه و ملاط در جنوب لنگرود اسپیلی (اسپیلی - اسپیلی) ۱۱۱ (در ارتفاع ۱۴۲۵ متری قرار
اصفهان ۱۶۳ الموت ۴۳ املش ۱۵۳-۱۲۶-۱۲۲-۴۶-۱۷ شهر کوچکی در جنوب شرق	

لنگرود (بین لنگرود و رودسر) که
راه جدید آن از سلمان به طرف
جنوب جدا می شود.

کوه نشینان: اوام - دیارجان
- مَرَبو - بویه و ... بیشتر از راه
املش، ییلاق و قشلاق می کنند
اوام ۲۲۵-۲۲۲-۱۰۶-۱۰۵-۹۶

۳۰۲-۲۲۶
(در سر راهی که قزوین را به پل
انبوه لنگرود، مربوط می کند واقع
شده است. رابینو)

تا چند سال پیش، اوام، ییلاق
صوفی های معروف بود. اخیراً از
رونق افتاده است و بومی های آن
نیز به جلگه ها سرازیر شده اند.
اهته کوه (عطا کوه) اته کوه ۳۵۷
کوه تنها و سر بلند در جنوب
لنگرود

ایران ۲۲۲-۱۶۲-۱۵۰
با دشت (باغ بهشت حسن صباح) ۱۶۵
بالنگه ۷۶

روستا - نزدیک رحیم آباد
بغداد ۱۶۲

بلده (قلعه گردن تنکابن) ۱۳۲
بویه (شرق اوام) ۲۱۸
بیجار پس ۲۱۵

در جنوب شرق لنگرود قرار دارد
- از شمال غربی با اته کوه
= اهته کوه، عطا کوه، همسایه است
پازوار

روستایی در مازندران که امیر
بدانجا منسوب است
پرشکوه (پرشکو) ۲۴۹
جنوب لنگرود - نگ: متن

تارش ۲۲۲-۲۱۸
آبادی نزدیک کبکد
تبریز ۱۶۳

تماجان ۱۰۶
قریه ای در سمت راست جاده
اوام به شهر سمام
تمیجان (تیامه مجان) ۲۵۲-۲۰۵-۱۹۶
بین رودسر و لنگرود. کنار
جاده اصلی
تنکابن ۱۳۴

منطقه ای وسیع بین گیلان و
مازندران (قلعه تنکا) در ارتفاعات
آنجا قرار دارد
تورار ۲۱۸

تورار کوه، در جنوب شرقی
فیروز کوه fayruzku قرار دارد.
زیارتگاهی در آنجاست و مردم
بومی، تابستان ها به زیارت آن

- گیلان ولایات دارالمرز
 جهود کلایه ۱۱۱
 آبادی - اطراف سیاهکل
 چمخاله ۱۲۱
 شهرک - در شمال لنگرود
 خرم آباد ۱۳۲
 خورما سیکوه ۱۶۶
 خورمه لات ۱۵۷
- روستا - غرب سفیدرود. خرم لات.
 این ناحیه قطعاً همان خرم لات
 است که حکام بیه پس و بیه پیش
 قرن نهم و دهم هجری در آنجا
 یکدیگر را ملاقات می نمودند
 فاصله این قریه از سفیدرود
 کم است.
- دریا کنار - دریای رودسر ۱۴۱-۱۴۲
 دهکده ای بین رودسر و لنگرود
 (دهکده بزرگی است در شرق
 گل سفید) که از دو طرف تا رود
 شلمان کشیده شده است
- دیارجان ۲۶۶-۲۲۶-۳۰
 منطقه کوهستانی در شرق دیلمان
 بین اوام و نیاول و میکال.
- دیلمان ۱۱۰-۱۰۵-۶۹-۴۳-۳۰
 ۳۰۸-۲۶۶-۲۲۵-۲۲۲-۲۱۹-۱۱۱
 مرکز دیلمان دهکده ای به همین
- می روند. گالش ها، آب و هوای
 توارار کوه را برای مال (چهارپا)
 خصوصاً قاطر، بسیار می پسندند.
 تهران ۱۰۵-۶۹-۶۷
 تیمجان - تیامه جان - تیمجان ۱۰۶
 دهی بین لنگرود و رودسر
 [تیمجان به نام رانکوه یا گوراب
 رانکو یا ... شاهان گوراب شناخته
 می شده در هوسم به عنوان
 حکومت و نیکوه تحت حکومت
 امیره محمد بن ... پس از مدتی
 مقاومت به اطاعت سلطان الجایتو
 درآمد. سید رضی کیا پسر و
 جانشین سید علی کیا در تیمجان
 قصر بزرگی از آجر و ساروج
 (۸۹۰ هجری در اثر زلزله ویران
 گردید) و ... ساخت. این شهر در
 سالهای ۹۰۸-۹۱۰-۹۱۴ هجری
 به وسیله سلطان حسام الدین
 قومنی غارت شد و با سقوط
 سلسله امیرکیانی در سال
 ۱۰۰۰ هجری به سوی انحطاط
 رفت. عده زیادی از سادات
 مرعشی مازندران که به گیلان
 پناهنده شده بودند در تیمجان
 مدفون گردیده اند [رابینو -

نام است که در دامنه شمالی
سلسله کوههایی که بین گیلان و
دره شاهرود کشیده شده است
رابینو
دیلمان محدود است از شمال به
ییلاق رانکوه-سمام و اشکور-
از جنوب به عمارلو
دیلمستان ۱۶۲-۸۳
وسعت این ناحیه هرگز تا بیش از
یک منزلی مغرب ناحیه کلار در
مازندران نبوده است.
رابینو-گیلان ۳۲۲
دیوشل ۲۴۹-۱۹۶
روستائی بر سر راه لاهیجان به
لنگرود-نزدیک به لنگرود
رامسر ۱۶۰
راه پشته-محل لنگرود ۲۳۱
رانکوه ۲۴۹-۱۰۶
(این ناحیه از شمال به
دریای خزر، از مشرق به تنکابن و
از جنوب به رودبار-عمارلو-
رودبار محمد زمانخانی و از
مغرب به دیلمان و لاهیجان
محدود می گردد
لنگرود و شهرهای اطرافش از
لاهیجان جدا شده اند و به رانکوه

ملحق گردیدند. رابینو
رحیم آباد ۳۰۸-۲۴۵-۷۶
شهر کوچکی که جاده آن از میان
(کلاچای) به سوی کوه جدا
می شود
رشت ۲۵۳
رودبار محمد زمان خانی ۲۹۰
رودسر ۲۴۵-۱۶۳-۱۹۶-۱۰۸-۱۰۶
۳۰۸
شهر، بین لنگرود و رامسر
زرگرلات ۱۵۹
سالکویه ۲۴۹
روستا-در ۳ کیلومتری
جنوب شرقی لنگرود
سبزه میدان ۱۱۶
لنگرود
سر تربت (شهر سمام) ۲۱۸
در همسایگی اوام قرار دارد و
مدفن سلاطین کیاست سلطان
محمد والی لاهیجان متوفی
۸۸۳ هجری و مقبره پسرش
کارگیا سلطان علی میرزا متوفی
در سال ۹۰۸ هجری و پییری
سلطان دختر سلطان محمد متوفی
۹۰۲ در آنجاست.
سماموس (سمند کوه) ۱۵۷

فهرست نام جایها - آبادی ها و ... □ ۴۱۹

چاکرود که از (لوعلی) پائین
می آید از مناطق کوهستانی
شرق گیلان.

زادگاه ماکان بن کاکي؟

کجید ۲۱۸-۲۲۲-۳۰۸

سر راه شهر سمّام به شوئیل

کربلا ۱۰۸-۱۹۶-۲۹۹

کشا جاک - روستا ۱۰۶

کلاچای - شهر ۲۴۵

کلایه روستا ۱۰۶

کلایه بن روستا بین شهسوار و رامسر

۱۶۰

کوپس (کومس) ۲۱۸-۲۲۲

کومله (از تواع لنگرود - کنار جاده

لنگرود - بیجارپس)

کوهدم ۳۴

گولک - شرق دیلمان ۲۶۶

گیلان و دیلمستان ۲۲۵

گیلان ۱۵-۱۷-۱۸-۳۴-۴۳

۷۰-۸۲-۹۲-۹۴-۹۵-۹۶-۱۰۶

۱۰۹-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۹-۱۲۲-۱۴۱

۱۴۶-۱۴۷-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۷-۱۶۳

۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۸۱-۱۸۵

۱۸۷-۱۹۰-۱۹۳-۲۰۱-۲۰۷-۲۱۱

۲۱۸-۲۲۲-۲۳۰-۲۴۵-۲۸۲-۲۸۹

۲۹۱

از کوه های معروف شرق گیلان.

(سلسله کوه های سمّام موز -

سمّام موس ۸۰۰ متر) رابینو

سمّام ۱۰۶

ییلایق - رانکوه

سوتال (سلطان) محله - لنگرود ۳۴۷

سورکوه ۲۵۲

سر راه شلمان به املش

سیاخاله ۱۲۱

سیاهکل ۱۱۱-۲۴۵-۳۰۰

سیاه کوه ۲۱۸-۲۲۲

سید سرا (اطراف اوام) ۲۱۸-۲۲۲

شام (خرابه شام) ۱۹۹

شهسوار (تنکابن) ۱۶۰

شیرچاک (اطراف اوام) ۲۲۵

طالقان ۴۳-۲۹۰

طبرستان ۱۰۹

طالش محله ۱۹۶

روستائی بین لاهیجان و لنگرود

در کنار جاده اصلی نزدیک دوزبن

(دیزبن)

فومن ۱۶۳

قلعه گردن - بلده تنکابن ۱۳۲

کاکرود (کاکي رود) ۲۱۷-۲۲۵

در ارتفاع ۹۰۰ متری و مرکب از

دو محله است. شاخه کوچکی از

لاهیجان- لاهیجانی- لاجانی ۳۹-۴۰

۱۸۲-۱۱۰-۱۰۸-۱۰۷-۱۰۶

۲۰۸-۲۰۲-۱۹۶

لرستان ۶۹

لگ موج ۲۵۲

دهی بین تمیجان و املش

لنگرود ۱۰۵-۹۶-۹۲-۶۹-۴۶-۲۶

۱۱۶-۱۹۶-۱۷۶-۱۰۸-۱۰۶

۲۱۰-۲۰۸-۲۰۷-۱۶۳-۱۲۱

۳۵۷-۲۴۷-۲۴۶-۲۴۵-۲۲۲

لور-روستا ۶۹

لوروت ۲۲۶-۶۹

ده بین اوام و دیارجان

لیله کوه (لیل کوه) ۳۳۷-۲۴۹

دهی در ۳ کیلومتری جنوب

لنگرود در غرب ملاط. مراجع

رسمی این نام را

(لیلاکوه- لیلی کوه) می نویسند

ولی باید لیل کوه layl-ku باشد که

لیل در پشت همین کوه قرار دارد

و از راه آبچالکی، کوه بالاتر از

لیله کوه نیز راهی به لیل هست

(نگارنده در جنگ جهانی دوم از

راه لیله کوه- آبچالکی، با قاطر به

آنجا رفته است)

لیل، در قرون گذشته، تبعیدگاه و

زندان جای سادات کیا بود.

(سید حسین کیا را به انهمام تمام

از آنجا اخراج نمودند و لیل را

آتش زده بسوختند. و لیل نکبت

آن جماعت به نهار سعادت تا

۷ سال مبدل نگشت... و در این

ایام بانگ خروسی از لیل به گوش

هیچکس نمی رسید. مردم آن دیار

چهار قبیله اند و اصل ایشان عرب

است) *

گیلان... سید ههرالدین ۱۱۷-۱۱۶

ماچیان ۳۰۸

روستا-رانکوه

مازندران ۱۴۸-۱۴۷-۱۴۶-۳۴

۳۵۶-۱۵۷-۱۵۲-۱۵۱-۱۵۰

ماسوله ۲۲۶

متلاکو ۲۲۲-۲۱۸

در سر راه شهر سماس به شوئیل

مربو ۲۲۶-۶۹-۳۰

در کنار راه دیارجان به اوام قرار

دارد. نزدیک دیارجان.

نگارنده در ۱۳۲۶ شمسی باغ

معروف و عمارت ییلاقی

منجم باشی لنگرودی را در

مربودیده است.

مُردان muraydōn ۱۲۱

فهرست نام جایها - آبادی ها و ... □ ۴۲۱

(۱۲ امامزاده) نگ: متن	بر سر راه لنگرود بیجار پس (موافق
میکال ۲۱۸-۲۲۲	نوزدهم ماه قدیم را نخجیر چاه
در شرق دیلمان و جنوب دیارجان	مریدان فرمودند و بسیاری از
دارای یک زیارتگاه	گوزن و آهو و خوک صید شدند
نفت چاک ۲۲۵	و بعد از تفرج سعادت انگیز، به
نقره بجار ۱۰۶	رانکوه تشریف فرمودند...
نور- مازندران ۱۴۹	گیلان سیدظهرالدین ۴۷۶
نیاول ۲۱۸	مکه ۵۱-۳۲۴
روستا در شمال غربی دیارجان	ملاط (مشاسه سرا- مشهد سرا) ۲۴۹
شرق دیلمان- دارای یک زیارتگاه	۲۵۰-۲۵۱
هند ۶۱	دهی در جنوب لنگرود بین
یزد ۱۴۹	لیله کوه و پرشکوه- کومله زیارتگاه

از کتابهای زیر استفاده شده

- | | |
|------------------------|--|
| از آستارا تا آستارباد | دکتر منوچهر ستوده- انجمن آثار ملی ایران- جلد دوم |
| از خشت تا خشت | محمود کتیرائی- |
| امثال و حکم | مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی (دانشگاه تهران) |
| برهان قاطع | علی اکبر دهخدا |
| بیست مقاله | محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان) |
| تاریخ خانی | سید حسن تقی زاده- بنگاه ترجمه و نشر کتاب |
| | علی بن شمس الدین لاهیجی - |
| تاریخ طبرستان | انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تصحیح منوچهر ستوده |
| تاریخ گیلان | ابن اسفندیار |
| | عبدالفتاح فومنی |
| تاریخ گیلان | انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تصحیح منوچهر ستوده |
| تاریخ گیلان و دیلمستان | بهاء الدین املشی (میزان) |
| | سید ظهراالدین مرعشی |
| جشن نوروز و آب پاشان | انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تصحیح منوچهر ستوده |
| جغرافیای گیلان | هاشم رضی |
| حفظ الصحة ناصری | محمد مهدوی (م.م. لاهیجانی) |
| دیوان امیر پازواری | کاظم بن محمد رشتی (ملک الاطباء) چاپ سنگی |
| | محسن مجیدزاده- نسخه خطی |

طاهر عریان	دیوان باباطاهر همدانی
نصرالله فلسفی-انتشارات دانشگاه	زندگانی شاهعباس
بخش شاه عباس و خان احمد ج سوم	سفرنامه
ابن بطوطه-بنگاه ترجمه و نشر کتاب	عالم آرای عباسی
اسکندر بیک ترکمان	فرهنگ گیل و دیلم
محمود پاینده لنگرودی-انتشارات امیرکبیر	فرهنگ گیلکی
دکتر منوچهر ستوده-نشریه انجمن ایرانشناسی	فرهنگ معین
دکتر محمد معین-انتشارات امیرکبیر	فرهنگ نفیسی
ناظم الاطباء	قابوسنامه
عنصرالمعالی کیکاوس وشمگیر زیار	قرآن
به کوشش سعید نفیسی	کنز الاسرار
عبدالرحمن عمادی-	گاهشماری کهن دیلمی
نشریه سومین کنگره بنیاد فرهنگ محمد روشن	گیلان
کریم کشاورز	نیرنگستان
صادق هدایت-چاپ امیرکبیر	واژه نامه طبری
دکتر صادق کیا-انتشارات دانشگاه	ولایات دارالمرز-گیلان
بنیاد فرهنگ ایران-ترجمه جعفر خمami زاده	وندیداد
(احکام دین زرتشت) ترجمه داعی الاسلام	یشت ها
گزارش پورداد-انتشارات دانشگاه	

کتابنامه

- ابن اسفندیار کاتب، بهاء الدین محمد، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، کتابخانه رضائی (خاور) بی تا.
- ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۲، ۱۳۵۹.
- اسکندریک ترکمان، منشی، عالم آرای عباسی، انتشارات امیرکبیر و کتابفروشی تأیید اصفهان، چ ۲، ۱۳۵۰.
- برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۱.
- پازواری، امیر، کتزالاسرار مازندرانی، چاپ پترزبورگ به کوشش برنهارد دارن، میرزا محمد شفیع مازندرانی.
- پاینده لنگرودی، محمود، فرهنگ گیل و دیلم، انتشارات امیرکبیر، چ ۱، تهران، ۱۳۶۶.
- پورداد، ابراهیم، یشت ها (گزارش)، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، چ ۳، تهران، ۱۳۵۶.
- تقی زاده، سیدمحسن، بیست مقاله، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چ ۲ / ۱۳۳۹.
- رایینو، ه. ل، ولایات دارالمرز ایران - گیلان، ترجمه جعفر خمami زاده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چ ۱.
- رضی، هاشم، نوروز ... جشن آب پاشان، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۵۸.
- ستوده، دکتر منوچهر، از آستارا تا استارباد، انجمن آثار ملی، چ ۲، ۱۳۵۱.
- ستوده، دکتر منوچهر، فرهنگ گیلکی، نشریه انجمن ایرانشناسی، چ ۱، تهران، ۱۳۳۲.
- عریان همدانی، باباطاهر، رباعیات باباطاهر، از روی تصحیح شده وحید دستگردی، انتشارات معرفت،

تهران، بی تا.

عمادی، عبدالرحمن، گاهشماری کهن دیلمی، به کوشش محمد روشن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
عنصرالمعالی، کیکاووس بن زیاری، قابوس نامه، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات فروغی، ۱۳۴۲.
فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، کتاب کیهان، ج ۳، تهران، ۱۳۳۹.
فومنی گیلانی، ملا عبدالفتاح، تاریخ گیلان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

قرآن مجید

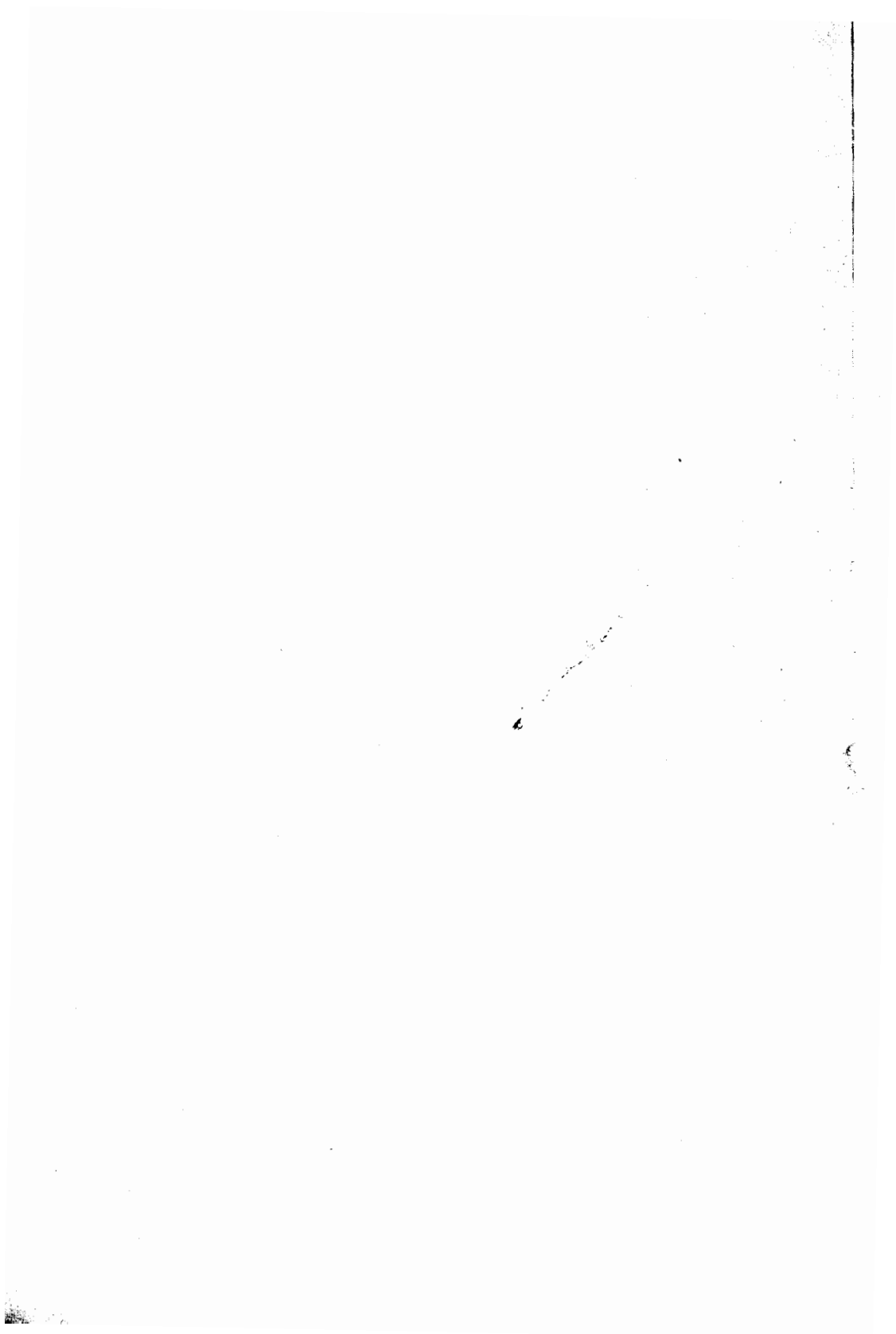
کتیرائی، محمود، از خشت تا خشت، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ج ۱، تهران، ۱۳۴۸.
کشاوری، کریم، گیلان (کتاب جوانان)، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷.
کیا، دکتر صادق، واژه نامه طبری، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۲۷.
لاهیجی، علی بن شمس الدین، تاریخ خانی، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.

مجیدزاده مازندرانی، محسن، دیوان امیربازواری، نسخه خطی: آمله: چاپ.
مرعشی، سید ظهیرالدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

معین، دکتر محمد، فرهنگ معین، انتشارات امیرکبیر، ج ۶، تهران، ۱۳۶۳.
ملک الاطباء رشتی، کاظم بن محمد، حفظ الصّحة ناصری، چاپ سنگی، دوره قاجاریه.
مهدوی، شیخ محمد (م.م. لاهیجانی)، جغرافیای گیلان، ج ۱، نجف، ۱۳۸۹ هـ.
میزان املشی، بهاء الدین، تاریخ گیلان، به کوشش محمد هادی میزان، ج ۱، ۱۳۵۲.
نفیسی، ناظم الاطباء، فرهنگ نفیسی.

هدایت، صادق، نیرنگستان، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۴۲.

_____، وندیداد، ترجمه سید محمد علی (داعی الاسلام)، چاپ سنگی، ۱۳۲۷ شمسی.



Customs and Beliefs of the Gīl and Deīlam

**By
Maḥmūd Pāyandeh Langarūdī**



**Institute for Humanities
and
Cultural Studies
Tehrān 1998**

